

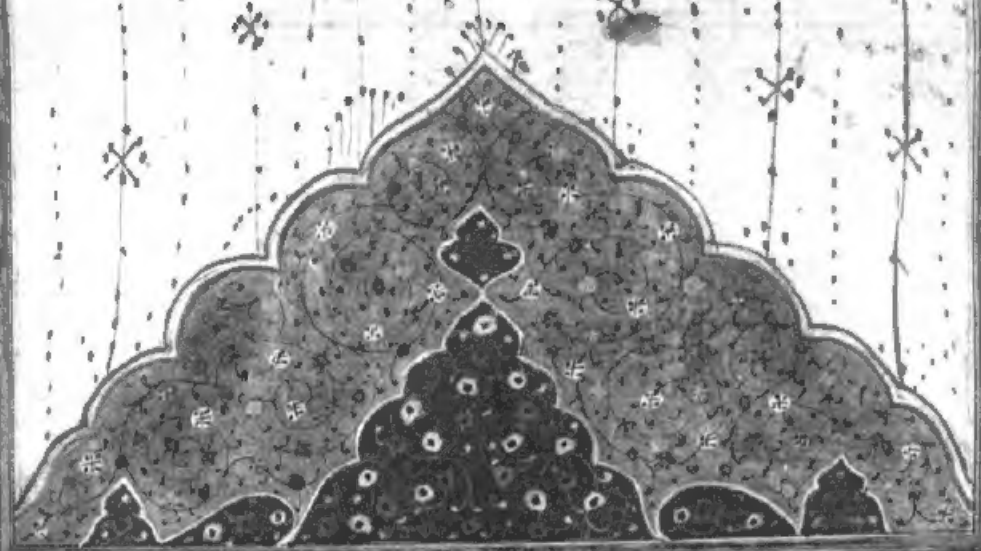
Sahifah III upto A.H. 1038

عالم آداب و ادبیات
(مجموعہ ثالث یا قصہ ثانی)



صحنه ثالث است
عالم آفرین
مخ فتنه نثار غلام و ملکر
نصف پیش از کشته

مردار افغانه ز شمع
بصفت سلطان بهر دلی
خزانه دانه زلفه عروقه
۱۳۰۰
آباد محمد و بیرون
مردار افغانه ز شمع
بصفت سلطان بهر دلی
خزانه دانه زلفه عروقه
۱۳۰۰
آباد محمد و بیرون



بعد از حمد و سپاس خالق آسمان زمین و ستایش و نیایش و یاد و جهان آفرینی که عالم ابرار و ایثار را بوجود شهریاران دین
داد و فرمان فرمایان عدالت نهاد و نظام داد و درود نامعدود بر سر دفتر تجرید و انبیا سلطان ممالک اصطفا ^{صلوات}
صلی الله علیه و آله و عمره و طاهرین او خصوصا سر آغاز نسیم خاخر و مناقب اولیا و انصیا مبعداق صدق انجام تا
مدینه العلم و علی بابها ابی اللید المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که خازنان حوایر علوم انجلی
و رهنمایان مسالک یقین اندیر برای زرین خروندن سخن سنج که نکته نگاران صحایف دانش و معنی آریان و فایق
سخن آلی اند پوشیده نماند که مسود این اوراق اقل العباد اسکندر منشی در صد صحیفه اول تاریخ عالم رای عباسی قوم
حکاک بیان گردانید که چون توفیق الهی فرین حال فریق المانی و امانال کرد و صحیفه دوم تاریخ مذکور پس اقبال مصلو
از احتمال شهر بار جوخت کامکار کامران خلاصه و دو مان صفوت نشان صفوی بیان فرمانروای اقالیم عدل داد
تاریخ قوانین اکاسر و کیان و پیشه او یان لولومی عمان جهان داری کوهر یکتای خلافت و شهر یاری غلام بلبلان
حضرت شاه ولایت پناه اعنی خاقان کینیستان گردون بارگاه شاه فی ظل التلی که فروغ انوار سعادتش نورشید
روشنی بخش برده جهان است در دو مقصد نگاشته حکاک بدایع نگار میکرد و اند مقصد اول از جلوس سعادت بانوس
نهایت سی سال که یک قرن سعادت افران ایام فرماندهی فرمانده زمانست مقصد دوم از آغاز قرن دوم که بزبان

حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و آله و احوال عجیبه روزگار چون معصدا اول جمعی که از پیش گذشت
رقم تحریر و نگارش یافت اکنون شروع در تصدیقاتی کرد امید که بهین الطاف الهی از عمر امان یافته این نسخه عالم آرای جهانگیر
مکنون خاطر اخلاص گزین است رقم اختتام پذیرفته این تازه نهالستان سخن که آری از جویبار فیض فصل الهی سبز
و شاداب گشته بر حسب خواهش و از روز بفرموده مراد بار و گرد و دوات توفیقی الا با صد آغاز قرن سبز سلان سلیمان است
عشرین و الف تحری سال سی و یکم جلوس مبارک سخن به از این نیکوترانه چنین گوید از احوال زمانه که در وقایع سنه
سابق مطابق خمس عشرین و الف تحریر یافته که در مرستان آنال قشلاق جایون در دانقی قرار یافته بود بجهت
اشرف منازل خوب و حمام منسوب ساخته و بر داخته ارکان دولت و اعیان حضرت هر یک رواتقها و منظر بجا
ترتیب داده مرستان در امکان بخت افزا بخوشی و خوبی کند ایند چون ایام شتامتگی گشته بهار خجسته آثار قدم
بساط دلگشایی و عالم آرای نهاد نور و زلف و زهرار کو به بخت و روح افزای طراوت بخش عالم نشاط گردید یعنی
جهان آرا از انقضای نه ساعت و چهل و نه دقیقه روز شنبه دوازدهم شهر ربیع الاول از منزل حوت پروان
بر قوس سعادت سیرج محل انداخته آغاز بهار دلگشا شد ایام لطافت هوا شد و لها بشاط فیه شتابان
چون خاطر دلگشای خوبان چون روزی چند از ایام نشاط افزوز نور و زکدشت هوای دانقی روی بگریز آورد
و از یورت قشلاق کوچ واقع شد و از ایات شهر یار زمان بجانب سیلان کرجستان در حرکت آمد از سوانح اقبال
در آن ایام سمینت انجام بطور آمد فتح قلعه قزاق توج و واقع شده که جمعی از کفره کرجستان بدان حصن حصین برآمد
انظار بغی و طغیان مینمودند و آن قلعه عالی اساس بر فراز کوه رفیع و بر بزر بر قلعه منع واقع است که از هیچ طرف
سرمه کوبی ندارد و ارتفاعش مشابه که از درگاه قلعه تا مکانی که محافظان قیامت دارند پانصد و شصت زینه بالامی یافت
بی تلفات اگر قلعه مذکور سوار آسبانی که از آب باران پریشو چشمه آبی میداشت که تخمیر هیچ و الا شکوهی که
مجره بر مثال سپهر شمال او نمیرسید در نیوفت بخش اقبال مصون از اختلال جایون اعلی رعب و هراس تبعیض
کرجیان بی ایمان راه یافته دست در دامن استیخان زدند و بکرات خان والی کار تیل را شفیع خود ساخته بر
آمد و قلعه را سپردند و محصوران از عمو اطف خسر و آنه خلعتهای آنان پوشیدند بعضی که اراد و ملازمت بکرات
خان داشتند کار تیل رخصت یافته بعضی دیگر در االامان فرج آباد جنت بنیاد رفته از حوادث زمان اسودگی یافتند
و چندمی از تفنگچیان موکب شاهی بکرات قلعه را محو گشتند و خلال انجبال مباح جلال رسید که روی از تقییه
کرجیان که از سیم تنج و سنان غازیان در جنگها و پیروها خنجرید بودند در ولایت قفق جمع آمده و در مقام خلا

و شقاق اند چون بایره غضب انطاخند برفته بود و هنوز در باره آن بدولتان افروختگی داشت فوجی از افواج قاهره
بر سر آن بخت برشته کان خون گرفته فرستادند متعاقب آن کوهنوشان یک یوزباشی غلامان را نیز با فوجی از غلامان سبب
و اسیر ایشان مامور گردانیدند و زمره مجاهدان چون بلای آسمان ناگهان بسر وقت آن خون گرفتگان رسیده جمعی کثیر
از کوفه فخره دست آمدند از نادان معتبر و بسیاری از نصاری به اخترا بعضی طویش شیر و بعضی دیگر با کوه دکان و زنان تقیه
السيف ابر و سنگ گشتند و گرفتار از بار دوی جایون آوردند موقع تنج یا سا و عقوبات کونا کون گشته کسان گناه
قد قهرمان جان بخشی میدادند چون خاطر انور از مهمات کرجستان کاخ فراغت یافت ریات جهان بجانب فلس
و حرکت آمد و بکرات خان والی کار تیل بلو از خدمت و میزبانی پرداخته زیاده از ممولات بمقتضات شایان
و خلعات فاخره با دوشا به امتیاز یافت از انجا عنان عزیمت بجانب سمجوت معطوف گردانید و چند روز در منازل ملک آنک
نواده ملک میر من سمجوتی که از زمره یکجستان صادق العقیده این دو دمان مقدس اند عشرت پر بوده از انجا لای توجیه
به یلاقات کوکجه تنگیز افراختند و روزی چند در تنزهات سواحل بحر کوکجه تنگیز که آن سرزمینها با حضرت مینوشال خشمی
آب دلال کوثر شمال آن دشت و جبال روزگار بحر می و خوشی گذرانیدند و گشتن فرستادین بر سر ارض روم و بر
قرجیایان سپهسالاران و از انجا روانه شدن بجانب خط و اندان اوقات که یلاقات کوکجه تنگیز خیمه سرواقت
اقبال بود متواتر از جانب روم جواسیس آمد خبر رسانیدند که سلطان احمد خان پادشاه روم سرور مصالح که در سال
گذشته محمد و ابوساطت محمد پادشاه روم در تمهید یافته بود با غوا و افساد و محمد پادشاه را بتقصیر متهم ساخته از
وزارت اعظم معزول گردانید چنانچه در قضایای سال گذشته اشارت شد خلیل پادشاه وزیر اعظم و سرور دار گردانید
مترکشته که درین سال در محال لاطولی قشلاق اختیار نموده در اول بهار سال آینده با اتفاق جانی یک کرجیایان
پادشاه تاتار شکریه بیاوریم که خلیل پادشاه که وی از قاپو قولی که عبارت از عا کردگاه عالیت است و محمد پادشاه
پروان آمد متوجه محل قشلاق است بعد از تحقیق این اخبار از تداپیر صایب که اولین مصالح ملک در است چنانچه بنور
پیشین گفته اند ششمشیری یکی تاده توان گشت برای لشکر یرالشکند پشت برای ملک آرای اقتضای آن کرد که حدود
ارض روم و و انرا که محل عبور عا کرد روم است از صامت و ناطق پرداخته فوجی نمایند که در سال آینده از
نایابی و خیره و عسرت و تنگی عبور شرکان ديار دشوار کرد و دهند و قرجای خانرا چمن و اطفت و تربت
شایان و ظهور عقل و کاروانی شایسته سرداری دیده بلبق ارجند سپهسالاری امتیاز بخشید و در لشکر فوجین
گردانیدند و چند روز در قرخ بلان کوکجه تنگیز بان عا که ظفر نشان برداخته او را با فوجی از جوانان خدمت نمودند

روان نمودند و موبک هایون فال از مطلق مذکور شکار گران بکنار آب رسیده و آنجا عبور فرموده از راه کرگز توپ
اهر شدند و بعد از زیارت حضرت سلطان اسالکین شیخ شهاب الدین اهری قدس سره و اعتراف را و قصه ای که گفته
جریده و سبای بقصد زیارت حضرت سلطان الاولیا و برهان الامتیا صلی الله و الدین و مراد قدس سره که مشایخ
عظام صفویه نور ابد مرقد هم بارالارشا و اردیل توجه فرمودند و قرقجای خان پسر که حضرت نشان بختی که مامور
شده بودند کاغذی اقامه نموده اول بجانب ارض روم رفته تا پای قلعه خانان باز نشیند حسن پاشا که از روز راوشان
معتبر رومیه و بیکر یکی از علما روم بود از خدمت سپاه منصور در شهر و قلعه خرید و قدرت مقاتله و مقابله در خواسته
کرد و چون شجاعان رومیه اظهار تجلید نموده بیرون آمده بودند تا بمقدمه پیش سپاه قزلباش بنیاد و بعد از
محاربه و ستیزه و آویر بن خول دروازه مبادله نموده اندام یافته بشهر و رفتند و غازیان جلالت شعار تا پای حصار
جمعی رومیه مقتول و جمعی دستگیر شدند و قرقجای خان چند روز خیام اقامت در انولایت نصب نموده فوج
افواج قاهره را بنهب و غارت اطراف و جوانب بناخت و تاراج فرستاد و انولایت را خیر اشغال و ذخیره
وزراعت انداخته و قیصر از وقایق ویرانی و خرابی فرو گذاشت نمودند و از آنجا مقصی المرام روی توجه بکجا
وان آوردند و چون محمد پاشا تکلوک بیکر یکی وان بود و پسرین تکلوک پاشا مشهور بود بکثرت لشکر و افزونی جاه
و خدمت و ولیری و شجاعت از سایر پاشایان امتیاز داشت و در سال که شته دیلماسس پسر بود و داغ خان
دامر محاربه نموده غالب آمده بود و از باده نخوت و غرور سر مست گشته دعویهای بلند میکرد و بعضی از ارباب
رای و تدبیر دور اندیشی منظور داشته صلاح نمیدیدند که بر سر وان بروند زیرا که جنود قزلباش سواران
کشیده اند و اسبهای ایشان از بسیاری تر و دو تک دو انگار مانده تکلوک پاشا سنجی بکیان وان بسیار
سوده و لشکر بسیار با جمعیت تمام منتظر فرصت و مستعد کار زارند مبادا چشم زخمی رسد بعد از شاد و کمال
از امر او ریش سفیدان لشکر هر کس را در غوغا و غل و دریافت آنچه بخاطر میرسد القا می نمودند و آخر الامر قرار یافت
که چون پاشا مذکور و میران عشایر را گرد و در وان جمعیت نموده اند و تقریر و اردین مکرر اجتماع شده که زیاد از
پانزده هزار کس هستند بلکه کمترند و بصورت پهلوان محاربه آن گروه خالی کردن و این سامحه نمودن لایق است
قاهره و نام و ناموس قزلباش نیست از عا که منصور هر کس اسب بون داشته باشد بجانب تبر خیمت
و بیم و فوجی اند که ان عرصه میجا ارسوار و پیاده و تفکیک اشخاص نموده با و باقی الطاف الهی و خود اقبال
شاهی روی توجه بصوب دشمن آوریم امید داریم که ظهور و نصرت فرین حال منسوبان دولت روز افزون گشته

بفتح و فیروز می اختصاص یابیم اکثر اعیان سپاه این رای را پسندید و داشتند و نه ای کوچ بجانب وان بردند
چون یکدیگر در محل قطع شد قضیه بس عجیب و لطیف پس غریب از پرده غیب برخ نمود و از لطایف غیبی تکلوبا پاشا
بملاول این مصرع که نه دست تو دار و غیره ترنم تو آلودگی مکافات غرور و بنار و دعوی بلند بی ادبانه
یافته بدست اگر ادجکاری بقتل آمد و گشته شد آن محمد پاشا مشهور به تکلوبا پاشا و یکی دیگر که ذکر یا خان تکیه
بار آورده و تقدیر و الجلال ملک او در کیفیت این واقعه غریبه که از ثقات آن منکلمه مسعود گشته بجااست که تکلوبا
پاشا بنوعی که تجرید و میانه رویه بهر و مردانگی و دلیری اشتها یافته و در ازاد خدمات و جانب پاریس که در آن
خانواده عثمانی از وصال گشته به مرتبه بلند پاشای ترقی کرده درین هنگام پیکری ولایت وان بود چون حقیقت
رفتن فرجیانی خان سپهسالار با عظم سپاه قزلباش بطرف ارض روم تحقیق پوست از و فوره بلند پروازی
بنیال محال مستبعد و امر اگر او میران قبایل و عشایر و اتباع خود را جمع آورده با موازی ده دوازده هزار
از وان بیرون آمد و در نواحی تبریز آشوب انداخته بهب و غارت پرداخت چون بقاره خوی حوالی چالدران
رسید مشخص کردید که لشکر فیروزی اثر قزلباش از ارض روم مظهر و منصور بود نموده غریمت بجانب وان
دارند از او خاطرش آن بود که بقیه سپاه احمد و دومیران سنج و سرخیان عشایر را کتا غایت جمع نشود
بودند جمع آورده بکرب و قتال و مافعه خود اقبال بردار و امر اگر که در اینجا با او بودند صلاح در محاربه
ندیده با یکدیگر قرار دادند که هر یک بجا و مقام خود رفته ب حفظ حال و اهل عشیرت و استحکام بکنند و نگذاشت
قلاع خود پر دازند زیرا که چون قزلباش بدان دیار رسد آتش ملایا بالا گرفته و لوله و آشوب در میان
و عشایر افتاده تفرقه بپراکندگی روی خواهد داد و البته است که پاشا نیز بجانب خطه وان باز گشته کمکداستی
شهر و قلعه نماید که اکثر عشایر بجهت میانت عیال حفظ ناموس مال از سر او بر آید گشته استعداد
محاربه نخواهند داشت ضیاء الدین خان و له شرف خان بعلیسی بدین غریمت عنان از مرافقت پاشا کشید
ولی اجازه و خصیت بجانب بعلیسی رفت یکی یک و لکه ذکر یا خان نیز که میر و عشیرت چکاری و سردار
طایفه بود از او رفته کرد چون این مقدمه مسعود پاشا کرد دید مانع رفتن گشته جاوشی بطلب او استاد
و او بتمهید معذرت برداخته شامل نمیداد جاوش بی اندامی کرده به شنام رسانید و شمشیر تمهید کرده
جایی از ملازمان یکی بکتاب بی اندامی جاوش نیاورد و شمشیری بجانب او انداخت چون دست
فخته دراز و تیغ حادثه نیز بود زخم کار کرده بقتل رسید تکلوبا پاشا ازین واقعه خبر یافته شعله غضبش

نیز کشید و جمعی با فرستاد که خبر او قهر او را بیاورند و فرستادگان وقتی رسیدند که کار دوی لشکر چکاری کوچ کرده خود را با خاکی
و اعیان روانه بودند و از فتنه کشیده مخالفت مریح توانست کرد و در اوقت اجتماعت با روی پاشا آمده در صحن ملاقات
با او پاشا خنوت آغاز کرده دست بقایم شمشیر برده بجانب او دید و یکد و نفر از ملازمان متحد یکی بسک که رفتن او بود
تصور آنکه پاشا قصد کشتن او دارد و بی تامل دلیری کرده پیش روید و زخمی بر پاشا زدند و خد مکاران پاشا نیز شمشیر
زخمی به یکی بسک زدند از تقدیر الهی و اقبال پادشاهی هر دو بآن رخها از هم گشتند و راه عدم میپویند و از طرفین چند
کس دیگر گشته کشتند چون سردار هر دو کرده بدار ابرار رسیدند و نوازده و در لشکر قرلباش فاطمه علیها السلام رسید
و ولده اشوب در میان سپاه افتاد و هیچ طرف پروای نزاع و انتقام از یکدیگر نکرده هر کس حفظ مال خود و بر دست
رو میه بجانب و آن بازگشته طعنت کرد و هر یک بکمان خود رفتند و به نیروی اقبال نیز و ال شاهی آن جمعیت
روی به پراکنده کی آورده و دشمن قوی چون بدین آسانی دفع شدند این یکی بسک بهر دیگر با خاست کشته
بر پدر میر عشیرت و چکاری مصروف الکای موروثی بود و دوحوی اولادی عباس بن علی علیه السلام نموده خود
با اعتقاد فرق شیعه می شمارند و چون مخالفین شیعه جزئی فاطمه را رسید می شمارند و میه ایشان را در دعوی
مسلم ندانسته در احکامی که باسم او و پدرش صدور یافته اند سیاست قوم مناخته اند چون ذکر یک یک
یکی یک اظهار عقیدت و اخلاص و ابواب کامیاب شاهی ظل الهی نموده و همیشه عارفان اخلاص آمیز فرستاده خود
از زمر و بگفتان در کاه عالی شمرده و حضرت اعلی را بجهت نسبت سیادت و سمت عباسی که شفق خانی بود
بلقب از چمنده خانی سرافراز نموده بودند یکی بسک بدو لشواری و میه بر او ضاع بنده انکار نموده بحاکمیت پاشایان
پدر را بی اختیار کرده ایل و عشیرت و الکای موروثی را متصرف شده در مخالفت کرده و قرلباش اصرار می نمود و
نسبت به پدر بی ادبی بسیار واقع شده در مخالفت عاقبت نتیجه بد باطنی و عقوق و اهل ظهور یافته خرج
شعبه جنین شعبه با خفت و خوش بود که برای یک کرشمه دو کار را می صل چون این خبر بهر خای خانی
رسید و رفتن مسارعت نموده بجانب و آن شتافتند و آنکه دوران نیز بستوار این روم نهیب می نمود
از خیر زراعت و آبادانی انداخته مقتضی المرام اجبت نمودند و در جینی که موکب های یون اعلی اندازد
او دبل خود نموده و در سلطنت تیریز از عبا که بسا که منصوره عطر نیز بود و شرف پایوس حضرت خاقان
مشرق شد و بعد از آن میل پاشا بهر داری و یار کرد و لشکر فرستاد و قلمرو علیش کرد و اقبال سلطان
خان و شاه روم و در الملک حیات عالم دیگر و جلوس از شین سلطان مصطفی و پان حالات سانه این ایام می شود

چون بنوعی که مرقوم گشت سلطان روم خلیل یاقار وزیر اعظم و سردار کرده باجنود و سوار و عسکر غیر محصور روانه
سرحد قزلباش گردانید که مدین سال در سرحد قشلاق کرده و در بهار آید و بالکاف قزلباش از روی جمعیت خاطر لشکر
گشاده و سردارند کور بنابر خرابی و ویرانی که در عرض روم واقع شده بود ولایت دیار بکر را بکشت قشلاق اختیار
نموده و در آنجا محل اقامت انداخت و جانی بیک کرامی پادشاه طایفه تاتار و له مبارک کرامی را که باجنود و تاتار
بمعاونت لشکر و میه آمده بود در محل مناسب قشلاق داده و خود رومی و تاتار را با طرف و جوانب که معمور بود
فرستاد و آن سال از آن طایفه خرابی بسیار در الکاد و میه واقع شد بعد از وقوع این حالت رومی جهان آری
باین متعلق گشت که قزلباشی خانرا که رتبه سرداری و سپهسالاری یافته بود در برابر خلیل یاقار و سردار روم در
آذربایجان گذرانده اند امشالیه را با فوجی از افواج قاهره و در دار السلطنه تبریز تعیین کرده و وی از عا که
بفرت نشانرا که بتحصیل خدمت کرجستان متمم بودند و تبریز گذاشته اند از آن تعیین موجب ملازمان در سوات
هر ساله ایشان همیشه کنون خاطر انور بود که عا که منصوره ملازمان رکاب شرف حتی شاکر و پیشکان عا که پوتا
موجب هر ساله از محل معین داشته باشند که هر ساله از آن محل بآید یافت نموده سر کرم خدمت باشند و از تردد
دیوان و دفتر و طلب و خواه و موجب سوات فارغ گردند مدین اوقات متوجه انجام این امر گشته اند علی عا که
مجلس از آن قدح محال حست فرموده و عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که
صحیفه اقبال مذکور مجامد آن دستور ملک خصال معونست کردند که باباب قلم فتر خانه هیون درین بستان
در تبریز توقف نموده رسد هر کس از محلی که مناسب انکس باشد قریب و بعد مساکن و رضای
صاحب موجب را منقول داشته اسم باسم شخص دهند و بارات هر یک را فردا فردا بقید عا که است
او دهند و عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که عا که
چهار ماه بود خدمت مذکور را بنوعی که مأمور بودند بتقدیم رسانیده و اقامت حروف نیز با چند نفر از مجرای آن
عیون بکشت تحریر احکام و خدمت محادیم عظام کرام چهار ماه شبانه روز بآن شغل عظیم پرداختیم و ختم القصه
اعلی بعد از انجام محاسن و مروتی سرحد سعادت و اقبال متوجه قشلاق ماندند آن بهشت نشان شدند که
در بهار خجسته تاتار آنچه در مشیت الهی و اراده تقدیر ملک تقدیر بوده باشد از کمن غیب بعالم ظهور آید و دیگر
از سوانح اقبال نیز وال الله خلیل یاقار و دیار بکر از جنود و میه قاتلش پاشا با اتفاق عمر یک ستم ستمی غنیمت نشان
و کروی و سپاه غارت کرتاتار رتبه تاخت و غارت قلم و عیش کرجانب که گوید و شهر و در گشتاوان گشت

از کوه کشته روی توجیه بوب قلم و عیش کمر اورند و در آن حدود دست بجا رت و پیداکشاده باوشت تفرقه خلوت
بودند حسین خان حاکم ارستان و قاسم سلطان ایماکوی افشار که در سرحد قلم و مذکور بودند از و سیه چاه کمان
کشته یکدیگر ملحق شدند و به دفعه و متقابل شتافتند و در حد و دایه دست تلاقی عسکین روی داده و پاهین محاربه عظیم
و نبرد قوی وقوع یافت و مخالفان به نیروی هایون و قوت دولت و زافزون انزاع یافته افواج قاهره مغرور
و منصو کشتن قاتلش پاشا در معرکه قتل رسید و عمر یک حاکم شهران زنده گرفتار کشته جمعی کثیر از جنود و دیده تاتار
و اگر در قتل آمده از جنود مغرور و کسی که اهم و سبی داشته باشد ضایع نشد و آسبی چنان بجا که نصرت نشان نرسید
و حقیقت این فتح که مقدمه فتوحات غیبی بود و بسامع غر و جلال رسید ام اند کوه بتفقدات شاهانه سرفراز شدند
عمر یک راجع تعلیق خان شاملو سپه رنده که در ری نگار و دیگر خبری از و نیاید یکی از سواران قضیه ارتحال سلطان
خاست که در خلال این حال به نیروی اقبالی دولت بنزوال ظهور و پوست از ثقات مترودین چنین استماع افتاد
که بعد از فرستادن خلیل پاشا سلطان احمد خان پادشاه روم را در فصل باین سال جاری عارض کشته چون مض
مملک بود و محال بود او ای الهیام بنیفتاد در همان چند روز بنا کام عالم جوانی و لذات نده کافی را و ادع کرد
و در محله استبول رخت بر منزل عقبی کشید و از اثر نقص عهد و پیمان که من جانب اند ممنوع و بین الخلائق مملک
از عمر و دولت دینی متعنی یافت و بعد از نقص عهد بخونی که ریخته شود و در گردن اوست چنانچه گفته اند شرافت یکی که
کلام ناحق فن اوست رحمت کسی که در اول جان دشمن اوست بد کردن شمر هم زبده کردن اوست خون شهد تمام
در گردن اوست و او را جواب بلیه داد و در عمارتی که خود در استبول ساخته بود و فون کشت و دو بهر کوه و کشت
بزرگتر سلطان محمود که دوازده ساله بود و کو حکمر سلطان او که پنجاه بود و ریش نه پان سلسله ال عثمان خصوصاً
قولر اقا سی که بنایت معتبر و صاحب اختیار برای پادشاهی بود و بجهت حدیث سن و خود و سالی پیران برام
و پادشاهی و قریضه اختیار سلطان مصطفی برادر او که بخت دماغ و شورش مزاج منسوب میداشتند ازین سبب است
برادر خلاصی یافته سالم مانده بود و عورات در حرم نگاه میداشتند نهادند و او از جلوبس او را و اطراف
و اکناف شایع ساختند از مترودین دیار روم ممنوع کشت که سلطان مصطفی شکر به یار عجم فرستاد و مجاز
با مسلمانان قایل کمترین نمودن را بسیار کاره بود و در ایام برادر از و نور آگاهی با شورش دماغ و سودا و طبیعت
ملاحظه نموده ازین سبب متوجه حکایات بزبان او میگذاشت و در وقت که بر سر سلطنت قرار گرفت بار و ده خود را
بمصطفی قولر اقا سی و ارکان دولت با کوه و قلیا شش بصلح مایل و راغب کشته قاسم یک سپهسالار از و نه

که دو سال قبل ازین نوعی که مرقوم گشته همراه بچلو جاوش المپی روم و اسارای بر و میساز کر جستان بکتوب مدت
اسلوب دوستانه تحف و هدایا برسم رسالت فرستاده شده بود و سلطان احمد خان از غناد و استکبار از مصالح
پشیمان گشته در باره او تغافل ورزیده راه ملاقات نداده بود و وقت قلعه مستنول محبوس نگاه میداشتند طلب
داشتند بقاعده این مقرر دیده و قاسم یک شوق ملاقات و دستبوس دریافت تحف و هدایا کند اینده فرصت
انصراف داد شرح آمدن او و سوانح حالات که بطور پوست در سال آید مرقوم قلم وقایع نگار میکرد و دیگری
از سوانح آن زمان و او ان تکلن و استوار خان احمد خان ولد بلو خان اردلانست بر حکومت یک موروث
شرح واقعه آنکه حضرت عالی شاهی ظل اللهی چنانچه در سال گذشته تخریر پوست خان احمد خان را در عهد کسبی و کل
تر بیت و رافت شایسته نشو و نما یافته بود و نزد پدرش فرستاده که چون او را کبر سن شیخو حیت دریافتی بودند
چند بوده اگر اراده ازلی بکومت او تعلق گرفته باشد مقتضای الهی بعد از ارتحال پدر پسر جانشین باشد و بلو خان
از آنجا که مقتضای طبع بشریت است که تاریخی از حیات باقیست با اختیار از تعلقات دنیوی تخصیص ملکیت و حکم
و جاه و بزرگی قطع نظر نمایند و بتوهم و تصور آنکه مباد پسر او را بی اختیار سازد از خوایف گشته پیش خود
راه نداده بودند حتی از پیش عهد دور می گشت درین سال در جنگی بلو خان از حکومتگاه خود بیرون رفته بکشمک
یکی از قلاع در محلی دیگر رفته بود خان احمد خان با چند نفر از هو انواران پوشیده و پنهان بکومتگاه پدر رفته
بطایف الجیل خود را باندرون حصار افکنده بران حصار استوار گشته چون بخراین و دقایق چند ساله پدر بود
مستولی گردید و بقیل عثمانی را در لان صلاهی انعام و احسان در داده جمعی کثیر از خواص و اعیان بر سر او
شده حکومت او را پذیرفت بلو خان چون برینو واقعه اطلاع یافت چاره بجز رضا جوئی و تدارک خاطر سپرنیده از
عجز و ناتوانی و ضعف دست و در فکر معنای بسزد و وبال ضروره ملک و مال باو گذاشته محبت الصلاح پدری
توجه بدکاه عالم پناه آورده در معذرت نا و ظنیها که درین چند سال از و بطور پوست بود و کوشید حضرت عالی
بمجدد آنکه پسر خود را به بندگی این درگاه فرستاده از انها اغراض نمودند شار الیه بانتمثال گویا کردید شعر
رسمی است که مالکان تحریریه از او کنند پسندیده پسر حضرت عالی نظر بر خدمت ویرینه آن سلسله کرده عت
والتفات در باره او مبذول داشت و مقرر فرمودند که به واسطه اصفهان مفتی بقیمت شرف و زمان عشرت آباد
مینوسرشت برانوده خاکش کباب بشت در جل قامت نهانده و سایه معدلت برفت شایسته و کوشیده
از حوادث دوران و فتن و فتوری که لازم حکام زمانست بر کران باشد بلو خان را در آنوقت سنین عمر از میان

تجاوز نموده در شرف بود اما از صورت حالش معلوم گشت که یکه از مقدار سال داشته باشد دیگر ستم خود او بیک
بخراسان و محاربه محاربان بالشکرا و بکان شرح واقعه آنکه در او خرابان و اوایل رستان این سال القلم خان بزرگ
والی باوراء الله مواریسی هرگز کس از جنود بخارا بر سر کردی اند طغای دیوان یکی تاخت خراسان در ستم و ایشان
از آب مویه عبور کرده بحد و مرز آمدند و از آنجا با پیور آمدند و راه دره خرتا حدود نیشابور تاخت کرده از عبور ایشان
مضرت و آسیب بسیار بجای آمد و چشک زک و غیر هم رسیده از او تاخت شدند مقدس مویه داشتند که خبر
محاربه محاربان بالشکرا حصار ایشان رسید و خوف و هراس بران کرده مستولی گشت تاب توقف نیاروده و کمال
سراسیمگی و اضطراب راه مراجعت پیش گرفتند کیفیت محاربه مذکور برین نحوست که موزی یکبار او پانصد نفر بهادر
نامدار و بیکه حصار شادمانی که برافتد دیوان یکی مذکور با مور بوده اند متعاقب اومی آمده اند که بشکرتی که در سر در آن
کرده و تلک بهادر و دو ستم میرزا بوده اند چون از مرز گذشته دوسه فرسخ راه قطع نمودند محاربان از که شستن ایشان خبر یافتند
با یکبار نفر جوانان کار آمدنی قزلباش و قشکیان قدر اند از از قلمه بیرون آمده بر سران کرده رفت چون طلوع گشت تلک
نمایان شد و بیکه فرو آمده و نیمه یک که کشیده بودند پیش اردوی خود را حیر کرده اسبان خود را پناه خود کرده و پاده
بیک مشغول گشتند محاربان چون معلوم کرد که از بیکه مقابلده نیامده اسبهار حصار خود کرده پاده بیک ایستادند
تنگی آن خود را پیش انداخته مقرر کرد که اسبهای ایشان را به تنگ زده انداز پاده و بی اسب گشت تنگی آن
حسب الامر نموده عمل نموده از آسیب کلوله تنگ اسب بسیار سقط شد و جمع کثیر از بهادران از بیک ساهدم میروند
ضعف و سستی بحال انظار راه یافته بعد از ظهور غر و علامت انگار غازیان هجوم نموده بیکار حمله آوردند و بیکه
تاب حمله قزلباش نیاروده بجانب اسبها خود دویدند که شاید سوار شده راه فرار بجایند بعضی سوار شده و بعضی
دیگر فرصت سوار شدن نیافتند خط پاده جنگ کرده بقدر قدرت و توان دست و پای زدند آخر شکست
عظیم یافته تا موزی پانصد نفر قتل آمدند و دویست و پنجاه نفر دستگیر شده و تلک بهادر و دو ستم میرزا بهر دو گرفتار
شدند و بقیه السیف پاده و سوار سر بهر آنها و از محاربان جمعی از غازیان را متعاقب کر سختگان مقرر کردند که
بهادر و دو ستم میرزا هر دو بتضیع در آمده خانزاد بر سر بارک حضرت شاه قسم دادند و التماس نمودند که چون بجای
و تعالی خانزاد فتح و ظفر گرامت کرد و تصدق فرق مبارک شرفند خون بقیه السیف و که شسته دست از تنگ
منه زمان باز دارد محاربان حسب التماس ایشان بشکرا این موجب غلظی از غنیمت تعاقب در گذشته زیاده
ازین در خارج قلمه بدون صلاح ندانسته مراجعت نمود و حقایق احوال بعضی عاقلان سده جلال ساینده و

ازان گرفتاران که اسم در سیم داشتند با سر داران بدرگاه جهان پناه فرستادند و تتمه را بیا سارسانیدند و چون
این ولی محمد خان که در هرات بود کس بخدمت اشرف فرستاده التماس الحاق اسیران نمود حضرت اعلی ایجاب قلمس او
نموده بهادران مذکور را آزاد کرده نزد رستم محمد خان فرستادند که در خدمت او بوده باشند لایشان چهار پنج نفر
پیش توقف نمود و بطریق حصار بجانب فرار شان بجال خزین و دل نگین بشتافتند و رفتند و دیگر اسیران این سال قاضی
خان السیفی الحسینی که صدر بود ازان منصب معزول گشته قاضی سلطان تربتی که از سادات موسوی تربت حیدر علی
سرکار فیض آثار و مته رضویه بود بدین رتبه عالی ارجمندی یافته تولیت سرکار فیض آثار بمیرزا محسن رضوی ولد میرزا
الغ که بشرف معاشرت حضرت اعلی سرافراز است تفویض یافت از تقدیرات ایزدی در همان روز که قاضی سلطان
بمنصب ممدارت سرافرازی یافت بیماری بروطاری شده روز بروز مرض زیاده و علل اشتماد یافت مفت
پهلوی برشته تا توانی داشت روز هشتم در حدود درالار شاد اردل بر مثال حیوة توقیع غل کشیده و با ختام
رسانیده بر حمت ملک جلیل پوست بر یک مثال لغزای ممدارت کشیده شد روز اول مهر کرد و دوشنی گشت بعد از آن
او منصب ممدارت را بمیر رفیع الدین ولد میر شجاع الدین محمود بن خلیفه مسید علی مشهور بخلیفه سلطان اصفهانی
مازندرانی الاصل از تیراد میر بزرگ والی مازندران و امیر نظام الدین نامی از اجداد ایشان از حوادث و ان
بصفا بان آمده آنجا توطن اختیار کرده در انولایت بسادات خلیفه مشهورند مفوض گردید و مشار الیه از صفهان
بیایه سر سلطنت بمیر آمده من حیث الاستقلال به تشییت امور ممدارت پرداخت التی یوفو فضل و کمال موصوف
و ذات ملک صفاتش بسلاست و حقیقت و خیر اندیشی معروفست میر شجاع الدین محمود والد لواز علمای تجریمان بود
شماره از احوال او خالیا در محیة اول در طی احوال سادات و علمای زمان حضرت شاه مکان رقم تسلیم یافته در
احوال متوفیات شاه میران زمان و ان او ان و ان سال جمعی که درین سال کجاده اجل گرفتار آمده هر تعجب تراب
نیزه کشیده از قاضی سلطان مذکور بنوعی که در فوق تجریر پوست او در ایام قنات خراسان بواق لده از وفور
کار دانی مورد تربت شاهانه گشته بمناسب از چند سرافرازی یافت بعد از فتح خراسان بکومت تربت حیدر
و تولیت سرکار فیض آثار سرافراز گشته سی و دو سال بد خدمت بنوعی که مرضی خاطر اشرف بود اقامه نمود
و دیگر سید نام ولد سید مبارک خان والی عربستان جوینره که بمعاهرت این دو مان سرافراز بود در سال گشته
حسب الامر اشرف بدان ولایت رفته بعد از فوت بدر بر سرند حکومت ملک مهرور و شایسته بود درین سال
چشم زخم زمانه باور رسیده بجاری صعب او را عارض گردید و باجل طبعی از هم گذشت جمعی را غفلت آن شده

از محمد استاران سلسله که از سید مبارک صاحب فرزند بودند از جهل و نقصان عقل با غرایب و جوانان و اسب و اسب
ساخته اند العلم عند الله چون فرزند صلیبی سید مبارک کوک بود حکومت آن ولایت بستید را شد برادر زاده او توفیق
سید ناصر که سید زاده نیکو اخلاق و متواضع و کریم و با خلق اندام بر دمی سلوک می نمود و از غایت حسن سلوک خلق
و خوشنیتن داری جزو ناری و طیش که در انبای ملوک و حکام بسیار ضرور است او کمتر داشت از عقل مغرور بود و بزرگ
رضی بن میرزا فقی از اعاظم سادات عالی درجات دار السلطنه اصفهان مشهور بصادات شهرستان که بصادات
مجاهدات نواب اشرف کامیاب سرافرازی داشت در نیلاق کو که میدا بنحوق اظهار ضعف معده میکرد اما متوجه عالم
و بد او کمتر می گشت درین هنگام که از قضیه لهر در کباب اشرف بار و بل رفت و در اینجا عرض مرض از دیار و پشتداد
پذیرفته منجر با سهال شد و روز بروز ضعف قوت گرفته در حینی که از دار السلطنه تبریز متوجه عراق بود قوت سواری
در محله نشست چون بقصید بنجان رسید داعی حق را بیکساجابت گفت لغش او را بدار المومنین قم برده و در
مرقد متوجه حضرت معصومه سلام الله علیها و ابایا التجهه دفن کردند حضرت اعلی قوت او بسیار متاثر شد منصب
صدارت را که با و مفوض بود در اول حال بد پسرش میرزا صدالدین محمد که پسر دختر حضرت اعلی نامزد فرموده بر
صاحب بن و طغیان طفولیت نیابت او بپیر زار فیه عمر زاده او متعلق داشتند اما بالاخره مستقلاً بمنصب صدات
و رتبه مهابرت و عهد داری توفیقات مبارک حضرت مملکت چهارده محصور علیه السلام که بپیر زار فیه
داشتن نر بلندی یافته بدین عطایا سر بلند و متوکل گشت سار و سلطان یکدلی شالمو ایشک آقاسی باشی حرم
علیه عالی در دار السلطنه اصفهان بد آنجه مدت مشغول بود درین سال بعضی کشته بعالم بقا پوست منصب ایشک
آقاسی که حرم علیه عالی با بوالقاسم یکساجابت باشی که از معتقدان درگاه بود توفیق یافت خدمت ابداری
ببرادرش حلبی یک قرار گرفت او از او بیاق یکدلی شالمو بود و فور خدمات جان سپاری او و برادران منظور
انظار شفقت و محل اعتماد گشت صاحب ثروت و مکت بود اموال و متروکاتش که قریب به هزار تومان عراق
تخمیناً میشد حسب الاشاره بنور الله هر یک و ده مشارالیه که جوان سنجیده پسندیده اطوار بود و تعلق گرفت محمد رضا
یک مشعل دار باشی که برسم رسالت بحضرت شاه سلیم فرمان فرمای مالک هندوستان رفته بود در حینی که خدمت
یافته روانه ایران بود و در حوالی لاهور بر حمت ملک غفور پوست مشارالیه هروی الاصل بود و از علم صبی که
حضرت اعلی در دار السلطنه هرات تشریف داشت ملازم رکاب اشرف کشته شده مشعل داری و انتظام امور
منوره و مکتوبت بحسن حیات جریان غوث و اعتبارش افروختگی داشت بسیار جوان خلق خوش صحبت شعر و نظم

بود و از علم موسیقی نیز بهره داشت همیشه شکفته طبعی را شیوه و شعار خود ساخته خالی از ستم و کین و لطایف شیرین بود
درین سال شمع عمرش از تند باد اجل افسرد و گشته خدمت مذکور با ولادتش تعلق گرفت و قایم سال یونست ترکی
سنة سبعه عشرین و الف هجری که سال و مقررین است که در سال سی و دوم بلبوس همایونانی شمع نور و علم افروز
این سال مایون فال در روز چهارشنبه بیست و یکم ربيع الاول سنة سبعه عشرین و الف هجری اتفاق افتاد و علم
و مربی عالم یعنی آفتاب جهان تاب در شب چهارشنبه مذکور بعد از انقضای وقت ساعت و نه دقیقه از منزل حرکت
بیشتر برای حمل نقل نمود متغلبان شکر دی که دست تقدی و تطاول بجهای تجلات بساتین کشوده بودند از صوت
و سلطوت سلطان طاهر چهارم یعنی خورشید عالم که آنرا نام یافته سر بر او نه محمول کشیدند و پری چهرگان عزیز بوی
بهار نقاب حجاب از رخ بر گرفته قدم بر باطل آسانی نهادند شو بهار دل آر نمودار شد جهان از خوشی
رنگ گلزار شد مباحکسار و حسن غمزائی جهان مشکینه و هواد لکشی خرم و شان شده و عذریبان بیاض
طراوت فراگشت صحر اوداغ حضرت کیتیستان شای ظل الکلی در ایام فرح فرای بهار در عرصه دلکشی فرح اباخت
نهاد و سر زمینهای ارم بنیاد سرت بخش از دران بهشت نشان و فیروز کو فیروزه شان نشاط سیر و شکار مشغول
نموده و بساط بخش خواطر بودند از انجا بدار السلطنة قزوین تشریف برده تا دو ماه و دو شش ماه مبارک بلیغ سعادت
آباد قزوین عشرت پر بود و حکم معالی بنیاد پیوست که امرای عظام و عساکر فیروزی فرجام که از اطراف و جنوب
جمع آمده بودند و در چمن سلطانیه رحل اقامت نمادند فرمان بران حسب الفرموده علمنموده و در آن عزمه دلکشی
جمعی فراهم آمده هنوز ریایات فیروزی کیات از دار السلطنة مذکور حرکت نکرده بودند که از تقریر و اردین
دیار روم معلوم گشت که حرکان دولت سلسله عثمانی از سلطنت سلطان مصطفی نادم و پشیمان گشته اوز
خلع نموده سلطان عثمان و له سلطان احمد را پادشاهی اختیار نمودند و کسی که معلوم حکنان کردید و موافق
عقل است این بود که خلیل پاشا که وزیر اعظم بود در حکام احتمال سلطان احمد در دیار کبر اقامت داشت
و بخدمت و شغلی شگرف مامور بود و جزایات امور دولت و ملک داری بی رای و صلاح وزیر اعظم قانون
سلسله عثمانی نیست چون قولک آقاسی و اعیان استنبول بی شوری و صلاح او بسلطنت و پادشاهی سلطان
مصطفی که از معظلات اموردین و دولت است اتفاق نموده بودند و او در نیمه سیزدهم ماه
مسک بسته که آوازه شورش طبع و خبط دماغ سلطان مصطفی باطراف و اکنان رسید و در نظر دوست دشمن
بی اعتباره است و از محضه لطمه سلطنت بیرون نمی تواند آمد سلطان عثمان پسر سلطان احمد هر چه خواهد

برین کار اولست و غنویب بر رخ بر شد و کمال میرسد پادشاه زاده هر چند که بک باشد غفلت نکست بکم سالی ایشان نظری بید کرد
لله اعیان سلطه عثمانی بعد از شمس که از پادشاهی سلطان مصطفی کشته شده بود و اورا تکلیف کردند که خود را خلع نموده بر من
خود زمام مهمام دولت را بقیمته اقتدار سلطان عثمان بر او زاده خود دهند القصه طوعا و کرها از سلطنت معزول گشته
پادشاهی روم از سلطان مصطفی منتقل گشته بر سلطان عثمان قرار گرفت سلطان مصطفی از تخر و کرنی و درویش منشی
و امن از ان شغل شگرف و در چیده و دیگر باره کوشه غزلت که بدان معناد بود و اختیار نمود و او زاده جلوس سلطان عثمان
باطراف و اکاف رسیده مکتوبی طویل بر عیض بد پاسبان القاب مناسبه تواضعات تعارقه رسمی بخدمت اشرف در قلم
بودند حسن آقا نام جاووشی همراه ملازم قاسم یک سپهسالار مانده ان که بر سالت بروم رفته که بر سالت بروم رفته
بود و در زمان جلوس سلطان مصطفی چنانچه مذکور شد رخصت یافته نزد خلیل پاشا آمد و بر رسم رسالت مکتوب مذکور را
در در سلطه قزوین بنظر اشرف رسانید حاصل مضمون مکتوب بعد از اظهار عظمت و بزرگداشت و شکوه و جلال پادشاه
ال عثمان انکه از حکمت باله الهی بد پریم سلطان احمد در ریعان جوانی و آغاز دولت و کامرانی از در فانی بسری حلی بود
مشتافت و عزم بزرگوارم که ترک تجرید بر طبعش غالب بود و روزی چند حسب الرضا و جمهور متکفل از خطیر شده سلطنت
دنیا و پادشاهی را ضی کشت درین اوقات همایون شیوه بر طبعش غالب گشته بر ضا و غیبت خود و امن ازین شغل
خطیر و مشاغل فرمانروائی در حیده بذات همایون مالتویض فرمود و اکنون سریر دولت عثمانی و سنده رفیع سلطان
مکانی بوجود و آرایش یافته ملوک آفاق رسم تنبیت و لوازم بیدار بجای آورده جمیع هواخواهان این خاندان
و عظمای اطراف سر بر خط فرمانداری نماده اند خلیل پاشا که سردار و وزیر اعظم است حسب الفوان و الاله ماجد شهادت
مات سر صدق باش مامور بود و با بجان دستور در امر مصالح و جنگ و اورا مختار گردانیده ایم که بد اینچه صلاح شد
دانه عمل نماید بعد از ورود الیچی مذکور اطلاع بر مضمون مکتوب و در اسله خلیل پاشا چون تمهید مقدمات صلح از فحای
انها مفهوم نبود حضرت علی شاهی ظل اللهی جابر ترفیه حال عباد الله و احترام مفاسد عظیمه فتنه و فساد میرزا احمد
ابهری را که از وزیر مستعدان ارباب قلم بود بر رسم رسالت نزد خلیل پاشا فرستادند خلاصه بجام انکه درین
سلطان احمد بواسطت نفوذ پاشا و خیر ایشان طریقین فیما بین صلح واقع شده ازین طرف قاضی خان صدر که
از اعلم سادات و علما بود بر سالت آمده و در حضور مفتی و قاضی و اعیان رومیه قواعد دوستی است حکام یافته
در سل و رسایل از جانبین متواتر بوده بی انکه از ان طرف مغایر صلح امری بطور رسد سلطان احمد خان نقص عهد
نموده و کور محمد پاشا را با لشکر کران بر سر ابرو آن فرستاد و بران صاحب سعادت ظاهر است که از لده و رفت

بجز استعمال سپاه و رعیت انطرف کاری از پیش نرفت و حال چون سلطان عثمان عنان اختیار صلح و جنگ در پیش
اقدار آن جناب ننهاد و مادر اول حال بنا بر خبر خواهی خلائی و استقامت احوال مسلمانان رضا بصلح دادیم اکنون بنویس
اگر نوعی که مکرر آتشی یافت و محمد پاشا مذکور مجدداً فرار داده راضی اند چه بهتر ازین که بنده کان خدا و مراد من این
آسوده حال بوده بایمال سم سمنه عا که جانین نباشند و تعداد و حجاج حرمین محترمین بغیر مال آمد و شد نموده
به عای دوام دولت پادشاهان قیام نمایند و مشروبات آن بروز کار فرخنده آثار طرفین عاید گردد و بان امانی باشد
و داعیه جنگ و جدال در اندازانیز مستعد و آماده ایم بدینچه اراده ازلی بدان متعلق شده باشد از کمن بلون و فنا
بجلوگاه ظهور خواهد آمد بعد از فرستادن ایلچی رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان و حرکت کده روزی چند یلاق
خلخال و آن سرزمینها تخیم سداقات اقبال گردید و امراء عظام عیسی خان قورچی باشی و علیقلیخان شالمو با بعضی
از ارکان دولت و متربان حضرت و مخصوصان بساط غوث و در کباب شرف توقف نموده سایر امارا و عساکر اثر
نشان بجانب تبریز رخصت یافتند که بقرجای خان سپهسالار ملحق شوند و آماده پیکار گردید و مستعد باشند که بعد از
معاودت ایلچی و اطلاع بر کمون خاطر سردار و امیر صلح و جنگ بدینچه مقتضای دولت و صلاح وقت باشد عمل رود
سپاه منصور بحسب فرمان در حرکت آمد و جوق جوق و فوج فوج و قشون قشون روی بمقتضای آوردند و در آن
خلیل پاشای سردار عساکر و مبدیان آذربایجان شرح حالات و شرح ازین و آن چون از بهار روزی چند گذشته بمقام
حرکت لشکر شد عساکر و مونسجی پکیان سرحد که برافتت خلیل پاشا مامور بودند از اطراف و جوانب دیار هم
و شام جمع آمد و کثرت و ازدحام عظیم در اردو بی سردار فراهم آمد و از محل اقامت و یورت تشلاق در حرکت
روی توجیه بجانب آذربایجان آوردند و در آشتای راه میرزا محمد حسین اهری که ازین جانب بر مسالت و سفارت رفته
بود برادر رسید بعد از وصول مشارالیه و ادای مرسله و پیغام قاسم پیک سپهسالار از زندان ایلچی سابق
را مخص ساخته با شخصی زبان و آن بخدمت اشرف فرستاده در مکتوبی که نوشته بود اظهار سلامت نفس و
خیر اندیشی خود و نیک خواهی مسلمانان کرده عرض نموده بود که بر ضمیر انور واضح است که همه کس را بقدر حال زند
و عیب جوان هستند و در همه جا رباب فتنه و فساد می باشند که هنر الباس پوشانیده و در نظر ممکن جلوه
میدهند و اکنون بر حسب تقدیر الهی و فرمان پادشاهی نهضت عساکر روم بسرداری راه ^{منتهی} به پیشانین انصوب
لازم گشته بمقتضای المامور معذور بنابر مصالح ملکی و اقتضا وقت غنیمت جانب تبریر ^{منتهی} عظیم است و از بیم
طعن افند و فتح آن محیر غنیمت انچون بد انصوب نزدیک شده قرب جوار واقع شود لایزال الله تعالی بفرمان

رضی خالق و ترفیع حال خلائق و صلاح دولت طرفین باشد بطور می آید و خود کوچ بر کوچ روانه جانب تبریز گردید و قریباً
سپهسالار تبریز بود چون خبر آمدن او محقق گشت جواب هر چه در صلح و جنگ و دوستی و دشمنی هر قوم شایسته باقتضای وقت
و زمان موقوف داشته بود و قریباً بیست و پنج سال از اعلیٰ بکرب قتل اقدام نمیتوانست نمود بنا بر صیانت احوال
و حفظ اموال عجزه و رعایا، سکنه محالی که محل عبور خلائق غلامان بود که چنانچه شهر را نیز خالی کرد که از آسیب حوادث
برکنار بوده اموال ایشان از دستبرد غارتگران از شکر محفوظ باشد و در امر دفعه و محاربه آنچه قرار یابد و از جانب
همایون اعلیٰ اشاره رود حسب العزم و عمل نماید القصد چون عساکر روم بار الملک تبریز رسید شهر را از ذخیره خالی
و بایحتاج بدست نمی افتاد پنج روز زیاده نتوانستند توقف نمود و ورششم کوچ کرده بقریه فوجی که سه فرسخ بیرون
شهر است آمده نزول نمودند و موبک مقدس همایون نیز از او جفا خلیف که مخیم بر اوقات اقبال بود بجانب دارالاشرف
اروپا در حرکت آمده در آن بلده طبعه نزول اجلال فرموده بشرف زیارت روضه مطهره مقدمه حضرت سلطان
و مراقد متبرکه که مشایخ عظام مشرف گشته از ارواح طیبه آن بزرگواران استمداد همت فرمودند و در اینجا قاسم بیک
سپهسالار مازندران با ایلچی خلیل پاشا که عثمان آقا نام داشت بملازمت رسید و ایلچی مذکور بوسیله امراندار
سعادت بساطبوسی دریافت و او را همراهی و پیغام نموده انواع تملقات و چرب زبانی بطور آورده و سخنان صلح
اندیشانه التماس نمود و حضرت اعلیٰ لفظ کبر بآوازه کلام آغاز نموده فرمودند که چون جناب سعادت یک سر در اعظم نظر
خیر اندیشی خود کرده گفتگوی مصلحانه نموده و بنا بر آن مانی تا این غایت عساکر قریباً بیست و پنج سال از اعلیٰ بکرب قتل
نداده ایم اما که در شما موافق گفتار نیست چنین بی محابا پیش آمدن شعور غنیمت جنگی جدال است ایلچی از جانب سردار
تیمید معذرت پرداخته عرض کرد که باعث پیش آمدن نیایابی ذخیره و بایحتاج عساکر بود و بنا بر آن یکدو کوچ پیش میروم
که چند روزی شرائط صلح از جانبین گفتگو شود عساکر روم از عمر آذوقه عسرت و تنگی کشیده فی الحقیقه درین فرج حار
چند روزی همان جوان احسان نواب کامیابند القصد عثمان آقا رخصت یافت قاسم بیک با او یکبار در دستاورد
و سخنان مناسب وقت پیام دادند هر چند حضرت اعلیٰ از صدق نیت و حسن اعتقاد باطنی و الهی امداد و طعن
قدسی موطن طبعین و طاهرین و سواق تمام داشتند و اطمینان قلب حاصل بود که ارواح مقدسه سلطان الاولیا
و مشایخ عظام حافظ انگیز بجهت انقیاد امور و رعایت آداب خرم و احتیاط بلده طبعه در صلح و نیز
خالی کرده سکنه آن خطه شریف را با طراف و جوانب قریبه فرستادند که درین فقرت از آسیب حادثه برکنار شوند
و چون ایلچیان بایکوی عساکر نصرت نشان که سفر اسی نام محلی از محال سراب بود رسیدند و عثمان آقا قریباً

ملاقات نموده بمول نواز شهنشاه و مرد میاها لایق خدمت انصراف یافت و احتیاط سپاهیان را اقتضای آن کرد که یورت محل
اقامت نمود و تغییر دهند و چینی که یورت تازه تعیین یافته انحراف را روانه نمودند و لشکر سپاهی مانده صبح که از آمدن
داشتند قزاقان آمد خبر و در و مخالفان بغرم جنگ رسانیدند امر اعظام نزد سپهسالار جمع شده و بختنگرو
اندیشه فرورفتند زیرا که فرصت آن نبود که حقیقت بعضی از اخبار رسانیده بهر چه مقرر شود و عمل آورند و در ایشامی محاوره
و کنکاش متواتر قزاقان آمد از آن لشکر اخبار نمودند متعاقب طلوع لشکر و سپاه چینی سپاهیان نمایان شده و
و گریبان رسیدند امر اعظام بالضروره قرار بمحارب داده و قزاقهای خان بترقیب مقدمات جنگ پرداخته و
نبرد را استیلا گشت و در محارب لشکر قزاق سپاه روم قاتار و فروری یافتند و جنود و غور و و باز گشتن رومیه
و وقوع مصالحه فیما بین شرح محارب مذکور که از ثقات استماع افتاده برین هیچ است که جانی بیک گرای پادشاه
ناما در قزم و چندین از امرای پاشایان روم و شجاعان و جنگجویان مرز و بوم نزد سردار جمع آمد و در باب محاله
قرلباش گفتگو آغاز نهادند حاصل گفتگوی ایشان آنکه دوسه سال شد که غریمت سفر عجم و محارب بشکر قزلباش تمیید
یافته سپاه تاتار زیاد ازین درین دیار توقف نمیتواند نمود و در محارب باصرار دارند صلاح درین است که با کوهی
از جنود رومیه و تاتار بغرم رزم بر سر سردار قزلباش رویم اگر کفر ما یم فهو المطلوب و الا نردمکنان بتقصیر تم
نباشیم و بچین و بدلی منسوب نگردیم هر چند این اراده منافی مقتدا نیست که خلیل پاشا در میان دارد و ما جمعی این
گفتگوی را تقویت نموده بدلیل سپاهیان سردار را با لشکر فرستادن راغب ساختند لشکر تاتار در آنوقت
بقول اصبح زیاده از یازده هزار بود و سی و پنج هزار دیگر از سپاه روم و بیکر بکیان سرحد و غشای اگر ایبر دریا
حسن پاشا که بیکر بکی ارمن روم و در سلک سوار بود تعیین نمودند و مجموع پنجاه هزار کس باشند جمعی نقل نمودند
که بپست هزار تاتار تخمین نموده چهل هزار رومی تعیین کرده بودند که مجموع شصت هزار کس باشند اما اول اصبح
الحاصل سپاه تاتار و طبقات لشکر روم از قول و نیکی و غیر هم بیکدیگر پیوسته شب از موضع ارشتاب
نام محلی که تا سقز ای محل اقامت قزلباش چهار فرسخت گذشته صبح نمایان شدند چون امرای نامدار از بنمایان
آماده جنگ و پیکار گشتند افواج قاهر فوج فوج و قشون قشون جبهه و یراق بر خود مرتب ساخته بوجه کاه نزدیک
آمدند و بنان حال شیردلان محرکه قتال بدین حال مترنم و گویا بود شو که ای شیر مردان دشمن شکار ندارید اندیشه
از کارزار چراپا کشیم از ره کینه بسن نخمد شب کور در خانه کس و قزاقهای خار ۵۰ م ملان زمان درگاه قریب
بر پست هزار کس بودند و در قلب قرار گرفته قزاقیان با فوجی از اصحاب دست راست و بدست داری نیل بیک

یکدی شالمو معین گشت امام قلیخان پیکر یکی فارس با بعضی از امرا و عساکر دست جب علام جلالت بر افراخته امرا
عظام و سرداران میمنه و میسر و بقاعده و آداب مقرر قول آراسته و چرخ و هر اول پیر آسته روی بموکه قتال آوردند
و قریب یک فرسخ بمقابله شتافتند در بل شکسته نام محلی مقدمه الجیش جابین و چرخیان طرفین یکدیگر تلافی شدند
سپاه مخالف نیز از انطرف صفوف آراسته از دلیران روم و مبارزان تاتار و جوانان جنگجوی جلالت شعار دست
به تیر و کمان و سیف و سنان بردند و از طرفین بهادران رزم آزمای بر یکدیگر حمله نموده آتش حرب نبوی افروخته گشت
که خرم عمر بر دلان موکه کارزار آشنای پیکان چون شمع و پروانه میسوخت کرد و غبار موکه نبرد و فلک تیز گردید و از
دو دشتکد رومی و قربان شادی هوایره و تار یک گشت شرفک شد ز خون باقی بزم جنگ که در آستین داشت
مثل فرنگ ز دود آندادند ز مکه به مهر نوجو بروی خوبان سیاه چون شکر مخالف که از هر دو طرف هجوم آوردند آثار غلبه
واقع از ظاهر میا خفته از محاب دست راست یوزباشیان و قورچیان عظام شالمو و از بخود افشار طایفه ایما ملو و غیر
که به داری نریل یک پیکدی مامور بودند از بیم آنگه مبادا چشم زخمی بسپاه منصور رسد از قلعت خویش و کثرت اعدا نه اندیده
جلویر بر سپاه مخالف تا خندق و تا قول بزرگ سپاه روم و تاتار و عنان باز نگشاید کرده انبوه از مخالفان از به تیغ تیز و سنان
خونریز بر خاک لپاک انداختند و از جانب دست جب نیز مبارزان مردافکن جنگ جو و دلاوران لشکر شکن لپاک خاک
بسر کردی امام قلیخان پیکر یکی فارس دفع حملات بی در پی رومی می نمودند اسب جلالت در میدان کارزار برانخته
حمله عظیم کردند و از هر دو طرف داد دلاوری و مردانگی دادند از ان جمله دلیرانه و عدمات مردانه پای ثبات و قرار فوج
مخالف سستی پذیرفته آثار ضعف و علامت انکار بر وجاب احوال لشکر شمار که اضلاع بنود میمنه و میسر و سپاه
بود نمایان گشته رومیه مثلاً شمشیر شدند قول بزرگ ایشان از توزک افتاده القصر رومیه و تاتار از ان حد نه دلیرانه
که از میمنه و میسر افواج قاهره وقوع یافت شکست عظیم یافته روی بوادی بهر میت نهادند حسن پاشای وزیر پیکر یکی
برض روم که سردار رومیه بود بدست شاه کلدی پیکر توریجی ابو غلی گرفتار شد چون زخم قوی از ویافته بود و در ان
زخم مهلک احتمال زیستن نداشت بقتلش پرداختند و سردار بنظر نریل پیکر رسانیدند و او نزد سپهسالار رومستان
محمد پاشا پیکر یکی خطه وان بدست یکی از قورچیان ایما اللوی شالمو گرفتار شد و حسن نواز پاشایان معتبر و سرداران
جلالت اثر روم و جمعی کثیر از الطایفه طوتمه شمشیر و جمعی غفیر از عظام و غا و چاو و شان و آفایان معتبر اسیر و دستگیر شدند
چون درین جنگ شاهین کر ایخان عمراده جانی پیکر کرای که در سفر کر جستان از روی ارادت و اخلاص خدمت
اشراف آمد و در میان مقدمه الجیش سپاه قربان شادی بود و ضحیکه یکدیگر بودند و قوم تاتار اندیشه تمام از دواشته کونند

جانی یکسوی پادشاه تانار را چند نفر از بهادران کار دیده جنگ از موده انطاغیه بنا بر حرم و رعایت احتیاط بسیار
از پای علم یکسوی برده بودند و در وقت اندام و شکست لشکر اصلا تاب توقف نیاوردند و از همانجا که بودند عنان غریب
نرمیت یافت و بدین جلد از خکال شاهین اوج اقبال که قصد اوپرواز می نمود و دانی یافته جان سلامت پرون برد و از
یک آقا وکیل او که جمله الملک و صاحب اختیار طایفه تانار و بسیار مقبر و پادشاه نشان بود با مواری میشتاد نفر از
و میرزا دای تانار زنده بدست درآمدند اکثر سپاه تانار در پای علم او قتل رسیدند و از جمله گرفتاران تانار میرزا
یک آقا را با دو سه نفر زنده نگاه داشته بقیه را عدم نمودند و در قریب بهشتا و علم و رایت که رویان الای میگوید
و هر الای علامت سرداری است که صاحب قشون و لشکر است بدست درآمد و بعد از شکست مخالفان در جنگ
لوازم احتیاط مرعی داشته بمطمنه الگه مبادا مخالفان سپاه علیجه در کمینگاه عذر که از ترکان بسوی میگویند و شمشیر
لشکر قول بزرگ را که بجای طایران رکاب شرف بودند خصمت محارب و تعاقب دشمن نداده تیب را از ترتیب جنت
و چون بر خصمت همایون این واقعه دست داده بود زیاده ازین جرات و خود سری و خود را نی نگرفته روزی یک
شده بود چند کس را امور ساخت که فانیان را از تعاقب هر میتیان باز گردانند چون غیرت و مردانگی که در نهاد شجاعان
روز کار بید قدرت الهی نهاده و تخمیر یافته درین وقت کجا میکند که بقانون عقل و آداب خدمت و کشیوه فرمانبرداری
عمل شود و برخی ازیک سواران قزلباش پوشیده و پنهان از تیب پرون رفته تا که و کشی که از معرکه جنگ تا آنجا
فرسخت تاخته مردانگیها کرده و رو سفیدانه مراجعت نمودند و بنا بر راه و رسم نوکری دران حین مخفی داشته بعد از
این حالات سمعت ظهور یافت القعه بمن الطاف الهی و امداد بواطن قدسی موطن طیبین و طاهرین و حراست
حضرت سلطان الاولیا و پشایخ عظام کرام که زنده دلان بارگاه قدس اند بزیروی اقبال نبر و ال نسیم فتح ظفر
بر پرچم بابات منسوبان درگاه شاهی وزیده همان لحظه حقیقت بخندمت اشرف عرض کردند و عا که منصوره عجب
اغرق که در گردن کندی نام محلی فرو داده بودند و نموده روز دیگر ملاحظه سر ما و اخرا و آلبا که غاریان فوج فوج
و جوق جوق بنظر در می آوردند نمودند و بمردانگی که از همه کس ظهور یافته بود میر رسیدند مواری پاتروده هر کس قلم
در آمد که درین جنگ از طرف مخالف قتل در آمده بودند حفظ الهی و حراست از روی نگهبانی کرده از سپاه منصور
کسی که اسم و رسمی داشته باشد ضایع نشده بودند و در دارالارشاد ارجل یوسف یک که از خضره غلامان معتبر بود
آمده مژده فتح و ظفر رسانیده موجب مسرت و شادمانی اجاب و دوستداران و محبای ای دشمنان گردید
مناقب محمد تقی یک مین باشی تبریزی تفکیکیان آذربایجان آمده شرح حال و خصوصیات جنگ و جدال ساسی گرفتار

تفصیل عرض کرد و محمد پاشای پیکر پکی و آن وزیر را یک آقا تاتار و چندی از کرفاران را که بخدمت اشرف فرستاده بودند حضرت اعلی از مخالفت جمعی در کف لطیف و رحمت جای داده انواع تفقد و دلجوئی که لازم ذات اشرف و مقام حضرت است بطور آوردند و چون سپاه مخالف شکست فوری یافته بقیة السیف بد حال و شکسته بال بار دوی سر داریند چنین سموع شد که اضطراب عظیم بر و میر راه یافته منطقه آن داشته که سپاه قزلباش جلور نیز بر سر اردوی رو می خواهد آمد بر آن خندان آقا که مدت ها در خدمت اشرف بودند در سفر کرجستان فرار نموده درین سفر همراه سردار بود و در کمالی عظام قزلباش را حد و یارای آن نیست که بر خست نواب کامیاب شاهی بدینگونه امور دلیری تواند کرد و آنچه روی داد بنا بر ضیق وقت و عدم فرصت حصول رخصت بود سردار از قول ایشان فی الجمله اطمینان یافته از تاتار سپاهیان کوچ کرده یک در مرحله پیش آمد و یک باره کسان متحد بکشت تمهید امر مصالح فرستاده انواع ملائمت بطور آورده بیشتر از پیشتر طرح الفت و آشنائی انداخت و دمه خود را از کف فرستادند بری ساخته بگو تاتار و جمعی از جمله جنگجویان که لطف روزگار بخورده از حادثات زمانه بچرخند اسناد نموده التماس نمود که یکی از بزرگان طوایف قزلباش را بر سم رسالت تعیین نموده با عهد نامه بهر مبارک در باب استوار صلح و مصالح پایدار بفرستند اسال دارند که موجب وثوق و اعتماد این خیر خواه طرفین گشته بین الاضداد آن حزمیانی برادست آید و نیز خود ساخته مراجعت واقع شود و ایلمچی لوازم تنهت و مبارکباد پادشاهی سلطان عثمان بجای آورده مجدداً امر مصالح بوساطت این خیر اندیش درین مرتبه بر وفق رضای اشرف بر وجه احسن صورت وقوع یابد که من بعد از خلل نقصان محروس و مصون باشد و چند روزی که بکشت رسیدن ایلمچی و عهد نامه در قلمرو شاهی باشیم همان آن خیر تیم و امری که منافی دوستی باشد بطور بخورده بعد از ورود ایلمچی بزرگ میرزا محمد حسین و ملازمان عالی کف صورت اند بگذارت خواهند رسید چون حضرت اعلی در اول حال بدستور زبان حضرت شاه خنت مکان و مرحوم سلطان سلیمان صلح فرماداده و میره کمرشکریار بخدمت کشیدند با آنکه در هر مرتبه غلبه ازین طرف وقوع یافت هرگاه حرف مصالح میان آوردند بنا بر آنکه مبادا عالمان نقص عهد باین طرف اسناد نمایند بدستور رضا مصالح و در نیمه نیز عذر پذیر گشته محمد پاشا پیکر پکی و آن را مر و خیر خواهد مصالح اندیش بود با چند نفر دیگر از کرفاران که زنده مانده بودند اطلاق فرموده روانه کردند حسب الصلاح سردار که استند عای ایلمچی کرده بود و یا کار علی سلطان طالش که مر و خیر کرده کار دان بود و از رسالت هندوستان باز گشته بنصب ارجمند خلفائی سر بلند شده بود بر رسالت پادشاه هم تعیین کرده با عهد نامه و تحف و هدایای لایق و مکتوبات و دستا نه روانه نمودند و چون

مخاصمت و درشتی را بدوستی مبدل ساخته اظهار نموده بود که بعد از این همان تخفیر تیم عالمفت جلی و رعایت ادب جهان
نوازی که در مقیاس همچون نسبت بدوست و دشمن یکدیگر دارد اقتضای آن کرد که قطع نظر از راه و رسم متعارفه
فرمانروایان عالم صورت کرده شرایط میزبانی بظهور آورند و از عنایت خسروانه موانی با نفوذ شتر بار از روی سرخ
و روزغن و طلا و دهنه و نبات و مریات و کوه سفید فراخور آن اجناس و میوه های الوان و سایر کالای علی بن ابی طالب
و امثال ذلک جهت سرکار سردار و اعیان رومیه نامزد فرموده نزد سپهسالار فرستادند که هرگاه وقت اقتضا
نماید بار دوی سردار فرستد چون این اخبار بر سر دار رسید عنان بصوب رحمت انعطاف داده کوچ کرد در حال
این حال بخاطر آنور که مورد الهامات غیبی است ظهور نمود که چون طبقه رومیه دم در اندیش حلیه و زنده و مکر آنور
شده که اطوار ایشان با گفتار موافق نیست مبادا سردار مذکور و عطای رومیه که بکینه روزگزارانیده بدین گفتگوهای
اند و قزلباش را از جنگ و جدال باز آورده راه سلامت پیش گیرند و بدین وسیله از قلمرو هجایون سالم بیرون روند حکم
قضا جریان باسم قزلباشخان سپهسالار و امراء عساکر قزوین شاعر شرف اصدار یافت که دست از تعاقب باز نداشته منزل
بمنزل بار دوی رومیان دست و گریبان می بود و باشند چون از جانب هجایون با محمد نامه داده شده اگر ایشان نیز
در قول خود صادق و در وقوع امر محال را نسخ اند از انظر نیز محمد نامه عاجلاً بمهر دار که از جانب خواند کار خاص
بصاحب اختیار است و مقرر ارکان عثمانی و قاضی لشکر و مفتی و عطای که بفرمانند در دست نموده مصحوب ایلچیان
که در آن صوبه ارسال دارند سپهسالار و عساکر حضرت شاعر حسب الفغان شهریار کامکار تاجی اختا خانه مزین
و دستور تعاقب ننمودند و در هر مرحله قریب بار دوی مخالف نزول ننمودند که خیار هر دو از دور و در منظر انظار
طرفین در می آمد خلیل پاشا این مقدمه را بر رسیدن ایلچی مجدد موقوف میداشت پس از آن تقدیرن لقاصه کجا بدو
و نیکوچی آقاسی و قولی آقاسی که در آن خانواده بغایت معتبر و مؤسس و مرتب امور دولت اند حاضر نشان
مینمایند که چنین بی محلی با پیش آمدن قزلباش علامت نیست که از جانب پادشاه خود خصمت محاربه یافته اند
اگر فی الواقع در مقاماتی که تمهید یافته را نسخ اید ایلچی سابق قزلباش را با محمد نامه که طلب نموده اند بروفتی رفائی
اشرف اعلی در دست نموده ارسال می باید داشت و مفایقه با مورخین نمیباید کرد و الا اماده جنگ محاربه
بزرگ سلطانی می باید بود که عنقریب بظهور می بوند و چون عساکر روم که پشت ایشان بخود تا تا قوی بودند
بگیرفته و در هر مرحله که بولایت خود نزدیکتر میشدند تفرقی لشکر بظهور می پوست سر او را شتر و جنگ سپاه
روم نمیدادستحکام لافزم صلح پرداخت و محمد نامه بروچی که مرضی خاطر مبارک بود در قلم او رسیده بمهر خود بجا

عسکر و مفتی و محارفات لشکر و خطا اهل اعیان سپاه سلیم میرزا محمد حسین نموده او را روانه ساخته خود کوچ کرد چون مشایخ
بار دوی سپهسالار رسید بعد از وصول نخل دستوری که از جانب علی نامزور و میسر شده بود در سال یافت میرزا محمد حسین
در دارالارشاد از ویل شریف قبل عتبه غلبه کرد و چون نظیر شریف کشته حقایق حالات عرض کرد و یاد کار علی سلطان
نیز از او پل باین شایسته روانه جانب قسطنطنیه کشت شرح وقوع مصالحه و مراجعت یاد کار علی سلطان و آمدن علی
معتبر از جانب سلطان عثمان در قضایای سال آینده نگاه داشته ملک پیمان میکرد و انشاء الله تعالی بعد از وقوع
این حالات سپهسالار مذکور تا موضع ترکمان کنده می گریزد و آمد در اینجا حکم شد که بسان عسکر ظفر اثر برداخته جنود منصوره
را رخصت اوطان دهد و خود با لایمان خاص بدار السلطنه تبریز عود نموده بجهت اختلال احوال عایا و وزیر درستان
جمعیت برانندگان دیار پریشانی پروا برد و حکومت آن خطه و گشت و امیر الامرائی کل آذربایجان با توغویض یافت و درین
که در وقت عسکر پشماروم و تاتار و محاربه غلظی که وقوع یافت حفظ الهی که بانی کرده از عساکر منصوره سوای چند نفر
از تفکیکیان که از بدایت وصول سپاه مخالف در خضر و شاه تبریز علی الغلظه با جمعی تاتار و چهار شده شهد شهادت بخشیده
بودند و چهار پنج نفر از او سلطان اسس قریبا شش که در مرکز جنگ تنگ خورده بودند دیگر کسی که نام و نشانی داشتند
نظاره نشد که راه عدم پیوده باشد العلم عند الله و از مرآة اصطناعیات شاهانه نقصان و خرابی که از مرعوب و لشکرهای
هر عایا و عجزه آذربایجان رسیده بود از روی تحقیق و تفتیش در قلم آورد و مع ششی زاید از دیوان اعلا عرض داده شد
و رعایا بدین عطیه غلظی مسرور و شادمان گشته در لوازم دعا گوئی افزودند ریاست جلال بصوب عراق در حرکت آمد
و ذکر آمدن الجبلی از اطراف و اکناف به زعم ملایک معارف در قضایای ایام گذشته مرقوم ملک سوادخانه
کر دیده که پادشاه عالیجاه فلکبار گاه شاه سلیم فرمان فرمای ممالک هندوستان میرزا بر خوردار مقرب بجان عالم
که از امرای بزرگ آن سلسله و از قبیل برلاس جغتای اصناف و ایکو تیمور بوده و از جانب آن پادشاه بخطاب بهائی یعنی
برادر برافرازی داشت همراه یاد کار علی سلطان طالعش که از جانب هایون با لیکیری رفته بود برهم رسالت و ستاره
چند گاه در دار السلطنه عزت توقف داشت درین سال توجبه در گاه معلی گردید چون نصرت هایون بجهت و کعبه
روم بجانب آذربایجان روانه شد از زمره مقربان بساط اقدس کلب علی پیکر و یاقوت صحبت شامورا مقدر فرمودند
که او را استقبال کرده بار المومنین قم بر دکه تا معاودت موکب هایون در اینجا اقامت داشته و او داخل دار السلطنه
قرین شده از آنجا به المومنین قم رفت و یاد کار علی سلطان از وجدا شده توجبه پایه سر را علی گردید در روزی
خان عالم داخل قزوین شد و رقم این نسخه عالم آرا در شهر مانده بود و مشاهده تملکات ظاهری او کرده و از زمره مدبران

روزگار اجتماع نمود که از آغاز ظهور دولت این خاندان الی الان از ولایت هند بلکه روم نیز ایلجی باین شوکت اسباب و
بولایت ایران نیامده و معلوم نیست که در زمان پادشاهان عظیم الشان سابقه از کاسره و کیان نیز آمده باشد که درین
فرقه نشان میاسن تائیدات الهی و موجبات ازدیاد عظمت پادشاهی حضرت علی شای طل الهی و قیوم یافت و سلاطین
آفاق و فرمان رویان جلیل الشان باستحقاق از مسلم و غیر مسلم بالطوع و افرجه بواب صداقت و ارتباط صوری و معنوی
با حضرت مفتوح داشته و میدارند و محبت و ولای آنحضرت در دلهای ایشان قرار گرفته آید و شد فرستادگان خود را
به کاه سلاطین پناه سر مایه افتخار و موجب ازدیاد بزرگی و اعتبار خود میدانند الحمد لله علی ذلک القصد را اول که خان
عالم قدم بایران نهاد با یکبار از افراد ملازمان معتبر پادشاهی که رفیق او گردید و بودند و ملازمان خاصه خود سوای نوکر و
که همراه داشت از آنجمله دو دست نفر توپچی و میر شکار بودند و جمعی را از ائمه بازرگانه دایند و موزی که بار السلطنه قزوین
از ملازمان سرکار پادشاهی و خاصه خود و ملازم و خدمتکاران اقبال و محققان جانور قریب به بیست نفر بودند
و پنج نفر قوی بیگل که با تخمها و سریرهای سیمین و زرین و زینهای کوناگون آراسته و اقسام جانوران ازیر و کبک
و آهوی سیاه و بزهای هندی و میمونهای غیر کمره و کرکدن و یوز شکاری که ماسوری یزدی و در صف آن گفت
بر باغی این یوز که جز بوجه موزون نجهد بر قیست دم چند کی چون نجهد کلهای سینه نیست بر کلمیخت کرد و جلای
ز جلد پیرون نجهد و سرخان سخنگو مثل طوطی و مینا و نوری و کاکا توه و سار و و امثال آنها و کاه میش جنگلی که جنگ
آنها چون جنگ دوازدهای دانست و آن شاخها که نیم کزلی عراق از قفای دمش گذشته و کاه و ان خم و کتی شاخ
بلند پر زور و کاه و ان غنچه اصیل که آتی خوش صورت باهل و گردون تکلف و سگاس و بالکلی که هر یکی را ده و ده
نفر بیلوان برداشته همه جا همراه داشته می بردند در هنگامی که بایات جلال بغیر فوری و اقبال از اوزر بایان عود
نموده در خط السلطنه قزوین نزول اجلال فرمودند منشور مالمیت و فرمان طلب باسم خان عالم اصداریافت
و اواز محل اقامت متوجه سریر سلطنت گردید چون بکوالی شهر رسید جمعی از اعظم امر استقبال کرده باغزار
و احترام تمام شهر آورده در باغ سعادت آباد و منازل دلکشای ارم نهاد و آنجا منزل گزید و روز دیگر در میدان
سعادت که حضرت اعلیٰ بنشاط جوکان بازی و تبقی اندازی سرگرم با ده انبساط بودند مضان عالم بکوشش جایان
سعادت امتیاز یافته زیاده از مامول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمده و بلفظ که بار خطاب فرمودند که چون
میانه ما و حضرت پادشاه و الا جا خوشید کلام طریقه اخوت و برادری طریقت سلوک است اینحضرت برابر برادر
برادر برادر هم برادر است لاجرم هنگام کوشش او را برادرانه در انوش محبت کشید و او را محرم و تعلیم شاهانه

و نوازشات بی تکلفانه که با شننا و پیکانه شیم که بیکه آنحضرت است در باره او بطور او و ند چند روز که در دار السلطنه بود
محل نزول اجلال بود همه روز در میدان سعادت آباد عیش بر او بود خان عالم بجز است مغر و محترم بود و او را ده او این بود
که تخت و پادشاه و آلاجه و منتیان آن درگاه در کل از نظر حجبته اثر گذارنده شود هر روز نوعی از انواع هدایا
بنظر اعلی میرسانیده باشد که با متداکشد و چون اراده خاطر اشرف آن بود که از راه کیلان باز نمدان بهشت نشان
توجه نموده بنشاط شکار زنگول که مخصوص انولایت است بهو عدم مقرر پرواز و وقت مضیق گشته فرصت آن نبود
در مطلب خان عالم بطور آید و تجملات دنیوی را در نظر همت بجز خامیت خسر و آنا انقدر و مقدار نیست که چند
روز اوقات حجبته ساعات صرف مشاهده آنها فرموده از نشاط آن شکار باز مانند فرمان جهان مطاع باشد
در خلاصه تحفه را با نقایس متعدده از هر جنس و در سه خوان مرتبه ساخته در یک روز از نظر مایون بگذرانند و سایر شتم
و اجناس را مفصل ساخته به چوئات سپارند که بتدریج بنظر در آید هر چند بخیاضی مرضی خاطر ایلی نبود و بالضروره مزاجوی
شسته خلاصه تحفه و هدایا از مرصع آلات و تحفهای غریب و اقسام افشته و اجناس موازی سیمید عدد و اشباب
نموده و در میدان سعادت از نظر فرخنده اثر گذارنده و حسب الامر اشرف چوئات و اسباب خود را در شهر گذارند
نمایا شکار زنگول که بطرز خاص شکار کردار است چون درین لوراق صفت آن طرز بدیع غالباً مکرر سمیت شود
در پنجم در در آن قلم گفته گذار خامشی کنیز جریده و سبای مراقبت و کباب قدیس هایون اعلی اختیار کرده
همراه بود دیگر ایلی پادشاه عظیم الشان ملاک سوس که درین سال فرخنده فال آمد و هم درین سال ایلی بزرگ مقبر
پادشاه مکار که از امر انامد ارکشان معتد آن سلسله رفیع بود از راه دریا و دشت خند و رند شروان آمده
مناقب موکب هایون از راه اردبیل بدار السلطنه قدوس رسید نو نیز در میدان سعادت سعادت بساط طوس
اشرف دریافت و توسط ترجمان از جانب پادشاه خود اظهار نیاز مندی و اتحاد پیش از پیش نموده کتبی عرض
طویل که تبرک نوشته بودند بنظر انور در آورده مضامین اخلاص آیین آن محروض گشت گشتش بنکو بوعواطفه الطاف
پادشاه سر بلندی یافته در همان روز هدایا فرمای هند وستان بنظر اقدس در آمد و تحفه و هدایای پادشاه
اروس و مکار نیز از نظر اقدس گذشت از جمله هدایا چند دست ششقر غنقا شکار بود که سوای اروس در هیچ
یافت نمیشود از خلعت خسر و آن یک دست ششقر سیم شکار بجان عالم عطا فرمودند ایلی تحفه غریب و هدایا
عجیب و شوقات مرغوب آورده بود در اندک زمانی رخصت انصاف یافته مشمول نوازش و احسان گردید
بر وجه لایق از راه کیلان روانه دید خود گردید دیگر ایلی قطبشاه که والی ولایت کلکنده از دیار هند وستان

صد و نهمین سال از شیخ محمد خاتون نام که از زمره علماء و فاضل بود پدرش شیخ علی خاتون که در میان تازیان الطبقه خاتون
القب و دهمین سال در زمان شاه خجسته مکان از انقیاء مجاورین مشهد مقدس و از سرکار فیض آثار حضرت امام الحرمین
سلطان ابوالحسن علی ابن موسی الرضا علیه السلام موقوف بود در زمان فزات اوزبک که بجانب دکن رفته بر حسب تقدیر و سلسله
علیه قطبشامیه در سلک خواص ملازمان النظام و اختصاص یافته بود و همراه حین یک قباچی تبریزی که سه سال
قبل ازین از جانب هایون اعلی به پیشش توفیه محمد قلی قطبشاه و تنبیت بلوس سلطان محمد برادرزاده و داماد
که بعد از فوت عم بر سر بر دولت قطبشاهی تکیه یافته بود و در دار السلطنه قزوین رسیده مشرف به اسیوسی وادار که
مجلس مقدس مخزن گردید و مکتوب ضراحت آئین مخلصانه که از جانب قطبشاه بنده پستینه سپهر شتابه در سال یافته
بود بنظر اشرف در آورده تحف و هدایای ملائقه دالی مذکور را پیشکش نمود که در اینده مورد الطاف و احسان گشت
بعد از فراغ از امور بی که تجزیه پوست ریاضت فیروزی آیات بصوب باز آمدن در حرکت آمد و سیرکنان بودند
شدند و قشلاق هایون درین سال در فرج آباد خجسته نهاد واقع شده هواره بساط انبساط گسترده با مصان
خواص متوکلان عشرت افزا بود و در روز کار بخیر می گذرانیدند از شوال این سال از جمله آمدن لشکر اوزبک و تاراج
آنرا یافتند ششمین سال چون حسین خان شالمو پیکر یکی آن دیار فوت شده بود و اوزبک به طمع منصب غایت
تامواری سی هزار کس بهر گردی با لشکرش بهادر و چند تن از عالم اهل بلخ و بخارا بخراسان آمد و چند روز در حواله خورین
اقامت نمودند حسین خان که بعد از فوت پدرش حسین خان متکفل ضبط و نسق ملک و دیار شده بود با اتفاق آقا شالمو
و جمعی از هر طبقه جنود و قریبایش که در هرات بودند جنگ و بر و صلاح غنیمت و غنایست قلعه و شهر بر داشتند و لشکر
دست قدرت خود را از تعرض ملک هرات کوتاه دیده و بجانب خورین رفتند و اوج جلال الدین الکبر خوریانی که از
ارکان و اعیان انولایت بنزد اعتبار ممتاز و بمن تر بیت شهریار کامکار منصب و اولا و وزارت خراسان
سرا فرار شده بود قلعه خورین را از استحکام داده و قصبه را که جویند گرد و در مقام دفع ضرر و آسیب جنود اوزبک بر دیده
چند روز بن الجانبین میران جدال و آتش قتال التهاب داشت دست لطاول و تعدی غارتگران انقوم
باهر قصبه رسید چون اغرق اوزبک در چنگ و میمنه بود حسن خان رستم خان ابن ولی محمد خان اوزبک که از فتن
بنی اعوام چنانچه در قضایای ایام گذشته بهمت تحریر یافت و ظل حایل اولیاد و ولد ... بود در آنوقت در
شهر هرات اقامت داشت تدبیر شایسته کرده و فوجی از جنود شالمو و جمعی از حمایت اوزبک به ملازمان رستم محمد خان
را به چنگ آورده اغرق افغان دستاورد و آن کرد و بخار رفته اغرق را تنب و غلبت گرد و اموال بسیار به

و انعام و دواب چهار که از اطراف غارت کرده بودند آوردند چون بالنتوش بهادر و رفقا ازین واقعه آگاه گردیدند مضطرب
بی نیل مقصود از حد و دغوریان کوچ کرده راه دیار خود پیش گرفتند و زیاده آسپی مردم مواضع غوریان نیز رسیدگی
از سوانح این سال ظاهر شدن علامات آسمانیست اول خطی روشن محرف شبیه بشیر از جانب مشرق ظاهر شده قریب به
نیم هر یکشت و دنباله آن بجانب جنوب کشیده بود و منجین آنرا دهره می نامیدند بعد از رفتن آن چند روز ستاره دیگر
آتشین از جانب مشرق بایل شمال نمایان شد که شعاع آن بیا ماهی تافت گویند و ذابا بود تا یکماه و چهل روز
شعاعش افزایش و روشنی تمام داشت بعد از کتر شدن و تا دو ماه امتداد داشت اختر شناسان عهد و منجیان
این ملک تاثیر آنرا چارهای معصب و تلف شدن خلائق و لشکر توپری قرار میدادند و میگفتند که معظم تاثیرش در
مشرق و شمال و جنوب خواهد بود و در ولایت ایران که وسط ربع مسکون است کتر خواهد بود مع هذا تاثیرات عظیم
ظهور یافت زیرا که در اکثر ممالک فتنه و فتور و لشکر کشی واقع بود میان سلاطین روم و فرنگ و ترکستان و اکثر بلاد مجاور
روی نمود و چارهای متنوعه شیوع یافته در دارالمرزبانان و محال بایل شمال خلقی کثیر راه عدم هموده بودند و
گفتگوهای نزاع آمیز از عامه بخواص سرایت کرده از جمله سوانح آنکه میان میرزا ابوطالب وزیر دیوان اعلی و قوام
محمد اصفهانی مستوفی الممالک گفتگوها واقع شده یکدیگر بینهایب و تفتیح مال و دیوانی متهم و منسوب ساختند و در
اشرف رسانیدند مقرر شد که صد و عظام بر کار می کلب علی بنک یا اول صحبت شالمو تحقیقت سخنان طرفین
معرض دارند و حسب الامر اعلی در فرج آباد دیوان کرده مستوفی الممالک آنچه در هر باب سخنان داشت تفصیل
نموده وزیر دیوان اعلی در هر فصلی جواب با صواب در قلم آورد اما حضرت اعلی بنور فراست دریا فتنه که آن چنان
غرض آلود است پرده پوشی کرده بغافل پادشاهانه گذرانیده و دیگر از آن مقوله نه رسیدند ایشان نیز تا دم کشته
برزبان نیاروند در بیان احوال مشایر متوفیات این سال حسن خان شالمو پیکر یکی خراسان که از ملازمان قدیمی
حضرت اعلی بود و بکس خدمات لایقه و قدمت خدمت شایسته مورد تربیت و ترقی کشته هشت سال بود که در کمال
افتداری و استقلال و الی نافذ الامر و در سلطه هرات و پیکر یکی خراسان بود و در احکام و مناشیر بهر غلام قدیم خطا
میسر نمودند درین سال مرخص گشته بایل طبعی فوت شده بدارالملک بقا پیوست و حضرت که طبع همایونش معیا
حق شناسیت و در روضه مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة و التجهیه مدفون گشت خلف مدتش حسن خان یکی
برزنامدار منسوب کشته الکاف و قشون و منصب جلیل القدر الامرای خراسان با و تفویض یافت و بلوازم دارائی
برداشت محمد یقین یک میرا خور بلخی خنای که از ملازمان محمد و متربان با اقدس و صاحب رای و مشوره بود

در اوایل این سال که ریاست جلال از شقاق باز نذران بجانب آذربایجان در حرکت آمد و در دار السلطنه فروین تفریح داشتند موصی الیه بریض گشته یونانیو نامرض اشتدادند و بدرفتاد اوایل ماه شعبان ششصد و هشتاد و هفت فانی را وداع نموده بجهار جاودانی خشتافت نقش اورانیز بشهد مقدس برده در روضه مطهره مدفون شد فرزندان او صغیر بودند و بزرگتر میر خوری و از ایشان متمشی نمیشد بنا بران بعلی پیک زکتمه مشهور بعلی بابی که او نیز از ملازمان قدیم الخیمت بود و جموع شاه نظر خان توکل جفای که حاکم مشهد مقدس بود درین سال چاری عارض او گشته جهان فانی را وداع کرد وی مرد شجاع و دیر مردانه بود بکس سعی و خدمت از پایه نوکری بمرتبه ایالت و خانی ترقی نموده منظور نظر عنایت و تربیت که در اول حال حاکم ولایت جام شد بعد از ان رتبه ایالت و دارائی مشهد مقدس یافت بعد از فوت امیر ایالت ایل توکل بقصد سلطان برادرزاده او تعلق گرفت و ولایت جام باو اختصاص یافت گفت در وقت یازده سال قوی سل ترکی سابق ششادان عشرین الف که سال ثانی تیرن تا بنوروز سعادت لغو و این سینه مبارک در روز پنجشنبه چهارم شهر ربیع الثانی مطابق ثمان عشرین و الف اتفاق افتاد یعنی خورشید جهان آرا که نیز غلیم و ضیا بخش عرصه عالم و مربی تاج چهار عصر و آتش جهان است نه ساعت و چند دقیقه شب پنجشنبه مذکور از راه کاما مجاری حوت بعشر تری حمل خرامیده طلایه نورسان بهار و انظام بخش هدایت و از بار کردید کلهای نگارستان فرودین از ترشح ابر و لطافت هوا شکفتن آغازه از عطردریا چین و داغ روزگار غنچه آگین گشت افروزه دلان ز دیای خمول چون حنایان کلشن نباتی سربخوش و خروش شاد کامی برآورده نغمه سحرآمیز سرگرفتند و محبت کلام کوی طلال چون راحت یافتگان روز و مال خوشوقت و خرم گشته در عرصه جهان بزم طرب آراستند و شهبازها بکار نقاد و اساطین سلاطین روزگار خلاصه شایع گشت و چهار معنی حضرت اعلی شایع کل الاهی و قصیده شریفین شرف قصبات طیبات از نذران بشت نشان آن قصیده شریفه که ساخته و پرداخته معارف است و الای انحضرت است بخوشدلی و کمالی و فیروزی و خرمی بخش عالی نوروزی منعقد ساخته مقربان بساط عشرت و محاضرات بارگاه سلطنت مراستم نمیت و مبارک و نوروزی بتقدیم رسانیدند و زبان ارباب عقیدت و اخلاص بانفعال گویا بود و شوهرها عالم از نور و آوازه گلستان عزت و تاز و باد برآید ز کتیبه کام تو جهان را بلند می دهد نام تو بعد از فراغ از انعقاد محافل بخت افزا و انضیاط مهمات ضروری دولت جهان برآید و مقامی نشاء لشکرمیا نکال از خاطر خاطر خسر و بهال سزاده قضا چون شرف عهد یافت که پادشاه بسیار از اطراف و جوانب از عیان جمع شده جانوران شکاری از لطافت زنده میا نکال آورند و این میانکال بر زمین است که آب دریا به طرف آن فرود گرفته یکطرف بخنکی متصل است و آن

تختی سه فرسخ عرض آن منتهی در آب جانب خشکی و بجانب دیگر فرسخ کا پیش است که رفته رفته بار یکتر شده و آب یامنتی
میکرد و در هنگامی که جانوران شکاری از اطراف و جوانب آن سرزمین در می آیند یا دوکان کثرت خشکی را گرفته
خیمهها برپای می کنند یکدیگر نصب نموده راه بیرون شد جانوران بالکلیه از اطراف مسدود میگردد و شکار اندازان با آن
نشاط دارند جانوران را بپیردند و زو تنگ جانسوز پای در می آورند اقسام جانوران کوهی و دشتی از اهلوان
ویوز و پلنگ و غزال و امثال ذلک در اینجا جمع میگردد و خشی غزالان آه چشم یعنی کاه کوهی چون رسیده دلال نامی
از صدای زعد و آوای تنگ و غلغله صید افکنان و تیراندازان سمنگاک گشته از بیم خود را بداند اخته قریب نیم
فرسخ شناوری بنمایند و چون از رفتن بپتوه می آیند و از دست و پا زدن باز می ایستند از موجد دریایی اختیار
بکنار می افتد و بعضی خود را چون غریقان بظن در موضی هلاک دیده یک لحظه حیات را غنیمت شمرده خود را بکشتند
اما مضمون این صریح که صید را چون اجل آید سوی صیاد رود بفعل می آید الحق غریب تماشائی و بیع طرز شکار است
و معارضه حضرت اعلی شاهی در آن عرصه کاه نشاط در محل تالارهای رفیع و دلکش ترتیب داده که با مخصوصان
و مقربان در اینجا بزم خرمی آنرا مسته صحبت میدهند و هرگاه طبع اقدس سواری و صید افکنی بایل میکند و بر سر صبا
پیوندد بر انده بدان شغل شگرت انبساط بخش خاطر انور میگردد و چون از شکار اندازی دلیری دست میدهد
بتالار برانده باند و مخصوصان بزم اقدس بصحبت مشغول میگرددند الفقه حضرت اعلی اکثر امار و ارکان دولت
و اعیان حضرت و همانان و مردم آشنا و بیگانه که از هر طرف آمده در پایه سریر اعلی بودند تکلیف شکار کرده آن
عرصه کاه بساط و خرمی در انداخته هفت روز اوقات خجسته ساعات نبوغی که تجربه پر پوست صرف صحبت و شکار شود
هر روز در یک تالار عشرت بر او بند چون یک هفته برین کیفیت بسر رفت پادگان حضرت انصاف یافته ملازمان
رکاب اشرف و طبقات اعیان بدار السلطنه فرج آباد حین نهاد عود نمودند و تا دو ماه قصه شریفه اشرف و دارالسرود
فرج آباد محل اقامت و عشر نگاه خسر و بادین و داد بود در ماه سیم که هوای انولایت اندکی روی بگرمی آورد و عیان شایسته
بدار الملک اصفهان معطوف داشته بغیر وری و اقبال ساحت آن بلبله ارم بنیاد که مساحان اقالیم و انصاف
جهانش گفته اند چنانکه گفته اند شرف اصفهان نیمه جهان گفتیم نیمه وصف اصفهان گفتیم دیگری گفته اصفهان انصاف
جمله مقرر بدان که در آفاق چنین شهر معظم نبود و این اوصاف قبل از تعمیر شاه عالم پناه کرده اند علاوه اصفهان
چنان بران افزوده و از فرقه و ممنت لزوم رشک کلستان ارم کرده از سوانح کبر سر حد اطراف و در هر
که حلیل پاشا سر دار و میباید قسطنطین عود نموده ادا کار علی سلطان خلکار که حسب الاستعداد جلیل با شایسته

روم تعیین شده بود باغوازا و احترام تمام برده اما ازین رکند که قرضهای خان سپهسالار که سمت سرداری سپاه قزلباش دارد
و در سرحد آذربایجان مانده خلایق اعیان و دیوینان نمی یابند برای جهان آرا بدین متعلق گشت که سپهسالار
مذکور را بجهت تسلیه خاطر و اطمینان قلوب دیوینان از سرحد بیرون آورند لهذا حکومت مشهد مقدس علی و توفیق یافته
روانه انصوب با صواب گردید و ایالت خطه دینیر بدستور سابق بشاه بنده خان بر ناک تعلق گرفت یکروز پنجشنبه
که در اوایل این سال رومی و اخیر تاثیر ستاره و ذوباب و آثار علامات آسمانی بنجین بخونیزی و افتهای خلایق تغییر نموده
انیت که در یامی که حضرت اعلی در قصبه اشرف تشریف داشتند از جمله از ناوردادها که جرجی خجسته بیک نام که با دیو
برادر در سلک غلامان در گاه اشظام یافته بودند نهانه بیک نام جوانی که جرجی را که او نیز از جمله کرجیان شاهی بود
بود و از روی غنادی که با و داشته اند فرصت حبه بقتل آوردند حکم اشرف ناقد گردید که میرزا ابوطالب خدیو
دیوان اعلی و کلب علی بیک سیاه اول صحبت شامو که در آنوقت دیوان بگی بود و دولوامت بیک سیاه منصوب
داروغه فرج آباد خجسته بیک را حاضر ساخته پرسش واقعه مذکور نمایند که سبب قتل او چه بوده و چگونه باین
خطا دلیری کرده اند حقیقت مجروض دارند اینجاغت و در گاه دولشانه مبارک فرج آباد جمع آمده او را طلب
داشتند از واقعه استفسار نمودند خجسته بیک مذکور را و برادر حافظ آمده در جواب دلیرانه اعتراف نمود که
من و برادر افغان گشته ایم کلب علی بیک را راده نمود که چون خجسته بیک در دیوان اعتراف بقتل او کرد قاتلان
حبس نموده حقیقت عرض نمایند و بصلاح و تجویز وزیر دیوان اعلی بدین اراده دست در که خجسته بیک زده
جبل و جنون و غرور بر ایشان غلبه کرده برادرش شمشیر از نیام برآورده زخمهای منکر بر کلب علی بیک زد و بعد از یک
شمشیری خواله اعتماد الدوله میرزا ابوطالب کرد مردم بهم برآمده از هم شعله شمشیر متلاشی شدند آن خون کشتگان
باندرون دولشانه درآمدند دولوامت و داروغه چند کس دیگر که پیش رفتند زخمدار شده و دونه و دیگر اشیاء و در زمین
ایشان حرمت دولشانه مبارک که پشت و لمجا از باب جرایم است نگاه نداشته بدین اعمال شنیعه جرأت
و جبارت نمودند مستوجب عقوبت و قصاص شده بودند دولوامت نیز بوجوب جمعی از ارباب اخلاص هجوم نمود
در باغچه دولشانه دلیری کرده آن خون کشتگان را بدین تیر و تفنگ گردانیده هرسه چهار در اینجا بقتل آمد و مکافات
عمل یافتند سانح دیگر از سوانح و علامات آسمانی آنکه امیر قلی نامی از قبیله کزوس اگر او که در سلک جلوسان خاصه
بود در ازاد کار دانی و خدمتکاری مورد تربیت گشته رتبه نارت ایل و غیرت کزوس یافته بقلب سلطانی
سرافراز شده بود در صفایان و چینی که رایات جلال در ییلاق بود تیمور خان نام جلودار دیگر از قبیله کزوس

با دوسه نفر از آن طبقه که همه مردم عاقل و دور اندیش بودند بمنزل او رفتند و او انواع مردمی بطور آورد و بعد از اتفاقا
ضیافت مهمام بیرون آمدن تیمور خان ندکور از جلال رشک و حمود و غور نفس سرکش از جاده غفل منجر گشته از میان
غضب شاه که بکرات و مرآت در باره پند و ناسیب وید و از زوده بودند اندیشه نکرده بی محال
شمشیر کشیده بر امیر قلی سلطان که بشایعت ایشان بیرون آمده بود زخمی مملکت زده کارش تمام ساخت اما شمشیر
شکست شخصی از خدمتکاران امیر قلی سلطان که فرارش او بود همان ساعت شمشیر شکسته را بدست آورده بجان چرخ
شمشیر چنان زخمی بر تیمور خان زد که دیگر حرکت نکرد و از رفقاء او الوند خان آب مین خاصه شریفه و سپه اوز و اینه
آنکه مبادا برافت او را خود و قتل سلطان متهم کردند فرار نمودند اما هر دو گرفتار شده در سیاستگاه غضب شاه
قتل ر جلین قطع رشته حیات کردند و اقربا و عشایر و جمعی از آن طبقه که با امیر قلی سلطان معاند بودند منصوب
گردیده مورد قهر و مان زمان گشتند و امارت ایل ندکور نفس قلی سلطان سپه او مرحت فرمودند ساخته دیگر آنکه
در منتصف ماه ربیع الاول که چهل روز از نوروز عالم افزو گذشت بود در اصفهان دیواری فرو داده که قریب
چهل و پنجاه نفر از زیر خاک فرو گرفت تا سه روز اجساد ایشان از خاک بیرون آورده دفن میکردند ساخته دیگر
از علامات آسمانی و تاثیرات ذویبیه آنکه درین سال در بعضی از محال ولایت زاوه و محلات خراسان سونلده
و قوع یافت اما در و دغ آباد نام محلی که از قزاقی معموره معتبر آن ولایت است چنان زلزله عظمی شد که در هیچ زمان
و قوع نیافته بود از صبح القوی سموع شد که خانه ها بنوعی در زیر یکدیگر فرو آمده بود که کل آن قصبه معمور بکینه
خاک میشود چنانچه گویا هیچ آثار عمارت و علامت جدار پیدا نیست اکثر مردم آن موضع جهت خصاد غلات بصحرای فربه
مع هذا منتصب بلکه مشتقد نواز سکنه آنجا در زیر خاک مانده بر بستر هلاک غنودند در چنانچه شخصی عروسی بوده و ب
بهشتا و نواز عورات مجلس عروسی در زیر خاک مانده از حکمتها بالذکر بانی آن سور و سر و بجهت تغزیه سوگوار
تبدیل یافته از بدایع اتفاقات و غرایب حالات در وقت زلزله عروس در حمله که بود از روی اضطراب خود را
در میان پنجره در افکنده جو به مانع خاک گشته سالم مانده بود و سر کرمیه یا تشاویون الا ان یثا و اند بنصفه طور
و عیان آمد در بیان مشایر متوفیات این سال بکرات خان ولد داود خان بن لوار صاحب خان
که جی کدالی ولایت کار تیل که چستان بوده چنانچه در صیغه اول در طی حالات زمان شاه جنت مکان نوشیده
بنایت خود و عسبان بدست لشکر قراباغ قتل آمده بر سرش داود خان بخدمت شاه مکان آمده سعادت اسلام
و حکومت تغلیس که دار الملک کاتیل و مجوزة تخریق و تعرف دیوان اعلی در آمده بود و سرافرازی داشت و او به خود

بکرات مذکور در عهد صبی بخدمت شاه جنت مکان فرستاده و در میان قزلباش نشو و نما یافتار علوم حکمت حکومت
آگاه بود و درین وقت بکومت و دارائی کل کرجستان بکارتیل مغز و سر بلند شده بود درین سال در بلد تعلیم می یافت
بعالم عقبی شتافت و حضرت علی بنابر عاطفت جلی و فوت ذالی که باحقاق حقوق خدمت کردی و ارباب اخلاص و جرج
علیادار پیشش سمیون خان نیز که هنوز طفل خور و سال است بکومت آنولایت سرفراز گردانیدند و از مقبران
کریه مودا پیک که شعار اسلام ظاهر ساخته از زمره دولتمایان معتقد بود و کالت و اتالیقی او معین گشت علی شاه
رومی وی از امر ایندک رومی و پیکر یکی تبریز بود و چنانچه در قضایا ایام فتح تبریز مردم کلک بیان گشته و جنگ
صوفیان مکر قار شده سعادت بخش و نجاش یافته و نهاد در کباب اشرف مغز و بشرف محالست محفل خلد این
سرفراز بود در سال گذشته که سردار عسکر روم باین مرز و بوم می آمد وی از کار دانی و مال اندیشی کنار گرفته اختیار
کرده رافب توطن مشهد مقدس گردید هر ساله مبلغ مسیحه تومان عراقی نقد و موزی پانصد خروار شتری تعلیم
او مقرر شده بود درین سال از دار فانی بصرای جاودانی عقبی انتقال نموده توفیق جوار و روضه مقدس یافت و آثار
شرعی در دیار عجم داشت متروکات مختلفا تاش از نقد و اتمه و اجناس و جواهر نفیسه و مرصع آلات و سایر ثقلات
قریب به هزار تومان میشد اما مشهد مقدس ضبط نموده مقرر شد که المپی روم با نولایت برده چون فرزند می
هر کس از اقربا و ارباب شریعی باشد بمصلحت قضات و مشرعین آنجا تسلیم نماید که احقاق حق غایب نموده شود و بر شاه
طبع در مال صاحب برده کردن کمال بی دپاتی و نامسلمانی است گفتار در وقایع عجیبی ترکی مطابق سستی بخیر
و الف هجری که سال چهارم قرون ثانی جلوس مبارک است منشای طبع است بهادر دلکش این سینه مبارک بکوشی و خرمی
جلوه ظهور نموده سرت آفرینی آغاز نموده نویدهای یون میمنت مقرون روز جمعه پانزدهم شهر ربیع الثانی موافق
تسع عشرین و الف هجری اتفاق افتاد سلطان سیار کمان یعنی آفتاب جهان تاب بعد از انقضای پنج ساعت روز
مذکور از نهادن خانه حوت بیرون خرامیده بر تختگاه حمل نکل یافت عرصه جهان از عطر شکوفه و از ارجون چمن و عود
بهار مشکبار کرد و طبایع انفسی و آفاقی از قدم محبت لزوم بهار خوشدلی و خوشی از سر گرفتند شوز زمین و زمان
کامرانی گرفت زمانه خواص جوانی گرفت جوار دگر جلوه کر شد بهار ز لطف هوای تازه شد روزگار
و دار السلطنه اصفهان از فر قدم هایون خسرو کامکار کامران غیرت فرای سپهر بوقلمون بود از سوز
اقبال آمدن المپی روم است ابراهیم آقا نام که در پنجه سخندان و از معتقدان سلسله عثمان بود و هر با کادر
علی سلطان خلفا آمده مکتوب محبت اسلوب از جانب سلطان عثمان بن سلطان احمد فرمان فرمای ممالک قسیر

آورده اظهار صداقت و دوستی و استحکام بنیان مصالح و استقرار قواعد اتحاد یکدیگر نمود و بوسیله متقربان در یکاه خلافت
سعادت بساط طوبی در یافته بنیایات شاهی و تقدمات شاهی منتهی و مباحی گشت و تمتع و همایا که از جانب سلطان
روم آمده بود بنظر اقدس در آورده از بجانب نیز که موجب بر وجه مرغوب در قلم آمد تو خسته یک یوزباشی استیجاب که در
سال گذشته در روضه اصفهان بود بر سال روم تعیین فرموده و در اوقات آقا مذکور با تحف و هدایا لایله رفا کرد
و امر مصالح فیما بین برین هیچ قرار یافت که قاعده زمان پادشاه جنت مکان کما سب علیه الرحمه و الغفران و سلطان
سلیمان که اعقل و اعدل سلاطین روم بود مدعی بوده باشد و تغییری که در آن شده و موجب مناقشه طرفین بود
ولایت خسته اگر چنان قس است که در زمان مذکور داخل سنور قزلباش بود و درین عهد در تصرف رومیان
بازده بالکادرنگ و قلعه نیک که در میان قلمروهای یون و عراقی عرب واقع است و در آن زمان داخل سنور
بود و اکنون تصرف این دولت در آمده قرار یافت که از جانبین به تبدیل مذکور راضی بوده مناقشه نمایند و باقی
بقاعده زمان پادشاهان مرحوم مذکور معمول بوده باشد هر چند حضرت اعلی در باب اختصار راضی نمیشدند و در وقت
بنابر متمسک خلیل پاشا و خیرخواهان طرفین رضاداده بدین قاعده استمرار پذیرفت و ابراهیم آقا و اهل بی استعداده
احکام مطاعه درین باب یککام و ولایت سرحد با نموده حسب الاستیحا احکام هر حسب در غامض حاصل نموده و
روانه گشت و موجب سود کی ضغنا و زیر دستان سرحد با گردید اما سپهر مقتدار و روزگار عذر ناپایدار که میگذاشت
که اسود کی در عالم استمرار پذیرد و غریب شر بار فلک شعبده باخته کین هم احوال تیر ساخته امید که آنچه خیر بود
مسلمانان استیلا را به در بیان صرف نیست اولاد همیون علی به آوردن آب کرنگ بصوب دارالسلطنه
توفیق خالق جهان و جهانیا آب کرنگ و چشمه است یکی باین نام موسوم و دیگر را چشمه محمودی می نامند که از جانب
ولایت دارون و در سرحد صفایان بجانب جنوب بیرون آمد و از سر متعبر طرف کوه کیلویه و خورستان فیه فضا
می بوند و در کتاب ترمذی القلوب و سور القالیم و مالک الممالک ازین قبل کتب آنچه بنظر رسید و مدعیون
و انصار را شرح نموده اند صفت آب کرنگ و ذکر آن جای بنظر رسید و آنچه درین عهد مسموح گشته گویند هر چه
که از بلندای پائین ریخته کی میشود بر آید بر و در صفایانست و از منبع تا شط العرب زمین که از هر دو طرف
ارتفاع عظیم دارد و هیچ زمینی را شرب نیغاید و منفعتی بجز روعات آنحد و نمیرساند حضرت شاه جنت مکان علین
اشیان آراوده نموده بود که آن آب را بدار السلطنه صفایان آورده صفایان را بنده رود کرد و اندک آبی آنک
در خشکال از قلت آب تنقیض نگشاید باعث از دایا و عمومی و احداث مزایع و بساتین گردد و میر فضل الله شهباز

که وزیر آن ملک بود و بدین خدمت نامور گشته و چون کوه رفیع در میان واقع است که بدون کندن اجزاء آن آب ممکن نیست
سیر فضل الله نقیبهادران کوه کنده مدتی مدید نقابان و جاه کنان کار کرده بجائی رسیده اند که دیگر کندن آن ممکن نیست
از آن مایوس گشته دست باز داشته اند چند سال بود که حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را اراده و خاطر انور سوخت
مکرر امخاران و هندسان فرستاده جمعی کوتاه همت پست فطرت سخانی که مشعر بر عدم امکان بودن باشد
ندکود می ساختند و این امر لایق عایق می گشت یک دو سال قبل ازین مله یک الله غلامان را که سرکار عمارت خاصه
شریفه صفایانست با چند نفر هندس کاروان و مردم صاحب وقوف راست گفتار فرستادند که دیگر باره خطه
نمایند و تصدیق کردند که اگر بندی با ارتفاع هشتاد و نوزده و پش آب بسته که آب بقدر آن بند می گیرد کوهی را
که صد راه صفایانست یکصد و پنجاه ذرع عمق و سه هزار ذرع طول کا پیش خرم نماید محکمست که آب با این طرف نبرد
و الله یک مذکور تعهد نمود که در عرض چهار پنجال این خدمت بتقدیم رساند حسب الامر اعلی شروع در کار کرد
لیکن چون امر عظیمست و همت والای شاهی بران مقصود است که بهمن الطاف الهی و جنود غنی این آبادی را
فصل آمده و در زمان خجسته شان حضرت اعلی آب مذکور بزمین صفایان جاری گشته موجب نیکنامی دنیا و ثنویات
عجبی گرد خاطر اشرف تبعه الله یکساطینان نمی یافت و درین سال امام قلیان بیکلر یکی فارس را سرکار خود کوته
مذکور و حسین خان حاکم لرستان و میر نجیب یار که در آنکند و می باشند و درین هنگام جهانگیر خاست سرکار
بند بستن فرموده تحویلات بکشت اخراجات و ترتیب مصالح بنیاد ایشان دادند که سرکار سال مصالح سر انجام نمود
سال آینده شروع در بند بستن نمایند بایان و سنگتراشان از اطراف و جوانب سر بر راه فرموده حکم شد که تمام
مردم فارس و صفایان و الوار آنکند و در جزیره کوه مذکور کار کرده اجراء و اتمی ستانند و الله اعلم مذکور
قرمان و آنکه در زمان راجحان دولت پذیرفته بر سر آب رفته شروع در اقدام خدمت مذکور نمودند و امید بکرم
نامتغای الهی است که کمون خاطر خیر اندیش حسب الله عافیت پذیرفته گشت زار امل ساکنان ملک صفایان
بایاری نیت صفایان طوین آنحضرت نصیرت یافته ثمره مقصود بار آورد و جمعی درون همتا بر اعتقاد است
که اجرائی آن آب بزمین صفایان مستعد است زیرا که در میان کوهی واقع است محکمست که سنگ یک
بار چوبش آید که بریدن آنمقدور سنگتراشان خاداشکاف نبوده باشد چون آنولایت سر دنده است و پیش
در نهایت و برودت سالی زیاده از چهار ماه یا پنج ماه از شدت سرما و یخبندان نمیتوان کرد و باین حدیر کار
نچنانکه در عرض هشت سال از پیش میرود درین اثنا عوایق ضروری مثل شرکشی و دفع اعدای و غیره

روی میدهد و قوع این مدعا و حصول این مطلب علیا امریست بغایت دشوار اما رای جهان آرای بر خلاف جهو
همت والا مصروف داشته اند که بدین خیر جاری موفق گردند در زمان دولت این تائید یافته الهی بسی آموزشک که نظر
ارباب فطنت و دیده دوران روزگار استبعد و دور از کار می نمود چمن اقبال جایون و اندک توجه آنحضرت بر وجهان
صورت مدعا چهره فنا گشته رجاء و ائق است که بتوفیق الهی این امر خطیر بطریق دیگر آموزشک تشبیه یافته بر حسب امر
زود تر بر انجام پذیرد و مشوبات آن عاجلا و آجلا بر روزگار فرخنده و آثار همیون اعلی عاید گردند و بمنه و کرمه ذکر شود
ایمجان با طرف شش سلاطین روم و هند و دیگر امثال اینها در اوایل این حال خان عالم که از جانب پادشاه غازی
شاه سلیم فرمان فرمای هندوستان بر سالت آمده بود و خدمت انصرون یافته از خامان بارگاه معلی زینل یک یکدلی
توشال باشی شالمور بر سالت هند تعیین فرموده همراه فرستادند خان عالم را بجمع فاخره و انعامات و افره و تقود
و اقمشه نفیس و سپان تازی نژاد و سرافراز فرموده و آنچه بدایت حال که داخل قلم و جایون شده تا حین انصرون باو
عطا فرموده و آنچه در هنگام خدمت مرحمت فرموده و زیاده از پانزده هزار تومان عراقی شد سوای تکلفات امر او
و مقربان و اعیان اردوی معلی و حکام خراسان و تحف و هدایا که بجهت پادشاه و الاجاه ارسال یافت از مرصع آلات
نفسه روم و فرنگ و ارس و بلاد ایران و تحف های غریب هر دیار و اسبهای تازی نژاد زیاده از آن بود که در خیره شایه
از جمله هدایا امر خوبیک زنجیر حقه زلف غفار نازده روزگار که زبده چندین هزار زلف بود مرصع بلعلهای شین و یاقوت
رنگین و لالی که از آن جمله یک قطعه لعل خوشاب بزرگ بود که در خزانه هیچ پادشاه و بی جا به عدیل آن نتوان یافت
بمهران جوهر شناس مبلغ هفت هزار تومان بلکه زیاده قیمت نموده بودند و اسم میرزا الن یک بن شاهخوین
کورکان بران نقش بود از زمان حضرت خاقان سلیمان شان شاه اسمعیل علیه الرحمه و الله و توان از آخرین سلاطین
دادند و در خزانه عامه بود از تحف و هدایای پادشاه روم نیز که درین سال الطحی آورده بود حصه و الو غش برادرانه
جهت حضرت پادشاه و الاجاه ارسال یافته و مکتوب محبت امین و دوستانه شعور بر اظهار انواع محبت و دوستی
برادرانه و اتحاد و یکدلی تکلفانه و قلم آورده و قیقه از دقایق مردمی و وادافه و کد داشت فرمودند و همچنین
سلاطین دکن که پایه سریر اعلی بودند خدمت ارزانی داشته با انعامات و افره نوازشات فرمودند طالب یک
ایوان علی را همراه میر خلیل الطحی ابراهیم عادل شاه و الی پجا پور و قاسم یک سبسا لارا زنده ران همراه شیخ محمد خاتون
ایلی قلی شاه و الی کلکنده بر سالت تعیین فرموده روانه نمودند و بجهت هر یک از سلاطین خلع فاخره و پادشاهانه
و هدایای لوکانه مناسبت حال ارسال داشتند و در پیش محمد یک را که از سادات مرعشیه تفرغیت در سلاطین

و در زمان رکاب قدس نظام داشت با چکری نظام شاه والی احمد نکر دکن تعیین فرموده روانه نمودند لیکن مشارالیه در شیراز فوت شد
محمدی پیکر ولد مشارالیه در عرض خدمت پدما مور شد ذکر فتح ولایت دورق و بیست و در آن قتل و غارت سال تفرق
دولت قاهره و در ولایت دورق در زمان حضرت شاه جنت مکان در تصرف راه قزلباش حکام کو که کیلویه بود بعد از ارتحال
آنحضرت که محلات مالک ایران از نظام و لنق افتاده و در هر گوشه متغلبی هر برآورده بود و سید مبارک در عربستان جوینده
شده و ولایت را از تصرف افشار بیرون آورده داخل حوزه جوینده ساخت و سید مطلب پدرش سالها در آنجا ماند
بود چون سید مبارک در مقام عبودیت و دولخواهی بود ولایت دورق با و پدرش سید مطلب گذاشته بودند تا این
سال در تصرف آن سلسله بوده و چون کشته شدن سید را شد والی جوینده که در ذیل مذکور خواهد شد سید سلیمان
تصرف در آنجا نموده قلعه را استحکام داده بود درین سال امام قلیخان به کلر یکی فارس حسب فرمان قضا جریان
آن بامور کشته لشکر ولایت دورق فرستاد و قلعه را محاصره کردند سید سلامه مذکور بر فرمان لازم الاذعان اطلاع
یافته خبر قلعه سپردن چاره نیافت دست از آن باز داشته راه جوینده پیش گرفت و آن ولایت تصرف اولی
قاهره درآمد دست ولایت جوینده از آن کوتاه شد از سوانج این سلسله کشته شدن سید را شد است که بعد از فوت سید
و سید مبارک بنوعی که سبق ذکر یافت مورد تربیت شاهانه شد و آن ولایت شرح واقعه آنکه انسیاب پادشاه حاکم بصره
لشکر بر یکی از خصای خود مشهور کسین بن باز یکی که بالکاسید را شد قریب بود و فرستاده بود و او استغاثه سید را شد کرد و
استداده نموده بود سید را شد بچاب قتل او کرده با گروهی از عشایر عرب با انصوب قتل لشکر بصره از آمدن او اطلاع
یافته مراجعت نمودند جمعی از اعراب جوینده آل فضل بعد از فوت سید مبارک بصره رفته ملازمت افراسیاب پادشاه اختیار
نموده بودند در وقت سید را شد ایشانرا طلب داشت ایشان قرار دادند که بمنزل عود نموده از بصره نزد او آیند
او قایل نشده و طلب شده و امر از بنمود از غرور و سواد پذیر و نقیان را می چند مر حله تعاقب کرد اکثر مردم از تعاقب
باز ایستادند و او با فوج قلیل رفت آنجا مت از شدت و امر او خایند کشته با او بمبار به پیش آمدند و در محله که
فرصت یافته آل فضل او را قتل آوردند اما معلوم نکشت که ترکب قتل او جمعی از آل فضل شدند که رفیق او بودند
یا آنجا مت که بصره رفته بودند غالب آنست که جماعه رفیق او بموافقت و تحریک اقربا و عشیرت خود این جزات کرده
بمشند علی ای التقدیرین بعد از قتل او اعراب دوسه کرده شدند جمعی شاه سیون از روی دولخواهی بر سر او
لقمان که او یکجست این خاندان بود جمیع کشته قلعه مشکوک و جوینده کو بک را قایم کرده در آنجا اقامت نموده حقیقت
حالی بدگاه کتی بنیاده عرض کردند از سوانج این سال خیال فاسد چند نفر از شیخان سیاه و کیلان است هر چند طبع

آفتنا آن میناید که بوساوس شیطان فریفته گشته محمود و خیالات فاسد در سواد خاطر راه دهند اما طبقه کیلانی زیاده از دیگران
بازگ و سوسه از طریق مستقیم عاقبت و سلامت جوئی و منیع عاقبت اندیشی اخراج جسته با موزنا شایسته و اعمال خردنگ
جروت و حسابت مینایند و اصلا از دوامت عاقبت و مال حال اندیشه ندارند و لهذا کیلان موافق است با چکل بد
و بعد و کیلانی با دو چکل از دو چکل توقع عقل و خرم معقلی است موبد یعنی آنکه درین سال چند نوازشخان شایه و خیال
واراده با حاصل کله غلوی نشاء بنگ خیر و در سواد خاطر عباد و ده یکی از ایشان سید محمد نام خود را رسول و نایب سبب
حضرت صاحب الزمان صلوٰه الله علیه الرحمن نامیده و دوسه نفر دیگر از خلفا و اعیان خود شمرده در اول حال و ابتدای
ظہار یمقال و در نوازش بر سالت بخدمت حضرت شاه عالم بنایه ظل الله فرستاده بشارت ظهور آنحضرت داده و مشوری
باسم سامی آنحضرت از جانب خود مشتمل بر مواعظ و نصایح و اینکه من رسول حضرت صاحب الامر و فلان و فلان
و داعی مشد در قلم آورده هر خود با داب سلاطین بران مشور زده و درازندان ارسال داشت فرستادگان نیز اثرات
در اندک زمان موجب استعجاب و استعجاب گشته اند و ملاحظه محفل معاصر مایه مطایبه و سته زاید است افتاد و کفر ستاد
سید محمد مذکور را نیز با داب معظم آوردند و در قول خود و مقرب بود از سخاست و معقلی و خط و داغ خود راستی خبر و مورد
کرد اندک در حین خبر یافتن که نشاء بنگ از کله ایشان پر به اعتراف بکذب قول خود نمودند اما بنا بر مصالح حکمی آگاهان
این گونه سفیهان تا عاقبت اندیش و سیاست ایشان تاخیر جایز نداشته بجزای کردار نامواظ رسیدند و ستمگر
درین سال از تاثیرات افلاک و نجوم احتراق عطار و رجعت مشربیت میانه ارباب قلم و وزیر که از منسوبان این کلاه
کشفکوی پدید آمده بایکدیگر حشوت آغاز نمودند و قولنامه محمد اکبرانی اصفهانی که مستوفی الکلی بود با خواهر محمد رضا فدوی که
ده سال وزیر عامل امور دیوانی از باجیان و شروان بود در تنقیح محاسبات و مناقشات نموده مبلغها بر و باقی
بود و قبول نداشت بعد از آن که مراد یوان شده حقیقت سخنان متنازع فیما طرفین بر نفس اشراف رسیده مبلغها
کلی تشخیص یافت که باقی بود و ادعای فدوی آن بود که من تصدی در مال دیوان کرده ام آنچه باقی آمده از قرار محاسبه
خروج و تصدیق نویسنده من در محال است امر جهان مطلع که طبع جایوش معیار حساب دانی و حقانیت بعد و بر پوست
که دیوانیان و جوه مذکور را تنخواه باقی فدوی عمل کرده بود دیان حواله نداشته اند اگر احدی را دران باب سخنی باشد
یا و کلا فدوی گرفته باشند بایکدیگر تشخیص دهند و هر کس سخنی نداشته باشد از عده بیرون آید قطع مناقشه بین
فرمودند اما میان مستوفی المالک و فدوی مذکور در اثنا محاوره و گفتگوی حساب در مجلس مشیت آئین سخنان
ناممور مذکور گشته فدوی نیز او را و سایر کتاب دفترخانه هیوز انجیانت و تقصیرات متهم گردانیده و از شایعین

حضرت اعلیٰ اندک کتاب دفترخانه بی اعتبار گشته چند نفر را که اینند و تمهیدات فرمودند از آنجا که افاضه از صفائی که او را بر کس
 خراسان بود و در ایونی بود تیمور یک یار و صحبت او اعلیٰ گیرانیده بلفظ که بار فرمودند که سیاست او همین است که ایونی
 بودند روز دیگر تیمور یک نظر مردمی با او کرد و ایونی آفریده که برسم مقدار بکار بردن از خوردن ایونی با نماند
 گفته بود که حضرت شاه که مرشد و ولی نعمت است بلفظ مبارک خود فرمودند که سیاست ایونی همین است که ایونی بمانند
 اکنون این تکلیف شما خلاف رضای ولی نعمت است شاید اراده خاطر اشراف برین هیچ بر جزو سیاست نبندد تعلق
 گرفته باشد من خلاف رضای اشراف نمی نمایم اگر نفس نفیس ترحم فرمایند فیهما و الا سر مبارک حضرت اعلیٰ سلامت بود و شما
 شرف من شاه باید که باشد دست من و جلد را که خود پای است تیمور یک رفته در خدمت اشراف این با جوار انقل نمود
 و قسم بجای ایونی یاد کرد که هر چند با و گفتیم که آنچه حضرت شاه فرمودند بر سبیل مطایبه بودند با فرط انحراف مزاج اشراف
 ازین طبقه بالطبع راضی نیستند که ازین محضر جهانی بشمارسد از خوردن مقدار لرزه بر اعضایش افتاده در هیچ کتاب
 بود و در باب اصرار می نمود حضرت اعلیٰ منبسط گشته ترحم فرمودند و در خصصت دادند قرار یافت که هر یک از اشراف حال خبری
 برسم ترجمان بجهلمان دهند و کلام افدوی بد دفترخانه ایونی رفته بتقصیر و تمنا و و خجاستی که واقع باشد موافق قانون
 حسب تشخیص داده بعضی اقدس اعلیٰ رسانند تا سیه روی شود هر که دروغش باشد حسب الامر خواجہ معصوم
 که از جانب فدوی مستوفی از بیابان و راتق فائق حساب بود با خواجہ ملک احمد اصفهانی که مقرر و معاند مستوفی
 المملک بود بد دفترخانه رفته بر سر کار نویسنده تعیین نموده شروع در تحقیق محاسبات سنوات بقایان نمود و شش ماه
 در دفترخانه صاحب اقتدار بودند درین اثنا قوام احمد مستوفی را ذکر عارضه ذات حمید و منجات شرف و محبت
 بنایت و لطافت حکیم قلی الاطلاق و ملک ملک با استحقاق چون از ظهور ستاره دوز و دایه و علامات آسمان
 که در سال گذشته واقع شده از اقوال ارباب تنجیم دلالت میکرد که چاری در اکثر بلاد عام شود اما در بلاد شاهی بیشتر
 خواهد بود حضرت اعلیٰ بعد از شنیدن این و در باب قلم متوجه باندان بهشت نشان شده در انجاز عنونت هوا
 و اشتداد فکر تاثیر افلاک و انجم چاری غلیم شروع یافت عرض مرض بذات مبارک اشراف سرایت کرده تریح
 کردند و در کمال ضعف و شدت تب از فرج آباد بیرون آمده به بیلاق فیروز کوه دماوند تشریف بردند و در هوای
 چاری در میان اهل اردو و اشتداد یافته جمعی کثیر از خواص و عوام به بلور بسته ناتوانی نهادند کمتر کسی صحیح و سالم بود
 بسیاری از عوالم اناس و برخی از خواص راه عدم می بودند چند نفر از مشایخ که خدمت به اسلام میکردند و کثرت
 منوفیات مرقوم میکردند باب اخلاص مندر و تصدقات جهت محبت ذات مبارک بستن بر میانید و بنیادها

حاکم محروس را از بنیان خلاص ساخته و خلاق دست دعا بر آسمان و روی نیاز بر زمین نهاده سلامتی ذات اشرف از حضرت
محب الدعوات مسالت نمودند تا اگر اثر اجابت دعای بی برپای مستعدان ظهور یافته از شفاخانه و ماهو شفا و رحمة
للمؤمنین شفا عاجل کرامت گشته عارضه روی با خطا لا اور در روز بروز ضعیف و سستی منزل پذیرفته توای جهانی فوت
گرفت و از دواوند بفرم زیارت سلطان روضه رضا امام مفرح الطامنه واجب الاطاعة علیه التحية و الثناء تاحدود
سمنان و دهمخان تشریف بردند و بجهت بعضی از مصالح ملکی و تدبیرات ملکی فسخ عزیمت لازم آمد از راه استر آباد
بدار السور فرج آباد عود نمودند درین سال قشلاق هایون دهمخان مدین بهشت نشان واقع شد از سوانح آن ایام که
خاطر افروز ملک آرا و ضمیر نیر جهان پیر اشرف اعلی اعلی الله تعالی بدان مایل و راغب گشته که محکمت کرجستان کائنات
که از دستبرد حوادث ویران ویران و از زبانه غضب قیامت لب شهنشاه زمان از صاحب و مناطق دران دیار نشان
نبود بکلیه آبادانی در آورند و جمعی دیگر از ایماقات را بدینجا فرستند که اقامت نموده بر راحت و عمارت پردازند
و از بقیه السیف کرجیان اگر معدودی پناه بگمال آنحد و دیده باشند یاد کرجستان پراکنده گشته آواره و یارایا
شد باشند چون نایزه غضب فی الجمله تسکین یافته و ظهورش که از جهل و غرور بگذرید و دولت خود زده سرگردان و یار
بی نام و نشان نیست و آواره گشته نوید امن و امان و ادب رعیتی ترغیب نماید لهذا بیکر سلطان ایگرمی دولت از راه
ایالت و دارائی انولایت دانسته بقلب جند خانی سرافراز فرمودند بدالفوب فرستادند حکم محلی بنهاد بپشت
که با ایل و دیماقات خود از قرا بلخ بدینجا رفته در سرزمین اطراف قلعه قرا توجرجل اقامت نمایند و جمعی
از هر طبقه و طبقه ای از ایماقات که مناسب اقامت آن ملک بودند تعیین یافت بکرج خانی حبیب الفغان فضلجریان
روی توجبا بنولایت آورده اکثر پراکندهگان کرجیه نوید بخشش و سعادت بخشایش یافته نوید با وطن آوردند و بقدر
آبادانی بهم رسید بهمن معدلت شایان روی مجوری آورد و ذکر متوفیاتی که درین حال بار آورده تقدیر از تعالی از راه
مدال برائی بپشتان و تعالی ان شاء الله ابوطالب میرزا ابرار اخیانی حضرت اعلی که در قلعه الموت مسکن داشت و بهمن شافق
و مرهم شاهی مدتی روزگار فراغت میکردانید درین سال مرخص گشته رخت بر منزل ملک فنا کشید و دو محمد سلطان
غفس الدینلو در سلک امرای قرا بلخ و از جمله متربان با طاق قدس بود در امنهان مرخص گشته چون مقید بعالیه و بدوا
نبود از اغذیه و اشربه نامناسب احتراز ننمود مرض مزمن گشته در فرج آباد و داع عمر و دولت کرده بعالم غنچه
لنارت ایل شمس الدینلو برادرش سلیم یک مسلم گشت مرخصی قلچان کسری ولد امیرکسیاوش حاکم سکر که در عهد
صبی در ظل حمایت و تربیت هایون اعلی نشو و نما یافته و از زمره امرای متربان مفضل اعلی بود در فرج آباد و فیروز کوه

مریض گشته معالجه و دوا و اطباء مفید نیفتاد بکشت تغییر آب هوا و از دماوند بپهران بردند و راجا جلیل رحیل فرو کوفتید
کشور بقا منزل گزید چون پسرانش کوک بودند حکومت کس کرد و اول حال سیه بود خان جرجس تعلق گرفت و در ثانی الحال
یوسف خان غلام خاصه شریفه تفویض یافت حکیم عنایت الدین زوی که در سلک اطباء سرکار خاصه شریفه منسک
و معالجه خوب بود و در و جانش که صبیحه مولانا زین الدین حکیم نزد دست که بحدائق و تصرفات ذهنی مشهور ولی بداند
حکیمه خدیر حرم محترمست و خود در خدمت اشرف نیاده از دیگران و حکماء زمان قرب منزلت و محرمیت داشت و چون
مسکالمه و هربانی اعلی امتیاز داشت و محل اعتقاد شاهانه بود و در غیر و زکوه چار شده بمقتضای آنکه ترسم که طیب را
طیبی باید معالجه اش مفید نیفتاد چنانچه در حیات مستعار را تصدیق فرق مبادک اشرف نموده اجزای ترکیب حیات را
بمعاینه عاتق میخیزد بجهان باقی شتافت تو اما محمد استوفی وی از موضع کفران صفایانست و از اکابر زادهای آنکه
و مستوفی المالک ایران بود و در روز دوشنبه دهم ماه از خان بی آنکه چار و ناتوان باشد در اثنا ی غلغل کثابت
بخود فرو گرفته از هوش تحکم بازماند در آن روز تا شب و شب تا صبح دم حاش بر نیمه نوال بود و اطباء و صفایان شخص
حال او نتوانستند که بعضی غشی قوی قرار دادند و بعضی میگفتند که اخلاط فاسد در معده سمیت یافته و بعضی زیادتی
خون فاسد را به پهلوشی بیشتر و در صبح روز دوم قرار بقصد دادند و قریب به شتا و اشتغال خون گرفتند بعد از قصد
ضعف قوی طاری گشته همان لحظه روح از بدن مفارقت کرد بعد از فوت جمعی را از ظهور آثار و علامات آن مظنه
سم شد که او مسموم شده و العلم عند الله بالجله نقش او را چند گاه در صحنه بدر که در جنب منازل خود احوال نموده بود
که داشته از آنجا نقل بقبات عالیات نموده و در مرض کربلا و جابر و صده مقدمه حضرت سید الشهداء فون گشت الحق
حردیم الذات غیر اندیش و بیکو خواه خلق بود و در باب استعداد تواریخ مرخوبه یافته در سلک نظم کشیدند از آنجا این
تاریخ ثبت افتاد درینا که مستوفی نیکای که جز نام نیکش بکمی نمائند گیت سخاوت در ایام جود و حاتم زبیدان
کرد و در جهان زبان و بیان عاجز از مدح و ستایش از ادراک و وصفش خود بازماند جو رفت از جهان بجهان کمال
خود را شعوری زانده و نمائند همیستم از عقل تاریخ فوت و ز غیب این اشارت بگوئیم رساند بمل گشت تاریخ فوت
تو اچو شنام نیکش نماند منصب استیفا میرزا سعید نواده خواهر قاسم ستوفی شاه جنت مکان که مرد صاحب دیانت
کم طمعت محبت تفویض یافت ذکر وقایع سال تحاقوی ترکی مطابق سنه ۱۰۰۰ هجری که سال نجم از قرن ۱۰ مبلوس
روست فروز مبارک عیادت شد چمن تازه و در موسم بهستان آمد کل ز خلوت که خود بهستان آمد و خنجر زد که بعد برده نهاد
بود و غیز خوش حرفان در کرم بهستان آمد شروء مقدم کل داد و گرفتار باره بلیل دل شده و زباله و افغان آمد

لاله سان سانی کچر رخ افروختندی قابل بزرگه جسر و ایران آمد درین سال نیز اعظم که حکم داد در جهان نازین که واسطه
نظام عالم بود روز شنبه بیست و پنجم ریح الثانی بعد از انقضای آن ساعت و یازده دقیقه منزله گاه حوت نیز مکاه حمل نقل نمود
و از فروغ خدا نازین طلعت افروخته دی را از اشعه انوار الهی روشنی داده سریر رای بارگاه شرافت و اقبال کثرت خور
بنات را موجب راستگی و پیراستگی گردید شعر بفرخندگی تازه شد روزگار جهان شکو شد چو کیسوی یار زمین از
کل و لاله شد در بای هوا عطش و صبا مشکسای آفتاب حضرت اعلی شاهی ظل الهی در یازندگان خست نشان ایام
نشاط افزای بهار را فوجی و فرخندگی کندایند بهر و شکار معات و تربیت بخش ریاض طبع اقدس بود چون از نور و نور و نور
دو ماه و چند روز گذشت موسم ایام بهار و خرمی روزگار سپری گشته هوای آن دیار گرمی آغاز نهاد و هنگام عطش نیز شد
و کوه و بیلاق شد عیان اشوب نیکو خرام را بجانب دار السلطنه اصفهان انعطاف داده و مساحت آن بلده را درم نهاد
و از غبار سم سمند صبا چون در شکارم ذات العباد گردید و چندگاه آن خطه غله آیین عشره گاه شهید یار باد و دین بود
و قایم متنوع و سوانح اقبال که در اوایل این سال نبوی داده آنکه توخته یک یوزباشی استاجلو که بر سالت روم رفته
بعد عود نموده محله آقامانچی معتبر از علماء روم بکتوب محبت سلوب دوستانه آورده با محایف صد اقیانوس این روز
دارکان دولت سلسله آل عثمان بنظر انور در آورده تا کیدات که در استحکام بیان مصالحه و استقرار قواعد دوستی
نموده بودند موضوع گردانیده اغوا و احترام یافت دیگر آمدن والی ولایت کچ و کران ملک میرزا است که در وقت
بپایه سریر اعلی آمده سعادت بیاطوس دریافت ولایت مذکور از توابع این دوستان بالکاتند و سنده بیسته
و بفرمان فرمای مالک هندوستان اطاعت کونه بطوری آفریند و بجهت بعد مسافت دلی که در دار السلطنه هندو
بازگشتگی از ایشان راضی شده دست تسلط و اقتدار فرمان فرمای مالک هند از توابع و التیان آن ولایت گذار
چون بجد و واقعی ولایت کرمان و سیستان و هر دو که قلمروهای آن اعلی قریب است حضرت اعلی شاهی را لایق
آن ولایت فرمودند و در سنده مذکور نوعی که سابق ذکر یافته کنجلیان حاکم دارالامان کرمان به بنی فیل که از توابع
آن ولایت و حکومت گاه ملک شمس الدین بود که از زمره ملوک آن ملک است فرستاده قلعه انجا را بفر و غلبه گرفته ملک
مذکور را بپایه سریر اعلی آورده مناشیر عتاب آمیز بوالی آن ولایت در قلم آورده مصحوب ملک شاه حسین که از ملوک اذکان
سیستان است فرستاده بودند ملک میرزا والی کرمان که بزرگترین ولایه و ملوک آن ملک است از آوازه کیتی پستانی
و محاسن آن حضرت هراس پیشانی بخود راه داده و در میان مخوف در جاعزم عتبه بوسی درگاه عرش بخت پیهم
نموده روی امید و فراغت بدرگاه سدره منزلت آورده با معدودی چند در دار السلطنه اصفهان سعادت

استانبول مشرف شده و روی نیاز بر استان سعادت آشیان نهاده بزبان عجز و انکسار ایستاد و انمود و سزا می نمود
جهان سزاوار و دیم و تحت کیان با خلاص شهر را کین بنده ام عجزگاه سعادت سرافکنده ام حضرت عالی دراز انوار
بنده کی اورا منظور نظر محبت گردانیده و نوازشات شایسته و تشریفات لایق پادشاهانه و تاج و کمر و اسب وزین
و سایر تقدمات و اصطلاحات خسروانه مغز و کرامی گردانیده ملک موروث بر و مسلم داشته رخصت انصاری انداز
داشتند او سرور و شادمان بسیار خود نمود و روانه گردید و آنچه پیرامان جناب هدایت پاک عبد الرحیم خود
و لکه خواجگان خواججه بخاری که در بخارا بسادات جویاری مشهور و مطاع خلق اند در آن دیار در خدمت سلطان
اوزبک به مغز و محترم و تقرب و منزلت و اسباب جاه و کمالت از سایر خواجهای ماوراءالنهر امتیاز تمام دار و بقصد
حج و طواف بیت المقدس از آنجا برآمده به دار السلطنه اصفهان آمد که شرف ملازمت اشرف و دریا به وزارت
حضرت غنیمت سفر حج نماید صدور عظام و سادات کرام و علماء ائام و فضلاء و موزون کلام حسب الامر شرف
باستقبال اورفته تا پنج روز چهارشنبه بخت کسیم شهر شعبان المعظم بانوار و احترام بشهر آمده در منازل
و کشت آبادستان فرود آوردند حضرت اعلیٰ بنابر توقیر و احترام مشایخیه بوثنایق و تشریف برده ملاقات فرمود
و با نوع تعظیفات پادشاهانه و اصناف تکریمات خسروانه مغز و کرامی گردید و منزل و اقامت هر وجه لایق محبت
شد و خلال آنحال ویرا عارضه چاری روی داده چندانکه سقیم المزاج بود اهلایا بمعالجه او بر داخته همه روز از
جانب حایون اعلیٰ پرستندهای اشفاق آئین و نوازشها و محبت قرین بجز طوری آمد تا آنکه چاری روی
بآنخطا آورده بصورت مبدل گردید چون وعده مغرب بارگ که رفته بود حصول مطلب اعلیٰ و وصول به مقصد
اقصی در عقده تعویق مانده از محکمت بالقره ربانی درین سال میسر نشد بیکر تو به حایون اعلیٰ بجانب آب کرک که در آن
چون تو به خاطر اشرف باورون آب کرک بطرف دارالملک اصفهان در نصاب کالست راه داده خاطر نفیس کثر
بدان متعلق گشت که نفس نفیس انجاریفته بکینیت و کینت آب و شقوق آوردن باز رسید به ایام العین
مشاهده فرماید لهذا از مقر سلطنت عثمان غنیمت بد الفیوب معلوم گردانیده و روزی چند در ملاقات
آنحد و منزلت گزیدند و مشاهده نیکو بد آن فرموده بامراء عظام در انجام خدمت مرخو به آب سفارشات
بلنج فرموده امام قلیخان سپهسالار یکی فارس و حسین خان حاکم لرستان و جهانگیر خان بختیاری و قلیخان
حاکم همدان و اعیان فارس و اصفهان که بدان خدمت مامور بودند هر یک به نام مرجوعه کانیغی اقدام
نموده در بند بستن و کوه کردن فریاد اساسی موفور بطوری آوندند که کنون خاطر دریا نوال بر وجه در آنجا

تغویض ایالت عربستان جزیره سید منصور عرب فرمودند چون محلات عربستان بکمت قتل سید راشد چنانچه از پیش گذشت محلات
نظام و اشغال نداشت و در هر سری از سرداران عرب سودانی پدید آمد و بود سید منصور برادر سید مبارک که چندگاه
بود که بپایه سیر اعلی آمد و جهت رفع فتنه اعراب و تشیت محلات سید راشد حسب الامر در استر اباد اقامت داشت
درین وقت بپایه سر خلافت صیر طلب داشت بعد از استعاده عبادت بساط بوس مورد الطاف شاهانه گردید بتغویض
ایالت خود درانی عربستان و القبا در حیدر خانی سر بلندی یافته و حسین خان حاکم لرستان و علی سلطان جغتای حاکم ششتر
بمعاونت او مامور گشتند و ایشان با خود نو فرود عربستان رفتند ^{خداوند تعالی باینکه از غلامان و کشته و داندیده در جزیره کوکبا و}
نقمان اطاعت فرمان کرده قلعه مشکوک او را تصرف او داد ^{کرد و تصرف داشت به وقت باو داشت دست باز کشید}
و امر اعظام مذکور خاطر از محلات و جمع کرده بکامت کاه خود باز گشتند و اگر در ستان او را کان و دولت قاهره
سیر نزد یکسان بر تکه جزیره بخیر چون از جاده فرنگیه بر تگالیه که در جزیره جبرون اقامت داشتند مکر حیل و تدبیر ظهور
آمد بپای از دایره ادب پروان نهاده بودند خلافت عهد و شرطی که در آغاز اقامت جزیره جبرون باو ایمن مسلمانان
کرده بودند و بخود سری در جزیره که منبع آن آب جبرونست مشهور بخیره قیش قلعه احداث نموده عارض و نگهبان تعیین
کرده در دیار عمارت و استحکام آن میکوشیدند امام قلیخان بکلر بکی فارس از بعضی خبر یافته جمعی را بتسخیر و تحریط
مذکور مامور ساخته حقیقت موضوع گردانید حقایق احوال و رفتن امام قلیخان بدان صوب و تسخیر جزیره جبرون و انعام
فرنگیه بر تگالیه از آن ملک شروع و عا در سال آینده هر قوم قلم و قایق رقم خواهد شد انشاء الله تعالی و اگر دعوت جمعی از
نصارای بین الملل در این راهی عالم آرای مایون که محمد بنیان دین و دولت و مقوی ارکان ملک است اقتضا
نمود که گروهی از ارامنه و نصاری که حسب الامر در فریدون سرحد قرب جوار بختیاری اقامت و محل زرعیت
دانند بدین اسلام دعوت فرمایند و از وفور ترجم و غنمخاری که چون دنیا محل حوادث و دارفور است مبادا در
وقوع حادثه و عدم استقامت ملک از الوار قرب که جو را اعتساف جلی انطایفه است بایشان که مطیع الاسلام
و اهل ذمه اند دست درازی واقع شود و نسا و صبیان بذل اسیری گرفتار آیند و جمعی از انطبقة دعوت همایون را بقم
از دعای تلقی نموده نو عا و کرا بپذیرای فرمان شدند غرض اصلی آن بود که در مواضعی که ایشان مسکن گرفته اند معبدی
که ساخته اند بمسجد شهرت یافته و از نمودنی از آن برای که شعار مسلمانی ظهور یافته عاقبت حال ایشان بخیر و خوب
معقرون باشد سیادت پناه ابو المعالی نظری مجلس نویس مایون را که با غنچه از ملان این دو دمان ایالت
نشان است و از محمد صبی در ظل تربیت مایون اعلی شای ظل الهی نشو و نما یافته است بشرف و قرب منزلت افزون

و بحال اعتماد و محرمیت از کفایت است بدین خدمت سعادت افزا از گشت واد حسب الحکم اعلی متوجه این امر خطیر گماشته
گشته بیهوده انجامت رفت بعضی توفیق رفیق گشته بالطوع و رغبت هایت یافتند و جمعی که ترک ملت مسیح با خوا و تحریک
رهبانان و کشیشان برایشان دشوار بود و تغییر کیش نصاری مکر و خاطر ایشان می نمود باندک تمیدی که قبسیان
و رهبانان در ترک ممانعت نمودند از منع متقاعد گشته انقوم چاره بجز انقیاد نیافته با گرا قدم در دایره اسلام نهادند
و اکثر نسا و صبیان و در شوق و شغف آمده بر یکدیگر سبقت جستند و زبان بیکدیگر توحید و ترک ملت نصاری و قبول این
منین شریعت پنهان گویا می ساختند سیادت پناه میر شار الیه بمن عافیت شایان توفیق این سعادت غنمی یافته تا گوی
بیخ نذر نفس بکلیه اسلام تنجی گشته شعار مسلمانی ظاهر ساختند و هر گوی که بکلمه طیبیه شهادتین زبان می کشود و کتب
ایشان را از سواد انجیل و انکون من به القبل از دست کشیشان و قبسیان گرفته مقرر داشتند که معلمان مسلمانان
ایشان را تعلیم قرآن و احکام شریعت می نمودند باشند و همچنین کل نصاری دار منی را که نقل بازندان شده بودند تکلیف
مسلمانی کرده بدین اسلام دعوت فرمودند مولانا محمد علی تبریزی بدین خدمت مامور گشت اکثر انظار یافته دعوت شاه
اسلام پذیرفته از روی صدق و یقین و قلبی با گراه العلم عند الله زبان بگفتن جاری ساخته در فرقه اسلام نظام
یافته امید که حضرت رب الارباب ثوابات این امور خیر را عاجلا و آجلا بر وزیر کار فرخنده آثار بیا یون عاید گردانند
از عمر و دولت متمتع باشند یارب العالمین ذکر غایت بیا یون علی بن ابی طالب مدی بجانب خراسان قریبی
حلال ارجح ال دی چون همواره تنجیه و تصرف ملک قند بار که موردی این سلسله است و چند سال که از حوادث وزیر کار
چنانچه از صحیفه وقایع قرن اول این کتاب در طی احوال میرزایان قند بار اولاد بهرام میرزا اشارتی بآن شده بمصرف
فرمانروای ملک هندوستان در آمده مکنون خاطر انور بود بنا بر روابط دوستی و مصداقت و موالات که فها بین
واقع بود تعرض نشد بمردم آن طرف که اشته موجب طعن اخذ و تشنج هزاره درایان همه گویان دوست دشمن
بود در سال گذشته بخان عالم الهی هندوستان صریحاً اظهار این حکایت فرمودند درین وقت از تقریر وادین عرض
دو تنخواهان که در آن دیارند بوضوح پیوسته بود که جماعتی از مفسدان خوش آمد گوی در خدمت حضرت پادشاه آگاه
محمد سلیم پادشاه مانع دادن قند بار شده و میشوند بر دست محنت شاهانه لازم شد که عنان غنیمت بجانب خراسان
موقوف داشته بمیاسن تانیات الهی هم قند بار بر وجهی که لایق طرفین باشد و تصویری و فتوری که میان دوست
و محبت نشود و صورت یابد و هم دراز دست داری دینی او پهای که در چندین سال که دراز دارد این دو کرجستان
مشاغل غلبه پیش آمده بود و جهت و لا بدفع اعادی مقصور بود و لایق کم فرصت او از یک بطور آمده چند مرتبه بنوعی که

در سالها گذشته تجریر پوست لشکر با تاخت خراسان دستاورد بودند بزوجه اتم تا دیب نموده کوشال بزرگ او بدو شوی بخشید و در سال
که روز یکشنبه پنج بدلت در منانی جمعی نموده آن وقت خواهان و چند نفر از منافقین او میایق جمعی شدی اشتهار قیمت نموده بی
علی الفخریه بر سر قلعه بالامرغاب آمده بطرز دزدان بقلعه راه یافته جمعی از قزلباشیکه جارت و نگهبان قلعه بودند بقتل آوردند
کو تو الان قلعه را که از معتبران شالو بودند گرفته میایج بردند و قلعه را تصرف شدند و بیاد غیس نیز آمده چند نفر از شالو
مقتول و اسیر ساختند چون رستم محمد خان ولد ولی محمد خان در سرحد با بن میایج و خراسان اقامت نموده بمحاربت جلود
قزلباش در کمین تلخست و در سال گذشته تا قریب سه هزار اوز یک که بر سر او جمعند تاخت اند خود و شهر خان رفته بود
بسیار کرده بود درین سال در مقام انتقام در آمد لشکر عظیم بر سر رستم محمد خان بالکا، اوبه و شافلان فرستادند
اگر چه رستم محمد خان از غنیمت ایشان آگاه گشته بهرات آمد مردم اوبه و شافلان بقلعه خود در اندام اوز یک دران
الکاخرا بی بسیار کرده مراجعت نمودند و قرائت نامه از سرداران بر تاول اوز یک که در سالها گذشته بخراسان آمده
شکست عظیم یافته از موکب پرون رفته بود و درین چند سال بی نام و نشان میرست درین سال بقصد آنکه کمین
بوده شاید رستم محمد خان را بدست تواند آید و بجای حقیقت از اعمال غریبان آمده بقلعه کینه نموده بود و دران قلعه
اقامت دارد و اجرم بنا بر مقتضای که تجریر پوست که طوایف رفیع قزلباش و ملازمان رکاب شرف از اطراف
و جوانب در حرکت که به بجانب خراسان نهضت نمایند و در خلال انجیل ذات قدس علی شانه از جاده اعتدال
منحرف گشته چند روزی سقیم المزاج بودند اطباء هیچ دم بقانون حکما مقدم بمعالجه و او ابر و اخته را با انکار
ندورات و تصدقات باریاب استحقاق و احتیاج رسانیده از برکات انفاس و عاکوئیان صادق العقیده که
هر صبح و شام بدان موالبت نموده صحت ذات مدیم النال را از درگاه ایزد متعال مسالت مینمودند و مرض روی
با غلط آورد و حکیم علی الاطلاق صحت عاجل کرامت کرده بنا بر ضعف ایام نقابت چند روزی توجیه خراسان
در عقد تقوی افغان و مقر گشت که عیسی خان قورچی باشی سر کرده قورچیان عظام و علیقلخان دیوان پکی
باشی شالو سر کرده آقایان و ملازمان درگاه منوچهر پک یوزباشی الله غلامان ولد قرجای خان سپهسالار کرده
غلامان و تغلکیان بوده بخراسان رفته در نیشابور قشلاق نمایند که چون ریات حلال بقضای ربانی برانقبوب
رسد بموکب هایون چونند فرمان برداران بر حسب فرمان عمل نموده امر عظام و افواج قاهره فوج فوج از
هر طرف روی توجیه خراسان آورده بر طبق فرمان جهان مطلع در ولایت نیشابور اقامت نموده منتظر وصول
موکب فلورین بود شرح نهضت موکب ملو نشان بجانب خراسان و وقایع آن سفر خیر اشد در طی حالات سال اخیر

بسیاری توفیق حضرت فرخنده زمین و زمان نگاشته ملک سوانج کار میکرد و ذکر بی فرستادن سلاطین و
سلاطین بنیاد بستند عامه ساله و در برخی از سالها بیکه چون آواز نهضت میایون لشکر قیامت اثر فرمایش پادشاه
خراسان و اطراف و اکناف سرحد و حدود و اورال و اندیش و لوله و آشوب در میان اوزبک و جغای انداخت
سلاطین اوزبک از اعمال نامبار و جارت ناموار و بی ادبهای که از ایشان بظهور پیوسته بود پشیمان بنامد گشته
در مقام اعتذار آمدند و سلطنت شعار بند محمد خان برادر امام قلیخان پادشاه ما و النهر برای خود یا اصلاح کرد
قلی ای تقدیرین بایند میرزا نام چوره اقا سی خود را که برفت اوزبک به قورچی باشی است با مکتوب مغرب غرضت
اسلوب مخلصانه برسم رسالت بپایه سر بر اعلیٰ فرستاده با وی صداقت و الفت و آشنائی شده بود و والده اش که از ایشان
مکرر سادات عظام رضوی مشهد مقدس و همشیره اعیانیه میرزا ابوطالب ولد میرزا ابوالقاسم است که در زمان
فرمانروائی عبدالعزیز خان و تسلط عبداللهم خان ولد او در مشهد مقدس تسلیم خان بر حسب تقدیر واقفان
بجای خود در آورده و عیفته اخلاص این بخدمت اشرف نوشته بعد از ذکر حقوق بندگی و دعا کوئی موردی است
نموده بود که اگر قلم غفور بقرعیرات فرزند ارجمندش که بجهت کلفت و منازعت طمعه اش رستم محمد خان قوی یافته
کشیده شود و در مقام خلوت و مخلص نوازی باشند و در دوستی و اخلاص منحرف نشود و اول
تمکات و پیشکشهای لایق ارسال داشته بودند آنچه از اقوال متردین احوال ما و النهر سلاطین اوزبک معلوم شد
آن دیار که امام قلیخان والی ما و النهر بفتح سلاطین قزاق که بر تاشکند و آنجه و دست تسلط یافته دست قتل و انکسار
سر قنداز میکردند لشکر باغش کشته بود و میان او و لشکر سلاطین زادای قزاق در انظر آب شاه رخه کبی
احتیاطه عبور نموده بود و حریفی عظیم و نبردی قوی و وقوع یافته شکست بجانب امام قلیخان افتاد و قاتلانیست
هزار کس الحمد علی الراوی از سپاه ما و النهر در محله قتل آمده و آنچه در وقت انزام از روی اضطرار خود را
باب انداخته غریقی برف کشتند و امام قلیخان شکسته و بد حال بنی را باز گشته کس نزد برادرش نده محمد خان بنی
فرستاده اعلام نموده بود که بال لشکرهای آنجه و دیگر بایه توجه قزاق شوند و نده محمد خان بواسطه قرب
جوار رستم محمد خان و هم تسلط او بر ولایت بلخ عذر خواسته از برادرش فی الجمله اندیشه مند و بد نظنه بود امام قلیخان
ازین جواب متعاضد گشت با محدودی بی تکلفانه بلخ آمد و با برادر ملاقات نموده بعد از مشاوره و گفتگو
یا التوش بهادر را با فوجی از لشکریان بلخ و حصار و آنجه و همراه کرد و امام قلیخان بنیال اشقام و جیر شکسته
که از قزاق یافته بود و دیگر باره لشکری فراهم آورده و کبر کرد که یا التوشن بهادر بسم قند فرستاد و خود نیز متعاضد گشته

کرت دیگر فیما بین محارب عظیم بود و پیوست و نیز تیز شکست بر لشکر بخارا و بلخ افتاده جمعی کثیر در معرکه قتل آمدند و یاقوت
پیشانی حال بر پشت و جناب ارشاد مآب هاشم خواجہ در پای میدان مصالح نهادہ فیما بین امام قلیخان و سلاطین
قزاق خصوصاً ترسون محمد خان بواسطت جناب ارشاد مآب صلح کونہ واقع شدہ کہ اگر کشنی کردند و ہر کس تہمیر خود
شناختہ رفتند القصد پانچہ میزدند کہ در دولتی مبارک نقش جهان بواسطت مہربان دسکہ بعد از ابلاغ
رسالت و گذراندن تحف و ہدایا کہ از انجمن حمل و بیج ساس اسب اللہ حصاری و قرقری و بدخشی بود از جانب
نذر محمد خان گذرانیدہ اظهار اخلاص و نیاز مندی و صداقت و دوستی پیش از پیش نمودہ و چون مرد و خروند
سمند ان بود بلو از امر رسالت کاینچی اقدام نمودہ مشمول نوازش و الطاف شایانہ گردید و جناب ہدایت
مآب عبدالرحیم خواجہ نیز از جانب امام قلیخان تواضعات دوستانہ نمودہ التماس نمود کہ چون ہمیشہ بدان
میانہ سلاطین و طوائف امام باجست اتلاف و التیام بودہ آتش فتن و فتور را بزال مواظ و مصالح نگین
دادہ واسطہ صلح و صلاح کہ موجب سود کی خلق ابد است میشد آمد اکنون بر حسب اتفاق و تقدیرات گمان
جنین واقع شد کہ این خیر خواہ سعادت ملازمت اشرف و ریافت و چون بنا بر عارضہ جاری و توقعات ضروری
ہنگام سفر مساکین کہ مغفلہ و موفدا و یک سعادت ج بیت الطرام کہ شستہ نگاہ میزند کہ باوند اللہ باز گشتہ ہر گاہ
ارادہ از لی متعلق بآن شدہ باشد و بخت سعادت نمودہ توفیق رفیق کرد و بمقتضای الامور مہو نہا و قاتل این
انادہ وقت دیگر از قوت بغل آید و انچہ از او عاف حمیدہ و اخلاق پسندیدہ حضرت اعلیٰ مسموع شدہ بود یکی را
ہزار بعین الیقین شاہد میشود کہ رحمۃ اللعالمین اندوختہ ترفیہ حال عباد اللہ امیری از اطوار آنحضرت بطور نئی
میوند و توقع آنست کہ چون نذر محمد خان با وی الفت و دوستی گشتہ اظهار عداقت و اخلاص نماید حضرت اعلیٰ
شاهی بمقتضی معنی مضی از اعمال سابقہ او زبکیہ اغراض فرمودہ چون امام قلیخان نیز از کردہ خود پشیمان
قلم مغرور اعمال و جزایا فعال ہر دو برابر در کشیدہ در مقام رافت و عافیت باشند و این محب خیر خواہ متحد
میکرد کہ فیما بین قواہد دوستی و مصالح برو جی استحکام دہد کہ بعد الیوم مجاہد مساکین وزیر دستا ل فین
مرفہ و سودہ حال بودہ باشند و ہر عادہ دولت ابد قرین حضرت اشتغال نمایند و درین نہضت فقر و وضع
ماور اللہ حسب الاستعداد این خیر اندیش از آسیب لشکر قیامت اثر و تابش در امان بودہ موجب حصول
نیکنامی این دولتمندان گرد و چہ بد است کہ تیغہ خصومت و نزاع سلاطین خیر چون ریختن خلاق و نہب و
مسلمانان و بایمال کشتن عجز و مساکین وزیر دستاں جزئی دیگر متصور نیست چون ادراک سعادت جج بیت

دست خدا و پسر محبت شاهی توفیق این به عایفته از منوبات بحد و انشاء عافیت و اسودگی اکثر خلق آمد که حج اکبر است
بره و در بوده باشد حضرت علی بنفط که بار فرمودند که از انطبقة خود درین چند سال که دارد آذربایجان و کرهستان و شازند
پیش آمده بود فرصت یافته انواع دست داری و بی اندامیها بطور آمده تدارک آن بر رقبه غیرت و محبت شایان لازم
بل واجب است و حال سفر خیر اثر خراسان بکجاست مختلفه در خاطر تقصیر یافته چون نذر محمد خان ایلچی فرستاده اظهار
اخلاص و صداقت نموده در مقام اعتذار و تدارک یافتست بیا بر آفت جلی که نسبت با جواد و دوستان مرکوز
خاطر صدق این مراعات جانب سیده خقیقه والده داش که از منوبات اشراف و اهل این دیار است غالبه
آنست که انیز ایلچی فرستاده باد و دوستان در مقام دوستی و اتحاد باشیم هرگاه امام قلیخان نیز در مقام موالات و
دوستی باشد چه بهتر ازین که مسلمانان در زمان دولت جلیون و عهد سلطنت ابد بقرون بوز اغت عافیت باشد
انشاء الله تعالی در خراسان بماند و وقت اقتضا نماید و موجب ترفیه حال خلایق و لایق دولت و حفظ ناموس
سلطنت باشد بطور آید الحاصل باینده میز را مود و الطاف شایان نگردانیده محمد صالح یک وزیر سابق شرو
بر سالت بلخ تعیین فرموده بند محمد خان و والده اش مکاتب دوستانه و خلیفان خود و بنده قلم آورده و همراه
باینده میز را روانه فرمودند و جناب هدایت اکبر خواجه عبدالرحیم خواجی نیز که غم بازگشتن خرم کرده بود و مورد
توجهات پادشاهان و انعام و احسان و تفقدات خدیوانه گردیده مسترور و شادمان روانه گردید بعد ازین
ایشان رایات حضرت آیات تبایخ غره شهر ریح الثانی از اصفهان بکاتب خراسان و حرکت آمده اند راه بیابان
و طبرستان کیلک روانه شدند شرح حالات آن سفر خیرت اثر و رفتن و آمدن محمد صالح یک و سوانح آن لایق انشاء
الله تعالی در سال آینده در قوم ملک بیان میکرد گفتار و سوانح آمدن حبش خان ایلچی از جانب دولت ابد
و کن نظام شاه دالی احمد اگر دولت آباد و ملک غیر جوئی حبشی سپهسالار که موسس مراتب امور و دولستان
و ناظم مهمات سلطنت نظام شاهیه است بر ستم رسالت بدرگاه خلایق پناه آمد وی از امر لادن حمله و حبشی
زاده است مدتی سنجیده معقول سخندان و از دوستداران خاندان ولایت و کرامت و از مساعل علی اکاه
و با شعار فارسی ربط تمام داشت در نذر ان بشت نشان سعادت با طوبوسی دریافت از جانب نظام
عوض اخلاص و صداقت موروثی نموده بشکتهای لایق کند انیده در هنگام توجه منتهای بخت زیارت
مقدمه حضرت امام ثامن فیما من علی ابن موسی الرضا علیه التمجید و الشان حاصل نموده متوجه شده بود
بعد از استعاده بان سعادت غلظت یافته باصفهان آمده و در سفر خیر اثر خراسان و قد ار که معالی قوم میکرد و لایق

کتاب اشرف بود و قانع متنوع و سوانح خوب که درین سال روی داد قضیه کجول شدن شاهزاده نادان سلطان محمد میر سرت
که از افتضاح و تقاضای بطور آمد بر حلقای روزگار پوشیده نیست که لایق بحال مساجیان دولت تخصیص شاهزادگان پاک طینت
نیکو سیرت است که در مبادی هر حال نظر بر خاست احوال و حسن و قبح مال انداخته در جمع امور خرد و خور و پین با پیشوا و اگر وارو
کنار خود ساخته بنوای نفس ناره در کاری که جز ذامت و پشانی تپید و حاصلی نداشته باشد بهما با شروع غلغله شهر
دشمن بدشمن این پسند که بخود با نفس خود کند برادر و خواهرانش چاهست و راه و دیده پنا و افتاب تا آدمی نگاهد
چرخ پای خویش نظیر این حال و مصداق این مقال صورت احوال میرزا پسر زاده است که بابا و والد بزرگوار که خدای مجاهی
و سایر پروردگار حقیقی است در مقام اخلاص و یکدلی بود و مراعات اوب می نمود و همواره انوار عاطفت خسر وانه
و اشعه اشفاق پران بر بوجاب احوالشان می یافت همانا درین اوقات که از کوه خردی قدر عافیت ندانسته از جای
مستقیم عاقبت اندیشی انحراف بسته بود با غوا و جلا و مردم نادان با عالی که منافی اوب و اخلاص بود و سادت
مینمود و تخصیص در ایامی که دانت مقدس را در فرور کوه چنانچه مذکور شد عار متهمی دوست داده بود و جاب
شهرادکی بعیش حضور پر داخته مترصد آن بود که بزودی کامیاب دولت گردد و از بعضی غافل که زمام سلطنت
و عنان دولت و فرمانروائی بر حسب کرمه و رنگ ایشا و بختار بر قضیه دراراده و تقدیر قادر مختار است شعر کلمی رسید
رایت افراشتن که دین را تواند بکشد کشتن جملا چون الطوار جاب شاهزاده انا نهای نیک خواهان صفائی اعتقاد
بعرض قدس رسید میرزای مذکور مستشو گردید و سلب اعتقاد از خود کرده تحریک کار فرمایان عالم غایتناست کرد
تا اینجا بر چشم خود دید آنچه دید و از خود می چشم از شاهده مصنوعات عالم وجود پوشیده روی کامیابی ندید و با وجود
عدم مبنائی با چند نفر از جلا و نادانان از و نادانتر اراده نمود بود که بطرفی بیرون بر مدار ازل مواضع عباس قلی ولد
موجودین یک تو شمال را وقوع انحال در حوصله کنجده حقیقت موضوع داشت و میرزای مذکور معترف قدس بعد از
تا پذیر تمسک حجت حضرت اعلی از عواطف جلی با آنچه باور رسیده بود اکتفا فرموده اغماص نمودند اما جمعی که شکل
بیرون بردن او شده بودند بسیار نیست رسیدند و اسباب معیشت جناب میرزائی حسب المرام انجام یافت که از
سوانح نگه درین سال مزاج مبارک اشرف از میرزا ابوطالب ابن اعتماد الدوله مرحوم حاتم یک که بعالی منصب
وزارت دیوان اعلی سرافراز و بدین پایه بلند و رتبه ارجمند بین الاقرا ن الا عالم والا عالی مغرور و ممتاز بود
یافته سببی که ظاهرا بود و جز مشتملیات نفس ناره که لازم نشا جوانی است نبوده الحاصل از آن منصب عالی مغرور
گردید که چندگاه از تشییت و فرار از دولت قدر انیم رتبه علیا شناخته تجربه روزگار معذب کرد و منصب وزارت

سلطان خان ولد شاه علی میرزا نواده عبدالخان که بمصاهر تاین دودمان سوادازی داشت و مرد صاحب شعور
و حایده ان و مرد بود نویسنده از علوم متداوله فی الجمله آگاهی داشت منقوش گشت و یکی از سوانح معدلت این
دوران که درین سال جمعی از احامره و پهلوانان قومی که در انولایت سرشورش و فساد برآورده آزار و اضرار ایشان
بخلق آن دیار رسیدند است در آمدند چون دفع شر این گونه اثر از موجب استقامت ملک و آسودگی خلق است
در مقامان بسیار است و یا سار رسیدند و یکی از مقبران شالموشاه قاسم پکنام که در خدمت اشرف زبان خود
باستشفاع ایشان نشود و منافس نیکو بد ایشان میشد که من بعد از کتب اموزنا صواب نگردد بجهت آشنایی
با طبقه مورد غضب شاهانه گشته شریک سیاست ایشان گردید و هر که بدی کرد بسیار شد هم بد خویش گرفتار
و ادای دار المومنین ازین واقعه سرور گشتند و مسلمانان از شر ایشان خلاصی یافته و در نوای و عاکوی دولت ابد مترون
حضرت جهان پناه و پناه اهل جهان کوشیدند ذکر متوفیات این سال جمعی از مشایخ و اعیان که درین دو سال و دو
سفر زندگانی کرده در مراجع خاک غنودند قاضی خان محمد سابق که در او اواخر سال گذشته در قصبه طرشت دی مرگشته
در اوایل این سال ریخت بعالم آخرت کشید نقش او را بمشهد مقدس معلی نقل کردند وی از سادات عظیم القدر شیعی
بود که با عنایت در دار السلطنه فروین و نواحی آن منصب جلیل القدر قضای معزز و منظور نظر سلاطین بوده اند و او سید
عالیشان کریم الذی و با خلق حسن و فضایل و کمالات نفسانی و روحانی آراستگی داشت در زبان دولت همایون منصب
قضای مسکوفه اثر یافته چند گاه بدان شغل شکر پذیر داشت چون دامن از ان شغل درجده توفیق حج بیت الله الحرام
در یافت و در سنه ثبوت ثلث خمس و عشر الف جانچه در واقعه انسال اشارتی بآن شده بمنصب عظیم الشان ممدارت
سرزمندی یافته و از ده نبلل من حیث الاستقلال بآن امر قیام نموده طلبه علوم و در باب استحقاق و احتیاج از او ایست
انعام و افتالش بهره و در بودند یک ساله مفتد ساله داشت که با کتب علوم مشغولی نموده بعد از فوت والدیه
همین سال از حکمت بالغه الهی در دار السلطنه اصفهان بمرض ابد از هم که رفته در عالم حوالی بمنزل جابودانی شتافت
و دیگر فریدون خان حاکم استرآباد و در سیاق سلور چاری بهم رسانیده و لورانشهر آورند روز بروز مرض اشتداد یافت
معالجات اطباء مفید نینشاد و الی طبیقتش دست از حکومت ملک بدن کوتاه کرده میل به منزل بقا نمود و نقش او در دفتر
مقدس رضویه نقل کردند وی از قبیله جرکس و از زمره جمیع نواب همایون اعلی بود و آنحضرت جود فرموده و انانی از
از نامه احوال او مشاهده فرموده در مقام تربیتش در آمدند و همواره مورد توجهات سنان بود تا آنکه بکومت
دار المومنین استرآباد و سولندی یافت هر ده سال بارانی انولایت اشتغال داشت و با خلق آن دیار سلوک پسندید

نموده بین الجمهوریست نفس مشهور و بصفت عدالت و نیک نامی موصوف بود و او را در مدت دارائی با طوایف شهر مشهور
ایل صاین خانی مشهور بقره ترکان که همیشه در حدود استرآباد طغیان و زریده شور افزائی نمودند محاربات قوی و نبردهای
عظیم روی داد و نیروی اقبال همایون و شجاعت و دلیری همیشگی روزی یافت چنانچه از آن طبقة متمرد و خصوماً کوهکن
و او دخلو که در ترم و عسبان از سایر اقوام در پیش و بکثرت و قوت پیش بودند صاحب وجودی نگذاشت ایالت او را
به بهبود خان جرکس تعلق گرفت سلوک او بر وفق رضای مردم آن دیار نبود بنابراین معزول گشته بنجر و خان که در ملک
غلامان در گاه مسلک و مرد مضابط و کاروان بود تفویض یافت دیگر وفات عارف معارف ازلی واقف علوم
خفی و جلی شیخ بنیاد الدین محمد جیل عاملی رحمة الله علیه که شمه از اوصاف کمال و شرف و مناز فضل و افضال آن حمید خصال
در صفحه اول این دفتر رقم نگارش یافته ظاهر حالش بود و در دانش و تحیر علوم آراسته و بدجات عالیة اجتهاد و
مطلق حسنه پراسته باطن فیض موطنش بفقور و درویش نهادی موصوف و بسیر سلوک معروف و باز سر اهل الدین
بود درین سال روزی در مقابر مشهور تبرت عارف ربانی بابا برکن الدین صفهانی با و، صلوة مشغول بود و آوازی
از قبری بگوش وی رسید که در عالم روحانی یکی از اهل قبور و آسودگان نهانخانه خاک با او تکلم در آمده گفته بود که
غفلت حست حالا وقت تنقذ و منکام اکامست و قایل اسم و نسب خویش اظهار نموده بود و از اسرار خفیة
چند بزرگان افند و با حضرت شیخ تقریر آنها نموده و ریاضة از حروف غفلت و ایمای آگاهی و انتباه اظهار می کرد
بعد از واقعه آنحضرت یکی از احباب که محرم اسرار شیخ بود و در همه کمال اظهار نمود ای صل بعد از وقوع این واقعه غریبه
تفکر و برده چند روز ترک معاشرت احباب و خلایق و مباحثه طالب علمان نموده آماده سفر آخرت میگردد و مترصد
از رحال ازین دنیای فانی و دار طلال متغص مشغف ماه شوال بود و در طوطی بفرانج خاطر نمی غنود تا آنکه طبه علوم که همه روز
از دستنیز بود و بپیر امین عقیده و دلائل نظییه شیخ را ترغیب نمودند که فدای بطن یافته بودند در خاطر فیض القاد علوم و طلب
باز نگردد و مشوبات آنرا علاوه طاعات و عبادات شمرده از تکرار اینگونه مقالات خاطر غرضش فی الجمله آرام گرفته رفته
با خلق الله بدستور آمیزش نموده تا سه ماه دیگر ظاهر اوقات را بمباحثه علوم و اقاده تلامذه صرف نموده اتمام نسخه
شریفه جامع عباسی اتمام داشت و باطن آسودگان عالم ارواح هزار و باره و عانیان عالم اشباح و مساز بود و بلکه
در چهارم شهر شوال این سال مریض گشته هفت روز به بلور بستر ناتوانی داشت در روز هشتم که شنبه دوازدهم
شهر شوال بود و طایر روحش از تنگنای قفس بدن بیرون خرامیده بعالم قدس پرواز نمود حضرت اعلی شاهی مل العلی
و در یلاق تشریف داشتند جمعی از اعیان که در شهر ماند بودند در پیش و پس جنازه منقوت اندازد اش قدم بر خاک نهاد

وضع و شریف در برداشتن خازه بر یکدیگر مستقیم هستند از دحام خلایق بر تبه بود که در میدان نقش جهان با همه وسعت و صحت بر
یکدیگر افتاد و از غایت هجوم عوام بر دهن خازه دشوار بود و در مسجد جامع عتیق با کسبه غسل داده علماء و فضلا بران خازه مفتوح
بر رحمت حق لایوت نماز گذارده در بقعه شریفه منسوب بحضرت امام الساجدین و قبله العارفین امام زاده زین العابدین
مدفون نموده از آنجا نقل بشهدت قدس معلی نمودند و برفیق وصیتی که خود کرده بود و در باین پای امام امام در منزلی که در ایام
اقامت مشهد مقدس مدرس شیخ بوده است مدفون گشت ارباب استعداد تواریخ مرغوبه یافته در سنگ نغمه کشیده
از آنجمله جناب اعتماد الدوله میرزا ابوطالب الباین تاریخ از ریاض طبع و قاده شکفته شرف رفت چون شیخ زاده را فلان کشت ایوان
جانش ماوای دوستی جیت زمین تا بخش کفمنش شیخ بهالدین دای، فرزند محمد صالح برادر زاده را قم حروف خنفت
ع افسوس مقتدای دوران ذکر آغاز سمنیونست تل ترکی مطابق احدی و ثانی الف که سال ششمین تا یکصد
مبارک شاهی ظل اللهی است باز مطنه ریایات بهار طلیعه افروز عرصة روزگار گشته جهانیان را تازگی نوید فتح و
فیروزی داد و آفتاب عالم تاب که نیز اعظم و منور ساز عرصة عالم است با کوه نور و اشعه جهان آرائی بکمت و سود
قدم بر بساط شرف نهاده ساحت کیتی را از فروغ عالم گیر روشنی تازه و طراوت بی اندازه بخشید درین سال محبت کافان
سعادت فرجام نوروز فیروز در روز شنبه ششم جمادی الاول مطابق احدی و ثلثین و الف هجری اتفاق افتاد و نو
عروسان مجله خاک آبار استکی و پیر استکی سر از جیب خاک برآورده و بر بساط جهان آرائی چمن روزگار بیکلو کردگار
در اندیشه سپاه لاله و از بار بعبید بعباده عرصة روزگار صفت آرای گشته غنایب آسایان زبان شای شهریار گار
کلامان با دار ساینده شربار آمد و کر عالم نوی یافت فرج از بر مگاه خسروی یافت خلایق را از نو آسودگی دلور جهانرا
شروء فرخندگی داد موکب حضرت قرین هایون شای ظل اللهی انبار مقداتی که در سال که شسته اشعار شد توجه خراسان
در خاطر انور تعظیم یافته بود لند اغنان حضرت نشان فیروزی و اقبال بجانب خراسان در حرکت آورده و تعبیه لمیس
کیک تبرول اجلال داشتند شادروان عظمت و اجلال دران خطه ملکشا برافراشته بعد از مراسم جشن نوروز و تهنیت
مطالب و مقاصد عجزه وزیر درستان خانان شهبه صبا پیوند بزم سیر و شکار سواخل و دهر میرند و انتظام مهمام
مروزی خراسان با انصوب الخطاف داده از راه تومان و دشت بیاض قاین در حرکت آمد و فرمان قضاوت
بنفاد بپوست که امرای عظام و عساکر ظفر فرجام که در ولایت نیشابور قشلاق فرموده بودند بطولیت فرآه آمد و بکلی
بموکب معلی کردند و سپاه لغز پناه فوج فوج و قشون قشون روی توجه با انصوب آورده چون مکه هایون بفرآه رسید
طبقات خشم و افواج خندم بنظر هایون فرمان فرمای عرب و عجم در آمده بقایه و این مقرر بمرصه گاه شسته زبان به دعا و

شهباز کامکار کامران شود و سوانح این عزیز میراث و فتوحاتی که روی داده و ذیل مرقوم قلم غریب رقم میگرداند و انشا
الله تعالی در شرح فتح و تسخیر مملکت بخت افرای قندهار و زمین داور بجون غنایت داور زمین و زمان و افرین
جهان جویان جلالت عظیمه و جلایه کار کامران عالم صورت و هویت بدان سخن معنی نمائی که در صحیفه اول و ثانی این دفتر
ایا احتیاج احوال و لایق قند که چگونه از تصرف منسوبان این دودمان پرون و فتنه تصرف متسبان مسئله کورکانیان داده
مگر بجای تقریبات مرقوم قلم بیان گشته در طی این داستان مناسب چنان دید که از تکرار نه اندیشیده شرح حالات سابقه
و لاحق را دیگر باره از ابتدا تا انتها بستیاری کمک و در بیان در محقق بیان نگار که گشته لبان وادی اخبار را موجب سیرای گشته رباب
فتوحات و محاسن مدعی توجه جاپون مایه انصوب باعث نقصان دوستی شمرند در صحیفه اول مد و قانع زمان شاه جنت مکان
تخریب پوسته که مملکت قندهار و بعد اولی و گره بعد از خری بسای حمله امرای عظام قزلباش تصرف این دولت را بدو
ورند و ایالت و درانی آنجا سلطان حسین میرزای بیام میرزا شفقتمند شده بود و او چند فرمان عم برزگوار حاکم متعلق
آنولایت بود و بعد از آنکه نام زندگانی میرزای مذکور در متابعت و فرمان برداری عم عالمقار سپهری گشت ایالت قندهار
حسب الفغان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه بمطوف حسین میرزای پیر برنگر و زمین داور و پیر کو بکتر ستم برز
تفویض یافت و در زبان طغیان او زبکیه نوعی که در صحیفه دوم در طی احوال میرزایان مذکور رقم پذیر ملک طغیان
مذکور از کوه خردی طغیان او زبکیه با منظره داشته از بی اتفاقی برادران خود روی بجانب هندوستان آورد و مملکت
تصرف منسوبان حضرت پادشاه غفران پناه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن جاپون بن میرزا بابر فرمان فرمای مالک
هندوستان دادند و در سنیو نعت بل مطابق سنیو و الف که در خراسان آتش طغیان نو زبکیه لال تیغ ابدار
کامکار عالی تبار یعنی حضرت اعلی شاه فیصل الله تعالی تسکین یافته تمامت ملک منور و خراسان مجدداً تصرف اولیای
دولت ابدنیان در آمد و بنابر ابطه الفت و دوستی که قدیم میان این دو سلسله علیه واقع است حقیقت فتح
خراسان را بحضرت پادشاه و الایجاه غفران و مستگاه اعلام نموده مصوب میرزا علی بیگ نام قورچی خدا بنده و گویا
و در نامه محبت آمین دوستانه که با حضرت اعلی ارسال شده بود بقلم مودت رقم و دیاب قندهار ایمانی شده بود که
چمن الطاف الهی و توجه بطنی آن بوقت بنانی تمامت مملکت خراسان که در تصرف مخالفان بود مع شش زیاده است
داده و سواى قندهار که در تصرف منسوبان آنحضرت است محلی در تصرف دیگری نموده و از اتحاد و یکپارگی فیما بین
انهم فی الحقیقه بدست ما در آمده و تصرف بکالتان نیست و حقیقت دوستی قدیم و طریق محبت پدید فرزندى جدید
لکن میگرد که ازین حسن او و خواهش دوستانه در بازگشتن قندهار مضایقه نموده اساس خلعت و دوستی ظهور میری

بنازه استحکام دهند حضرت پادشاه مخفوز از ان میا و شمار دوستانه اغراض نموده توفیق این مردمی بیافت حضرت علی
غل اللهی از دست خود صله و پاس طریق یکاکی از جای نرفته رابطه اوقات و اتحاد و از دست نداشت تا آنکه آن پادشاه
والا جابه بجزار رحمت الله پوست همین فرزند از چندی فروردین محمد سلیم پادشاه قایم مقام پدر عالی که کردید در آواز جوب
بنابر غیر سلطان خرم و همین فرزند خود که داعیه سلطنت داشت مشغول بود بعضی امر را قرب جوار خصوصاً حکام و پسران
با فوجی از جنود ظفرو و دهرات متوجه اندیکشته محکمت را متصرف شده قلعه را احاطه کردند و در حین که رایات ملال در
آند بایجان بود حقیقت بعضی اشرف نسیند بانگر بانک توجه داشتانی در کمال سهولت و آسانی تسخیر قلعه میسر بود چون
هنوز بنابر شغل ملک داری که ضرورتاً بسیاری از امور لایق عیان میگردد و از هر طرف پرستش تعزیت و اداب
تینت که لوازم حلت و و داد است بطور نیامده بود این حرکت نامحار که شیوه پست عتقان کم فرستست از
آئین مردمی و در دانسته امراء عظام مانع فرمودند و شاهی پیکان چغنی که از جانب آن سلسله عالیه حاکم
قندار و در قلعه محصور بود متشور عافت و فرمان احتمالت فرمود و یافته معیوب حسین پیکان نامی از نظامی خدا بنده
لومی سالم فرستادند که چون میان ما و حضرت پادشاه و الا جابه رابطه محبت و برادری سلوک است با یکدیگر
بالکاو محکمت مضطرقتند ایم او بفرع خاطر برارانی محکمت مشغول باشد تا مترسدان بودند که بعد از فرستادن
الجبی مقبر و تقدیم مراسم تعزیه پرستی و اظهار تینت جلوبس و ظهور نموده خاطر جوی که ملک بدست داده را باقی
آنحضرت نیز نگاهداشتن قندار که در نظر دوست و دشمن شته بقدم ارتباط یکاکی میکرد و لایق ندانسته
بقاعد و محبت و متفقاً قوام و صداقت و و دو دو باز آمد میها سابق و لاحق باز که از نند و بعد از آنکه یادگار علی
سلطان طالش که معتبر از نظامی قریه قرلباش و کارگاهان خود برود بود و نوعی که سبق ذکر یافته برسم رسالت
لوازم پرستشهای دوستانه و قواضعات مهربانانکه راه و رسم مشطان کارگاه ابد است بطور کشنده الیه و الیها
دیگر که متعاقب میرفتند که یکنایه و صریح بود کلا و نیکنویان سلسله کارگاهانه اظهار معامله قندار می نمودند و از اطراف
راه این گفتگو ندهاثری بر گفتهای الیجان مترتب نمیشد و بقدر غلبه گرفتن سزاوار الفت و دوستی نبود و بنحایت
که تجریر پوست مدتهای مدید انولایت در تصرف متسبان آن سلسله نند تا آنکه میرزا پر خور دار مشهور بجان عالم که از
بزرگ آن سلسله بود و از جانب پادشاه و الا جابه بخطاب مستطاب بهائی یعنی برادری سرافراز بود و کمال محبت نیز
داشت برسم رسالت آن حضرت علی در اثنای محاورات و همزبانها و اظهار محبت و دوستی هر دو از آن اظهار معامله
قندار و تقاضای که در نیت بنا بر پاس رابطه الفت نموده بودند غرضی که از آن طرف میشد یاد فرموده و کلامی گفت که صورت

و یگانگی میان او حضرت پادشاه و الایاه زیاد از آنست که بایکدیگر مضایقه بالکاو مملکت داشته باشیم لیکن در باب قنبدار
که داخل خراسان و ملک توروشان برادر دوستی دوست است مردم دور و نزدیک که چشم بر امور متعارفه صورتی دارند
و در عالم معنی بخیر اند سخنان لایعنی در محافل و اجتماعها بر زبان آورده محل بر نوعی دیگر می نمایند و از محبت و مقتضای دوستی
آنست که آن برادر کامکار بجهت دفع ظن اعدا آنکس که از ولایت هندوستان بغایت دور است و درین سلسله
خرسنگ شاهرا به محبت شهریار آنست باین برادر عزیز و اکلانند که هم زبان هرزه در میان سپیده کوی که ظاهر بینان
عالم اسبابند کوتاه باشد و هم تجدید اواز و خصوصیت و یگانگی این دو سلسله در آفاق و اقطار اشتها یافته را
الفت و وادانده است حکام بنیر و در سلاطین قرب جوار خصوصاً طوایف اوزبکیه که معاند هر دو طرف اند مراتب
وفاق و اتفاق جنجائی و قریب باش بایکدیگر نظر داشته هر ایندو یعنی این پنج انواع فواید شمارند و اگر باز کند اسس آن
طبع شریف آنحضرت بسیار دشوار باشد تا برضا خاطر انور را بر مطالب عالیه و بنوید راجع میدانیم اما برسم سیر و شکار کند
خواهیم آمد که چند روزی با اتفاق منسوبان آنحضرت در شکارگاه آنولایت بشاطع شکار پرداخته باز گردیم و از منسوبان
آنحضرت راه و رسم همان پذیرد و نیز بانی بطور آید و بر عالمیان ظاهر گردد که باز که اشتیاق آنکس بایشان مخصوص
ورده و رسم دوستیت و در میان بنمایرت و جدائی نیست و زینل یک یکله لی نوشال باشی که از خاصان درگاه
سرپرده قدس بود چنانچه در محل خود بهجت گذارش یافته همراه خان عالم بر سالت و تجدید قواعد الفت رفتند و اظهار
این مدعا کرده بود و جمعی خوش آمد گویان تقرب جوی که بوساد و شیطانی فتنه انگیز و آشوب طلب اند مانع حصول
مطالب گشته این مخالفت را در انخواهی نام نهادند و در اندیشان کارگاه و آگاه دلال خیر خواه نیکو دانستند و چون
صاحب و ولی نعمت نیست که دشمن از اجس سلوک دوست گردانیده و دستاورد محکم افزایش دوستی باشند و هر چه
این معنی را موجب و زافرونی دولت دارند فکرت چنین دوستی که آغاز اتحاد و تاج دوستی اوین السلاطین و سلاطین
موجب از یاد جاو و خشم و باطن است حکام میان سلطنت باشد و اگر از خود رنجاند نفوذ با مداین منقوله انبیا از
بسیار گفته آید و سخن بداری کشد القصبه حضرت علی شاهی قل الله در اول بهار خسته آثار این سال بر حسب عدله
که بخان عالم فرموده بودند نوعی که در فوق مذکور گشته برسم سیر و شکار سواصل رود و میرند و از عذاب غریبت گنبد
فرمودند و از فراز مشیر عالمیت بعد از عزیز خان حکم قنبدار و سایر ارا و اعیان جنجائی که در اینجا بودند مسموب و سبیل
بیک یواغلی که از مقدان درگاه بود و در سال فرمودند و پیغام دادند که چون سفر خیر از خراسان بنابر مصالح اعلی اتفاق
افتاد از فراز متوجه سیر و شکار آید و درم طریق آنکه توجه بکوب جایون را بان طرفها محض سیر و شکار تصور نموده

از روی یکدیگر و یکبارگی باستقبال آمد و سعادت رکاب بسی دریا بند که چند روزی در سجده و در نشاندن کار برداریم ایشان
تیر در رکاب اشرف بوده از جانب برادر کامکار همان پذیر بوده و لازم میزبانی بطور آورد و خاطر مطمئن و اسوده داشت
که سواران و احترام نسبت به از آن حضرت پادشاه و الایجاه برادر بیکان برابر امری مخطوطه خاطر صفا آئین نیست غرض
اصلی ازین نهفت نبوغی که بجان عالم گفته بودیم آنست که بر عالمیان تخصیص میباید آن روز که قریب چو در طرفین ظاهر گرد
که ملک و شمل کیست و در میان جدائی نیست محل بر نوع دیگر کنند و بعد از فرستادن وصال یکس از راه سیرکنان و شکار
افکنان روانه شده چون کنار آب میرمند مغرب خیاام اقبال گردید و میرزا قلی سلطان سیاه منصور حاکم کرش خند
نوعی از جماعت جغتای که عبد العزیز خان در یوقت یکست چهارست و استقام قلعہ بند تیمور فرستاده بود مطلع شد
بر سر ایشان رفته گرفته بطریق اس رسایند حضرت اعلیٰ اورا مورد خطاب خطاب کرد و ایندند که اکثر منسوبان ملاز
حضرت پادشاه و الایجاه خوشید کلاه با تعلق دارند بخود و سربا سبب این حرکت لایق و مناسب نیست که قتلان
مذکور را خلعت افتخار عنایت فرموده رخصت دادند که بر سر کار و خدمت مرجع خود روند و با عبد العزیز خان و اعیان
جغتای چون بر مضمون فرمان عاطفت عنوان و منشور التفات شاهی مغز و مباحی گشتند میرزا باقی کابلی را که ملاز
معتبر آن پادشاه و الایجاه است با عریضه فرموده لکلاس میامیل اند و فرستاده اظهار نموده بودند که حضرت شاه این
اراده منصرف گشته از حاجی باز گردند که اگر بجای شهر تشریف آورند ما را داده و رسم نوکری بجز مخالفت و قلعہ داری
و جنگ و جدال مخالفت چاره نیست چون ازین پیغام اتفاق آلودوبی و فاقی بشام کلان رسید و ساحت انوکست
مغرب بر اوقات مجاہد و جلال شده بود و ایجاب ملتمس و مطلب ایشان نمودن لایق دولت نینمود چنین مخالفت
بو انفسو لانه که از آن کوته خردان ظهور یافته مخالفت و سپکاکی بر اتحاد و یکپاکی که کمون خاطر صفا آئین بود گردید
موجب نفوذ مزاج اشرف گشته در رفتن ره که مغان گردیدند و خسرو سلطان میرزا کی را با فوجی از افواج
قاهره بر سر قلعہ زمین داور که بجاست شاه کلان مقرر بود فرستادند تا پنج روز چهارشنبه هشتم شهر حبیله
قند با حضرت خیاام اقبال گردید عبد العزیز خان و رفقا از محالہ تا فہمی نبوغی که پیغام داده بودند با حضرت اعلیٰ در
آشنائی بستند و محالہ تا فہمی نبوغی که پیغام داده بودند با حضرت اعلیٰ در
پروا حتمه و بجا نباردوی معلی قوب انداختن شروع نمودند و جنگ و جدال آغاز نهادند مع با حضرت اعلیٰ شاهی
روزی چند بصبر و تقاضا پادشاه نگذاشتند و چون اقبال را از محاربه و قتال منوع گردانند مدستور قبیلہ اشقام
عالم و جہنمی بودند که را انجاعت را بموافقت و یکدیگر دعوت نموده نصایح ارسیدند و ریون بطور است

که شاید بدالت عقل در پهن ترک لجاج و مخاد نمود و طریق امن و سلامت اختیار نمایند مفید نیفتاده و در قلعه داری و عساکر
و جمال امر را نمودند و غلبه گرفتن انگار را در این سلطنت و آداب جهاد داری بر دست صحت خسروانه لازم آوردند و زبانه
ازین مسامحه و در حمله خاطر دیا مثال گنجد که پیش ازین تغافل نیز از ارحمیت شاهانه و غیرت پادشاهانه نبود و سلسله قیامت
غصب سبب زبانه کشیده و عساکر طغش عساکر مجامره و قلعه گیری با موکرت شدند با وجود آنکه سبب قلعه گیری خصوصاً توب
و بادلیج و علامه توپخانه و پلداران که از لوازم با محتاج قلعه کشائی اند همراه نبود بهادران موکب معلول و دلیران قلعه کش
اطراف و جوانب قلعه را احاطه نموده سیما پیش بردند و دلیران اینین جنگ چون هر بران پشه جنگ جنگ ناخن کج
و پاره یانیده و عرض مندره و در زخمها و اساس قلعه انداختند و تقباز زده بنیان حصار را چون خانه زبور و مانند
او بن البیوت عنکبوت است بنیاد گردانیده و در هر روز چند برج عالی چون بنای دولت است و سیه سخت
از هم فرو میرنجست و زبانه کرد و بار و تیره روزی و سیه روی بر فرق کن کرد و حکم بهای نادان می نجات حضرت اعلی شاهی
علی الهی از وفور رحم که شامل حال جهانیانست جنود قاهره را رخصت یورش نمیدادند که مباد اضغاف و زیرستان
باشتابه زیرستان و رعایا بغلط سپاهیان چون مور پاهمال جابک روان غرض دلیری و دلاوری کردند و قصه
خون محصوران بر تخیل نیان بروج و باره و تر زلز احوال قلعه و خوف و هراس قلعه داران اطلاع یافته و عجز و
خود را برای العین مشاهده نمودند اندکی از خواب غفلت بیدار شدند از هر طرف خود را غریق لجه بلا و اضطراب
و اضطراب یافته در مقام استیصال و شیعان انگیخته امان طلبند حضرت اعلی با وجود آنکه نهایت
بی ادبی از انطبقه صد و ریافته بود همان لحظه رابطه دوستی را منظور داشته مروت و قوت خیالی که شیوه منتسبان
خانمان نبوت و ولایت است و با بر و عموم جماعه محصوران در حرکت آورده ایمان دادند و از این سخط
قهرانی این گردانیدند و در روز شنبه یازدهم شهر شعبان عبد الوهید خان با سایر احواد اعیان خصوصاً شیخزاده
و علیقلی و ورین و میرزا قاضی مشهور و مجدم زاده و خواجه آفتاب و شاه محمد خان ولد شاهی یک خان حاکم
سابق ملقب بخان دوران و قورخان و غیرهم از قلعه بیرون آمدند و نمودند که بطریق کنه کاران شمشیر
و ترکش در گردن آویخته منظر اقدس دیدارند حضرت اعلی کفایت عده آموز ظاهران عالم صورت و سلب
جنابان روایط معنوی اندک تلاش چند روز ایش از حمل بر آداب خدمت و جاکری کرده در ضابطان در انداخت
در کمال نجالت و طاعت دریافتند و از کم کورنش و تسلیم بقاعده و آداب آن سلسله تقدیم رسانیدند و حضرت
اعلی در کمال مرحمت و اعطاف با ایشان سلوک فرموده و حکمی بملکتهای فاخره و تشریفات لایق نواخته مشمول

انواع نوازش احسان و خواطر و اهدا و اطمینان داد باز رحمت رفتن بقلعه یافته بنام دل خود مراجعت نمود
بعد از سه روز عبد الوهید خان و تمامی اعیان جنگی و سپاهیان قلعه که سوی ملازم و خدمتکار قریب یکبارنج
هزار سوار بودند بیرون آمده در جوار اردوی علی خايم اقامت نصب نموده با همه الطاف و مرحمت های بسیار پیشکش
که در باره انطباق بطور رسید با کمال نزول خاطر و پرکنده دلی اسیر شدند بعد از بیرون آمدن کرده جنگی بیرون
قلعه روز جمعه چهاردهم شهر مذکور که شب برات باشد صدور عظام و خاصان در گاه شهر رفته در مسجد جامع
منبر آن از پشت و پنج سال متجاوز بود که اندر ذکر مناقب و منافع حضرت عالیات اینه اثنتی عشرت علیه السلام
الملک الکبر عاری و فاضل بود و توفیق کرد کار که در بنیر وی اقبال بیروال شهر یار جو انجست کامکار بدین ترتیب
و در چندی یافته پایه افتخار بر فراز منبر پایه عرش اعظم رسید بالقاب سامی نامی جامیون تربت تازه و ارش
بی اندازده یافت و انقوم که اندامی یافته بودند و کمال خدمت داده رفتن دیار هند کرده التماس نمودند که
بقی بر سپیل مال انانی و شکر از جهان بخشی کند اینده رخصت حاصل نمایند جهت بر خاصیت خرد و انه اصلا نظر قبول آن
نمیداختند و تجملات و مایع و انقوم را خاک سیاه و نابود انگاشته در کردی اوری دلهای پراکنده آن جمع جماعت
فوت آیین مبدول داشته بخش با نیز بایشان عطا فرمودند و در او را حله و اسبان سواری تازی ترازو عطا
و قطارهای استر بر روی توانا و شتران بخشی و بایه ترکی بقدر احتیاج عنایت فرمود و یکی را با اموال و اسباب سال و خانان
هندوستان ساختند و مکتوب محبت میسر برادرانه بحضرت پادشاه عطا فرمان فرمای دارالملک امن و مان یعنی هندوستان
نوشته محبوب حیدر یک یوزباشی قرا و اخلو بر قاقا عبد الوهید خان در فقا سال داشتند و هذا این نصبت و الا که از
تقدیرات آسمانی و اقلنای قضای ربانی بی اختیار روی داد با جمیع وجوه و احسن پان خواستند و در کلیه از طلاکی
پوشش آینه دوی از روی انشی دو دوستی که مفتاح ابواب مصادقت و یکتا ذلی تواند بود و ترتیب داده بر یکی اسم قندار
و بر دیگری اسم مالک ترتیب بخش ایران نقش کرده بخدمت آنحضرت فرستادند و بر زبان محبت و دود و برادرگی
پنجم دادند که چون منسوبان آنحضرت از غفلت و کوتاهی خردی بیابین مغایرت و بیگانگی بطور آورده ابواب یکانی
و دشمنانی که سالهاست بین الجانبین مفتوح است فسد و کرد و ایندند بر حسب تقدیر این صورت وقوع یافت اکنون
بدستور اول ملازمان عالی تعلق دارد و ترصد است که کل ولایت ایران زمین را که از خطبه خانه این روی بایر برادر
تقلیف یافته یک قلعه تصور نموده کلید اختیار آنرا که بر آینه مفتاح مقالیه خصوصیت و دود است و رتبه اقل
خود تصور نمایند و انمضی را از مقوله تکلف و تواضع متعارف رسمی شهرت سبحان الله الفت و استقامت را در عالم خلقت

چرا به پای بلند است که فرمان روایان و الاشکوبیا کمال تسلط و اقتدار چندین موجبات وحشت انگیز که هر یک در عالم است
و قضا، تعلق بر بمنزله شکامه جهانی تواند بود که آن لم یکن انما شئته بمقتضای وحدت ازلی این شیوه شود و را حکم سلطان
خرد و فرمان فرمای عقل که ذات کامل الصغات پادشاه عدالت شعار اضعاف مضاعف عالمی است از دست نرسد
الطاسل چون این جماعت عازم رفتن شدند کین نزد پادشاه کلان حاکم زمین داور و رستاده از صورت واقعه علام نمود
که قلعه را با تمام عظام مفاصل سپرده هر کس میل رفتن دیار دهند داشته باشد بدیشان بپوشد که با اتفاق روانه شوند
از انجا محبت بخش مناصب و عقلی و توجهات نیکبانه لایق امری در نهایت غایت و علی بسیار نامنجان ظهور آمد
که جمعی خود را در معرض هلاک و بوار انداختند شرح واقعه آنکه چون خسرو سلطان با فوجی از افواج قاهره بنوعی که تجریر
پوست پای قلعه زمین داور رسیدند مخفطان قلعه بدستور عبدالعزیز خان سلوک طریق خلاف اختیار کرده
در مقام هر کسی و قلعه داری در انداخته تا پست روز تلاش بیجا عده کردند بعد از آن که خبر فتح قلعه را با ایشان رسید
از قلعه داری با یوس کشته با کمال یاس و نومیدی بیرون آمدند اما از مخالفت و جنگ جدال که فیما بین وقوع یافته
بود خائف و هراسان بودند بطنه آنکه میاد اگر سپاه قزلباش در مقام انتقام در آیند با خود و مخیر میمانند که در مقام
فرستادن سبیزی زنند اگر توانند بطرف کابل بروند و نری خسرو سلطان بکشت دفع منقاد و دل کمر از ایشان
قلوب طمیان خاطر انجا محبت و قاعده و آداب بزرگان اظهار خصوصیت و آشنائی دوستانه کرده طرح
صیافت و محافی انداخت و پادشاه کلان را با خواص واعیان الطبقه دعوت نموده بزم بلوکه آراست هنوز
امر واعیان قزلباش جمع نشده بودند که پادشاه کلان بایر همان سبقت گرفته یا چند نواز از مغلوبان همان
واحد پشته آمده در مجلس قرار گرفته اکی بوی که و حیدر هندی و آلات جاج با خود داشتند خسرو سلطان
با ایشان تواضعات و میانه که راه و رسم مردمی و آئین میزبانی و همان نوازی است بطور آورده بطنه
آنکه ما با موجب افزونی وحشت و مهمل و کز کمرانی انقوم کرد و در تکلیف اسلحه و یراق کشودن که عورت عادت
قدیمه بزم آرایان محافل روزگار است تا مل داشتند تا آنکه گروه دیگر از سپاهیان همان دستور یراق بسته
نمایان شدند خسرو سلطان برفیق و طایمت و مردمی یارانه و مخصوصانه پادشاه کلان اظهار نمود که در کمر می
هوا در منزل دوستان یراق بسته شصتین جلازم است اگر برفقا و یاران خود اشاره نمایند که آلات جاج
و یراق کشوده بی تکلفانه شیوه دوست نوازی سلوک دارند هر آنکه موجب راجب و آسودگی و استراحت
خواهد بود جندی از خدمتکاران بر رسم عادت پیش میروند که وظیفه خدمت بجای آورده و الناس یراق کشودن

میانند انجاعت ابا و امتناع نموده مضایقه نمایند در اشای کشاکش خدمتکاران که وظیفه عموم خدمت است از آن مخلوق
محرکه و هم یکد و جاغل نادان از کمال سخاوت و جهالت دست یو که و چه هر برده حواله پیش خدمتین نموده خسر و سلطان
از مشاهده این حال توهم آنکه مباد از الطبقه کسپی ناورسد و احتمال دیگر داشته باشد از روی خرم و احتیاط مجلس
بر خواسته اراده بیرون رفتن میانند انجاعت بقصور غلط و خیال اطل بهم براده اکثر دست با آلات جارجه برده و
سلطان حواله نموده و چند نفر را زخمی کرد و مضایقه قزلباش که چند نفر را زخمی و انطایفه را حریف و پرخاشجوی و
باشمشیرهای برهنه که نرا می یابند از اطراف و جوانب شمشیر بکشیده در مقام دفع ضرر و تلافی نرا کشند که
در می آیند غوغای عام بلند شده از هجوم عامه احدی متوجه تسکین نایز فتنه آشوب نتوانست خدمتخواه و مغل
از جماعت زمین دادیان از خصومت و عنادی که با شاه کلان در دل داشت پیش دستی کرده و نرجم شمشیر
از پای در آورده بعد از کشته شدن اوس با همیان جنگجوی آشوب طلب با طبقه روی آورده از تقدیرات آسمان
دست فتنه درازی کرد و مغل نرجم محرکه نرجم کشته بطرفه العینی اکثر آن کرده طعمه شمشیر قضا و هدف تیر تقدیر
شدند چنین واقعه عظمی و حادثه کبری بی اختیار روی و اوسجانی اند آنچه بوالعجبهاست که از کارخانه قصاص
کار از نهانخانه تقدیر بجلوه گاه ظهور می آید از باب ظاهر طرح چنین و سرور انداخته اسباب التیام سرانجام می
و پرده کشایان سرانجام کارکنان کارگاه قدر در اندیشه کار دیگر بوده مصالح و حشمت آماده میسازند و قباله
عالم ظهور را جز بیده تسلیم و رضا کبرستن چاره نیست فاعبر و یا الوالا بصار یفعل الله بایشان و یکم بایرید
بی قضا است بهر نیک و بد جان کش خلق بدین دلیل که تدریجی حلیه خطاست کسی چون مچرا دم نمیتواند
که نقش حوادث روزی چون و چراست، القضا آن تیره بختان تیره روز کار از بخت برشتگی و ادبار بدین حادثه
که فتنه اند و چون این خبر و خشت انگیز بار دوی معلی رسید حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را تعجب تمام دست
بجبهت اطمینان قلوب عبد العزیز خان و رعقا با خمر و سلطان غایبانه خطاب و خطاب آغاز نهادند با آنکه آن
چند نفر از ایشان بوضوح پوست که از خمر و سلطان بی ادبی بطهور نیامده الطبقه نادان مادی این محرکه شدند
القضا حضرت اعلی بان کرده هر روز لطفی تازه و هر زمان غیبتی بی اندازه بهر یک بطهور می آید و در وایتان
ظاهر شد که این واقعه محض توهم غلط و فکر باطل اینطایفه نادان و جهالت جاهلان و سبقتا و تیرنجوی فتنه
انگیز رسیده که قوی یافت که از وساوس شیطانی و فتنه کیفیت تمام واقعه مادی این حرکت بجا رسیده
بازماندگان انجاعت از نا و صبیان و جمعی که در اجل ایشان تاخیری بوده توقف و دلجوئی کرده و نرا در راه

نموده بیدار گردید و در مقام بی‌بالی بجا و مقام خود رسانید از سواد و سعادت ای
که در ایام اقامت قندهار روی داد آمدن ایلچی فرخنده پیام زاهد پیک نام است از جانب شاهزاده والاقدوس سلیمان
خرم این شاه والا براه کرد و در بارگاه محمد سلیم پادشاه فرمان فرمای مالک هندوستان که چون بشهد مقدس رسید
از آوازه حرکت ریایات فیروزی آیات بصوب خراسان در روضه رضویه توقف نموده منتظر وصول ریایات ظفر آیات
بود درینوقت حسب اشاره هایون اعلی بقندهار آمد و سعادت باطنی استعدایافته سجدت و تحیت و تسلیم ترقیم
رسانید و محضه اخلاص این فرزندان که از جانب شاهزاده نامدار اباد و بابت عظیم و قوا تسلیم ترقیم یافته بودند بانها
تحف و پیشکشهای لایق نظر اقدس در آورده و فوراً توقیر و احترام شاهی میبای و مغز گردید و چند روز که در کوه
جهانکشی و اردوی محلی اقامت داشت پیوسته بزم مجالست مجلس خلد این محافل خاص غرض اختصاص می یافت
و حضرت اعلی نسبت بحضرت شاهزاده کامکار عواطف خسروانه و اشفاق مهربانانه و مهربانیهای پدر فرزندان بطریق
می آوردند و جواب مکتوب بر وجه مرغوب مرقوم گردید ایلچی مذکور بروض اشرف رسانید که چون حضرت شاهزاده
کامکار از جانب چند نامدار عالیقدر پیران الاخوان بخطاب عالی شاهجهانی مخاطب و ممتاز گردیده القاس شاهزاده
است که از موقف محلی شاهی ظل اللمی نیز بدین خطاب نامی مغز و کرامی گردانند و درین محضه لطیفه این بیت از او
او طبع میرزا ملک مشرقی نگاشته که حک عطف و سلک گردیده شورش زخمی شد از آن بخت روزگار جوان که نوچه
خوشید گشت شاهجهان و در همان ایام رخصت معاودت یافته شمول انعام و احسان روانه دیار هندوستان
گردید ساخته دیگر آمدن اسفندیار خان و له عرب محمد خان و الی خوارزم است بدگاه سده اشتباه چون سلطان
خوارزم تخصیص حاجی محمد خان پدر عرب محمد خان همیشه باین درگاه والا و اولاد حبیته در هنگام شدت و رخا طریقه کشید
مرعی داشته از وقوع حوادث پناه باین درگاه می آوردند و بمعاونت منسوبان این دولت خود قایم میگشتند
چنانچه آمدن حاجی محمد خان و اولاد او در زمان استیلا محمد عبداله خان اوزبک و پسر او بدین درگاه همین توجه
و آمدن هایون بر سر سلطنت آن دیار بکن یافتن در طی و قایم آن ایام سمیت تحریر یافته درین اوقات که در
اسفندیار خان با پدر باغی شده باتفاق یکدیگر پدر را گرفته بی اختیار ساختند چون اسفندیار خان با اعمال انجبار
برادران انکار نموده بمعاونت پدر با برادران تنازع می نمود پدر را میل کشیده کچل گردانیدند و قفسیه گرفتن او
داشتند چون پسر او بیکدیگر طمع شده بودند اسفندیار خان تاب مقاومت نیاورده و خود را بپروان انداخته بجد
استرا با و گدازه غنیمت درگاه محلی نمود و در غرقندار بکوب لغو قرین پیوسته مورد توجهات شاهانه گردید بعد از حیرت

ازین سفر نیز اثر احکام باسم امر او سرخیلان هاین خانی در باب معاونت مشار الیه غرض اصدار یافته حاکم داد المومنین استرآباد
و امداد آنکه دو بکوک او معین گشتند و او بمیان سرخیلان ایل او یاق هاین خانی رفته خشی فراهم آورد و با تنگ
شکر استرآباد و برادران محاربه نمود و ظفر یافت از جمله برادران ابو الغازی سلطان بطرف او میل نموده و
در موافقت دانسته برادران مخالف را دفع نموده در سلطنت استقلال یافت و مملکت را قسمت نمود و با یکدیگر
بمسب ظاهر موافقت داشتند و ابو الغازی نسبت با سفند یار خان طاعت و انقیاد بطور می آورد و از جانب
اسفندیار خان همواره اطمینان بدیدگاه خلایق پناه آمده عرض عبودیت و اخلاص بجای آورده مشمول توفیق
و احسان باز میگرددند و ذکر مراجعت موکب هایون و وقایع روزگار بوقت سلطون سپهر دین چون مملکت قنار
نوبعی که در فوق تجریر پوست خمیر محاکم کرده گردید حضرت اعلی توجیه ضبط و نسق آن شده ایالت و دارا
انولایت را بکنج علیان نزدیک که از امداد بزرگ و قدیمیان این دولت ابد قرین و مرد شجاع و دلیر مردانه
و هوش بود و دست راست که بایالت و دارائی چهارصد و چهارصد دارالامان کرمان سرافرازی و ارتقاء
یافت و انتظام امور آنک را بقبضه و رایت او داده کل طوایف اگر اذ که ملازم رکاب اقدس بودند بمعانیت
او مامور گشته و در قندهار مانند و احمد سلطان محکی حاکم بر شیر بجهت تعمیر و شکست و بست قلعه تعیین یافت
بعد از فراغ ازان ولایت در روز بیست و چهارم ماه شعبان فغان فیروزی عیان بصوب مراجعت انولایت
فاده از ظهیر قندهار کوچ کرده و در جوار قرار گرفته ارباب حال چهرین اقبال نزول اعلان فرمودند و درین منزل
بر اسلالت الفتوش بهادر اوزبیک که در سرزمینهای بلخ اقامت دارد منشی براعتدار اعمال سابق و شکر
الطاف و اعطاف که حسب التماس عبدالرحیم خواججه نسبت با عیان اوزبیکه بطور آمده و پانده و
چوره امانتی مد محمد خان دلی بلخ را شادمان و خشنود بار گردانیده بودند بمقریان بساط اقدوس جای پذیر
یکب لوجی باشی و بکر لومتواتر گشته مکر عرض عبودیت و بندگی کرده استعداء عنوج بر ایم و ذلات نمود
مناشر عاطفت و استمال حسب المرام غرض و ریافت چون موکب آسمان فرسای سلطان طارم حارم
یعنی آفتاب جهان سوز عرصه سلطان را طی کرده عازم سرج اسد بود و در حرارت هوا داشتند و کرامی ملک
بر تابه زمین بریان و سرطان از گرمی هوا و آب چو شان العطش کو یان سینه بر یکد و ان داشت
بود آنگونه هوا گرم که بر آب روان سینه بزرگ نهادی ز حرارت سلطان مراجعت اردوی اعظم از راه
گرم سیر فراده که هنگام پیش کر او قنط میاه بود میسر نمود و از راه غور که یلا قنط غریمت نصیر یافته و در فرجه

دوازدهم ماه رمضان از جوار آن هزار کج واقع شده از راه مذکور روانه شد نه عرصه ولایت غور اگر چه بر طبق کلام انوری گفته
عرصه مملکت غور چه نامند و دست که در آن عرصه جهانگیر نامند و دست ولایت بر کمال فصاحت و وسعت دارد و اما در
ارتفاع جبال و ضیق طریق و استحکام مکنه مشهور آفاقت و تمامی شوارع شهر سنگلاخ نیست بر شیب و فراز طایر و بهکم کند پرواز
تنگی کند که اکثر محال باشد است که عبور یک سوار از اینجا بسیار دشوار است از پنجست ملکات با ستندار محکم جاور زمینهای
قلب چندین سال در آن سرزمین لوای حکومت و بلند نامی افزوده از حوادث دوران پناه بان محکم می برده اند و موکی
ملکان مذکور و اتباع ایشان که نشو و نما یافته آن سرزمین در باستان نامها بنظر رسیده که هیچ یک از پادشاهان عرصه
روزگار از مصوبت راه و شوارع جبال با لشکر و شتر شمار از اینجا عبور نموده باشند حضرت اعلی اردوی اعظم از توکم
که دایند هر که و می متعاقب یکدیگر از طرفی روانه شده بتدریج طی مسافت نموده نه مجمل اساکرا بنم شکوه بنیر و کای قبل
از آن دشت و کوه سلامت عبور فرمودند همانا از سیم ستوران شمار و قیل تختیان که کوه بان بار بردار و دوای اعظم
که از حیرت حصار بیرون بودند آن جبال تو تیا مثال در یکدیگر کوفته شده و چشم زمین بجای گرفته دشت و هامون کشادگی بیشتر
بود و در شای راه جمعی از عمارت نشان که بر کوهی خلف یک سفرچی باشی از راه غور بالا میزدند و خیل ستمردان
فیروز کوهی که استحکام مکان مغرور گشته کاهی با مخالفان دولت قاهره آمیخته شود افزائی می نمودند و درین اوقات
بر کنار جسته با استقبال موکب های یون نیاده بودند و جوار گشته و باران نباران خیل مرکش بر آورده و خرمین عمرتری
محمد نام سرخیل انقوم و بسیاری از انظارینه او باش تابش قهر سوخته گردید و موکب جهانگشای ماکم نور و دست پوش
کوج انور عرصه را چو دند در روز پست و منتم داخل دار السلطنه هرات شدند و در آن خطه دلگشا رحل اقامت
روزی چند از کوفت راه و سواری گاه و بگاه آسودگی یافتند و سوای ایام اقامت در دار السلطنه هرات بعد از فتح
و تسخیر بلده هرگز که حدیث سال وقوع یافت رفرزه کلک پان میگرد و ذکر فتح قلعه و تسخیر بلده هر مور که بسی نام قلینان
و لند اند و در بخان پیکر یکی فارس نواز و یکی و نصاری که به تقدیر قاصد قدرت نما و قوی فیت از فوجا
که درین سینه مبارک یعنی ایت نیل مطابق احدی و ثلاثین و الف بیستوی اقبال قرین حال اولیای دولت پسر و ل کردیم
فتح قلعه و تسخیر بلده هرگز است که بسی نام قلینان امیر الامراء فارس و قوی پوست در سال گذشته اشاره شده که
بنا بر ظهوری ادبها و ذکیه بر تکالیف متعین این امیر الامراء مذکور لشکر بنا و یب ایشان دستا و خود نیز متعاقب رفت
جزیره هرگز را در تاریخ جهان آرا نوشته اند که شهاب الدین ایاز نامی از فروغ ابا لکان سلغری در استان شولستان
از ملکات قیس خریده آغاز غارت کرد و شهری بزرگ شده و حکومت اینجا استقلال یافت بعد از فوت او حکومت در

و توان بطلب کرد و شاه نامی که نسب خود را از جانب پدر بهبود و بنی عم و از جانب مادر بکنیم این لشکر که از هزار دلوک مجرم است
در دست می نمود و قرار میکرد و اولاد او را بعد از او تسلیم و انولایت حاکم و فرمانها بود و اند از آنجمله سلغشاه بن شهاب الدین
بن توران شاه صاحب چنبره و لوگشته بسیار عالیجا و کریم ذات بوده چنانچه یکی از شعرا در مدح او گفته سحر با کاسه
جوین نشی این است کف برافروخته کدای در سلغشاه است و چنین گویند که در صلا این پست او را بی نیاز ساخته
در سنه ثلثه عشر و تسعایه در او ان جهان کشانی ظهور خروج حضرت خاقان سلیمان شاه اسمعیل علیه الرحمة و الرضوان
و محمد مکرم است سلغشاه ثانی بن توران شاه فرنگیه بر تگایه بخند و تغلب بر جزیره هرگز استیلا یافته و در کنار دیوگوت
که برف فرنگیه عبارت از قلع است تریب داده از تجار و مترودین ناخوشوار گرفته قلعی حاکم و والی مذکور میدادند و شنب
جمعی از فرنگیه آنجا جمع آمد و در هر سال کتیان از جانب پادشاه بر تگال باجمعی آمده و کتیان برف فرنگیه ریش سفید
و سر کرده قوم و صاحب اختیار معات آن بندر اند و طبقه فرنگیه بمورد و امور و ایلم شریک کل داخل و محتاج اتوالت
شدند و چون زمان دولت و خانواد سلغشاهیه فرخ شاه بن توران شاه و بعد از او به پیش فرور شاه پسر
فرنگیه پسر از پشته اقدار و استقلال یافته کلی و جزوی معات آنجا نمود برای کتیان و طبقه فرنگیه بود چنانچه از والی
مسلمانان جز نامی نمانده بود و در عهد دولت روز افزون و ایام فرماندهی ابد متقرون همایون چون سلاطین فرنگیه
بامضویان استان اقبال آشتیان شاهی فتح الباب آشتیانی نموده همیشه قوا عجمت و دوستی را بکمر شدند و آن
و در سال های استقام میدادند از جانب همایون اعلی تعزنی کمال آنجا عت نمیشد با کبرین و پروات هرگز را که حاکم
مسلمانان متعلق بود و فرنگیه تکیه نمیدادند حکم شد که خان منصور آمد و ویرد بخان امیر الامراء فارس بکشته شخیر
تصرف در او و خان فرج محمد که در بنوعی که در محل خود سبق ذکر یافت تصرف در او و در جزیره هرگز همچنان
در تصرف فرنگیه بر تگایه بود خرج یومی از داخل و محتاج آنجا بکمت حاکم که درین عهد محمود شاه بن فرخ شاه
تعیین نموده بودند اما از فرنگیه تاریخی اندامی و طغیان صدور یافته با مترودین مسلمانان سلوک نا صوری نموده و
بامضویان این دولت بکمر و حمله پیش آمد و یکدم مرتبه سفاین و لشکر تو بخانه را از راه دریا باستر داد و کبرین و
کاری از پیش نبردند قبل ازین در پروان هرگز کنار دریا که به بندر کبر و دشمنوار است در مقام فرصت آنجا بکمر
همایون که مشاغل عظیم در پیش بود بخلاف قاعده زمان شاه خبث مکلان قلعه احداث نموده جمعی را بکمر است
تعیین نموده بودند چون در انوقت از والی لاریجانی گرفته بخود منسوبی رخصت جانان قلعه احداث نموده
بودند و متوجه غاصد کلیم بود این زیاده روی بر مزاج اقدس کرات آمده و میردیجان قنبر و تخمینان مور
و

امام قلیان پسر شمس بن الفغان قضا جریان حیر او قمر اقله را از ایشان گرفت و الیوم به بند عباسی مشهور است و درین چند سال
با طبقه مدارائی میشد و بجهت آمدن سفاین بناورهند و دکن امنیت راههای دریا و منفعت خرید و فروخت تجارت و درین
بالکلیه در مقام مدافع ایشان بودند و درین اوقات کم و خدیو دیگر از ایشان بکمر رسید که بخود سر و جزیره قسم کبیر و جزایر
نیز می نامند و منبع آب شیرینست که اندکجا بارگشتی نقل بشهر مینماید و اراده قلمه ساختن نموده پوشیده و پنهان میباشد
جمع نموده بر سر چشمه منبع آب مذکور قلعو احداث نمودند چون این امر اده عسکریان و طغیان کفره مذکور بود منبع و تادیب
ایشان بر دمت همت شایان لازم آمد خان شجاعت شمار امام قلیان خلف صدق خان مغفور که به دستور والد
الامر و مملکت فارس است بر تپه قلعه و تخریب قلمه مامور گردید و او بر حسب فرمان فوجی از جنود قاهره
برگردی بسلاطیک و امام قلی یک و له یک و نیروی یک اینک آقاسی بر سر ایشان فرستاد که از قلمه سخت
ممنوع گردانیده و آنچه عمارت شده باشد ویران سازند و طبقه ضاله منبع او ممنوع نگشته و در تمام آن سعی موفور نمود
آورده در همان قلمه محسن جسته با غازیان یک کجبال پرداخته بسلاطیک نیز مجامعه قیام نموده حقیقت کمال اعلام
نموده امام قلیان جمعی دیگر را بکوک فرستاده بالاخره خود را نیز با انصوب رسانید جنود فارس در تخریب آن حصاری
بسیار بطور آورد و مکرر باور شهابی عظیم گردید اگر چه جمعی از جنود ظفر و دور مدت محاصره و حین تخریب آن حصاری
شهادت فایض گشته اما بقت تقویت بازوی قاهره اسلام و نیروی دولت و اقبال فتح و نصرت قرین حال مجاهدان
خونده دین پسین گشته بر انحصار استولی شدند و محصوران بجزا و سزار رسیدند حصاری بن منبع آب شیرین بود و بر تپه
حارس و نگهبان تعیین نمودند چون از کفره هر روز طبقه بر تگالیه عمل ناهنجار صد و یافته بمجاری جنود نصرت شاد قلیان
و لیری نمودند خان شجاعت شمار از و فور حیمت و غیرت اسلام فتح و تخریب بلده هر روز استیحال فرنگیه را پیش نهاد
ساخته حقیقت بروض عاکفان سده جلال رسانیده بدین خدمت رخصت یافت بنین الجهور چنین مذکور میشد
که هرگاه طبقه فرنگیه بر تگاله را در هر روز دخیل نموده باشد مانع آمدن سفاین و جهانات بناور شده اند شدت تجاوز و تظلم
می یابد و موجب خرابی آن بلده گشته از انتفاع می افتد بدینجهت و طایف خدمتکاری و باج گذاری که بحسب طلب
از ایشان بطوری پوست تا غایت اهتمامی در تخریب آنجا نمیشد و بطار می کند رانند قبل ازین جمعی از فرنگیه از
جانب والی انگلیس بمبکاه خلایق پناه آمده اظهار صداقت و اخلاص خدمتکاری نموده بنا بر ملازمه که سیاه ایشان
و طبقه بر تگالیه واقعت و از فرق لغاری فی الجمله اختلاف مذمب نیز با ایشان دارند و از خدمت اثر و تخیل
و متعدد شده بودند که هرگاه اراده خاطر اثر و تخریب بلده هر روز متعلق کرد و ایشان با عساکر نصرت نشان موافقت

بعد از فتح و تسخیر از بندری که بنام کلیسیه تعلق گرفته بود جوارات گرفته گذارند که جماعت پرتگالی باغ آمدن جماعت
کردند و بنوقت که فرنگی پای از دایره ادب بیرون نهاده با موری که تجربه پوست اقدام نموده بودند و دفع و دفع
الطبقه در خاطر رسوخ یافت مضمون این مقال که شرح آیه نضائی نیک است. جو دی مرده می شود چاک است.
جماعت کلیسیه را نیز اخبار نموده ایشان نیز کجاست عده آماده خدمت شدند تصدیق شجاعت شعار با جود قاهر
قارس متوجه انصوب گشته خود در بند کعبه و که ایوم به بند عباسی موسوم است اقامت کردند و افواج قاهر
قارس از دریا با کشتیها و سناین عبور نموده داخل جزیره هرگز نشدند کشتیان فرنگیه و محمود شاه والی مسلمانان هر دو قلع
در رده ساکنان بلده از تجار و محترقه و اصناف خلایق تو ثا و کرا با قلعه حصن حبه نصاری و مسلمانان بلوازم قلع
دیدی برداشتند و از اینجا نبی بجا مره قیام نمود و در جلها قسمت نمود و جمعی از طبقه کلیسیه نیز بکشتی از راه دریاه
در کیلوف قلعه کباب دریا متصل بود لکن اقامت انداختند و هر روز از طرفین جنگ و جدال وقوع می یافت لکن
کار طلب پای جلادت و مردانگی پیش نهاده بعضی شربت شهادت می نوشیدند تا آنکه جناب عالی خود نیز از دریا
عبور نموده نموده شهر در اندازان پشته از پشته در امر قلعه گیری ساعی گشته مردانیکها بطور می آوردند چنانکه
در اندک زمانی غازیان سیما پیش برده پای بروج رسیده شروع در خنوزیر برهما کردند و از مردان صلیح القول
راست گفتار چنین مسموع گشته که عرض دیوار قلعه هرگز که فرنگیه ترتیب داده اند از سی و نزع بش است لکن
و اگر مستحکم یافته و غازیان عظام زیر دو برج از بروج حصار را خالی کرده باروت اینا شسته آتش نه دند باند
اجزای بروج را بهوا برده فرو ریخت هنوز دو دایک برج کمال بود و بجز دایک رخنه که بهم رسید غازیان مستعد
یورش شدند و محصوران بقدر قوت در دایقه کوشیدند و اسم قلعه داری بطور می آوردند تا آنکه کار محصوران
تنگ شده از مقاومت عاجز گشته فرنگیه بجهت نصرت و هم کشی لطایفه کلیسیه توسل حبه دست از قلع
داشته و احوال و احوال کشتیهای ایشان در آورند و بمیان انجماعت رفتند قبل از آن میان امام قلخانی
عظام کلیسیه قرار یافته بود که بعد از فتح قلعه نصاری با غنایم و اموال ایشان تعلق داشته باشد و کرو
مسلمانان بخود و لباس متعلق باشند چون مطلب که تسخیر قلعه و شهر بود و حصول پوست جنایان بر حسب
عهد و پیمان معارض نشده فرنگیه را جماعت کلیسیه که داشت که بهر طریق رضا داشته باشند با ایشان علمانید
انقصه بعد از دو ماه و چند روز امتداد ایام محاصره و جنگ جدال به نیروی اقبال پیروزان که همواره در حال
مشتبسان این دو دایره است قلعه رفیع میان هر روز که در شانت و حصانت شهره جهان از کارها

نادره و نیکان است که او ایامی که دولت قاهر کردید محمود شاه والی هر موز و اتباع او بدست در آمدند و از طبقات غلایین که بقدر او
 بود جمعی که گفته سوا محنت و معاونت نموده بجا ربت پیش آمده بودند بجز او سزا رسیده و رعایا و عجزه و غوغا که در چین بود
 لشکر در شهر بوده با گناه و زور برده بودند نجات یافته سالم و خانم بمناسبت خود آرام گرفتند و جنایت خانی حاکم تعیین نمود
 رعایا و بر ایام استمال گشته و ظل لوی مصلحت غنودن از یراق قلعه و غنایمی که بدست در آمده چند عدد و قوب بزرگ و بلبل
 خود و کلان که فرنگی بعنوان غنیمت ترتیب داده بودند هر یک کار نامه عید المثل توب جان فرنگست و دیگر اشیاء مرغوبه
 آنچه ایاقیت قبول نظر اشراف داشت جمت سرکار خاند شریفه جدا کرده تمهید بخود ظفر و رو قسمت یافت و بعد از نظام
 مهام فرودید و نظم و نسق احوال سپاهی و رعیت ملل ارجحال از آنجا کوفته به دارالملک شیراز نمودند و حقیقت این فتح
 بمین راسا بهر بر اعلی عرض نمودند در چین که ریاست غزو و جلال و عساکر ظفر شعار بنیخیر قلعه قندار قیام داشتند خبر فتح
 هرگز رسید که گوش و ساه فلک و ملک صدای قیل و شارت این فتح و غزوات شنید جناب خان مورد تحسین و آفرین
 شاه و سپاه گردید آن خیر بخت اثر بر مبارزان قلعه کشای مایون مبارک و میمون آمده در همان دوسه روز قلعه ظاهر
 بتوفیق کرد کار جهان چنانچه سبقت ذکر یافت منتوح گردید شکر خدا که از بد و لطف دادگر و دیکند بان گرفت
 و در اقلیم مقبره عباس پادشاه شهنشاه نامدار شاهنشاه زین فرمان خاوه دادگر از هر طرف که خیم گفائی نشان فتح
 بر هر طرف که گوش نمی شده و ظفر ذکر و قیام متبوعه و سوانج ایام اقامت در سلطنت بهت چون ریاست ظفر ایات
 بنوعی که مرقوم قلم و قیام نگار کردید از سفر خیر اثر قندار نمود و در دار السلطنت بهت از قبل اجدال فرمودند و تادت
 و دیار و نیمه در آن بلده قاهره اقامت فرموده بداد دمی خلق و در باب حاجات و انتظام معات خراسان و انجلیج
 سلطان و اسحاق کاتب ایالی آن دیار مشغول بودند و سوانجی که در ایام اقامت آن در سلطنت روی نمود و ابدان
 هر چه ازیم خواجاست از سادات و خواجای معتبر بلج از جانب خرد محمد خان اوزبک الی انجا بر سر رسالت با اتفاق
 محمد صالح یک وزیر سابق شروان که در سال گذشته همراه پانیده میزله ایلی بلج و جناب هدایت کاتب عبدالرحیم خواجای
 بر رسالت سلاطین بلج و بخاریافته بود و شرح آمد و رفت محمد صالح یک آنکه چون با اتفاق پانیده میزرا بیج رسیده پانیده
 محمد خان ملاقات نموده مکتوب عنایت اسلوب شاهی را رسانیده از مضمون مطوفت شجون نامانای متبوعه و سرگذشته
 عدل و ازیم تعلیم و تکریم که بشیعه بعد از آسودگی راه اورا بجا نب نامدار النهر کسب کرد و او شکر سمرقند با امام قلیخان والی
 بخارا ملاقات نموده بعد از اطلاع بر مضمون نامه و مرحامه اشفاق شاهی نسبت بخلق آن دیار که حسب اللاسته حاجات
 هدایت آبی مرقوم گشته بود غلط او همان اوزبکیه و عموم مردم آن دیار که از اعمال سابق متوحش بودند درین

که تزلزل اجلال در خراسان واقع شده و تخریب از اتفاق افتاد و خوف بجم عظیم داشتند آن عنایت نامه نامی را عزرا
داشتند فی الجمله اطمینان یافتند و محمد صالح را فرین غنازد و احترام روانه نمودند و محمد خان ابراهیم خواجهر که از مرتجعین
خاص و امرای اعیان آنجا است جهت تاکید بنیان مصداقت و مولات در سال داشته التماس نموده بود که هر چند
مخمسیت ایرانیان با تورانیان رسم قدیم است چون برادر بزرگترش امام قلیخان با حضرت اعلی در مقام اخلاص
و اتحا و حسن ارادت اعتقاد اند و در زمان فتنه نشان همایون اعلی که کرک و میش را با یکدیگر الفت است بر خلاف
از زمانه ماضیه من بعد فیما بین مصداقت و دوستی مسلوک باشد و متعاقب ایشان از جانب خواجهای پنجگانه نیز کسان
معتمد آمده و همین استند غانم بوده بودند که سلاطین با و در آن خصوص در محمد خان التماس نموده اند که کسم محمد خان
ولی محمد خان را که پناه با حضرت آورده درین سرحد جاداده اند چون بودن او در نجد و با غث و فساد است بجهت دفع
ماده فساد اگر او را همراه خود بوق بر ند موجب امید و آرامش و استحکام بنیان مصالح و دوستی است زیرا که
میان او و بنی عام خصوصت و عناد است و جمعی او باش عاقل و زکیه فتنه جوی و آشوب طلبند بر سر او مجتمع گشته پیوسته
بجهت تنب و غارت و اخذ اموال مردم دست و رازی بکوشی محکمت نمایند و اگر حاکم او تغافل نماید موجب
تشویش و محذور عایا و خرابی الکاست و اگر متوجه منع و تپه شویم چون در قلم و همایون واقع است از عبور لشکر
حضرت و اسب بر عایا و محکمت شاهی میرسد موجب نقص مهابه و پان و انحراف مزاج اقدس اعلی خواهد بود
الا ستمه عاقل و ریافت که رستم محمد خان در رکاب همایون اعلی بوق آمده من بعد در عراق اسباب محبت او
ما زمان معتمد نیز انجام یافته جمعی او باش عاقل و زکیه فتنه جوی و آشوب طلبند بر سر او مجتمع گشته پیوسته
مردم اعتقاد نیست الاصل از شمول غافلت و توجه بها هر محنت گستر تر فیه حال عباد الله و امنیت و استقامت
ایجاب الخمس ایشان فرمودند رستم محمد خان مدحین توجه بوق در رکاب همایون بود شرح فرستادن اطمینان کرد
از نامه تران و بعضی از در سلطه اصفهان در ذیل رقم زده ملک بیان میگردد و دیگر بقایع اقامت بر آن گاه
چون فیما بین همایون اعلی و سلطان عثمان فرمان فرامی دیار روم بواسطت خیر اندیشان طرفین قواعد مصالح
و دوستی استحکام و استقرار یافته نوعی که سبق و دریافت اطمینان معتبر شد نمودند بمباح جلال رسید که سلطان
عثمان با محوم سپاه متوجه دفع سلاطین فرنگیه که شتور اسلام در آمده دست درازیا نموده بودند و چون متوجه شده بخانه
انور رسید که سرعی فرستاده از حقایق حال و فتوحاتی که جنود اسلام را روی داده باشد است و فرمایند تحقیق
افتح قند بار و دفع و دفع کفره بر نگذار هر روز با اعلام دهند و لهذا اعلی یک قورچی قاجار را در سال داشته است

دوستانه در قلم آورده فتح و نصرت سپاه اسلام که همواره از درگاه احدیت مسالت میشد و نامه نامی درج فرمودند بعد از
که ابلی مذکور بر حمت و جستجالی روانه شدند و مکتب مایون فال در دار السلطنه هرات منزل داشت که از اخبار شورش
شکر روم و انقلاب آن مژدوم و کشته شدن سلطان عثمان از گردش چرخ و از کون و کجروی سپهر بوقلمون و رود
یافت ذکر اخبار شورش و انقلاب مکتب شده سلطان عثمان فرمان فرمای آن مژدوم شرح واقعه مذکور نوعی که از وی
استماع شده و ابلی روم نیز متعاقب آمده بیان کرده حاصل کلام آنست که سلطان عثمان درین سال از سفر فرنگ
منظور و منصور عود نموده بودند و چون الجوز مذکور میشت که درین سال باران سفر حجاز و عراق و عرب غنیمت قشلاق حجاز
و کویت که با پادشاه اعظم اکرم شیراز و یار عرب و عجم اعنی حضرت اعلی شاه فیصل الله العلم عند الله نقض عهد و پیمان
در خاطر داشته طایفه نیکویری که معظم سپاه روم اند عرض نموده اند که این غنیمت که منتهج انواع مناسد و موجب هیچ
فتنه و آشوب سرحد عرب و قریب است لایق دولت نیست مع ذلک در قانون عثمان در یک سال و سونی باشد
و هنوز عسکر روم که از سفر فرنگ عود نموده اند در منازل و لوطان قرار و آرام نگرفته اند درین سال این غنیمت
موقوف باشد که در سال آینده اگر صلاح دولت باشد بمصلحت جمهور عمل آید سلطان عثمان از غرور و جمل و جوانی
و عدم اطلاع بر قوانین معتبره عثمانی با غواء و لا ویر پاشا که درین هنگام وزیر اعظم شده با نیکویری آقاسی معاند بود
و میخواست اقتدار و اختیاری که طایفه نیکویرا درین امور می باشد کمتر شود چند نفر دیگر از خوش گویان صاحب عیبه
طایفه نیکویر را معاتب ساخته در غنیمت قشلاق طلب مانع و جازم گردیدند نیکویری آقاسی و جمیع عظامی انظار
بشورش در آمده قتل دلاور پاشا و چند نفر از عظامی معتبره انظار که در آنوقت صاحب رای و حشوره امور دولت
بودند با خود مخمر ساخته کس بخدمت پادشاه فرستادند که دلاور پاشا و این جماعت نادر و لشواره شده و داخل
در امور دولت موجب تخریب بنیان سلطنت است و نا از سلوک ایشان راضی نیستیم التماس آنست که
حضرت پادشاه انجماعت بیدست نیکویری سپارد که بجزار سازند و عرض نموده اند که در قانون سلبه
عثمان چنین اراده که طایفه نیکویری بنا بر صلاح دولت مینموده اند پدید ان شمار ضای خاطر نیکویری حسته بفعیل
می آورده اند حالانیز متمسک آنست که انیمه مظهر ظهور و سید سلطان عثمان مقدمه مذکور را انکار بلین نموده و
عظیمه با عیان الطبقه نموده شد و طایفه نیکویری طغیان عظیم و زیده در دفع و رفع انجماعت مانع و ساعی گشتند
و دلاور پاشا و رفقا از بزم فر خود را برای پادشاهی انداختند و فوجی کثیر از خدمتکاران و عیله سرای و سپاه
اغلبی جمعیت نموده در دفع فتنه اکثر ان لطایفه کجاست شدند تا از جانبین مهم کینک و جدال انجامید

جمع کثیر در میان قتل و جاعت نیکوئی آثار غلبه بطور آورده باندرون سرای پادشاهی ریختند و میگفتند که پادشاه
سلطان مصطفی برادر سلطان احمد است زیرا که بعد از فوت سلطان احمد باو بیعت کرده قرار سلطنت پادشاهی
بوداده بودیم و خلع او موافق رضای نیکوئی بنود و حقوق بیعت او در ذمه اوست سلطان عثمان از واقعه مذکور
خوفناک گشته بمصلحت چاره جوئی کس نزد نیکوئی اقای فرستاده پیغام داد که من بیکت خود رسالی اطلاق از قانون
پیمان گذشته ام حالا از آن نادم و پشیمان گشته انچه رضای شماست چنان میکنم بعضی از اهل تدبیر صلاح دیدند که چون
کار از صلاح و پیغام گذشته و نیکوئیان چهره بخانه علاج منجم نیست که پادشاه باز باو جاق نیکوئی نیت برده خود را
بخانه نیکوئی اقای اندازد و ایشان توسل جوید شاید که حیت و امنی گشته در اذه سلطنت سلطان مصطفی باز آیند و سلطان
عثمان بمصلحت نیکوئیان فرصت جست از برهه سلطنت بیرون آمده در میان تنیز و غوغا و کمال اضطراب بخانه نیکوئی اقای رفت
اما نیکوئی در اندرون سرای دلاور پادشاهی وزیر اعظم و رفقا و اوسیا حین پادشاه وزیر ثانی و قولدر اقای و حاجی سوبانی
نامی از معتبران طایفه سپاهی افغانی و جاووش پادشاه دستاخی پادشاهی که صاحب اختیار مرست و امثال با بیست
آورده بغیر تیغ و تبر از پای او را و بدند و بوثاق سلطان مصطفی رفته او را از مسکن خود بیرون آورده تهنیت پادشاهی
گفتند و درین اثنا مشخص شد که سلطان عثمان بمنزل نیکوئی اقای رفته و باو توسل جست چون نیکوئی اقای خبر یافت
که پادشاه در خانه اوست بمنزل آمده پادشاه را ملازمت کرده عذر مقدم خواست و در مقام حمایت در آمده و با عظمی
نیکوئی بکشتگو در آمد و گفت چون پادشاه باو جاق شایانه آورده و از کرده نام است اولی آنست که با قضا بهر
و رفع بدنامی باز خاطر مورد است آریم و چون انچه مطلب بود بحصول پوست معاندان دفع شدند من بعد با
پادشاه در مقام اعتدال و دیوانی بشیم و درین ماده راسخ گشته غلغله طایفه نیکوئی از بیم آنکه مباد این مجسم
نیکوئی اقای تشیت بدین و پادشاه که جوان و جاهل است و کینه دارد دل دارد عاقبت انظام کشد خاطر دفع
نیکوئی اقای قرار داده بر سر او هجوم آورده فی الفور بقتلش پرداخته سلطان از خانه او بیرون آورده قلع و قمع
بیدی قلع که در جوار قسطنطیه است فرستادند و باو اکتفا کرده از بیم آنکه مباد او صورتی روی نماید که دیگر
بار سلطنت پادشاهی باو قرار گیرد و محلی از طایفه یکدیگر اتفاق نموده بیدی قلع رفته او را از میان بر داشتند
روز دیگر عموم طبقات سپاه نیکوئی و غیر هم لباس سوکوری پوشیده بمغنون آنکه خود گشته حافظه خود را
نقش او را از بیدی قلع تعظیم و اکرام تمام نموده بتجهیز و کنین پرداخته در عمارت سلطان احمد و جنب
و دفن کردند القصه اسم سلطانی و دیگر باره بر سلطان این مخلوع اطلاق فرموده طایفه نیکوئی بیشتر از پیشتر مضطرب

امور دولت بشده وزیر اعظم و ارباب مناصب مصلحت ایشان تعیین یافت چون سلطان مصطفی شوریدگی طبع و جملطبع
موسوم بود و والده آن من مصلحت وزیر امور و جملطبع و فیصل حمات سلطنت میشد و مکتوب محبت گنگوب از جانب او
بخدمت اعلی شاهی ملل اعلی مشتمل بر وقایع و سوانح مذکور که باقتضای فتنه و بی زاده و تهنید قواعد مصالح و دوستی
محبوب اعلی منتهی آن فرستادند و اعلی مذکور در دار السلطنه اهرات بیایه سریر اعلی رسید و مکتوب مذکور را بنظر انور
در آورده و مطابق حالات نیز بزبانی عرض کرده نمود که ایوم طایفه نیکوگری که قصد پادشاه خود کرده و چنین که دخیل ایشان
شده بود و قتل آوردند در میان دولثخواهان سلسله آل عثمان مطعونند و جمعی از نیکوکاران را از ارا و چنانست که چون سلطان
مصطفی شورش و مانع شهرت یافته و از سلطنت او محطست که امور دولت اختلال پذیرد و هرگاه قدرت یا بند سلطان
نام برادر سلطان عثمان را که کودک خور و سال است پادشاهی اختیار نموده طالب خون سلطان عثمان باشند و طایفه نیکو
گری را منی سلطنت سلطانند و نیستند و این کشکوفیما بین واقع است و این مقدمات بسیار محالک و ساریست
در هر گوشه متقلبی سرافشار بر آورده در هر سری سودا نیست در خلال انجیل ملازم حسین خان حاکم لرستان با کینه
جاوش از بغداد آمده شرح بر بخوردکی عراق عرب و نزاع فیما بین عظام دار السلام بغداد و وقوع یافته نوعی که
در ذیل مرقوم میگردد و موضوع در شیت شرح وقایع و قضایای دار السلام بغداد و وقوع عراق عرب و در ذیل مرقوم
مذاتی میوه عیدی عید است که اقایان و عظامی سپاه بغداد و بخود سری متکا داشته هر ایمی یکی از ایشان صاحب قتل
گشته کل داخل و مخارج آنک را بقیقه اختیار خود در آورده حکام و پاشایانی که از جانب سلطان روم می آمدند
و دخل نمیدادند و احياناً بعضی اطاعت گویند بطوری بودند پادشاه را برای حکام فرود آورده و وجه معیشت و سرانجام
هر کدام که آن تسلی نمیشد و تنگ آمده را مدحجت می نمودند و آنکه تسلی میشد روزی میکنند و درین عهد محمد قنبر
که اقای نیکوکاران بغداد بود و بکر سوباشی که از عظامی اقایان معتبر بود و با یکدیگر اتفاق نموده هر کدام جمعی از اهلان
خاضه خود که در میان رومیه سبکان می نهند بهر سائید هر یک را راز حکومت و خود سری سر عیال لغیان
بر آورده بودند و نگین هیچ پادشاه و حاکمی نمیکردند رفته رفته بکر سوباشی اقتدار و اختیار بیشتر یافته و تحت حمایت
دخست پیدا کرده محمد قنبر در مقام دفع بکر سوباشی شده و چنین که او با فوجی از جنود بغداد و سبکانان خود و محبت
اختلال متر و آن مله رفته بود محمد قنبر کس بجای فرستاد که نگین او دهند و خود با گروهی از تبعه قصد غارت اموال
بکر سوباشی کرده بر سر خانه او رفت و گروهی بجای او مانعت نموده بین افریقین هم مجاریه انجامید بکر سوباشی
در راه این خبر شنیده سبکها را از که همراه او بودند باغافات و رعد های جلیل با خود متفق ساخته شهر را محاصره نمود

سپاهی بغداد و کرده کشته یک کرده با محمد قنبر و زارین قلعه کرده دیگر با کبر سوباشی در شهر بودند و فیما بین جنگ و صلح
و قلع یافتن آخر الامر کبر سوباشی اهل قلعه را نیز فریب داده اکثر از محمد قنبر روگردان شدند خود را از قلعه شهر می انداختند
مجله کبر سوباشی بر قلعه مستولی شده محمد قنبر را بدست آورده او را با چند نفر دیگر که منظمه خلاف داشت از میان برداشته
اموال و اسباب منہایت بدست آورده بسکبان و سپاهیان خود داده چند نفر از مشایخ هزاره حنیفه را که با محمد
متفق بودند کشتی نشاند و کشتی در کشتی زد و خانهای ایشان را غارت داد و آنچه بعضی اسباب اشیا را نیز غارت
رفت و بر حکومت عراق بموجب اخصیاص کشید و چون خبر عصیان و طغیان کبر سوباشی بیایه سر خوانه کار رسید
رسید ارکان دولت عثمانی ایالت بغداد بجا فک احمد پاشا نامزد نموده فرستادند که مجازات اخبار را موافق مصالح
دولت با صلاح آورده متمردان اهل طغیان را بجز ارساند کبر سوباشی که دل بر حکومت عراق و سببه استقلال تمام
یافته بود از آمدن پاشا خوفناک گشته با حکام سرحد قزلباش طرح آشنائی انداخته کس خود نزد حسین خان حاکم
لرستان فرستاده معلوم نموده بود که این امور از روی اخلاص حضرت شاه عالم پناه از من صدور یافته من بعد
دست ارادت در فکر بندگی آن آستان زده بجای منسوبان درگاه مستظهر و امید دارم و ملک بغداد را که
موروثی آنحضرت است بجهت آنحضرت نگاه داشته ام حسین خان ملازمی همراه کرده او را بدرگاه جهان پناه فرستاده
حقیقت حالات بنوعی که بجزیر پوسد عرض کرد و چون حافظ احمد پاشا بجد و دوار السلام رسید کبر سوباشی کسب پنا
بغداد را بخود متفق ساخته نکلن او نکرد و او از اطاعت و انقیاد جنود بغداد بایوس گشته ندای العود احمد در داده
باز گشت و از دیگر بکر حقیقت حال بدرگاه پادشاه زوم عرض کرده درگاه پادشاهی علی پاشا نامی مشهور علی پاشا
کاگلش از جانب سلطان مصطفی ایالت بغداد یافته چون با آنجا رسید در این مرتبه کبر سوباشی اطاعت کونیه بطور آهسته
او را بطعنه راه داده چند روزی با او درانی میکرد و او نیز بکجاست مالی راضی نشده شده روزی میکند از ارکان
سلطان مصطفی ابن مسعود و خوشترین داری از و نه پسندیده او را مغرول ساخته یوسف پاشا نامی را نصب نمود
شارالیه که بر بغداد آمده خواست که اقتدار و استقلال میان ساخته متمردان را از میان بر ولد و کبر سوباشی
ملاقات روز اول کنون خاطر او را از طرز سلوک دریافته دیگر دیدن او را نشانی نکرده بدستور تهر و عصیان بطور آهسته
با فوجی بر سر آورفته او را گرفت و طمع در اموال و اسباب او کرده بقتلش مبادرت نمود و علانیه کورس مخالفت میکند
بعد از آن کورس پاشا که حاکم موصل بود بایالت بغداد آمده او نیز بخل نیافته باز گشت و کما سلا اقتدار و استقلال
یافت شرح و قالیق باقی حالات بغداد و سبب توجیه موکب عایون بانصوب و تبصیر در لندن از ولایت در سال آید

مرقوم قلم سوانح نگار خواهد شد اما در تمام ذکر مراجعت موکب لغزشان و شقاق بودن افواج قهره در خراسان متوجه
نواب همایون افغانی شاهی ظل اللهی حمید و مسبای بصوب نندران بهشت نشانی و کجاست قیامت اردوی کون^{۲۶۰}
شکوه در دار السلطنه هرات بدو ماه و نیم کشیده محاسن ضروری خراسان صورت اینجی دریافت ندای کوچ در داده عمان کریان
غریب بصوب مشهد مقدس رضوی و لغو افغان دادند و برستم محمد خانزاد حسب الله اسس سلطین باور الله با جمعی از ملازمان محمد محبوب
موکب مقدس گردانیدند و در حد و دغوریان خواجہ جلال الدین اکبر غوریانی که وزیر خراسان بود پیشکشهای لایق کشیده و کجانی
بلوازم خدمت و ایثار نزل و اقامت پذیرد و تحت و مصد خدایات پسندید و گردید و چون در مشهد مقدس نزول اجلال واقع
شد و چند روز در آن آستان ملک کشیان بلوازم خدمت و دعا و زیارت قیام و اقدام نمودند و درین سال قبولیت سرکار
فیض آثار بیزا ابوطالب رضوی تفویض یافت چون صلاح دولت قاهره بدان بود که جهت استحکام محاسن قند بار بهشت
تمام اسفندیار خان والی خوارزم که فرستادن او بدین انصوب سبق دیگر یافته و دیگر حکمت بعضی امور ملکی که درین سال عکس گرفت
نشان در خراسان قشلاق نمایند و خرم و احتیاط مقتضی آن بود و اقامت کل عساکر در یک محل موجب عسرت و مضیق معیشت
و فقدان مالکولات بود بنابراین افواج خدم و ششم بدین قسم منقسم گردانیده هر که و هی از طبقات لشکر را در محل مناسب قشلاق
فرمودند و از مشهد مقدس مغلی بر فوجی از افواج قاهره قشلاق معین خود رفتند و حضرت اعلی بعد از فراغ ازین امور بوجیه
بامدد و دی از طریمان رکاب الهی شرف و مقربان و الایجابی نندران بهشت نشان در حرکت آمد و مقصد در خربان
برستم محمد خان اوزبک عنایت فرموده بدین انصوب فرستادند و برایم خواجہ ابلیجی در محمد خان و ابلیجیان خواجهای بخارا در رکاب
خلف انساب نندران رفته ابلیجیان بخارا از آنجا رخصت یافته مشمول انعام و احسان پادشاهانه بگرفتند و بزرگوارم
چنگاه در موکب مقدس کامیاب غرت و منظور نظر شفقت و رحمت بود و در سال آئیده از اینصوبان رخصت یافته
بر وجه لایق روانه دید خود گردید و دیگر کارهای ازین بده ارباب فضل و فصاحت و کمال میرزا حبیبی الانساری الهی است
چون ذات اشرف همایون اعلی و طبع فطانت سرشت هنر پرور آنحضرت که میزان قدسین و معارضین شناسایی است
بصیحت فیضی و انشور و سخنوران بلاغت کسرت رغبت تمام داشت و دارد و اگر چه کسب ظاهر بابر شاغل عظیمی است
و عدم فرصت که فرمانروایان جهان را از ان چاره نیست و باده چایان سخنان سلطنت را از ان گزیری نه گاهی
صحبت فیض و بهت روح بخش افاض و سخنوران روزگار کمتر اتفاق افتد اما همیشه بالطبع مایل اند که از نرم آریان
محافل دانش اگر نادره کوئی سعادت حضور اقدس فایز گردد و وجود چنان کسی را عزیز و چون گوهر گرانها گرامی شود
صحبت و مراجعت تشبیه خاطر و انبساط ضمیر منقسم شمارند و معطر اکثر متوجه آن بوده و هست که محافل انشراح قدس

از وجود چنان داوره آرایش صوری و ذریت معنوی داشته باشد لهذا درین اوقات حجت ساعیات که در دار السلطنه هر
اتفاق نزول افتد بصحبت کثیر البهت سرآمد ارباب فضل و هنر سخن پرداز بلاغت کثرانگه اشتات محالی زیربند ملک کتبی
میرزا نصیح هر وی که از جمله سادات و اشراف و اعیان آن ولایت و متسبب سلسله علییه انصاری و بنیور ابداع فضایل و
کمالات راسته و براتب بلند پروازی بر استه لالی طبع و در تشارش آورنده کوش و گردن مستعدان روزگار است
مسرور گشته اراده خاطر اثر بدان متعلق گشت که همیشه حضور اقدس و محفل قدس از وجود کرمش زینت فرمود
از صحبت فیاض منبسط و منشط و از یزاد طبع هر آفرینش متبجح و مسرور باشند تکلیف مرافت و همچنان موکب
جایون فرمودند و امر قضا چون در سراج تمام سوزانجناب بقا و پیوست و موعی الیه از وفور خلاص امتثال امر جانان
بقدم انقیاد تلقی نمود و آنچنانک عواقب ساز داده تا اگر چه آن بلده طبع از وجود کرمی آن کو هر کج دانش و انضال شک
قزاقی بلاد و امصار بود خالی مانده از نزاهت و خرمی بی طراوت گشت اما مجلس بهشت آئین با طراوت تازه و طبع جان
را سرستی بی اندازه روی دل و همچنان موکب مقدس گردید و اکنون در زمره مقرران صحبت اقدس است و الحق
تا این طبعه باشند القه موکب معلی بغیر و زی و اقبال یازند در آن بهشت نشان رسیده و رقصه اشرف و منازل غل
آئین که در آن مکان تزیینت بخش ترتیب یافته اقامت فرمودند و کاهی بدایر السرف فرج آباد تشریف برده و در آن موضعه
دککش و بساتین فرح بخش آنجا بخرمی و کامرانی گذرانید بهجت افزای روزگار زلمن بودند از سوانح زمان اقامت
آمدن یوسف خان به کربکی شروان و سایر امر و اعیان انجاماست که بقصد ادراک ملازمت جد یافت عزرا طبعی آمده
بدین سعادت محظی سرفرازی یافته و کمر احماس و محافل ارم تزمین انقاد یافته از پر تو توجیهات خاطر خوشید ضیا
که بر ساحت امان یوسف خان و امرای رفیق اوتافت بایعوت و افتخار با وج فلک دوار رسانیدند و پیشکشهای لایق
از غلمان فلکان صفت و کثیران حور او ش زلیخا صورت و الشهاد صبار فشار و شتران کوه کوهان بار بردار و نفود
و افرو و اجناس فاخره و اقمشه نقایس هر دیار و هر ملک و بوستانهای هموار و وسی کرانهها و کوههای نادره ولایت
جز کس و تشکهای قیمتی درست نظر و در انداز خطا و امثال ذلک زیاده از احصاء و ایتبار از نظر اقدس گذرانید و بان
هر یک بمضمون اینمقال مترجم و گویا بود و العبد وافی بیده کان ملون چون یوسف خان غلام خاند شریف بود این کلام
در شان او سخن افتاد آنچه من از پر تو لطف تو دارم میگویم جمل اشارت قد و مت نقد جان هم بر سرش مجملایوسف خان
قطع نظر از تکلفات متعارفه و اغواقات سخنورانه پیشکشها کند این که زمانهای ارباب و جلاله و بزرگان جان افکار
بخشین و آفرین گویا گردانند و هر روز بل هر ساعت بطبعی خاص مغز و شغفهای گوناگون مغرور و متذکر میباشند

چندگاه در رکاب مقدس سپه و شکار مانند آن مشغول بود و پوسته حریف نرم خاص مشغول عواطف غریزه اختصاص بود و در آن
که انصراف شده و شصت می یافت بکلمتهای فائزه و تشریفات تمام از نزد و جواهر سرافرازی یا لایحه مقتضی المرام بالکولاست
خود و نمود و در چغای خان سپهسالار ایران که حاکم مشهد مقدس بود از او آن کودکی و عهد صبی با یوسفخان طریقه اخوت
و بر بری مسکوک داشت و مدت ها بعد بود که ملاقات با یکدیگر اتفاق نیفتاده بود در وقت که او بپایه سریر اعلی آمد
نوعی که مذکور شد سعادت بساط بوسی دریافت حضرت اعلی از مشغول عاطفت و اشتیاق قرچغای خان را از مشهد
مقدس طلب فرموده او در شدت مشتاز مشهد مقدس بیرون آمده باز ندان اشتافت بن الاخوان عهد ملاقات
تا زده شد چنگ که بصحبت یکدیگر مسرور بودند یوسفخان رخصت یافته قرچغای خان در رکاب اشرف اقدس ماند
ذکر توسیع شوارع مانند آن برای او پوشیده و نمائند که در کل دارالملک خصوصاً از ندان ضیق طریق و صعوبت راه و تنگی
گذر که از جبال رفیع و کمرهای کوه که از غایت ارتفاع و بلند می بابت آسمان دست دیگر دارند بشاید است که عبور
یکسوار از مضائق تا هوای جبال بنایت دشوار بود و هر قدم از خوف خطر پیاده شدن تا چار و گذار شتران خود را تحمل
آهسته روی از آنجا امری بود و محال مردم اند یا که هرگز چشم بر یکدیگر شتر نیفتاده بلکه در خیال نگذاشته بودند
چون ترکیب عجیب آن فرشته نهاد دیدند بر حسب کرمیه والی الاصل کیف خلقت تعجب در ترکیب آن جانور قوی شکل
میکردند چون حضرت اعلی بر قوت التفات تنبیه و ترتیب آن دیار نرمت بخش فرج افزا انداخته شد طرب انگیز فرح آباد
و قصبه شریفه اشرف را بنوعی که در محل خود ذکر شده مرکز خاطر جا به و جلال گردانیده منزهات انولایت و کثرت شوارع
طبع واقع میشد و در شکارگاههای عظیم المثال انولایت بشاط شکار مسرت بخش خاطر مزینتر بودند و ملازمان
رکاب اشرف و مترودین اردوی گردون شکو از صعوبت راه و تنگی گذرهای خطرناک و بسیاری کل و لای
که از کثرت بارندگی همیشه در زمینهای انولایت بودند و اضرار بسیار نقصان و خسارت بشمار بعد از آنکه شکار
و مترودین میرسد و درین سال برای جهان آرای بدان تعلق گشت که در وسعت شوارع و همواری راهها تنوع
نوعی سازند که شتران قطار بغرابال بی خوف و خطر عبور نموده و کسپی از آن مترودین نرسد و همت عالی نسبت
بدین امر شگرف که در نظر خلایق دشوار بل محال مینمود که داشته جناب دستوری میرزا اتقی وزیر طبرستان را باینجا
این خدمت مامور فرمودند و مقرر شد که ابالی باز ندان در آن امر خطیر مبرور و در همراهی کرده کارکنان اجبت و قوی
از خالص مال خاصه شریقه ستانند و جناب دستوری پذیرای فرمان گشته بعون عنایت الهی و نیروی اقبال الهی
و امن همت بر میان زده شروع در انجام این خدمت کرده نهایت سعی و بذل جهد و در آن امر شگرف ظهور آورد

اعظم شوارع مذکوره راه سوادکوه است که از الکاه خوار و غیره زکوه بازندگان بهشت نشان میرود و تردد مستند
از دوی محلی از آن راه است و تا فرج آباد فریب هشت نه مرحله است تخمینا چهل و پنج فرسخ بلکه زیاده است القصد استناد
خمار تراشش چابک دست و تیر داران و بنایان طایفه آن کار از هر طرف جمع آورده و مصالح امر انجام داده بر خود
که به سمت راه واقع است پلهای عالی استوار بقدر طغیان هر دو خانه بسنگ و آجر و یک و دو تعمیر و ترتیب داده
و در هر سیلابها عظیم که در وقت بارندگی از قتل جبال میریزد و تقهبا کنده در هر جا مظنه آن بود که بمردارایم
سیلاب شهم در خراب کرد و بسنگ و آجر و یک و دو استحکام داده و بر دو خانه ملحق گردانیدند و در همواری
خیابانها طرح کرده آنچه پیشه و جنگل بود تیر داران از درختان مطهر عالی خالی کردند و خاک و ریک از جایهای دست
آورده بای دست بلند گردانیدند و در دو طرف آن جویها کنده شده که آب باران از شوارع بجویها ریخته بر
خانها جاری گردد و چنانچه در میان راه که محل عبور مردمین است اصلا از کل ولای سم ستوران آلوده نمیکرد
و مطابق انجبال البنون غریبه توسیع داده بعضی جایها رجوعی قوی انداخته آنچه سنگ خار بود بسنگ
بر آن خمار تراش تراشیده مصالح بدایع بطور آوردند چنانچه باسج کارهای فرادی که در نظر عقل و دراز کار میبود
گردید و در اندک زمانی این کار خیر بنیوی همت والا و دکاری اقبال محلی بنوعی که کنون خاطر انور و بسند خاص
و عام بود صورت انجام پذیرفته موجب تحسین آفرین گردید اکنون شتران بار در قطار قطار پهلوی یکدیگر
بفرات عبور می نمایند و بیان تنفیات این ایام خصوصاً خواجهمحمد رفای خدوی مشهور باره خواج که در زیر آفتاب
بود و در سفر که چنان آب خدوی یافت دوسه سال بود که در ملازمت اشرف بسر برده از متوکلان بساط اقدس
و عومان بزم مقنس بود شرح شمه از احوال او در طی حالات سابقه نگاشته ملک بیان شده خواهد بود و گوش
از موضع جوبین قزوین است از وزارت ذوالفقار خان قزاقان تو بلازمت اشرف رسیده و زیستقل از بیچین
گشت و از کار دانی و توفیرات اموال دیوانی روز بروز ببارج اعلی و درج علیا ترقی کرده صاحب امتی می شود
بود باشعرا و شعری ربط تمام داشت و بنده که کوی و شیرین پانی در محفل های یون جلیس و انیس همزان
گردیده بود درین سال او را ضعف معده طاری گشته متوجه معالجه مکرر میشد و در سفر قند بار کوفتش از دیاد
پذیرفته در الکای تون خراسان از کباب اشرف باز ماند که تانی می آمد و باشد در موضع که سفن اماناده محمد است
بر حمت نزدانی پوست و در مشهد مقدس محلی بد فون گشت خالی از همتی نبود و در رعایت عا و تفقدات احوال
شعرا و فضلا و اشنایان و اهل احتیاج خود را معاف نمیداشت و این بهت از کفایت او میسر است و حجت ملک و نیز

سویت ای ترمنار دسترس میدادیم محمد صالح یکسوز بر سابق تروان که از بهر است مایه الهامه چند گاه درازند
ملازمه کاتبان شرف بود منصب وزارت و کلماتی در از المومنین قم سرفرازی یافت درین ایشا اورا چاری عاریت
در حالت چاری و قلم مزاج روانه دار المومنین مذکور گشت در راه مرض اشتداد یافته در دو منزلی قم فرمان یافت و
بلکه آخرت شتافت ابالی قم که ماده استقبال بودند استقبال نقش او کرده بر وجهه مطهره معصومه بر آوردند شرف از آن
سرفرازم این کاخ و لایق که چون جاگرم کردی گویدت خیز اینجا محبت جاگرم کردن نیز نداد خوش دشمن لیل روزگار است
این گردش بهار در بار یک لحظه بکام دل کسی را نکند داشت فغان ازین تمکداری وی تیریزی الاصل بود و در محبت
فرادخان قرا مانو نشو و نما یافته بود و ترقی در اینجا نموده بعد از قتل او بلازم است شرف سرفرازی یافت هر چند که بعضی
از مناصب دیوانی مشغولی داشت بسیار در خلق آدمی کریم القیات سلیم النفس بود در ایام عمل خود با خلائق سلوک
بسندیده نمود و خلق از و راضی بودند و قایم شده مبارکه تنگنیل ترک مطایق سال شتی و ثلثین و نصف هجری
که سال منتهی در دوم جلوس مبارک عیسی است و در ده ماه فروردین بشادی خبر داد از بهار و کوه و دادی جهان
از قدش تازگی داد و کلمات از بلند آوازی داد و صلاهای باده خوردن داد و شرب را در کل محلیت فراموش مهر و مراد
دیگر باده بهار و گلستان بهاران بر کوه و نو آغاز شد ضابط چهار ارکان بری توایم روزگار جهان فضل هشت و چهار
یعنی خورشید جهان آرا که فرمان بروای طایر چهارم است هشت ساعت و چند دقیقه از شب و در شب
نوزدهم ماه جمیع الاول که شنبه است طایفه شکوه و جلال چون مانجه شته لای فلک اعتلائی خسرو به حال تنگنا دار الملک
شرف و اقبال خرامیده و در کس چهار پایه سنج سموات را بوجود فیاض آراسته زینت و زینت دو جهانی داد و
بر شو انوار تربتش خاک بر کشتگان نباتی را نشو و نمای تازه و دو مشاطه بهار دختران در راحت تمام اغوشی بر لبان
بزم عشرت بهد زینت و بهار آراسته به انجمن کامرانی و کامیابی بکوه کرمی قدری بی در آورده نقد سران
هزار دستان باغ و بوستان گاه از مژده تشریف قدم کل و ریحان لای غم زدای طرب و خرمی ساز و غزل خوانی
آغاز می نمودند و گاه از سیم قتل و تعدی شروان که اوراق کل را پریشان ساخته بیاد بی نیازی میدادند از اند و مذاق
که منقریب آن مبتلا میکردند و ناله و فغان در گرفته از فواره دیده جوی چون میکشاندنداری چنین چند سیم سراسیمه
کسی باشد آسایش و گاه رنج چون نوحه و سحر حله نشاط و خرمی با حسن صورتی با خسرو عهد به شیرینی و دلایر الی هم خوش
و طفل و بچش و گاه بی با شهربانان توام و طغیانند همه حضرت عالی درازند این جنت نشان بلوازم جشن و سرور
روز نوروز بر دخته مقربان بساط و الاوارکان دولت جهان برادران انجمن محبت فرازون سوسن و در باغ با

[illegible]

بررسی درین سبب می آورند و بعد از تولد ماه عربی و فارسی که موافق باشد این از ابریکه نر زوی مللکه با نجرهای
نر سسل ساخته اند و بنده بر سر دیگر نر سسل که در وزن قمری سیم سسل و در شمسی نر سسل که در وزن میکت و گویند آن نر
بقدر اهل احتیاج نقد می نمایند و در هر دو ریا میانه شمسی و قمری تفاوت بهم رسیده بنا بر آن دوباره وزن می نمایند چون
و عند آن روز جشن نزدیک بود آنحضرت در لاهور توقف نموده بر سرعت توجه دلی میشد زیل یک حسب اصلاح خان عالم
نظاره معامله قندار بر وجی که مامور بود بارکان دولت و اعیان حضرت نموده چون جوابی که موجب تسلی خاطر باشد
نشد غمیت داشت که از آنها بجا بازگشته پیش نرود و از گفتگوی صلاح اندیشان متقاعد نیکشت درین اثنا از جمله
هدایا که سبق ذکر یافته چند مرصع بلبل بزرگ که اسم پادشاه معنوی میرزا الخ پیک بن میرزا شاه رخ بن امیر تیمور کورکان
بران نقش یافته بنا سبت کورکانت جهت آنحضرت فرستاده بودند چون در حین رفتن زیل یک اتمام یافته بود
متعاقب می آوردند رسید و بعضی از تحف و هدایا پادشاه روم نیز حضرت اعلیٰ خصله الوش برادرانه جهت آنحضرت
ارسال داشته بودند درین وقت ورود یافت رقم مبارک که در باب گذرانیدن آنها با اسم زیل یک صد و یازده
رسید با جرم بالضروره با بغار توجه دلی گشته بعد از انقضای جشن مذکور و گذرانیدن تحفهای نر بودند رکاب سوار
انتساب پادشاه و الاجاه از دلی مدار السلطنه اگره رفت همواره منظور انظار عاطفت و اشتیاق بود اما هر چند پادشاه
قندار بارکان دولت و محمدان سرابر سلطنت سخن میگفت جوابی مقرون بصواب نمیشد و حقایق احوال از واهی
خود مخفی نداشته در طی عرایض خود اشاره و ایمانی بدان ماده کرده بعد از آن که هم قندار بر وجی که تجریر پوست
صورت وقوع یافت خبر بندوستان رسید زیل یک را محرک این واقعه دانسته چند روزی با او سرکران بودند
تا آنکه چند یک یوزباشی قرا داغلو و میرولی یک داروغه سرخاب یکدیکر رسید و مفاد مضامین محبت از
شاهی مجاوز و پذیر که در باب قندار اندیاج یافته بود رسانیدند عند پذیرگشته اظهار حسرت و احتیاج نموده مجدداً
بستور توأمة مساعدت و دوستی نا هر یک که فچاپن واقع بود مستظهر گشتند و چینی که حضرت پادشاه و الاجاه
ولایت کشمیر نموده بود در مقام رخصت زیل یک و رسولان مذکور در آمد نامه محبت آیین محتوی بر توأمة مضامین
و مستانه و لنگخانه یکانه کانه در قلم آورده بود این عبارت در آن مفاد و شریفه بر قوم بود که با محبت و دوستی
لکن زینده افسر کفانی را با عالمی برابر نمیکشیم و هیچ عطیه را با آن نمی سخیم زیل یک و رسولان مذکور را رخصت از قندار
داد و دانه نمودند در قانون سلسله اکبری تعلیم و کورش مخصوص مستعار گشت که در وقت اتمام و تجسس صاحبان
انعام در از انفعالات بدان اقدام نمایند در هنگام جدا شدن زیل یک حضرت پادشاه و الاجاه در خصوص

انظار تنقید و احسانی کرده چون آن گونه پورتنی که آنرا در اصطلاح مسلمین میگویند نزد ایشان خالی از خودی و فروتنی و مدتی نیست
زنیل یکبار معلوم شد و غلوی بندگی این استان تن آن دزدان هر چند بخواهند طرفین دستان مادی جالعه نمودند و ابا کوه
و گفت که این رسم مقدار درگاه ولی نعمت نیست اگر پادشاه عنایت خاص فرماید که غرض الود مال و پیوی نباشد در زرا
آن شفقت خاص آنچه باید کرد و مفایقه نیست بعضی از ارکان دولت جهت استمرار رسم و عادت و نقاری که از دور
در شتند کوه حتی بولی نعمت خود و او داشته در اتصال آن احسان تغافل و تغفل و زبیده مشاریه نیز نام برده و او
شد مجله در اوایل این سال البچان مذکور بدرگاه سدره مثال رسیده و در ملک بازندان سعادت باطلوسی فایز
گشته و خدمات زنیل یکبار مستحق آمده مورد توجهات پسرانه خسروانه گردید و پایه قدر و منزلتش در تلافی آن بلند
حتی کمال ارتقاء و سر بلندی یافت دیگر از وقایع آنکه چون خاطر انقدر از مهم قندار و استحکام شکست و دست تسلط
اطمینان یافت سلطان آن از یک متواتر و متعاقب البچان فرستاده انظار جلوس عقیقت و یکجته نمودند و کووال
قلعه بالا مرغاب را که در سال گذشته گرفته بلیج برده بودند و قلعه را متصرف شده بودند باز فرستاده قلعه را بستند
بلازمان درگاه عالم پناه سپردند و محاسن سفیدار خان و در خود زم تشیت پذیرفت دیگر بودن عساکر فیروزی
نشان در خراسان لازم نبود و بنا بر آن حکم جهان طاع آفتاب شعاع شرف و نفاذ پوست که عیسی خان قورچی باشی
علیق خان ایشک قاسمی باشی سان لشکر فیروزی اثر گرفته غازیار رخصت اوطان دهند و ایشان حسب العزم
علم نمود و لشکریان بساکن اوطان خود رفتند و ریاست فیروزی آیات غرور جلال بکامرانی و اقبال از بازندان تشیت
نشان متوجه پایه سر تر سلطنت بنیان گشته در ساعت سعیدار السلطنه اصفهان وارد گردیده در دولتی به مبارک
نقش جهان نزول اجلال فرموده و تاج شاه در دار السلطنه مذکور کامیاب دولت بوده باشطام حمام ضروری
می پاشند ابراهیم خواجه ایلچی بلخ رخصت انصاف یافته با نامه عطاقت امین و هدایا لایقه صداقت ترین شمول
نوازش و الطاف شاهانه راه دیار خویش پیش گرفت درین اثنا بعضی اخبار از جانب عراق عرب رسیدن گرفت که
توجه موکب جایون بد انصوب فی اختیار روی داد و بنوعی که شرح آن در ذیل منسلو میگردد و سفر خیر اثر در اسلام نمود
اتفاق افتاد در بعضی از حالات در اسلام بغداد اودادن فخر ابراهیم پاشا که میررای زرین صاحب خردان
حقایق بین پوشیده نیست که در اسلام بغداد از بلاد مشهوره آفاق دارالملک عراق عرب فریاده او با بعد سال در اقله
و محل اقامت فرمان نمایان محب و محرم ترک و دیلم بود بیشتر زراعت و آبادانی و انبوهی مردمی از شرح و بیان
مستغنی است و در ظهور دولت پادشاهان علوی ارکان معنوی بنیان نهاده که در مجله اول این سده عالم ارا در طی منسلو میگویند

زمانه علی حضرت جبهه جنت مکان مقدسه ملک جهان گشته و در آن ایالات و در زمان آنحضرت بجز خان شرف الدین علی
تکلو مغوش بود و در سنه ۷۶۹ قمری که او را در سلطان و قاضی آنجا آمد و بزرگ تکلو بود و در آن دولت و کردار
شده نزد سلطان سلیمان خواند کار و روم رفته و او با غوای ایشان و تحریک آن مرد و او ان لشکر بدین علم شیده طایفه
تکلو حرام نمی کرده محمد خان را که کرکک و دولت خواه بود از میان خود بیرون کرده آن ولایت را به سلطان سلیمان داد
درین چند سال آن طایفه طیبه ارم شمال تمامت عراق و بجز در تصرف خود بود اکنون بخت و حال متجا و درست
که خطه دار السلام از شورش عام و طغیان او با شش و بیایم از نسق و نظام افتاد و هر چند گاه یکی از غلامان سپاه بویک
حکومت و خود سری لوی طغیان و طغیان افزوده حکام و پاشایان که از جانب پادشاه و مردم منسوب گشته می آمدند
خصوصاً محمد پاشا و دیگر پاشایان از چنانچه در پیش خود کرده تنگین نمیدادند و مکرراً با این جنگ و جدال وقوع می یافت
جمعی از سپاهیان بر منته تیغ فنام گشتند و از عدم اقتدار حاکم مستقل و تسلط او با شش و خود سران طایفه رعایا و پادشاه
بایمال حوادث و توایب بودند و سکنه عیالت عیالت سده مرتب است از هم ضرر و آسیب الطایفه شی بر سر حرات
و استراحت سودگی نمی یافتند حاصل بر حسب تقصیر و اقتضا قضا نزل و اختلال باحوال خلق اندی راه یافته بود
علی الخصوص درین دو سه سال که میانه محمد قنبر و بکر سوباشی نزاع و جدال پدید آمد و محمد قنبر قتل آمد چنانچه خبر بیست
بکر سوباشی اقتدار و اعتبار یافته دست جو و تعدی کشیده ارباب تمول و اغنیاء بمهاجره و مواخذة او گرفتار بودند
و حکمت جذب قلوب سپاهیان مانع ایشان در دست درازی بود و کتاب امور پاسبان نیش و بر طبق این مقال شو
به نیم پند که سلطان ستم روا دارد و زبند لشکریانش هزار مرغ سیخ و ارباب زبیر و ده هفتت منجور و تعدی بکامان
دست از نداعت کشیده خلایق از فقدان جو بات در کمال صدمت و بی سلامتی میگذرانیدند از مملکت بالانتهای
شورش صحاب نیز از قاطر باز مانده خشکالی علاقه سیکرات و بکرو بات گشته قحط غلات در آنجا پدید آمده خلایق
در مضیق حیرت و تنگنای عسرت مانده جمعی که بقدر توانی داشتند سر بایه خود را معروف اوقات نفس کرده بقدر
و تنگدستی گرفتار آمدند و اوسط الناس آنچه قدرت بیرون رفتن داشتند اکثر روی بنفر فکی آورده فریب کینه دار
نفس از دگور و ناات و فسا و صبیان از شهر و ولایت جلا اختیار کردند و در دیار غم برانگنده شدند و برخی بجای
بصره و عربستان جویره رفتند و مجاهدین را از قرص بان نشان جستن روی با نجا آوردند و سرکان نان چوده
جانی نبردند و سپاهیان کج خیمه خوردند و جمعی کثیر از مردم مالند پیران و دختران خود را بعضی بیخ و در آوردند
و تن بمفارقت بکر گوشکان در دادند و این کارستان از امنهان متعاقب اردوی نفر نشان متوجه بغداد

در هیچ منزلی نزول نکرد و هیچ قریه از قریای مالک رسید که از مردم عراق عرب و پانصد یکه بقوت لایموت خیر
و تصفات دهقانان قناعت نموده اقامت اختیار نکرد و بشند فقر او درویشان که نه سامان بودند داشتند
و نه حالت بیرون رفتن از غایت استیلا، جموع و فغانان از تاب و توان افتاده کرده و هر سر را بهای جدت
و جوان دراز روی نان جان میدادند درین حال حاکم احمد پاشا که در دیار بکر از درگاه سلطان روم سرور شده
بدفع ارباب بلغیان و تنبیه متمردان مامور گردیده بود و نظام و نسق ملک بغداد را برای ورویت او منوط گردانیده
سلیمان پاشا نامی را بایالت دارالسلام موسوم ساخته همراه نموده بودند که بعد از دفع طاعیان او را در ایالت
آنولایت متکلم گردانند و او خشری بنوه از عاگرد یار بکر و پاشایان سرحد و سنجی بکیان اگر اوج آورده با مواریث
سی هزار کس بهر بغداد آمد چون حدود دارالسلام محل نزول این سپاه گردید یعنی از لوپاش و لیم را که در اینجا
جمع آورده بودند سر خود گرفته بیرون رفتند و سپاهیان و ایمنی از بیم تیر و عصیان که بکرات امرات از ایشان
صدور یافته بود ابواب موافقت مسدود ساخته بدستور تاجعت بکر سوباشی اختیار نمودند بیشتر از پیشتر و مقام
خلاف و راه بهر انجام اسباب قلعه داری پرداختند و حاکم احمد پاشا دفع و رفع انطا یقده سرکش و انشراح
انگیز از بد متغلبه پشنها خاطر ساخته چون کجالی قلعه فرو داد و عاگرد بغداد و اما موزی پنجه زر کس کا پیش بوم نرم
از قلعه بیرون آمد و در برابر آن سپاه موفور با کمال جبل و غرور صف کشیدند و از جانبین دست بآلت کارزار
برده فیما بین حربی معبای اتفاقی افتاد لشکریان سردار که اصناف مضاعف بغدادیان بودند غالب آمدند که
بغداد مغلوب شد تا موزی یکباره با پانصد نفر تخمیناً از جنود بغداد درین محله کشته گشته بقیه السیف منتهی نمیدادند
بقلعه آمدند بکوسوباشی را ترنزل و اختلال کمال آورده یافته از خوف جان متواتر و متوالی قاصدان نمودند
عظای منزلی باشند که در حد این ولایستان و آنحدود بودند و مستباد و استعانت یمنمود و اعلام کردند که عین غلب
باستان عرش نشان شاه که بجا و منجا عالمیاست توصل حسته بغیر از درگاه عالم پناه بناهی ندارم و این
ولایت که ملک موروث آنحضرت است بمنسوبان آن درگاه تعلق دارد و هرگاه صاحبین ولایت همسر است
جاء و جلال کرد و ازین بنده و خواجها بخرایعت و انقیاد امری دیگر بطور غیر سد صغی قلی خان پیکر کی قلمرو
همان و حکام آن سرحد حقایق حال بوض عا کفان سده جلال رسانیدند حسب الاماره حجت ضبط صر
و دفع مضرت و آسیب لشکریان عا کفر سردار تا قلعه پنجه و در تنگ فتنه که مبادا در دست دراز
نچو اشی ملک قلمروها یون واقع شود شاید از او زده حرکت قلمبشس بجا رکان بریشان روزگار آن دیار

استخلاصی روی دهد از استغاثه بکرسوباشی کمر را کمال اضطراب روی نمودن رحم بحال عجزه وزیر دستان و چهارگانگی
که با کمال عسرت و خنق معاش و الم جوع با میال لشکریان هر دو طرف یعنی سردار و بعد ادیان بودند همه روز و شب
و غارت یافته سرگردان بادیه حیرت شده بودند یکدو سه مرحله بیشتر رفتند و مکتوبی بجا فدا احمد پاشا نوشته موجب
مقتدی از غازیان خدا بنده لوی شایلو فرستادند خلاصه مضمون آنکه آنجا از احوال عراق عرب معلوم بگشته است
که احوال عجزه و رعایا آنملک که در اربع بدایع مالک الملک علی الاطلاق اند بنابر شیوع قحط غلات که درین سال
از حوادث وقوع یافته احتمال پذیرفته اکثر حله و وطن اختیار نمودند و خرابی در ملک پدید آمده و جمعی سگه بریشان و ناکا
کرمانده اند از سپاهی و رعیت از غایت اضطراب از بیم حادثه پناه بپایه معدلت خواب کامیاب همایون علی الملک
آورده اند و اکنون ماراجعت ترفیه حال بچاکان و خلاصی در ماندگان وادی حیرانی دینچه و اتفاق نزول افتاد
اگر ایشان نیز درین هنگام ترک مجادله و نزاع نموده باز گردند که عامه خلق اندید از سپاهی و رعیت فی الجمله
از تنگنای عسرت خلاصی یابند بصلاح اندیشی اقرب و ترفیه حال خلائق و غنوار کی معباد الله که بر دست همت خداوند
جاده و سپاه لازم است اولی و انسب میناید حلف احمد پاشا چون از مرسله امر و قرب وصول ایشان بطلاع یا
بوجود انگه سی هزار کس همراه داشت و سپاه قزلباش هفت هزار نفر زیاده نبود بمعارضه بشکر قزلباش و یکی
توانست کرد و روز دیگر کوچ کرده بصوب مراجعت روی آورد اما در حین رفتن کسان مخدزد بکرسوباشی
بقلمه فرستاد که از جانب حضرت خوانده کار اشتغال همات این ملک برای و صلاح این جانب موقوف گشته و مملکت
بغداد را با و مسلم و اشرعیم و از پیشکش و ترجیحی که میداد که شتم باید که مملکت را خوب ضبط نموده قزلباش اگر روز
کرد و بشهر و قلعه راه ندهد و بدین اند و رفت حافظ احمد پاشا حوالی بغداد تا شهر وان نهب و غارت یافته خوبی بسیار
در اندیاز وقوع یافت و عجزه و رعایا با میال حوادث و نوا یب بودند بعد از رفتن او یعنی قلیچان و امر بیشتر دینچه رعایا
باستظهار و رود بشکر قزلباش فی الجمله اطمینان یافته در ساکن و اوطان قرار و آرام گرفتند امر اعظام حقیقت فن
خود را بحد و دار السلام و باز گشتن حافظ احمد پاشا و اظهار اطاعت و انقیاد بیشتر از پیشتر که بکرسوباشی مینمودند بپایه
اعلی خرمه داشت نمودن چون این اخبار بدار السلطه اصفهان بمباحث استبان بهشت اشیان بپایه رسید برین طریق
رسید به اهام غیبی و تائید لاری پی هفت همایون بطرف اتفاق افتاده ربایات فتح آیاب بدالضوب بمبدی در
حرکت آمد ذکر یورش جهان کشای همایون بصوب عراق غرب و ادراک زیارات طواف و مناسک مطهرات ملک
رفیع الدرجات حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیه و جمیع فتوحات و ولایات قدیر حضرت قائم الحیات و سامع التبت

چون ذات حمید و صفات عالیون شاهی ظل العالی به بندگی ولای سلطان ولایت و سبزه ارکان عرصه امامت مظهر و مظهر
و از وفور ارادت و اخلاص بندگی و حسن عقیدت و اختصاص همیشه خود را کلبه ایستان سعادت ایشان غرض
اعنی سلطان خطه نجف می شمارد و پیوسته از روی خاک و بی آن روضه مقدس زمین مظهر قدس و زیارت مراقد متبرکه
ایمه کرام سلام الله علیه جمعین در ضمیر نیز اخلاص کزین آنحضرت رسوخ تمام داشت لیکن بنا بر ظهور هر گونه موانع و مشاکل
روزگار و صورت صلحی که فیما بین آنحضرت و رومیه واقع شد و نظر بامانی عهد و مخایر چنان سینود تا غایت در عقد
توفیق مانده بر حسب الامور مرسومه باوقات آنها از قوت فعل نمی آمد درینوقت که رومیه بیادش خود عصیان و زریه
تقبل سلطان عثمان دلیری کردند و هر سری سودانی پدید آمد حکام و پاشایان رومی در سر عهد با امور مخایر صلح
اقدام نمودند هیچ یک مقید بامر دینی دیگر نبودند و تخصیص مردم بغداد که نه مطیع رومی بودند و نه قریب باش و احتمال
سکنه آنکس و مجاورین عتبات عالیات بر ضمیر نیز اثرش بر تو ظهور انداخت و در حقیقت غنیمت قشلاق مانده اند و
متوجه بودند بالمام لهم اقبال و اشاره غیبی فتح منوال فتح غنیمت مانده اند فرموده بقصد زیارت روضه مطهر
شاهنشاه عالم ولایت و حضرات مقدس ایمه کرام سلام الله علیه جمعین که همیشه مکرر خاطر و کمون ضمیر نور بود و پیوسته اثر نفوذ
متوجه گردیدند که توفیق الله تعالی بآن سعادت عظمی فایز گشته از پر تو و رومی و مکه مسجد میمنت مبرور و قدم نهاد
از و م اشرف استقامتی در احوال سکنه آنکس و سده روضات مقدسات پدید آمده بچارگان و در ماند و پیوسته
ارجحک ارباب ظلم و عدوان خلاصی رود و از لطایف غیب که مشعر بر انشاء این غنیمت شد آنست که چون حضرت
برسم معاد و عیالات نمود که در امور کلیه و جزئی بی تقال فرمودند و در ابتدا سطر اول صفحه یعنی آن صحیفه مبارکه متبرکه
بسم الله الرحمن الرحیم که بین الجهور دلیل بر افتتاح مقصد و مبارکی خواست بر این باین اشارت بشارت متبرکه
در ساعت مختار که سود توفیق اقتباس سعادت اندان نمایند از دار السلطنه اصنافان برهنه نوئی قاید توفیق قلی
از جنود قاهره که در رکاب مقدس حاضر بودند با جهان جهان شوق و عالم عالم شغف قدم توکل بر شاه اقدس
که مقصود اعظم اهل ایمان آنست نهادن و از اتفاقات حسن توکلت علی الله از و اودات طبع ضیاء محمد موسفا
تاریخ اخیر اثر این سفر معتبر است چنانچه درین قطعه بیان کرده قطعه دیر است که غرض نجف شاولایت . میداشت
شهنشاه جهان در دل آگاه اسباب غنیمت چه چون گشت همیا . گردید سر کرده . . . انهم آن راه . گفت
توکلت علی الله و روان شده تاریخ همان شد که توکلت علی الله و مملای زیارت نجف عام در دزد که هر کس از کجا
آن مطلب علما و دل باشد متوجه گشته بکوب اخلاص کزین پیوند و خلق عالم متوجه اردوی ظفر قرین گشته با کشته شدی

خبر شد بود چندان خلق شوق دریافت استانبوس صاحب خود هجوم آورده بودند که از حساب بیرون بود و منشور
عاطفت بالقبایلت و خانی باسم بکر سوباشی عز اصدار یافت و از نهضت مبارک موکب مقدس معلی اعلام دادند
وصفی قلیخان و امراء اعظام که پیشتر کده های استنظار و استخلاص او شده بودند بظاہر دار السلام رسیدند خیمه ای
نصب نمودند و حکیم هایون که باسم او عز اصدار یافته بود در سال داشته منتظر بودند که بوعده با جمیل که می نمود و بی
طریق میزبانی بروی بر غروب مسلوک دارد اما بکر سوباشی که از زمین و رود و جنود و قرباش از تنگنای محاصره واضطرار
خلاص یافت و از جانب سردار مذکور نوید ایالت بغداد شنید با جنود و قرباش شویہ ناپسندیده و ارباب جلیله و نفاق
پیش آورده اصلا راه و رسم مردمی که متوقع ایشان بود از و بطور رسید هر چند روزی طریق مدارا مسلوک داشته کا
مراسم ملاقات و آشنائی را با امراء اعظام برود و موکب هایون موقوف میداشت و گاه بدیکر و عده ها و عذرهای
نامقبول تک جسته بلیت و لعل سکندرا نیند تا آنکه بعد از چند روز بالکلیه ابواب آشنائی سد و ساخته در و بست و قلع
را خاک ریز کرده و ببالج با امراء معلی و اردوی معلی انداختن شروع کردند امراء اعظام بطرفی که از آسیب
و بالج محفوظ بودند و حقیقت عند و نفاق او را بخدمت اشرف عرض کردند منتظر فرمان قضا جریان و وصول
موکب لغزشتان بودند و در صورت کنکا و عریضه ابر کاه معلی رسید حقایق حال معلوم گشت چون عرض اصلی بود
هایون از ارتقا باین سفر خیریت اثر سعادت طواف زیارت عتبات عالیات بود و دیگر باره از موقوف جمالی
منشور و اقبال باسم بکر سوباشی مرزود الطریق عز اصدار یافت و او را بنوازشات شاهانه متمال گردانید و در
منشور اقبال درج نمودند که هرگاه بر جاده اخلاص و یکجہتی چنانچه مکر عرض نموده ثابت قدم صحیح دم بوده شد
حکومت بغداد بدستور با و متعلق است و ما را بجز او را ک سعادت زیارت مطیع و کزیت و میرولی بکند و در
شترخان حاصل آن عنایت نامہ نامی گشته روان شد تا باز کشتن و بتا طلی مسافت میشد و چون حال نامه بغداد رسید
بکر سوباشی با غوا چندی از متعصبان مذہب با و ملاقات نموده آن صحیفه دولت را از و گرفت و بعضی از جملا
و سپه و لشان یکی از رفقا و از قتل آوردند و دارا ده داشته که او را نیز از پای قلعه در آوردند شخصی از انطبقة که کوچه
عبدالرحمن نام داشت عاقبت اندیشی کرده مانع این حرکت شیع شد و میرولی بک خود را از جنگ انقوم بدست
بیرون انداخته بخدمت اشرف رسید و امراء بکر سوباشی و سپاهیان بغداد را در مخالفت و قلعه داری بعضی از
رسائید اسواج بکر غضب آلی یعنی خشم شهنشاهی در ملاطمت کرده فتح تخیر انولایت و سرداردن ارباب جیل و انطبقة عذر و
قتل و قمع آن بدبختان که چند سال بود که بخود برآمده همیشه فتنه انگیز و آشوب طلب بوده اند بارومی و قرباش

بجمله قند ویرزند کانی می نمودند پیش نهاد وحت والا کردند و عیسی خان مغوی قورچی باشی را با مقرب الخضر شکیل یک
یکدیگر تو شغال باشی شالو که از رسالت هندوستان آمده بود و تربیت و الطاف شاهانه بود و قورچی از افواج قاهره
در تنگ بستر فرستادند که اگر یک سو باشی بدستور کوش مخالفت و قلعه داری نند با اتفاق امراء عظام که میخداورفته اند
نیکو بد قلعه و شهر را بنظر احتیاط در آورده راه خروج و دخول رو میسر راسد و کردار اینده بلو از ماسباب محاسن و مزایای
و مرداران مذکور پذیرا فرمان گشته از آن سرزمین روان شدند ذکر فتوحاتی که قبل از وصول موکب بپایان رسانیدند
خل آنکی نیز وی اقبال پر دل سمست و قوی یافت از دلایل فتح و علامات نصرت و ظفر که در بدایت این سفر مذکور
میون روی نمود بدست در آمدن قلعه محمد لک است که از سخن بکیان تابع بغداد بود شرح بر سیل اجمال آنکه محمد لک
از طایفه لک آباد باطله اشکات قلمرو هایون بود در ایام فتور جمعی بدو نشان بر خود جمع نموده بقطع طرق و نهج
خاست اقدام نمود و از خوف امراء قریب باش در حدود رباب از اعمال در تنگ قلعه قایم کرده بود و بعضی محال تا بوجه بغداد
نیز متصرف شده اظهار دشواری رویان نمود و از جانب پاشایان بغداد مرتبه سختی یافت و پیوسته متعرض خلق می
میشد و بدین سال محمد لک فوت شده پسر و برادر او در قلعه اقامت داشتند و از منفعت موکب مقدس خبر یافته
کس نزد امراء عظام فرستاده اظهار شای سیونی کردند امراء مذکور جهانگیر یک قوم قاسم سلطان ایمانلور را
با موزی با نفع سوار از غازیان بدینجا فرستادند که اگر پسر و برادر محمد لک در قول خود صادق باشند قلعه او را
متصرف شده ایشانرا با استقبال موکب هایون برند و چون جهانگیر یک و غازیان بپای قلعه رسیدند پسر و برادر
محمد لک در افواج الح بجمیل قند ویر اظهار اطاعت و انقیاد نمودند در هنگام فرمت علی الفکر بهانه آنکه بخت از محمد لک
با جمعی که در قتلش متوهم بودند بیرون آمده راه را که کوی و شهر و وریش گرفته جهانگیر یک واقف گشته جمعی از غازیان را با تعاقب
فرستاده بهر کس دست یافته از پادشاه آوردند قریب شصت متجاوز بقتل آمدند بقیة السیف در کمال اضطراب و حال و تشنگی
بر نیجه جان ببردند و غازیان سالکافان عود نموده قلعه و اموال و اشیای ایشان بهصرف لویای دولت قاهره
در آمد و حقیقت حال بعضی عاکفان شده جلالت رسید چون عبور رایات اقبال از آنجا واقع شد قلعه را بجهانگیر یک
مذکور سپردند گفتار در محاربه امراء عظام با کرده لیام بغداد و ظفر یافتن تا بد فرستاده بلا دو عابد علی طرب جلالت
و محنت عطیه و الا در بین اینمقال آنکه در روزی که عیسی خان قورچی باشی و زبیل یک تو شغال باشی بپایان رسیدند
نمودند و یک سو باشی در مقام قلعه داری در آمده ابواب جنگ و جدال کشودند روز دیگر صند قلعه و امراء فقیق او را
به بستر آمده بودند مقرر داشتند که از دجله عبور نموده بطرف بغداد بکینه رفته و در آن سرزمینها کس حاجت اندازند که

آمد شد رومی از طرف انقطاع باید و امر اعظام کند و سفینه کشته شکسته بدست آورده در برابر روضه مقدسه کاطین حبیب الهی
آورده عبور داشتند که بکوسو باشی و اهل قلع از غنیمت عبور شکر بیان اطلاع یافته موازی یکدیگر از نواز جوانان کار آمدنی
برگردی حمزه آقا برادر بکر شوباشی و امر او که خدا وکیل و وزیر آقا که از عطا و مقبران الطایفه بودند بد نظر فرستادند
که قزلباش را از عبور مانع آیند هنوز زیاده از یکصد نفر مرد و شصت هشتاد را سبب تخمینا با امر آنکه شسته بودند که سپاه
مخالفتان نمایان شده صف قبال آراستند امر اعظام از وفود غیرت و مردانکی و نیروی قبال حایون قبل از آنکه گیت
و کیفیت لشکر قزلباش که از آب عبور کرده بودند بر فوج مخالف معلوم کرد و بر صف سپاه ایشان تاخته موکد نرم را گرم
کردند در همان جمله دلیرانه اول مخالفان شکست یافته را بهر میت پیش گرفته این میت بر یکدیگر می خوانند شوکر بزی بکام
سر بر بجای باز بهلوانی سر زیر پای و سر دانه آن فوج هر سه کس گرفتار شدند عمر که خدا را سهیل یک سفر حجین
خان حاکم لرستان گرفته بود و کینه دود و نفوذ دیگر معلوم سودا و اوراق نشد با جمله غازیان بهر میتیان را تا سر حیرت قبال
نموده موازی سیمصد نفر بلکه بیشتر قتل و راودید شکستگی قاش بران فواخس راه یافته دلاوران سپاه منصور فتح
و ظفر اختصاص یافته درین موکد از صفی قلیخان و حسین خان و سایر امرام و انکیها صد و یافته هر یک از امرام که بیشتر لشکر
از آب کشته شده بودند بنه مباشرت بکشته موازی هفت هشت نفر را نیز رسانیده بطعن کسان از اسپهاسان انداخت
بودند و در بدایت حال اولیای دولت را چنین فتحی که کارنامه فتوحات شجاعان روزگار است رومی داد و اگر خود
پروان خنده بین و در میان عالم بعین بدیده تامل و تفق درین کارنامه نگردند شکست یافتن که نواز جوان
قوم از شصت هشتاد نفر میان و بی یراق و اسب که بکشت عبور آب کشتی استعداد جنگ نداختند و بجز عیاریت
الهی نیروی قبال حایون شاهی چتری دیگر نخواهد بود و مجمل شرح این فتح بین بعضی اقدس سیده و امرام از زود بین
و آفرین کشته و ازین دستبرد دلیرانه مجدد دلیری و دلاوری جنود قزلباش در میان آن گروه بی عاقبت شجوع یافته
سر بلبله فروردند چنانچه کشف سر و خود کشیده اما بنوعی از باده پندار و غرور سر مست و شعور بودند که از بیکونه و قلیع
در نظر دور بینان مراتب دانش موجب مزید پنهانی و آگاه دلاز باعث از و یاد آگاهی تواند بود اصلا از خواب
غفلت بیدار نشد با استحکام بروج و باره می پرداختند و خود را آماده فتای مطلق می ساختند و یکی از اقبال قبال استیلا
کروبی از جاده منفرد و اثر را است که بطع مال با استقبال تجار و طبقه سوداگر گرفته بودند که ایشان را راج کنند جمعی از
سوداگران و ارباب تجارت از طرف طلب بجانب عراق عرب می آمدند چون بحدود السلام رسیدن بکوسو باشی
از آمدن ایشان اطلاع یافته بطع ملل فوجی از جنود بغداد را با استقبال قافله فرستاده که اموال و اسباب را از تو

بقلم رسانید که مبادا بدست جنود قزلباش درایه انکروه قافله را دریافته رحم ملک بر بیاضات کل آن بچارگان کشیدند
و اهل قافله هر گشته و حیران دست از مال و جان شسته چشم بر راه لطیفه غیبی داشتند که مکر صورتی از عالم غیب و نیل
که اگر مال رود بجان امان یابند و بعد اندوه گرفتار آن گروه بودند چون بحدود دارالسلام رسیدند از آمدن سپاه قزلباش
بازدار اطلاع یافتند پوشیده و پنهان قاصدی فرستادند که اگر ورود قزلباش صورت وقوع داشته باشد گرفتار
و بچارگی قافله را بر سر دارش عرض نمایند چون قاصد رسید امر اعظام که از دجله عبور نموده بودند فوجی از خانیا قزلباش
آن گروه فرستادند و ایشان را در محرابی دریافته بعد اویان را شکاری در در میان گرفتند و تمامت اهل عدوان
طعمه شمشیر غازیان گردیدند و مایه عرف ایشان نصیب غازیان شد حیرت زدگان قافله آنان بلیه نجات یافته به
اطلاق ربانی و شکر مومنان قیام نمودند در حینی که ساحل دارالسلام مغرب نیام خسرو گردون اعتنا خود
بود یکی مردم قافله مذکور سالما و قائما بار دوی که با پیروی داخل شده و رفغان و امان پروردگار جهان در سایه
نوشه روان زمان آسوده حال گشته بدعا دولت ابد چون قیام می نمودند گفتار و شریک زبانت ظفر فرجام در آن
دارالسلام بعد از دو محضر و قلم و فتح و تسخیر آن معون آمد تبصره که تعالی احوال چون راه ازلی تعلیق گرفته بود که
حکمت عریق بود که از تسلط خوهران لو باش از استقامت افتاده محل فتن و فتور گشته بود و برپا می داشت الفت
آرامسته مضطرب و امان گرد و دمسباب آن بدست یاری کار فرمایان قصد کارکنان قضایه انجام می یافت و اینجا
حکمت ایست پس دقیق که چون جوهر و تعدی بکر سوباشی و اتباع او در انکب از حد اعتدال تجاوز نموده بود و از حد گذشت
کافات ظلم که اختلاس مجزه و ملهوفان از جوهر و تعدی اهل طغیان و عدوان بنسوبان حضرت عالی حواله شده بود و اگر
بکر سوباشی مدد و فرمانموده اطاعت و انقیاد بنظرمی آورد و با ضرورت از دست چانی باز انکب را با دمی بدست می کشید
فاما شر جوهر شود در راه و کار همه آن کندش نیاید بکار اما آنجا حضرت منقلب القلوب حکمت بالعه و لبای
انظار بفرما که زنگار گرفته ظل و عدوان بود و شایستگی آن نداشت که معتقل حسن عهد و پیمان انجلا پذیرد و یکبار
خلاف راغب و مایل ساخته که با کمال عار و نهایت موارسا و چندین آثار تملط و تقصد که از جانب حضرت عالی نسبت
بایشان بنظرمی رسد و در سلک مخالفت راسخ بوده اند از عدول نموده تا مکات عمل یافته رسید بایشان
آنچه رسید القه و کتب ظفر قرین میون بعد از فرستادن تواریخی باشی و ذریل یک از راه رات در تنگ حوالی قافله
محمد لک مشو به شده در غره شهر ریح الاول بظاهر بعد از رسیدن حوالی مزار ابو خنیفه نزد آن شاد و ان عظمت
و اقبال برافراختند و بخت رفیع حجت یک مرتبه دیگر کس نمیدگر سوباشی و عظمای قلم فرستاده و دست و انقیاد

و اینای و صده دلاست نموده تا سر روز محلت دادند که در کار خود فکری بصواب اندیشیده و طریق امن و سلامت اختیار نمایند
اگر تا سر روز انکار انقیاد و بطور نیاموده بود و چون جدال بود و بعد از آنکه توفیق حضرت ذوالجلال قلعه تبر و غلبه مقتوی کرد
توقع غنم و امان نداشتند باشند آن گروه بد عاقبت بر بخت طاعت دنیا و دین شروع در توب انداختن کردند و سینه
تایون را بخود راه نداده تهدید قتل نمودند بعد از سه روز عساکر نصرت شجاع بجا مرده قلعه با مور کشته بر دوخت
استوار از محیط گردیدند و بواسطه اسباب قلعه گیری مشغول شدند در خلال این حال مباح غزو حلال رسید که
حسن پاشای حاکم موصل با ستان بکر سوباشی فرموده عاقبت بچهار پاشا با مواری با نصد نفر از ابدال رجال بکوک
قلعه بغداد می آید و ذخیره فراوان همراه دارد که قلعه رسانند فوجی از افواج قاهره و قشکیان بکاب شرف بگردان
مسجد الحاقانی زمان یک ناظر بوبات بر سر ایشان تعیین شدند و مبارزان قلعه کشتار از هر طرف مور جلیا سپه
ترقیب داده در تفتیق محصوران سعی موفور و کوشش غیر محصور بطور می آوردند و بتخصیص جانب غربی شهر طوق نمایند
قلعه که درویش محمد یک ولد بکر سوباشی محافظت نمینمود و بکن سعی قورچی باشی و جمیع قورچیان عظام منقوض گردید
بو کسپهاش آورده در اندک روزی سیاحت رسانیده شروع در حفر زیر باره و بروج کردند و در عرض
پست زورچیان کار بر محصوران تنگ شد که جمعی از حارسان نادرین قلعه تخصیص درویش محمد مذکور جاریه
استیمان نیافته فریاد الا مان بر آورده و در شب پست و یکم فوجی از قورچیان عظام حسب التورموده قورچی باشی
از طرف نادرین قلعه هجوم نموده از دیکه که از جانب پست قورچی باشی بود دلیرانه بالا رفته داخل نادرین قلعه شدند
و در آن شب تا موازی سپید نور بالا رفته بالاخره قورچی باشی نیز داخل شد و نادرین قلعه را کاشیده صدای
فتح غلغله نمود در شهر افتاد دلیران قلعه گیر از نادرین قلعه روی شهر آورده بکر سوباشی عظامی قوم که در شهر
داشتند از صدای رعد آهای کرنای و ولوله و آشوب مبارزان قلعه کشتار خبردار گشته اندکی از جواب غفلت بیار
گشتند چون نادرین قلعه از دست رفته جنود قورچی باشی داخل شهر شده بودند ترک سعی و ستیزه و پشایده کرده
درویش محمد مذکور و یک از آقایان و عظام قوم در مذامت و خجالت نزد قورچی باشی آمده از خوف جان
سایه مروت پادشاه می جستند القصه در روز یکشنبه پست و سیم شهر بیع الاول مذکور قلعه گردون اساس
دار السلام بغداد که چندین سال بود که تصرف منسوبان این دو دمان بیرون رفته بود و کندی همت هیچ یک از
پادشاهان سلسله تیموریه بر نگرفته آن حصن حصین نرسیده بود بقوت قاهره یزدانی و نیروی حضرت اقبال شجاع
قادر خاقان سمرقانی و دولت روز نفرون گردیده تصرف در آمد امیدواری بکرم بلا ائمه حضرت باری عز و

است که انوار زمان در یاد اقدس و بان این خانه ان صفوی بنیان باقی و پایدار مانده دست تطاول و تعدی با
خلافت بر دامن خاک نریش هر ساد حضرت و اهب العطا یا ذات اقدس جلیون را به تقضای نیت درست و حسن اعتقاد
تا ظهور قائم آل محمد و توفیق خدمت رسد مناسبت طهارت آن ارض مقدس معلی کرامت کنا و القصد بعد از فتح قلعه در
محمد ولد بکر سوباشی و عبد الرحمان جلی و چند نفوی که از روی اخلاص شش کده ای که غضب قیامت لب با صلح
افتاده مور و بخشایش الطاف ساهانه گشته از حال دیگران تجسس نموده هر کدام که شیعیه مذاهب بودند با آنکه خلافت
و عناد بظهور آورده با جنود قاهره جنگه جدال می نمود و حجت بر ایشان تمام شده بکلمات مختلفه سختی انواع و سیاست
شده بودند پس تشیع و ولای اهل بیت طیبین علیهم السلام بجان و مال امان یافته بقیه ظلم و اهل عدوان بخاری اعلی
تا صواب رسیدند و سایر مجرّمه در سایه مودت کلام گرفته حاجت و سلام تهنیت امن و امان گردیده که سینه ان
شهر و قلعه که چشم پر خورشید پروین و دخته جز قرض ماه و آفتاب نشانی از قرض نان نمی یافتند فی الجمله از بلبله جوع و
ظلمه بانی یافته چندین هزار نفس از نسا و صبیان و درویشان و محتاجان منو احوال کویان بیسکه برمایون و بی
آوردند اهل اردو و قلعه حال ایشان نمودند و از ورود و موکب اعلی و نزول اردوی معاد و معنی در محاش سکنه انگل
پدید آمده عسرت و تنگی سپرو فراخی تبدیل یافت با عفت و راقم حروف جزو اعظم حکمت بالغه و زواری در ارتعاب این
سوره در حین تفال بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مذکور شده بنال در راه خلاصی خلق انداز از بلبله جوع و غوطه غلابود
که میمنت در و در ایات منصوره وقوع یافت و در روز جمعه بیست و هشتم ماه مذکور در مسجد جامع قدیم که در زمان
مستقر خلیفه عباسی تعمیر یافته بود و اسم او در کتاب درگاه مرقوم و منقوش است خطبه و خوانده امام علیهم السلام بنام
ناگهی فرخنده فرجیاد و ملایان خوانده شد و فراز مبارک که چندین سال تین میمنت عاری و عاطل بود بعد حمد الهی
در و حضرت رسالت پناهی بکر مناقب و منافع حضرت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و علی آله و سلم و علی بن ابی طالب
و آرایش یافت ایالت انولایت بعضی قلی خان که حاکم بعد از امیر الامرا آن مسجد بود و تعویض یافته خلافت و اقامه
گردید و یکماه بجهت نظم و نسق آن محلات توقف واقع شده و همواره معادرت زیارت مراقد متبرکه که کاملین غایر گشته
خدمه و مستحقین و عموم سکنه و مجاورین آن روضه طاهره آیین و البصائر و تصدقات نوازش فرمودند و فرستهای
ملون و صندوق پوشهای نرین و غیره از نیت افزودند بعد از انجام حمام ضروری بغداد روی و توجّه بجاک پاک کف
اشرف آورده در یک منزلی استان ملکباشیان سلطان سریر ولایت و شهنشاه کشم خلافت امام المشاف
و المغارب و امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام با جهان جهان حق و عالم عالم اخلاص

پاوه قدم در راه نهاد و بفرستاد که بوسی آن خیمه علیه مشرف گشتند و تا ده روز در آن سینه براسم دعا و زیارت اقدام نمود
بخدمت جبار و بگفتی آن روضه بهشت آسایشی داشتند و بر نظم و نسق آن هر کار فیض آثار قیام نموده نهالی که پادشاه
غفران پناه جلال علی میمون ابوالقاسم شاه اسماعیل نورالدین مرقده حضور نموده از نه فرات آب بجزه بخشاش برده بودند و
بتصاریف زمان و استیلا مخالفان انباشته گشته بود و احیای فرموده کل عساکر طوفان بدان خدمت مامور شدند
و آب را تا مسجد کوفه که بر روی زمین جریان می یافت جاری ساختند و زبان حال و دلخواه آن این سلسله علییه
گویا بود شتر دشمن آتش برست باد چار ابله خاک بر سر کن که آب رفته باز آید بگو مولانا شرف الدین علی سروری نزدیکی
باین چند بیت و تاریخ ملهم شده عیال و دین کتاب مستطاب داخل کرد تا حق نعمت صاحب آن ولی نعمت و مرئی خود
فی الجمله کرده باشد قطعه شاه عباس جو بجا آورد و روضی بخشاش کرد و وزیر طوفان برون آمدند
و آن هنر را بنظر الطاف کرد و از سر صدق زمین خود میکند آنچه بپای کند با کف کرد و گوش بر کفنه مخلوق داشت
هر چه که از خبر یافت کرد و بخش چون شتر آب آور مست گشت و لب خود کف کرد و تشنگی بر دواز یک بخش
دل اعداد الم برتف کرد و سال تاریخ چو از دل حستم گفت طوفان بخشاش کرد و چون از زمین کوفه تا روضه
مقدس بخشاش زمین ارتقاء کلی دارد و قرار داد خاطر انوار است که انشا الله از کوفه بطریق قنات و کار زیر پاها
خو کرده آب را از روضه مقدس که رانیده در بای بخشاش بر دهند و در آن خطه شریف بر کما و پایا با بخت آب بر دشت
ترتیب دهند که بر نیز باید رفته آب بردارند تا من بعد بکنه و مجاورین آنجا که بآب نیل و شور چاه قنات میگردند از تلخ
کامی خلاصی بلند رجاء و اشی که از درگاه حضرت و امیر العالیات و توفیق این خدمت یافتن چنانچه گفته ای بخاطر فیاض و شرم
سعادت دارند این است با حسن و جوده بطور پوند و دراز از این امر شکر و بدلول ایند و تقسیم بهر شکر انوار است
ساتی کوثر شیرین کلام و بهره و در کردند القصد در مدت ده روز ایام اقامت بخشاش شب و روز در نهایت خضوع
و نهایت خشوع همه اخلاص بیان خاک پاک شود و جمیع خدمه و مجاورین روضه مقدس و کل سکنه مستحقین عود
و مضاعف و ایام خطه بخشاش را علی قدر مراتبم با درازات و ندرات و تعذبات نوازش فرمودند و از آنجا اهرام
حرم ارض مقدس که بلا و حایر مطهر حضرت شاه شمس الدین ایلدیزی خاسر آل عباسیه متوجه طواف آن روضه
ملایک مطاف شدند چون سال با خبر رسید به بعضی از وقایع که درین پورش عالی اتفاق افتاده و تحریر یافته بود
بعد از تسوید آن وقایع باقی احوال این نویسنده اثر در طی قضایا سال دیگر مرقوم قلم سونج نگار میکرد و انشا الله
اگر آمد ان شکر موصی که بفرمود و رفتن فوج از افواج قاهره بر سر الطایفه و استیصال آنجا و در فوق تحریر است

که کور حسن پاشا حاکم موصل با مواری باغده فریاده و سوار و ذخیره بسیار بکوک و معاونت قلعه بغداد می آید و فوجی از جوی
اقبال بر سر کردی زبان یک ناظر بر سر انجاعت تعیین شده بود و حسن پاشا چند مرتبه طی نموده در اثنای طریق از دور و نزدیک
مقدس می ایستاد و بنود و قریب باش بر سر او خبر یافته چون او بار با نبطه روی آورده رشته حیات اکثر انقوم
بتیغ تقدیر انقطاع یافته بود و در پیرایه کشتن آنوقت که چاره انکار نهم در آن بود بخاطر نیاورده از عجب و غروری که داشتند
که نه رباطی را که در آن راه بود با من تصور کرده با آنها را استوار در آمدند و کس بموصل فرستاده از عشایر اگر ادو قبال
تا بعد موصل مدد کوک طلب نمودند و از این طرف سپاه ظفر نیا و بپای حصار رسید و آن بخت بر کشتگان تیره روز کار را
مرکز وارد می آید که رفتند زبان یک ناظر که سر کرده آن غازیان ظفر شعار بود کس مقتدر حسن پاشا و عظمه انظار داشتند
ایشان از تبرک مخالفت و حصار داری و ادراک ملازمت درگاه شاهی دلالت نموده از و خامت عاقبت و شامت
جنگ و جدال تخوین نموده حسن پاشا و آن گروه به عاقبت عاقبت کار و صلاح اندیشی را یکسو نموده بتغافل خود قضا
چون نکرد و در فراموشی پر همه عاقلان کور کردند و کز خصوصاً این عاقلان جنگ و جدال اختیار نموده چند روز
حصار داری و صیانت احوال خود کرده و شرط مدد کوک بموصل بوده و از این طرف بنود قاهره در تضیق محصوران
پن الجانین سفیر تیر و یک تفک انداخته نمودی با آنکه خبر فتح و تخیر در اسلام بغداد بان گروه رسید و از مدد کوک
نیز که اشتغال می بردند میوس شدند حسن پاشا سچا که شسته نیاده از آن قوت مدافع و حصار داری و خود نیافت عاقبت
مغلوب بنود و قریب باش کشته غازیان بر حصار استولی شدند و پاشا و اکثر سپاه میان بدست در آمد و عزم بتیغ قیامت
و تمکلات و باوین ایشان با ذخیره که قلع می آوردند غنیمت سپاه ظفر نیا که دید و زبان یک و در قیام ظفر و بنود
باز و زنگ و دوشکوه بازگشته سعادت سلطوسی دریافتند و خدمت ایشان تحس افتاد و در دستا و در جانی
سپه سالار سپاه و ظفر نیا و پلنگ تخیر بموصل و توان که کویه و غیره و سوانج سفر خیر اثر بار او و خالق خیر و شر
بعد از فتح تخیر قلعه بغداد و قتل حسن پاشا و قتل اختلال عظیم بحال مردم موصل و کور بود و شهر زور راه یافته از خوف و جرم
سپاه قریب باش تفرق و پراکنده کی در میان ایشان افتاد و اکثر سپاه میان عاقبت طلب سلامت جو سر خود گرفته
به طرف رفتن آغاز نهادند رعایا بچاره در کمال قلق و اضطراب روی میگردانیدند و حضرت عالی شای نعل النبی
بمجلس صیانت مجوزیرستان فرجیان سپه سالار امیر از با فوجی از افواج قاهره و طبقات لشکر فیروزیه انرا از راه
و قورچیان و غلامان و تفنگیان و غیر ذلک بجانب موصل و تخیر آنولایت فرستادند و خواستند از آن اردلان را
نیز از آن کور کویه و شهر زور که با آن اردلان اقرب است هر سال داشتند سپاه میان قلعه کور نجات بخاطر نیاورده

بطرف دیگر شتافتند و قلعه تصرف خان احمد خان و عشایر اردلان نداده رعایا را استمال گردانیده بصلطه الکاو میانیست کشیدند
رعایا قیام نمودند و با گروهی بیجاقتان تبه روزگار بسیاری ذخیره و یراق قلعه داری فریب خورده در قلعه موصل
توقف نمودند و بلوازم حساب قلعه داری پرداخته با عساکر ظفر شعار که بآن دیار رفته بودند جنگ جدال آغاز نهادند
جناب سپهسالاری قاسم بیگ ایما نلوی افشار را با فوجی از افواج قاهره مجاصره قلعه موصل انور گردانیده خود را
بالبقیه سپاه تا حدود دیار بکر رفته ساحت انولایت را بجا ربوب نمیدانست غارت رفته با غنایم موفور بازگشته بر قلعه
آمده محصوران در تنگنای محاصره بودند و عجز و انکسار و اضطراب خود را دریافته از مخالفت و اراده قلعه داری نام
و پشیمان بودند و از بیطرف غازیان قزلباش سپهپاش برده کار بر محصوران تنگ ساختند قلعه مشرف بر فتح و تخریب
شده بود که سپهسالار رسید و جنود اقبال شتر از پشت در تخریب قلعه مجدد و ساعی گشته از اطراف و جوانب هجوم کردند
محصوران فریاد الا مان برآورده اظهار ایملی و انقیاد کرده انوقت حکم ایمان باش داشت کردند اما غازیان بطریق غلبه
بر قلعه مستولی گشته جمعی را که پیش بچنگ آمده بودند تیغ قهر گزاینده بعضی از ابطال رجال که در اجل ایشان تاخیری
بود بجان مان یافته و اموال و اسباب ایشان غنیمت غازیان شد و قزلباشان سپهسالار مغفوف و منصور
از آن دیار رعو نمود و در حینی که حضرت اعلی خاقانی ظل سبحانی کره بعد اولی بقصد زیارت وقفه ماه مبارک حجب
و دریافت آن فرخنده مطلب متوجه نجف اشرف و کربلای معلی بودند سعادت باطله بسی فایز گشته با گروهی از جنود
مسعود که بآن خدمت امور گشته سعادت زیارت یافته بودند در رکاب نصرت انساب همیون بدالصبوب شتافتند
بدان مقصد اصلی فایز گشتند و قاسم سلطان ایما نلو بر تبه سر بلند خانی سرافرازی یافته ایانته مدوصل باو اختتام
یافت و یوزباشیان عظام و قوچیان ظفر فرجام افشار عمو با بکوک و معاونت و امور گشته روانه انصبوب شدند
و قاسم سلطان و لیدر غیب خان استاجلو بر تبه نارت و لقب خانی سرافرازی گشته الکا جو را در شغل قمارت آن باو
تفویض یافت و ذکر رفتن امیر کونه خان حسب الومان قضا جریان بر سر خشک و فتح قلعه و تفویض ایالت آنرا
بسلیم خان شمس الدین و درین سال امیر کونه خان قاجار پیکری که خجور سعد بنیخه اخته امیر کونه خان قاجار از امیر او
عساکر فیروزی نشان بدالصبوب شتافت و در وقایع سنین سابقه مر قوم کلک بیان گشت که اخته از اعمال
که جستان قس است اگر جستان ثلثه که در صین مصالحه شاه جنت مکان علین کشیان و پادشاه روم
سلطان سلیمان خواند کار و ممانع طرف تعلق گرفته داخل سنور قزلباش بود و الی آنجا مابعت و خراج گذار این
و دومان آفکس منیو و بعد از سنوع واقعه شاه جنت مکان نموی که در قضایای آن ایام رقم تسلیم یافته تصرف

درآمد بود و یکدم مرتبه ما بین حضرت اعلیٰ خاقانی و سلاطین که روم صلح گونه واقع شد و در دادن ولایت شوق مضائقه بود
در کشاکش جانبین بود و درین سال که تسخیر ملک بغداد و اتفاق افتاد حکم معلی بنقاذ پوستان که امیر گونه خان با بعضی از
و معالی را بنصوب بنفست نمود و قلعه اخته و توابع آنرا تصرف در آوردند خان مذکور حسب الفرموده لشکر بنصوب کشید
میان افواج قاهره و در میان و کر جیان کر را محاربات بوضوح پوستان و فتح ظفر قرین حال منتسبان دولت روز
افزون گشته بسی و تدابیر خان شجاعت شعار قلعه اخته که معظم قلاع تسوق بود و درین عهد حاکم نشین حکام رزمیده بود
تصرف اولیای دولت قاهره و در درگاه معالی ایالت آنولایت سلیم خان شمس الدینلو که حاکم موری بود تفویض یافت و
امیر گونه خان و عیال که امر انظار نشان قلعه را با سپرده هر یک بمقرر خود داشته سلیم خان با موزی یکم از نواز تنگیان
رکاب اشرف که بجا رست قلعه و معاونت او مأمور بودند و غازیان شمس الدینلو و ملازمان او داخل قلعه شدند و بنصیب
در ربط قلعه مذکور و سایر قلاع تابعه آنجا و نظام و نسق الکافیام و اقدام دارند و کرموفیات که درین سال عالم
خاقانی را بعد و گوهر در مصالح خاک نموده شیخ لطف الدین مفتی عرب جیل علمی که از افضل و دهر و فقهایی عصر بود و شمه از اخلاص
در صحیفه اول ازین دفتر در طی احوال علما و مشایخ زمان شاه جنت مکان رقم زد و کلک بیان گشته در اوایل این سال قبل از
در اسلام بغداد که هنوز ایات جلال در ملاقات فیروز کوه بود در اصفهان مرعیض گشته بعالم تقابوس ششمارگی
مسجدی که در مقابل درگاه دولخانه مبارک نقش جهان احداث نموده معمار بهمت و الاست با و مفوض بود و در
مسجد منزل گزیده همواره با فاداه علوم و دینی و متقیج سایل قیینه و پیشمازی مسجد قیام داشت و قولش در سایل
دینی معتبر و موثق بود و در عین تحریر تاریخ فائش چنین بخاطر رسید قطعه شیخ لطف رفت از در دهر رخت بست
از جهت مسجد از غم عقبی کرد از دنیای دون شد جانش نامن دار القوار سال تاریخش همی حسم عقل گفت من
گفته این پیر کار چون دولاب او نام او ساقط کنی سال تاریخ فائش زان شماره شیخ جعفر نام پسر بزرگترش بسیار
ساحب جمال و متوجع مصداق الولی علیه السلام بلکه در مرتبه علمی از پدرش در پیش است بانه کانش با مفاد و طایفه اولاد
مغز گشته منظور نظر انوار شفقت شاهانه اندک خراجان که حاکم مرد شاه بیجان بود اول ایسال او را در دو بهار عالی حاضر
گشته دست از اطباء از معالجه و مداوا قاصر آمده داعی حق را لبیک اجابت گفت نقش او را بمشده و مدس معالی
برده در روضه رضیه رضویه مد فون ساختند مشار الیه در غاز جوانی و او ان جلوس همایون شاهی ظل الله
از قریب باغ بوبرق آمده و در ملک ملازمان درگاه عرش شهباه اشتغال یافت و در اول ترمین در تدارکی با و تعلق از
بجس خدمات و ادب دانی از مژه مقربان با طاعت گشت و در ایام تسط از یکم آثار کار دانی و جلالت و مروت

در صورت حالش نمایان ظاهر بود منصب دو تاداری به برادرش لطیف خان پیکر تفویض یافته او بر تبه امارت ترقی کرد و
ایالت ولایت طبرستان کیکی باو متعلق گردید و چند سال آن سرحد را از شر اشرار و زبکیه نیکو محافظت نموده در میانه
اوزبکیه بلند آوازه شد و بعد از رفع تسلط اوزبکیه هر چند سال بایالت ولایتی از ولایات خراسان مغرور و ممتاز
میکردید در حینی که حاکم مشهد مقدس معالی بود بکیش خان استا حلو حاکم مرو فوت شد محرابخان بایالت مرو سرافراز
شد در ایام ایالت حکومت مرو میانه او و جنود اوزبکیه محرابات عظیم بوقوع پیوسته در آن سرحد کارنامه از بظهور
آمد و تا حین حیات منظور نظر و ملحوظ خاطر مرحمت کشته جایون بود بعد از فوت او ایالت مرو شایعانه بجا شور
خان بکشی تفویض یافت خواجہ علی اکبر مستوفی اصفهان در از زندان بهشت نشان بیمار شده و در پیدای کلاه شد
بیماری در میان اهل اردو شیوع داشت او راق دفتر حیات را در نور دیده برو عانیان دفتر خانه و ملکوت
اتصال یافت وی از مشایخ موضع اندان بار پین اصفهان بود که خود را از احضار عارف ربانی شیخ ذوالنون مصری
میشمارند و بسیار مرد صادق القول سلیم النفس متدین بود در اول حال بنا بر ظهور رستی و درست قلمی ضابطه
نویس دفتر خانه جایون شد بعد از فوت او آقا ابو الفتح اصفهانی که مستوفی خاص بود و خواجہ مذکور بدان منصب
سرافرازی یافته چند سال من حیث الاستقلال بآن مهم پرداخته همواره منظور نظر عاطفت بود مهم مذکور باقی حین
نامی از اهل اصفهان که از محرران دفتر بود رجوع شد او نیز در همان چند روز سر رشته حیاتش بموافقت اهل
منقطع گردید و سر کوچه خاک منزل کزیه منصب استیفاء خاصه بمیز باقر که صاحب توجیه دیوان اعلی بود بمشغول
گشت محنت قبابخان آغا خانم صبیحه را و یک باینده ترکان که روبرو محوم علیقلی ان شایع بود و آوازه دهنده
خان بود در او ان کودکی حضرت اعلی که علیقلی ان بدال السلطه هرات دفته بر تبه الله و تالیق حضرت اعلی
سرافراز بود و عصمت قباب مشارالیه از ان تاریخ الی یومنا هذا متکفل خدمت نو با و به بوستان شینخای
بوده از سایر پرستاران حریم غوث سید و ام خدمت ممتاز و مرتبه بلندگی یعنی مادی سرافراز بود که با نوحی
حرم محترم و محل و فوق اعتماد خاص بود درین سال منکام پروت ان در قشلاق باز آمدن رخت اقامت
بر راحله فنا بسته سفر آخرت اختیار نمود حضرت اعلی نظر بدوام خدمت آن مرحوم نقش او را بکربلا معاف نمود
در ان ارض مقدس که در شان او گفته اند آنرا که بکربلا گزار هست با آتش و خوش حکایت مدفون گردید
میر ابو المعالی نظری وزیر غلامان و مجلس نویس جایون در وقت توجیه بخت اشرف در رکاب ظرافت سرب بود
چون بکربلا رسید بی آنکه بیماری داشت باشد آخر روزی وقت کوچ بکام رفتند بعد از استعظام پورت خود آمدند

لحظه استراحت اختیار نموده ملازمان وقت کوچ اسباب سرانجام داده هنگام سواری خواستند که سوارش کنند سفر
کزیه بود ملازمان بمنظنه آنکه سکت است او را قصد کردند مفید نیفتاد چند قطره خون پیش نهاد نقش او را بکبر بلاعی علی بنیه
در مدفن که همان چند روز جهت خود ترتیب داده بودند من ساختند حضرت علی از فوت جهان قدیم الی متی صادق
العقیده و تا سفکشته نظر دوام خدمت آن سلسله مهم او را میزرا محمد رضای پسر بزرگ او که با استعداد و تقویت
کسی از و در پیش نبود و در کسب نیکی از پدر و پیش بود تفویض فرمودند وی از سلسله سادات بزرگ و نظر
که خود را از اولاد و احفاد از بطلان سید جمال الدین اصفهانی میدانند و سید جمال الدین از خدمه مقبول الخدمه
حضرت سلطان الاولیا و برهان الاتقیاء شیخ صفی الدین سخی قدس سره بود از زمره مریدان و معتقدان بجهاد
و نیکو خدمتی ممتاز و آنحضرت را نظر توجه تمام بان سید مذکور بود چنانچه در هنگام رحلت بنا بر وصیت شیخ ابوبکر
غسل و تدفین آنحضرت قیام نمود الحقی مشارالینیز سید سلیم النفس متواضع نیکو اخلاق بود و از عهد صبی ابوبکر
در ملازمت اشرف نشو و نما یافته بمساعی جمیل و حسن خدمات مرضیه از مراتب پدران برتری یافته از جمله متوکلان
و محرمان سرپرده سلطنت بود جمعی از ملازمان رکاب سعاد عاتق اب که در سفر خیریت عراق عرب همراه بودند
رحلت نمودند از آنجمله شیخ جمال الدین کاشی که از فضلا و دهر و متقیان روزگار بود در سال که ششمین امیر شکاری
مسجد مبارک جامع جدید عباسی اصفهان با تفویض یافته بود درین سفر خیرات ملازم موکب معلی بود بعد از فتح
در مسجد مقدس کاظمین و مسجد جامع بغداد و نجف اشرف خطبه حضرت ایمنه اشاعره نام نامی جایون او خواند
در کربلا معلی پاهای یافت و هاجن بر حمت از روی پوست و سعادت تدفینت آن ارض مقدس یافت
حکیم نورالدین علی طهرانی مشهور بحکیم خیراتی بقصد زیارت عتبات عالیات رفیق موکب هاجون بود و از خدمه
کربلای معلی چار شده بعادت تدفینت آن ارض مقدس که همین از روی محبان اهل بیت است فایز گردید و میرزا عباس
اصفهانى نواده خواجه نعمت الدین المیرى که سالها وزیر متهرجی بود درین سال وزیر دارالعباده نیز گشته بود درین
سفر همراه بود در بغداد بعد از رجعت کربلا و نجف مرخص گشته بعالم عقبی شتافت و نقش او را بکبر بلا برده و جایز
مدفون گشت اکنون وقت است که اشتهب مشکین فام قلم در مضار و قاصح سال نو بجا بود رامتة احوال خیر مال نویسن
بغداد و قوم ملک غنبرین ملک سوانج افکار کرد و وقایع بسنه مبارک سبحان یل ترکی مطابق بسنه ثلث و ثلثین
که سال ششم قرن دوم جلوس هاجون علی شاه بی طلیعی است باز طلیعه بهار معرکه آید و مره روز یکم گشته در روز جمعه
سلج مجید الثانی دو ساعت و هشت دقیقه از روز گذشته نیز انظم و فیض بخش هر سه غامه بی تیغ بکوه

نیزه عساکر انجمنان قدم بر بساتین جهان اراکی نهاد کشتن برای چمن از فرقه دوم همیون نرست و تازی کجشید و نو و نوسان
چمن که از دم سردی دی افرد کی یافته در حلقه نقاب عشقی بودند باز هزاران نغمه سرائی و جلوه نمائی آغاز نهادند و کیفیت
بهار بر سر بزمی کوه و دشت لاله از پالک کشت سر کشت جهان شکست برین . دل چمن آرامی چمن النشین سرو
نخوبی علم نواخته جان و جهان تازه و تر ساخته . لاله رخا چمن از خمی . چهره فروزان زمی پنبی . شهر یار جو نخت
کامکار در ارض مقدس کر بلای محلی نوروز جهان افروز را در یافته مبارکی و فرخندگی در روضه معطر منور سید الشهدا
خامس آل عبا شرف زیارت طواف آن نواده بوستان اصفی و ارتضی قره العین قبول عذر او مراقد منور مطهر لشکریان
با دیده کرب و بلا مشرف گشته کشتن غلاص و حسن اعتقاد خود را بر لال کوثر مثال دریافت سعادت زیارت آن تشنه
لبان وادی شهادت حضرت و طراوت جاوید افزودند و ضروریات مشاهد مقدسه از جنس پوششهای بیادینیا
زیبا و فرشهای ملون زنتاری و غیر ذلک و شمعدان و پیه سوز و قندیلهای سیمین و زرین سر انجام فرموده جمیع
خدمه روضات مقدسه و صلی و اتقیال کاغذ سکنه و مستحقین آن خطه طیبه و کوز او انا ثابلهامات و تصدقات
مسرور و شاد کام گردانیدند و از غلوی شوق و حسن اعتقاد و آرزوی خاکبوسی ارض مقدس نجف اشرف یک مرتبه
دیگر از کر بلا محلی بقصد زیارت روضه متبرکه که شاهباز عرصه امامت و خلافت بدان سده سینه سدره ترات
توجه فرموده کمره بعد اولی بدان سعادت غظمی فایز گشته بکر بلا خود نمودند و از زمره صوفی زادگان صادقی الاطلاق
سار و سلطان پیکدی برادر مقرب الخاقانی زینل بیک تو شمال باشی را بنا بر وفور کار دانی و عدالت و رعیت
شایسته امور تولیت و خدمتکاری روضات مقدسات ایمنه کرام علیه السلام یافته تولیت آن محفلها متبرکه که
و حکومت بلده شریفه حله را با و تفویض فرموده موازی بانفد کس از طوایف عقیدت کزین قزلباش تو رجی
کرده تو رجی باشیکری تو رجیان مذکور را نیز با و از رانی داشتند و تمامی داد و ستد و ضبط و ربط و نظام
نسق زراعات سرکارات مذکور را برای ضابطه او منوط و مربوط گردانیده بعد از فراغ خاطر از امور ضروری
انجام عیان غریمت بصوب دارالسلام معطوف داشته دیگر باره بسعادت زیارت مراقد متبرکه که کاطین علیهم السلام
استعدا یافته صندوق پوششها و زنتاری دیبا و فرشهای ملون زیبا سر انجام دادند چون ماه جمیع الثانی از
عشر ثانی که شش ماه مبارک ربیع که ایام وقفه روضه مقدس حضرت سید الشهدا ابی عبدالله الحسین علیه الصلو
والسلام است نزدیک رسیده بود و احادیث صحیح در باب زیارت امام وقفه رجب مشهد معطر و مرقد منور
آنحضرت و مشوایات عظیمه که بر آن مترتب است و از حضرات عالیات ایمنه کرام علیه السلام دار دست حضرت اعلا

بعد از اطلاع بر شرافت آن ایام و ادراک این سعادت عظمی و دریافت این عطیه کبری از صفای طوبیت و خلوص اعتقادات
دانشه اردوی اعظم را در بغداد گذارشته بامعدودی از مکرران رکاب اقدس و هر کس که ذوق ادراک این منزلت
علیا داشت جریده و سبای باقتضای العود مع العود کو بیان و راه صدق بویان بدان امکان شریفه بازگشته
تبویق زیارت ایام و لیالی متبرکه که وقفه مذکور موفقی گردیدند بعد از حصول این مقصد اقصی و وصول بدین مطلب
اعلی بصوب دارالسلام عود نموده چند روز ببقیه امور ضروری بغداد پرداختند و ندای کوچ در داده روی توجیه
بصوب خطه مبارک سرمن رای که بن الجهوریه شماره اشتهار دارد و در کمال مسکنت و نیازمندی سعادت زیارت
استانه رفیع و عکرمین و مقام حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمان قایم ال محمد بلا شبهه و رب مہم فیض
و رحمت یزدان و محل اجابت دعای مستندان و نیازمندانست فایز گردید کل سکنه آن مکان متبرکه که را از مذکر
و مؤنث حتی اطفال و کودکان شیرخواره بشماره دوازده هر یکی را نصیبی و قسمتی دادند از غریب حالات در
از عورات عامله عورتی وضع حمل نموده صبح پدرش آمده دعوی نصیب و قیمت او میکرد و بدستور سیر کرد
رضیع حصه و نصیب او را گرفت و از آنجا عیان فیروزی بصوب مراجعت العطفان داده چند روز در طاق
وسطان رحل اقامت انداخته بان عکس ظفر نشان پرداختند و غازیان را رخصت انصرافند و کرم او را
دادند و مویکب نصرت نشان بجانب دارالسلطنه اصفهان ب حرکت آید و تاریخ روز پنجشنبه هفتم شهر رمضان
در مقر سلطنت مستقر خلافت نزول اجلال فرمودند و قایم تنوع و سوانح ایام اقامت دارالسلطنه اصفهان
تأیید مستوفی خلافت بر رسم رسالت بجانب هندوستان چون فیما بین حضرت شاهی غل اللهی و حضرت
والا جاده شاهی سلیم فرمان فرمای آنکس اساس دوستی و محبت و طریق اخوت و یکتا دلی بنا بر رابطه قدیمی که
میان ایشان دو خانوادہ رفیعہ مسلوک بود و بنا بر کی است حکام پذیرفته از طرفین حقایق حالات و سوانح امودیت
بیکدیگر آنها را اعلام نمودند و درین حال که فتح دارالسلام بوقوع پیوست لازم بود که حقیقت آن بانحضرت
اعلام دهند لہذا مکتوب محبت طرار محتوی بر استمرا بر اسم الفت و برادری و استوار مراتب صداقت و یکپارگی
مرفوم کلک نکته بردار کرد اینکہ حقیقت ارتکاب این سفر خیر اثر و فتح دارالسلام در طی نامه نامی و صحیفه کرمی
انها و اخبار فرمودند و تحف و هدایای نقایس این دیار و حصه و الوش برادرانه غنایم بغداد بروجه لایق
اسال داشتند و دیگر از سوانح تفویض ایالت و ولایت عربستان جوینہ است بسند محمد خان و کسید مبارک
نہن بائصال آنکہ قبل ازین تہنیر پیوست کہ کسید منصور برادر کسید مبارک ما تربیت فرمودہ بایالت آن ولایت

حسب فرمودند و در امر ریاست حکومت مبتدل گردند و در آغاز سفر بغداد حکمهای یون بخا و بپوست که با عساکر انجام تو جه و اوق
عرب گردیده در آن سفر خیر اثر در رکاب سعادت اشباب بوده مصدر خدمات پسندیده کرد و مومی ایستوفی این بخت
نیافت و در نیامدن خود بخدمت های نامشغول تمسک جست بلکه با اعلان مکر غصیان مبادرت نموده با جمعی که او را باطل
و انقیاد و ولایت مینمودند خصوصاً شیخ عبداللهمان منازعه آغاز نمود و این موجب غبار خاطر مبارک گشته بعد
مراجعت آن سفر محنت مبارک را مورد تریب گردانیده بقیع ارجند خانی و ایالت آن ولایت مغزو و سر بلند گردانیده
شیخ عبداللهمان را محصور گردانیده بولستان فرستادند و امام قلیخان بکلیسکی فارس بآمد و گویند او را بگشت
چون سید محمد خان بکویزه رسید سید منصور با متابعان خود بقلعه درآمده در مقام خلافت ایستاد امام قلیخان بوقت
زمان قضا جریان توجه گشته قلعه را محاصره نمود چون کار بر و تنگ گردید خود را از قلعه بیرون انداخته فرار نمود و
سید محمد خان بقلعه درآمده سید منصور بجانب ال فضول توسل حسب میانه ایشان رفت و در اینجا قلعه قایم کرده
در انجامی باشد تا حین تحریر که مطابق سنه ثلاثه و ثلثین و الف است در آن قلعه میر می برد تا من بعد بر سرش ایست
غروب برای کافرتی خواهد یافت و یک روز سوانج آمدن ملک اختیار الدین است ازین فعل و کج و مکسر آن بدکار
سدره نشان وی از عظام ملوک آن ولایت است درین ولایت هادی بخت و یاری اقبال اجرام غلبه علیه که از
شال که کعبه مال عاکفان جاوه و جلال است بسته از روی صدق و صفاء طوبیت بدین سعادت غلظی فایض گردیده
بر طبق نام خود بختیار گشت و صدق قول او از طرز خدمت و ادب در زیر بر صفه ضمیر انور بر تو انداخته او را بپستور
مخلصان جان سپار شمول عواطف ساخته الکاهن فعل الباب و محنت فرمودند و زیاده از نامول بوزارش یافته کاهن
مطلب آن ولایت گشت و در سفر ثانی دار السلام بغداد با جمعی از تشکیلات انیار بآن بوزارش حاضر گشته مصدر خدمت
پسندیده گشت و مقضی المرام روانه جاوه مقام خود گردید و دیگر از وقایع مشنوعه تفویض وزارت دیوان اعلی است
بسلطان العلامی خلیفه سلطان ولد میر رفیع الدین محمد مصدر ولد مرحوم میر شجاع الدین محمود که از سادات عظیم القدر
امضیان مشهور بسات خلعا و احاد اکرام میر بزرگ والی باندندان اند شمه از احوال میر شجاع الدین محمود مذکور
و فضل او در میحه اول و طی اسامی شریفه سادات و علماء زمان شاه جنت مکان رقم نگارش یافته اکنون میر رفیع الدین
محمد مزبور بعالی رتبه مدارت سرافازی دارد و خلف در جندش بر یور فضل و کمال آراسته بحاسن با خلق و مسکات
نفس بر آسته در مراتب علوم ترقی فاخن نموده حاوی فروع و اصول و جامع معقول و منقول است و بنو مصلحت
حضرت اعلی سرافازی دارد و در سال سلیمان خان ولد شاه علی میرزا را که وزیر دیوان اعلی شده بود اهل طبع و ذکاوت

حضرت اعلیٰ بعد از معائنہ نظر بحال ارباب استعداد و شایستگیان این منصب عالی موی الیه را که کجوه روات و اہمیت و سہولت
حسبی و نسبی بن الا فاقم والا عالی شرف امتیاز داشت نزد آنکسبیل این امر عظیم القدر دانستہ بانیہ قدر و منزلت و مہم
این منصب از چند سر بلند یافت بلکہ این منصب از چند بلند کی از وجود کرامی آن معدن فضل و افضال یافتہ بذریعہ
نامی رسید ارباب استعداد و توارنج مرغوب درین باب یافتہ در سلک نظم در آوردند از ان جملہ زمینہ افر وزارت از
العامات نجبی است و وزیر شاہ شد سلطان داماد و نیز تارنج این منصب عالی است کہ فرزند می محمد صالح برادرزادہ
مسودہ و اوراق در سلک نظم کشیدہ و ہمدین سال قرار یافت کہ خواجہ محمد معصوم کہ ناظر دفتر خانہ ہمایون و مستوفی بقایا
بود و در احکام داد و بکشتہ کی کہ نزد قاتر بقا شد و بجای مستوفیان ملک ہمزند و مستوفیان عظام بقایای ملک و ممالک و در نحو
سال بیرون نوشتہ با و بسیارند ذکر وقایع دیار روم کہ چون موقوف علیہ تعہدیت از ابرادان رقم رقم رجا رہ و کر تری
قبل ازین بہت گذارش یافت کہ در روم طایفہ نیگری بر سلطان عثمان بن سلطان احمد پو شاہ خود شوریدہ اورا بہت آوردہ
و در حصار موسوم بیدی قلعه استنبول محبس کردہ سلطان مصطفیٰ مخلوع عم اورا پادشاہ کردہ بر تخت خواندہ کاری
نشانہ و بالآخرہ از چہم او باش و منظرہ احتملا ص خاطر سلطان عثمان قرار دادہ اورا از میان برداشتند و سلطان مصطفیٰ
کرہ بعد اولی بر سر سلطنت عثمانی متکلی ساختہ چون این اخبار در بلاد روم منتشر گردیدہ محمد پاشا بیکر یکی از بزرگان روم
کہ بن الجبور یا زہ پاشا مشہور است بجاہمت نیگریان برخو استہ خون سلطان عثمان را وسیلہ طغیان و عصیان ساخت
و از طایفہ نیگری ہر کس را در ہر جا بہت آمد و بجای با قبائلش پرداختہ رقم تلک بر متعلقاتش کشید و شیوہ جلایان
لہش کہ رفتہ جمع کثیر از لوندان بی سرو پا بر سر خود جمع کردہ ولایات قریبہ از زن الروم کہ حالارض روم می نامند بخود
سر تصرف نمودہ بزمیت نگہ باستنبول رفتہ سلطان مراد برادر سلطان عثمان را بر تخت سلطنت نشانہ و از طایفہ
نیگری ایشقام کشد با فوجی کثیر با سکو دار کہ در حوالی استنبول است رفتہ در ہمہ جانب عمارت کردہ براہی
طبقہ نیگری ابقا نمیکرد و آنچه با فوج مسلح شد العلم عندہ تا دوزخ تو نیگری را بتبع ایشقام کند انیدہ امول
بنہایت بدست آوردہ بطایفہ لوندان میداد عطا و ریش سفیدان و دولتمردان سلسلہ آل عثمان برخلاف
متوقع و کار اعمال او کردہ اورا ازین فضولی منع کردند و این حرکت نامہجار اورا موجب تخریب دولت دانستہ
در صدد دفع او درآمدند و او از عطا و اعیان در گاہ عالی مایوس گشتہ بارض روم مراجعت نمود و درین شکوفہ
اقبال انداج یافتہ کہ سلطان مصطفیٰ بشورش طبع و خط دانہ موسوم بود بہ بیعت مخلوع گشتہ سلطنت بسلطان عثمان
قرار گرفتہ بود کویند درین اوقات کہ دیگر بارہ سلطنت رسید بشورش دانہ او طغیان کردہ اسماں خارج از دایرہ

عقل و حرکات نامناسب از صدور می یافت بدینجهت رای عطا وریش سفیدان سلسله آل عثمان از بیم زلزله و انشقاق
امور دولت بدان قرار گرفت که او را از بقعه سیمر سلطنت محافط داشته سلطان برادر او سلطان عثمان با که گوید
و خود سال بود بدینجهت سلطنت نشاند طایفه نیکوچری از بیم باده خواست قضیه سلطان عثمان را رضی بسلطنت او میشدند
والله سلطان نزد با عظمیاء طایفه نسل و فروشی بسیار کرد و مستبران طبقات لشکر را بر انگیخت که با طایفه نیکوچری عهد و پیمان
ورزند که من بعد اصلا از مقوله واقعه سلطان عثمان حرفی بر زبان نیاورند و از بازخواست خون او درگذرند و
طایفه نیکوچری همان اقتداری که بمطابق قانون همیشه داشته اند بدستور داشته باشند بعد از انعقاد عهد و پیمان و استغناء
خاطر آن بقعه و صلاح اندیشی خیر خواهان و استقنای مفتیان سلطان نزد از جلوس فرمودند سلطان مصطفی و دیگر باری مخلوع
گشت و در خلال این احوال دارالسلام بغداد در آمدن بدست فیه قزلباش چنانچه تجربه سوست بپای سر بر علی عثمان
رسید جمعی که در وقت صاحب اختیار امور دولت کشته متکفل مدام دولت بودند مخورانه در مقام استراحت و استراحت
در آمد و بعد از مشاوره کشکو حافظ احمد پاشا را که بین الاقرا ن بزمید کیا ست و کار دانی انصاف دارد و از کجای حالات
بغداد و چنانچه واکا است و پیکر سکی دیار بکر بود وزیر عظم و سردار کرده انظام امور سرحد قزلباش برای موافق و
منوط و مربوط گردانیدند که بطرف صلاح دولت داند توجه نماید و نیکوچری آقاسی سابق چون در وقت سلطان عثمان
قتل آمد و بود دیگر بران نیکوچری آقاسی کرده با عموم نیکوچریان متقبل شدند که بمرحله و ایازه پاشا که قتل نیکوچریان و دیگری
کرده و عصیان و طغیان اند و بطور غیر سد دفع نموده که تر تمیز ملک بغداد بندند و عموم سپاه مستبول که قاپو افلا
می نامند بتدارک سر مشغول گشته با خزان و تو بخت و اسباب یورش بغداد روانه دیدار بکر شدند که حافظ احمد پاشا
پوسته با امور رجوع قیام نمایند و حافظ احمد پاشا چون نوید وزارت عظم و سرداری یافت احکام موه که با خصار
پاشایان و عساکر تمامت دیار روم از مصر و شام و حلب و روم ایلی و اناتولی و غیره ملک فرستاده میالست و
دیار بکر را برادر پاشا نامی تفویض نمود و آن سال در دیار بکر قشلاق نمودند که بکر سال دیگر توجه مدام هر حد که شرح
لشکر و در نزد کور بواق عرب و با کشتن بی نیل مقصود و بعد از شش تقسیم و قایم سال آیند و هر قوم قلم لشکر
میکرد و ان شاء الله تعالی شرح تمدن طایفه از بعضی از سوانح احوال انبیا چون بعد از صلوات
یورش بغداد و چند کلاه و اسلحه صنفان از فرقدوم موه کب نصرت نشان رشک رفته رضوان گردید و
فرخنده سعادت بعد از بیانی و انجاش مطالب ادب حاجات و عشرت و شاد کامی چراغان و آیین بندی کنند
بود ذات مبارک اشرف را بقدر عارضه روی داده و در لشکر روزی بصوت گرانیده از مقر سلطنت قشلاق باز آمدن

بهشت نشان فرموده بعد از طی مراحل و مراتب سیر و شمار ساحت دارالملک فرج آباد و عرصه تربیت بخش قصبه اشرف که قطعه ای
بلکه چنان قطعه از انست در سمیت قدم سرت از دم مطهر سالی و تربیت از انست آغاز نهاد و ایچان نخست بهام از هر طرف بلیه
سر بر علی آمد و بعد از آنکه بوسی و طر محالست مجلس شست آیین در ادای رسالت و سفارت شمول انعام و اکرام
رخصت انفراد یافته روانه دیار خود گردیدند از جمله سواد ایچان مذکور نیز زانامی او نیز یکایک ایچان محبت که از جانب مذکور
محمد خان دالی آنجا بدار السلطنه امینان آمد چون جواد خوش خرام موکب اقبال بجانب مازندران در حرکت آمد
حاکم و وزیر و دایمی امینان به رسم استقبال قیام نموده با احترام و اغوا از در غارت سر و مستان باغ خلد آیین نقش
جهان فرو آورند و روزی چند که در امینان اقامت داشت کما یجی لم یترجم میزبانی پر داشتند بعد از آنکه فی الجمله از پنج
راه اسودی یافت متوجه مازندران گشته در خطه طبعه اشرف به عادت کوشش جای یوغریا لبوس دریافت و صحیفه
اخلاص و صداقت آیین که آورده بود با همایای آنرا بنظر اقدس در اورد و داد و ماه که در ملازمت اشرف بود همواره
با انواع نوازش و احسان و الطاف شاهانه سرافرازی داشت بعد از دو ماه رخصت انفراد یافته با مکتوب عنایت
اسلوب روانه گشت سانچ و دیگر خواجیه حاجی نام ایچان فرخنده پیام شاهزاده جوایت کامکار سعادت فرجام دولت یار
شاهزاده خرم ابن پادشاه و الاجاه کرد و درون بارگاه شاه سلیم فرمان فرمای هندوستان است که در قصبه اشرف
بتقبل باطجالت مناظر سرافرازی گشت مکتوب محتوی بر حسن ارادت و اخلاص و شرح منازعه که با فساد مفسدان که میانه
او و منسوبان و والد عالیشان او روی داده بود بنظر اشرف در آورد و در آن مخالفت با منتهای شکایت بسیار از باب
توجه و بی اعتنائی پدر بزرگوار بنایتی که لشکر پسر او فرستاده بود حضرت عالی خواجیه حاجی مذکور را بنوازشات
شاهانه سرافرازی فرموده تا نوروز در همان آفرود در پایله سیر بر علی نمود و بعد از نوروز در فیروز اجات و سعادت یافته
جواب نامه بر خواجیه در خوب پذیرفته اند و میفرمودند و دلان و منافع و منافع انصایح شفقانه دلچسپ فرموده اعلام نمود
که چون اطاعت و ولدین بفرمان و جلب لایزالمان آفرید و کلمه دین و داناتان به و بنای و فرزندان در حق و ستم است
لایق کمال فرزند سعادت اند انست که در دنیا خوئی خاطر شریف پسر بزرگوار بوده و حضرت با نور و خیر و شکیبایی
در رعایت حسن ادب بر سر رضا آورده از اموری که کرده طبع شریف آنحضرت باشد اجتناب لازم دانند که هر آنکه
فی نفس الامر موجب خشنودی خالق و بسندیده و خلاق و سرمایه غرت و اقامت از در خود داری من فرزند سعادتند
خواهد بود با خصان و در باب غفلت دارائی کرده و تنقید و دیوانی و فرمایه جیمندی بخش چنانچه خواجیه شرف گفته شو
آسایشی و و کتی تفسیر این در حرفت با و دوستان مروت با دشمنان مدارا و ایچان مذکور را با سلطان سعادت روانه خواست

مختصی المرام یافته قاتلایه روانه فرمودند یک ایچی شاهین کرایان پادشاه و او را تار است که چنانچه سبق ذکر یافت از حواشی
روزگار و عادی جانی پیک کرای غیر بود اش که متبوت رویان سلطنت قوم تاتار رسید و با او سعادت و بزرید النجانب
چتر اقبال جایون کور و وندی دید کاتب سعادت شهاب بنور و کامیاب بود و در ندر بند شروان محل افتاد شش فرار یافته
در کین سلطنت خودی بود و حضرت علی حمت و الا بر حصول این مطلب کاشته سعادت و سعادت صوری موی
نظیر می آمد و ناهین سال بعد از آنکه بنوعی و هر گونه و سایل که در مشیت الهی در لوج محفوظ مرقوم و مشیت بود
سلطنت قوم تاتار و فرمان رسانی ملکشان در دیوان بجز کرایان بلور بزرگتر او قرار یافته عظمای قوم سلطنت او
و ولی عهدی بزرگترش شاهین کرایان که با مصلح تاتار قفای می نامند اتفاق نموده و او را طلب داشته بودند
و او آنقدر منت اشرف بسته داشت که در دیوانه و او را به و جسیب التواء کامروان کشیده اعیان انظار
تکلی سلطنت خود کرای و ولی عهدی شاهین کرای بنیرفته و تفریز ایچلی شکوه و واردین انصوب خشین معلوم
که از جانب خواند کار روم نموده و از فرقه و تخت و دیارهای فخره و اخیر حمت او آورده و در کان دولت عثمانی او را
با طاعت و انقیاد سلسله اک عثمان و بنی حمت بنور و قبلش در ولایت کرده بودند و او از و نور خلاص حسن ارتقا
دست در بر سینه طمس ایشان نباید و بخور از او خواند و باقی حباتق البقیه حضرت علی بنیر و چنانچه نقش گنیش که
بر زمین مکتوب صداقت است و بستانهای عهد بود علام شاه عباس شاهین کرای خود و پاشایان روم که به سعادت
جانی پیک کرای که بر سر او تعین یافته بودند و دیگر محاسبه نموده غالب آمد و بود و حقایق حال و نظام احوال خود را
که بر نیروی اقبال و توجهات ظاهری و باطنی آنحضرت و ولایت سینت و توسل مخلصانه او بدید و دیوان و الا
و نوع یافته بود و بعضی اقدس رسانیده شکر الطاف و اعطای شاهانه که درین چند سال شامل حال او بود و حسن
وجوه و بلخ پان او انموده بود و حضرت علی نیز و نور توجه و غایات عنایات و اشتقاق ایچی او را مشمول انرا
شاهانه که در آینده رخصت انفراف از نانی داشتند و مکتوب غایت اسلوب و قلم آورده و در باب حسن سلوک و
دارا باد و مست و دشمن فصیح کار چندی و از شاه و مرشدان درج فرموده و یا با و موقوفات و افره و باخلع فاخره از سال
داشتند و یا ایچلی محمد پاشا ایمان است سید بنیر می بود موسوم و معروف با میر افندی در میان رویان عمو سادات
نبیر تعلیم میر افندی می نامن با عت ایچی فرستادن او آن بود که چون پیکر پیکر ارض روم بود و بار قرب جوار و
مصلحت و نیا و از وی با امیر کونستان پیکر پیکر بخور بعد طرح آشتانی انداخته با او طریقه و یا اسلوک میداشت
بعد از واقعه سلطان عثمان و سلطان او حکمت باز خواست آن واقعه و یا یوس کشتن از موافقت عظمای رویه

[illegible]

موردیستیم یکدیگر را ندانیم که دست از هر یک رسیده حقایق حالات عرض نموده مورد الطاف و استعانت کویید
در سوانه محاسبه قاسم خان و قورچان افشار است با مخالفان دین و دولت در موصل شرح واقعه آنکه قاسم خان
ایمانلو و یوزباشیان و قورچان افشار چنانکه از پیش گذشت در موصل اقامت ایضاً قلع و اشتهام امور از حد
قیام داشتند و دین سال جمعی از روی میان آنکه خود و اگر او را عزت تابعه بر داری حافظ احمد پاشا و جمعیت دیگر
مستطرد و قوی خاطر گشته بمسئله از نو که مقتصدان و از آن تشکیلی بودند بپیر کردی حسن پاشای از امرار و میسر و برادر
امور حسن پاشا که در خوالی بعد از گرفتار گشته بود و بسیار رسیده و موصل آمدند در وقت زیاد از سیصد نفر ملازم بر سر قاسم
خان جمع نمودند که بایوزباشیان و قورچان افشار مجموع مقتصدان و غیره نیروی دولت و تائید اقبال حضرت
بدفع اعدای حجت بستند و غنیمت محاربه جزم کردند و از نظر فین صفوف سپاه آنرا بسته گشت از دلیران کرده از شکوه
جلالت پیش نهاد بر خصم سپاه مخالفان گشته و سایر یوزباشیان و قورچان موافقت نموده قاسم خان مردم
و نیز در گرمی قتال جلوریز نمود که در آن زمان فین لشکر حسب اشتعال گرفت و بکلمات دلیرانه سپاه منصور مخالفان
دل باخته دست از محاربه کشیده پای نهیمت کسوفند و افواج قاهره بران فیه کثیره غالب آمد تا موازی کینهار
نفر بکثره زیاد قتل آمد غنائم بسیار منسوب آمده و بقیه السیف پراکنده شدند بعد از اینان خاطر از قورچان سرحد
میوزباشیان و قورچان قاسم خان را وداع نموده پاسرها و اختر مهار و سفیدانه بپایه سر بر اعلی آمد و فرج آگاه
حجبت نهاد و نظر هایون و سایر بزرگان شرح واقعه مذکور از تقریر یکدیگر و قورچان حصار مجلس آنم که تحریر بیست
ذکر دست و دین رسیده یکدیگر بی شایسته میام عراق و ب شرح محمد بن که او را با عادی موصل بمجلس داد
بقابل ایشان و از آنم و از آنم چون بوقعه مذکور بوقوع پوست و شخص شد که مخالفان حدود موصل باستظهار
و دل گرمی خود و مردم دست تسلط و بل کشوده اند و بمساع جلال رسیده که فوجی از یوزباشیان نیز خصوصاً ابل
و له نامر متا در متاق عند و اتفاق در آمده بجانب حله و بخت حرکت کرد و از بار و از راه ایشان بخلق اندیاز میرسد
و طایفه افشار بنابر علت و با که در موصل شیوع یافته از طرف لشکر انیشید و جمعیت و قوازه توانستند نمود و قوا
خان بانکه مردمی در قلع موصل است و آنولایت محل شورش و انقلاب است و اینم مقامات موجب زلزله و خلل
منتسبان دولت قاهره است رای هایون جهان آرا اقتضا آن کرد که یکی از کاروانان بساط غرض خان
در گاه بوفور غیرت و مردانگی و فدویت و جان سپاری در راه دین و دولت اتفاق داشته باشد از درگاه
معلی روانه آنطرف کردند که عا کر قلم و عیش و آنکه خود در جمع نموده که رحمت بدفع اعدای بند و هر یک

مخالفان تهور و سحر و جادو روی نمایه که بگویند و احتیاج افتد معاونت بطور آورده در باب پنجم صلاح دولت
ظاهر بوده باشد بعمل آورد از جمله سحر و جادو و شامی شامور که بصفت حسنات تصاویر
درین خدمت نامور گردانیده با فوجی از عساکر شکار و میر قیاح مین باشی تفکیک این مصنفان و جمع دیگر تفکیک
رکاب با شرف روانه انظار نمودند چون زینل بیک از رکاب اقدس جدا شده روی غنیمت بانصبوب آورده
بر حد نزدیک شد به موضع پوست که جمعی از خود و درمیه و تخته و حد و موصل بزم تفرقه در حرکت آمدند و
قاسم خان با مغازی دوست سید کس از غازیان افشار که در قلعه موصل با او بودند از فقدان او و قوت
و قلت و با که هر روز جمعی راه عدم می نمودند صلاح در توقف و قلعه داری ندیده قبل از وصول مخالفان برکن
آمد مخالفان تصرف در قلعه نمودند و بهم آنست که خان احمد خان اردلان نیز بدین جهت قلعه گرفتار انداخته
آن قلعه نیز تصرف عادی در آید و میانه سار و سلطان بیک لی برادر زینل بیک که متولی روضات معده است
و قوجی باشی قوریان نجف اشرف است و طایفه اعراب نمنا که بحد و دگر بلا و نجف آمده بودند می رفتند
یافته زینل بیک از ورود این اخبار در حرکت مسافر عمت نموده چون کجالی در تنگ رسید حسین خان عالم
رستان با معده و دی چند آمد و با و پوست بود و بجا بوضوح انجامید که سردار فوجی از رویه را بر کمر
حسن پاشا جگر کس بغبط و لایت موصل و کر کوید و قلعه انجام تعیین نموده قریب پنج شب هزار نفر از روی کمر
و عرب بر سر او جمع آمده متوجه انصبوب شده اند و تا دو سه هزار خانه دار رعیت از حد و قلعه زیاده
بقلعه بکشد و کوه بایند که از آب گذرانیده و با نظرات برند زینل بیک بعد از استماع این اخبار
عساکر شکار که در آنوقت جمع بودند گرفت موانعی سده هزار نفر سپاهی بزرگ و در تفکیک شکار در انداخته
بر سپیل ایغار آن نبات بعیده را در دور و در طی نموده روز سیم بر سر مخالفان رسیدند و از شدت
ایغار زیاده از دهنزار کس نرسیده بودند و از انظار مخالفان از آوازه ورود و قریب و لشکر ظفر
از ترس زل گشته گریه می کردند و اعراب برانگند شدند از آن جمع سده هزار کس کامپش بیک آمده از جانب
صفوف قتال در بسته گشت و لیران زرم از مای دوست باستعمال سیف و کمان برده فیما بین کشت و حرب
اشتغال پذیرفت و باندک زمانی تزلزل بارکان ثبات و قرار سپاه مخالف راه یافته شکست بجا نیاوردند
و چون در قریب نیروی دولت و اقبال بران طبقه ظفر یافته قریب شصت و هشت نفر کشته شدند و سیه
ظفر با کسی چنان ضایع نشد و حسن پاشا با بقعه سیف منزه خود را بجزیم قلعه رسانیدند و از روی ایکن قریب و شکار

عازیان و لشکریان گردید و بعلت و با که در شهر و قلعہ طیان عظیم داشت و هر روز جمعی از ایشان تلف میشدند میان
حسن با ساز و نعل یکدیگر سواران آمدند نموده قرار دادند که چون در قلعہ و باست هر دو لشکر کوچ کرد کسی در شهر و قلعہ
نمکدارند که بعد از تسکین علت طاعون آنچه از جانین مصلحت باشد بعلی کند و نعل یکدیگر صفایا بنمیزی و اوایل واکوس
که کوچانید و برود بودند باز گردانید و مظهر و منصور معاودت نموده حسب الامر شرف میر فتح را با لشکریان قلعہ
بنده و ستاد که همراه بکلی مجاریست قلعہ قیام نمایند خود باز گشته و رنجی که رایات مضوره بقصد نگر جستان بیرون کرده و در قلعہ
اقامت داشت بهلاست شرف صرافازی یافت و شرح محاربه مذکور و آمد و رفت و از تقریر و دستغرا خصار آن موکه
تسوی یافت از سوانچ این سال در فتن قزجای خان سپهسالار ایران است بجانب کر جستان و ظهور عصیان و طغیان بود
او پدید و تان ضلالت نشان کفرستان برهوشمند ان عالم صورت و خرد پروران جهان معنی واضح و لایح و مختصر
ثابت در اسب است که هر لری از امور که در مشیت الهی قرار یافته در لوح محفوظ رقم ثبت پذیرفته باشد بر حسب فعل است
مایش و بیکم ما یرید بی اشتباه از کتم عدم بخیر ظهور می آید و هیچ تدبیری از تدابیر عقلا و دهر و مدبران روزگار واقع نشود
قضا و مانع تیر تقدیر نمیتواند شد و فوای العبدیدیر و الله یقدر بکوه انیمنی است و چون در سینه آید و با قضا کرد
فلکی و حوادث آسمانی بعضی فتن و فتور و محن و مشور و رقم پذیر ملک تقدیر شده بود که لابد بظهور آید و زمانه فتنه ساز
ابواب محنت و بلیات بر روی روزگار خلایق کثوده بود و بر حسب اوزار و ادله شیا بنیا و سبابه استبدان سستی
کارکنان عالم غیب سرانجام می یافت صورت انحال و نظیر انمقال فرستادن قزجای خان سپهسالار ایران است
بجانب کر جستان که باعث ظهور و وقوع چندین قضایا عظیمه و منج حدوث انواع فساد و خونریزی و محرک بلایا
و فتنه انگیزی گردید شرح و قایع آن در قضایای سال گذشته مرقوم ملک پان گردید که از حکومت ولایت کر جستان
کاشت بعد از آن که خلق اندیار کرد و از راه بی او بهاد و عصیان و طغیان ظهورت جابل نادان مورد غضب و سخت
شاهی که نمونه از سخت الیست کشته از قتل و اسیر و خرابی از حیرت اشغاع افتاده بود و به بکر خان اکر می دورت
قاجار تقویض یافته او را با بعضی ایما قایت با کجا فرستاده بودند و او در حرم قلعہ قلا نقوج محل اقامت انضیا
نموده بنای شهری انداخته هر طبقه خانهای مرغوب و خانات و حمامات و عمارات ساخته بودند و قیبه الیست که آن
را نوید عفو و مشوره مان بودند که وی از آوارگان که از بیم قتل و اسیر با طراف و جوانب پراکنده گشته و در زندانی
خمول خرید و بودند بمقتضای حب الوطن من الایمان اگر چه ننگسایان بخشیده بودند با کجا جمع آمده بقصد ساد
تیم رسید و بدور فتنه رفته که وی از نادان و سبابه میان نیز که بهم خسته از ایشان بود و بمقام اصلی جمع آمده بودند و نیز

کر از انهای پسر خان و تفریر کرجانی که در خدمت سایون علی راه مسکانه دارند بوض اقدس رسید که میانه از او را
و سپاهیان کرجی که با آنها آمدند و طهورت آمد و شد و مراسلات نهانی بوقوع انجامد و محتمل است که البته ضلال رعایا
تیز گرد و غریب از ایشان فتنه عادت کرد و دای عالم را بر آن متعلق گردید و یکی از ارباب کیا است و فراست و احاطه
در ایت با انصوب فرستند که بقتایق حالات کرجیان رسید و در دفع و رفع فتنه انکیزان و بنظم و نسق ملک آنجا مصالح
دولت قاهره بوده باشد بعمل آورد و اندر قریب آنجا سپهسالار که در آن زمان در پایه سرسلطنت بنیان بود بدین
خدمت مامور گردانیدند و مورا پیک کرجی را که محنت و کالت سایون خان و الی کرجستان کار تیل داشت ملازمه سال
متجاوز بود که آنها را اسلام نموده با پسران و خانه کوچ در خدمت اشرف مغرور و محترم و صاحب قبول و اکتا و از جمله متوکل
بزم اقدس بود رفیق سپهسالار گردانیدند که چون صاحب وقوف نیک به مهمات کرجستان است و کسب انعام
نظور نیک و خدمتکار بهر محل اعتماد داشته اند آنچه نوازم و دشواری و خیر اندیشی نظام و نسق انولایت لایق دولت
محمول گردانند و صبیحیه میرخی خان قورچی باشی را که پسر و دخترهای سایون علی است نامزد سایون خان بوده و صحرای
نکور و دانه گردانیدند و حکم شد که امر او قرا باغ و شروان هکی نزد سپهسالار جمع آمد و در هر باب نوازم هر آنچه
رسانند و قریب آنجا و مورا پیک کرجستان رسید و امر او شروان و قرا باغ را اخبار نمود و چون عروسی و دلاوی
سایون خان در میان بود و یوسف خان پیکر یکی شروان و محمد قلی خان زیاده علی پیکر یکی قرا باغ و امر اعظام و
سایر شرک اسلام با تجلات و زینتهای کونا کون بایشان پوسته اول جشن عروسی انعقاد یافت و بعد از آن چون نور
لوکب بخت کرجیان کاخست از حقیق و بل پیر و نیامه اراذه ازلی قتل فوجی دیگر از ایشان تعلق گرفته بود
جهت تحقیق و تیرین سپاهی و رعیت عموم انظار بفراتر قریب همراهی غزای کرجیان باشی اوج که شهرت داده بود
احضار نمودند قریب دوازده کس هکی با اسلحه و یراق جمع آمد و علامات فساد و عصیان از صورت حال ایشان
نمایان بود بواسطه و خاطر مدفع و رفع آن کرده اشترار قرار گرفت تکلیف کردند که چون رفتن باشی اوج
بموانعت و هم کشی بر شاد شوار است کلات جارج خود را بخازیلان داده خود از همراهی سفر باشی اوج محاف
باشند بعد از رفتن اسلحه و یراق تمامی آن کوفه فخره را شکاری و اردو میان گرفته بطرفه العینی و مار از نهادن قوم
بر او و تیر و خشک با تیش قهر سوخته مروض تیغ یا سا گردیدند بعد از ظهور آن صورت مورا دانه کور بخت باطن و از
خود را هر ساخته از غیرت هم کشی یا بوس حکومت و بزرگی کار تیل با آن آمدان و عظام انظار به مواضع نموده
بجیل و تیر و کتب قتل سپهسالار و بعضی امر کشته انواع فساد و خون ریختن و فتنه انکیزان از او ظهور بوسه نصیب

دشمن و طغیان آن شورید بخت تبر روزگار نمک حرام در وقایع سال نو کاشته ملک سخن پرداز میکرد
سال از تاثیرات غلکی و تقدیرات ایزدی علت و باطن عین و بعضی محال از بایجان شعاع یافت و در دارالارشاد
شدت آن بلیه بشاید بود که در نفس بلده زیاده از پست هزار کس تلف شده در مواضع و محال قریه خصوصاً مشکین
وارش و کرم و در خلخال قریب بشتاد هزار نفر که از مجموع بلا غرقا یکصد هزار نفر زیاده راه عدم میبودند و از بران
روزگار دیده استماع افتاد که هرگز در آن دیار این شدت بلیه بدین منابر و طغیان نبوده و بعضی محال طارقمی
خزین نیز بنابر قریب جوار سرایت کرده تلف شدند که متوفیات که درین سال حیات فانی را در عالم نمودند و بجا آمدند
اشفاق گردید استغفار یک عوب کر که از جمله مقربان بساط اقدس بود در هنگام معاودت از سفر خیر از بغداد و جوار
بماند و وقتی که سواره با چند نفر از رفقای مسافت می نمودند حال بر دستگیر گشته از رفتن باز ماند خبر بحضرت عالی رسید
از شمول عاطفت محض تحت روان فرستادند بجهت در آمدن چند قدمی پیاده و بطاقت شده باز میل سواری نموده
تاب سواری نیز نیامده و اظهار بطاقتی کرد و او را پایش آوردند که مطلق در سواره استراحت نماید چون پناه حیانتش
شده بود و دیرت زندگانی بتقاضی اجل سپرده متوجه سفر آخرت شد وی و له کمال سبکت که ابا عجم از زمره صوفیان
صافی طویف این دودمان بود اوجی باشیکری سرافرازی داشت و را او تخریام حیات از نو و اعتماد و ایشاک آقایی
باشی حرم علیه عالی شد بعد از فوت پدر منصب اوجی باشی کری که موروثی آن سلسله بود با و تعلق گرفت و بوفور
اهلیت و آداب دانی بجای جلیا رسید و ترقی نمود و وزیر و پادشاه قدر و منزلتش بلندی یافته از زمره مقربان
خاص و مخصوصان بزم اختصاص گردید صاحب رای و مشوره بود چون پیشش صغیر و کورک بود منصب خورشید
باجی تنویض نیافت که بعد از آنکه نشو و نما یافته با ایلت آن خدمت داشته باشد باقتضای آن عمل شود و سالی
ولد شاه علی میرزا که وزیر دیوان عالی و اعتماد الدوله بود بعد از معاودت یورش بغداد و در دار السلطنه
مریض گشته نشان علت سرطان در به نشانی کشته بان الم مبتلا گردید مگر رفعه کردند و تبرید نمودند و صلا
منفید نیفتاد و رفته رفته مرض مستولی گشته معالجات اطباء و تصرفات جراحان دافع قضا گشت عاقبت
اقامت بر چیده رخت اعلی سیر منزلت آخرت بر او پدرش شاه علی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان بود
آن سلسله مشرف بمباهرت این دودمان بودند و نیز دو مرتبه باین رتبه و الاسرافرازی یافته متعلق العقب
بوده فرزندی از او در وجود نیامد متروکات خود را در زمان حیات وصیت بدن بحضرت عالی همه کس بود و چون
مسود این اوراق مکرر از و این اعتراف شنیده بود و آلودگی مال دیوان نیز داشت بنابر آن متکاتش بحیطه ضبط

درآمد و منصب وزارت دیوان اعلیٰ چنانچه سبق ذکر یافت سلطان العلماء خلیفه سلطان بن رفیع الدین محمد صدیق نورانی
و کرم و قانع او در سال سی و نهم از قرن دوم ایام سلطنت تیمور غیاثی باریسم غریبی
بهار بشام روز کار و زید و زمانه عطرسالی آغاز نهاد و لشکر افریده وی که در روضه جهان دم از طغیان و از فرقه و مصاد
نزد م نور و زبر اندکشته در زوایا افسردگی متواری گشته خورشید جهان آرا با هزاران فرد شکوه در عرصه کاه و نود شرف
جلوه کری کرده لوای جهانگیری برافراخت یعنی در روز شنبه دوازدهم شهر جمیع الشانی ده ساعت و هفده دقیقه از
روز که شش سیرج محل تحویل نموده سعادت افزای منزل محمود گشت سحر از لطف هوادیده زکس گشته و در تازی قری پاز
خون جگر چشم بدلیل و بهار بواقفت روز کارفته آغاز نهاد و سوسن که نشان آنرا دکی داشت بقصد جوشن غنچه
تیز کرده و دگمین غارت اوراق زیرین گل نشست شاید دلارای چمن حبت نو خطای بزم بهار فرش زردین گنزد
بر رخساره زیبا از گل و لاله پرنیست شو باز نسیم بهار غالیه سازد مگر که موحکاتش چمن تازه تر و شد و در لطف
هوای بهار انجمن آرای گشت چون خط مشکین یا باز سمن سای گشت حضرت اعلی شاه قلی اللهی در قصبه لطیف
اشرف نازندان بهشت نشان بخرمی و کامیابی میکند ایندند جشن نوروزی در خلوتگاههای زرنگار آن خط
شریفه که رشک فرمای قصور جهان و ریت افزای روضه رضوانست اتفاق افتاد ارکان دوله قاهره و
اعیان خلافت با بهره انجمن سلاطین و بزرگان طایفه که در آن جشن جهان بهر حاضر بودند زبان اخلاص
چنان به تنیت سال نو و مبارکی نور و زفیروز گشاده و عاوشنای شهریار کامکار ادا نمودند چون عکس
قدیمه و خلص زمینه روز کار عذار است که پوسته بتلاطم امواج بحر من بر هم زن هنگام عافیت و اسود
گشته کاه سفاین راحت و استراحت را غریق برفا میسازد و کاه و ابواب فراغت و آسایش را مسدود گردیده
درهای ریخ و عنابر و روز کار طبقات انام میکشاید و عالم فانی خالی از مفاسد و بلا بایست و فیال
از گردش روزگار و افتضای فلک کج رفتار و سپهر ساز کار و فراغت و اسودگی از خلق کنار حبه قناری
غفود بهار گشته و از هر طرف لشکر و حرکت آمده و قایع عظیمه ظهور پوست شو سرشته دارد و کمر روزگار
که دلهار محنت نماید فکر دل خرمی را زانده خست زمانه در عافیت را به بست اگر چه هر گونه حادثه روی
و فتن و فتوری در هر جا ظهور یافت عاقبت بلطفی ز دانی و صحت وجود فایض الجود خاقانی و نیروی اقبال
حسن سعی و تپا بهر صایبه آنحضرت روی یا بخطا آورده مفاسد باصلاح انجامیده زیرا که گفته اند شو تشابه
اگر باشد درست من و جمله را گوشه دای است اما زمانه بسی که دمنست بر خطایق ریخت و بسی خوشای عزیزان

غلت اینست که گفت نصیه شورش را خوبست که از کجرامی و عصیان و طغیان مورا اگر جی شورید و بخت تیره روزگار
 بطور پوست و تنای عظیمه بران مترتب گشته از ان محمدرضا و اسب بسیار بخلاق و عبادان رسیده و میرسد
 چنانچه در ذیل مرقوم میگردد و ذکر ظهورش گفته خواهد شد اول بیان شورش و ارتداد و عصیان مورا که در بخت
 بد نهاد و اعمال و افعال ناانگار آن سرخیل فتنه فد و شقاق آن نابکار سپهر روزگار شرح این واقعه که بگفت
 این واهی عظمی آنکه چون کروی از کفره فخره که جستان کاخست نوعی که مرقوم گشت و مرقوم شد مکافات نیست
 و جزای بدینیتی یافتند آنچه یافتند مورا بد سر انجام تیره روزگار که بمصلحت وقت شعار ستوده اسلام ظاهر گشته
 و دست از کیش و ملت نصاری باز نداشته بود که جیان کار تیل که همیشه دولخواه این دودمان والا بود طین
 اطاعت و بندگی تقدم اخلاص و بکمتی می نمودند و توجه و التفات شاهانه در باره الطایفه درجه کمال داشت
 و بمنان کاذبه و قاذیل غیر واقع و مغتریات از جاذبه اخلاص منحرف گردانیده و حرف چند از زبان کوهر نشان
 آنحضرت که مشهور بی توجهی و مایه وحشت و از یاد توهم بود خاطر نشان آن کرده نادان کرده چون در درگاه
 محل اعتماد گشته کمال محرمیت داشت مغتریات او را مقرون بصواب دانسته خوف و بیم ایشان روز بروز بیشتر
 فیروزی افزوده تر میگشت و در جانی که اکثر امثال محمد قلیخان پیکر پکی قزاق و پیکر خان ایگرمی دورت پیکر
 حسب الصلاح مورا بخدمتی مامور گشته بر سر ستاقهای کفره رفته بودند خاطر بطور عصیان و قتل سپسالار
 فرار داد صبی بر اقی بسته کل مسلح از خیم خود بد زخمیه قزاقیخان آمده از روی دولخواهی مذکور میسازد که
 کرجیان کار تیل عموئایا غی شده آماده خلاف و مستعد جنگ و جدال اندلی انگلی تا ملی کنیده سوار می باید شد که با
 از ان کمران که تبرک باش بد مکنه شده اند و مغلوب سلطان و همه اند مغترت و اسپه بکنو و قزاق باش رسد و
 بامورنا شایسته جبارت و ولیری نیایند چون قزاقیخان و امرا قرب و منزلت که آن بد بخت را و خدمت
 اشرف بود بار دیده و اشتقاق و الطافی که از جانب نواب جایون یوگایو تا قرین حال او میگشت مینام
 نمود و بودند و یک پیر او با کوچ و متعلقان در نیولاست منظور نظر شفقت و مرحمت و کامیاب غرض یافت
 بودند اصلا احتمال نمیدادند که مشارالیه مصدر امری که بوی نادولخواهی از ان آید تواند بود و بالجه قزاقیخان
 بصواب بد مورا مستعد سواری و سوار شدن شده قبل از آنکه ملازمان رسند آن غدار نابکار تیره روزگار
 تیره حواله او کرده چنان زد که نوک سنان از جانب دیگر نمایان گشت و خود بطور خیمه یوسف خان امیرالام
 شروان رفته با او نیز از روی حیل و تدویر همین عمل پیش برد طایفه کرجی بعد از قتل این دوسرور عالی قدر

باردوی قزوین شد و در یک پسر زنجانیان امام و بردی پیک نام و هر کس دیگر که بدست ایشان درآمد از پای در آوردند اهل ارده
فرع روز ششم مشاهده نمود و خواص و عوام در کمال سرسختی بوم بفراموشی انداخته بهر طریقی شتافتند
تمامی اردوی قزوین را به غارت یافتند و اموال و اسباب لایحه و لایحه بدست کرجیان درآمد بعد از انتشار
این خبر نوعی اضطراب و سرسختی بطبقه قزوین را به یافت که هر کدام از اموال و عمارت قزوین و کرجیان که بجهت
نامور گشته بطرفی رفته بودند فرصت معاودت و جمعیت یکجا نیافته از هم آنجا که بودند راه نجات جستجو نمودند
سایون خان والی کاتیل فرصت در دادن قلعه تغلیس که متعلق حکومت و مرکز دولت او بود نیافته با اتفاق
قلیان پیکر یکی قزاق باغچه قلعه درآمد و بجهت جت بند مور بعد از کشتن اموال و غارت اموال و اسباب
قزوین را با جمعی کوفه بفره بزم تخی و تصرف قلعه قزاقان و بدست آوردن پیکر خان و قتل و غارت و استیصال
اویماقات آگرمی دورت و غیر هم که در انجامی بودند متوجه انصوب شد پیکر خان از وقوع این حادثه بی آرام
گشته از بی تابی مردم ایل و اویماق که بکلی اهل و عیال همراه داشتند تاب توقف نیاورده در تمام سپردن
بر زن اهل و عیال و احوال و انتقال شدند در جانی که بکنار کر رسید بعضی عبور نموده بعضی دیگر عبور نمودند
که مور با خود کر چیه رسیده اموال و اسباب بسیار و مواشی غنایم پشمار میغانود و جمعی کثیر از انبیا و صبیان
مسلمانان با سیری کردند و پیکر خان با متعلقان خود بدلاست گذشته بدو آمدند و قلعه قزاقان را با اموال
و امتع بسیار که از آنجا بجا خروار از بشیم بود تصرف کرجیان درآمد و از آنجا پای قلعه تغلیس آمد که آن قلعه
که حکومتگاه ولایت کاتیل است بطایف الحیل بدست اردو جماعت تشکیلات لوری سر کرده ایشان شاهر
شاهی نام که حارث و کو تو ال قلعه بودند بعد از اطلاع بر قضایائی که مذکور شد چون بهماری تغلیس اطلاع
و اعتمادی نداشتند متعلقه سایون خان را با برین قلعه بردند و با وجود فقدان ذخیره و عدم استقامت
قلعه داری که کرمیت بنبط و محارست آن جست بسته بهر کس از طبقه مسیحیه که مظنه خلاف داشتند بجهت یک
و جدال شد و از طرفین چند کس قتل آمدند و تشکیلات از ذخایر اموال متولان و غیره و نصاری ذخیره و دوا بهر حال
نموده در محاطت قلعه سعی موفور بظهور آوردند و مور را تبه روز کار جمعی از کوفه را بر سر قلعه گذاشته خود با خود
کر چیه متوجه قزاقان شده تا بلده کفر رفته و آن بلده را که مسکن پیکر یکی و اعیان ایل و اویماقات قاجار
نمید و غارت نموده اموال و اسباب بی نهایت آورد و از آنجا نیز جمعی از عیال و اهل ایسلمانان با سیری کردند
و تمام مردم ایل و الوس قزاقان از جاد و تمام خود رسیده تا بل خلد ازین آب و اسر عنان باز نشیندند و مور را بر سر

بعد از آنکه کوفه و آنکه در از صامت و ناطق پروخت و قصد آنکه قلعه تپلیس را بدست آورد و به انصوب شناخت بر اسلحه چنگ
و چرب زبانی و دودهای چیل بسیار کرد و سعی و حیلها آنوقت که شاهر شاهی را فریب داده دست در کردن مقصود
حایل کند مفید نیفتاد و تفنگچیان و امن صحت بر میان زده در محاکمت قلعه میگوشتند و جواب بر اسلحه و پنهانها
مورار از جز توسط سفیر تیر و کلوله تنگ نمیدادند القصد سرعان از جانب امر او تفنگچیان بایه سریر خلافت بنیان
آمد و حقایق حالات بنوعی که تجریر پوست عرض کردند و بوضوح پوست که مورار تا بکار بعد از مدد و راین اعمال
ناهنجار اظهار و دلخواهی سلطان روم کرده سرهای مقتولان را مصوب یکی از معتبران کرجی بدیار بکر نزد سردار فرستاده
تخت و دیوار از تپلیس امتعه و اموالی که بدست آورده از سال داشته سردار را بطرف کرجستان و شروان آمدن غلب
نموده سردار این وقایع را مقدمه فتح و ظفر دانسته منشور ایالت کاریل و کاخ را با اسم طهورت فرستاده همیشه
آمد و بیکدیگر ملحق شدند و هر یک تکیه بر سنده حکومت زده با ششام حال خود و استقامت مملکت مشغولند شتر خوش
که رفتند حریفان سرزلف ساتی که فلکشان بگذار که قرار گیرند و در تخیله قلعه تپلیس سعی موفور بطور می آورند
حضرت اعلی بعد از وضوح این خبر و حالات عیسی خان را سردار کز ظفر شعار کرده اند و بدفع فتنه مورار و اشتیاق کرجستان
مامور گردیده و فراق خان جرجس را که داروغه لایمجان کیلان بود بجای یوسفخان امیرالامرا شروان نموده متوجه
که بر سپیل استیصال با انصوب رفته با امر او عساکر آنجا بعیسی خان قورچی باشی ملحق گردید و امیرخان بیکدیگر آذربایجان
نیز با عساکر تاجیعه خود بمیرافقت قورچی باشی مامور گشتند و قورچی باشی بدیاری فرمان گشته موکب جاده و ممال نیز از
مازندران بهشت نشان متعاقب در حرکت آمده و در دار السلطنه قزوین نزول فرمود و چند روز در السلطنه
مذکور محل اقامت شهریار مظفر و منصور بود از آنجا ببلایق سلطانیه توجه فرموده چون اخبار حرکت لشکر و هجوم آن
میر رسید روزی چند چمن سلطانیه مخیم بر اوقات اقبال گردید که بر طرف غایت موکب هایون لازم آمد عیان
توجه با نظرف محظون کرد و نام قلیخان بیکدیگر پستی فارس با عساکر آنجه و آمده و در چمن سلطانیه بار دوی ظفر
قرین پوست و حکم شد که از عساکر منصوره هر کس تا غایت بکرجستان نرسیده باشد در اردوی کیهان بنوی نمون
نموده و در رکاب مظفر انساب باشد شرح نهفت هایون بصوب عراق عرب بعد از ذکر وقایع کرجستان و قضایا
که در خلال انجبال در هر طرف بوقوع آمد رقم زد و ملک بیان میکرد و ذکر محاربه که فیما بین جنود ظفر نشان و کرجیان
بدیایان بوقوع پوست و ظفر یافتن لشکر ظفر و ورود عاقبت محمود چون قورچی باشی بنوعی که در مافوق تجریر پوست
روان کرجستان شد قورچیان غلامان و غلامان و تفنگچیان سر کا خاصه و امر او عساکر عراق و آذربایجان و شروان

که حسب اتفاق حضرت جلیون بمراقت او مامور بودند قوچ و قشون و قشون رسیده در هر یورت جمع می شدند
تا آنکه لشکر عظیم در اردوی قوچی باقی فرام آمد و روی بمصعد گورده و از آن طرف مور با اتفاق ظهور یافت یک
خان و ده منوچهر خان و الی نسق که هر دو از پیم سپاه زرخواه قزلباش در کرجستان مابعد روم بسر برده هر کدام
کوشه خریده بودند در نیوقت بمعاونت و استکمار سردار و ترغیب نمودن او با و پیوسته بودند عطا و اعیان
بل خلق کرجستان کاتیل و یقین السیف کاغت نامواری است هزار سوار و پاده و رزم آورده نژاد پیکار و رزم
گشتند در روز دوشنبه است چهارم شهر رمضان در موضع کوشکوار توابع آل کت جالی تخلص فرستیدن اقرب
چو اتفاق افتاد و از جانبین صف سپاه آراسته مستعد محارب بودند چون شاه بنده خان و لشکر کور با بجان
قریب شده روز دیگر داخل میشدند سپاه قزلباش جنگی اجست رسیدن شاه بنده خان در آن روز بتأخیر
انداخته شب در میان درآمد و از طرفین محارب به دست بهم نداد و کرجیان نیز در آن حوالی اقامت نموده از جا
بیراسم پاسبان برداختند صبح روز سه شنبه است و پنجم ماه مبارک مذکور صنوف قتال آراسته شد قوچی باقی
قول قرار گرفت امیر کوزنه خان بچرچکری متورگشت میمنه و میره جنود اقبال ببلندان محوکه که از راست حکام وقت
از آن طرف کرجیان نیز رسیده بیکدیگر تلاقی شدند فیما بین جنگ عظیم در پیوسته در اول حال کفر و بیایست
پیش آمد و بیکبار بر چرخان جنود قزلباش حمله نمودند چرخچ تاب مدینه آن کرده و ابنوه بنیاورده از یکدیگر
و امیر کوزنه خان لحظه پای ثبات محکم و استوار داشته زخمهای قوی یافت چون بحسب اتفاق بمحل مناسب
جنگ بهر دست نژاده بودند و از میمنه و میره جنود قزلباش معاونت دست نداد و لایفه قاچار امیر کوزنه
زخمه از محوکه بیرون بردند کرجیان در همان گرمی قتال بیایه جماعه تشکیلی داده از صدات آن گروه صنوف
تشکیلی نیز متلاشی گشته جمعی کثیر از جنود طفور و در خصوصاً از جنود تشکیلی شربت شهادت جسیده و سنج روی
بجو که جان شتافتند کفره کرجی جان خیره شده پیش آمدند که گروهی از ایشان کیطرف که هر کوی میزدند
باردوی قزلباش درآمده در جانب اردو باز از دست بغارت و غارت بر آوردند مردم اردو باز در شاکر
چشکان که در اردو بمجاقت اغرق مانده بودند بهم برآمده شورش و برضد کی عظیم در اردو شیع یافت
چنانچه مردمان لی سر و پا و پید و لتان او باش که در اردو مانده بودند دست بغارت اموال که بیکبار آورده
قرار بر قرار اختیار کردند اردو بی صاحب مانده ازین ممر ازیت و خسارت بسیار دید که نصرت شعار
رسید چون مذکور شد که در محل مناسب طرح جنگ اتفاق افتاد بود در پیوسته گروهی از لشکر

که در کشته و کنار زمین و سار بود چون قول بزرگ نمایان خود ازین غوغا و آشوب چهری سپاه کفر و ضلال تصور کند ایضا باریستی
بجای لشکر اسلام راه یافتن پای اقامت ایشان سستی پذیرفته بعضی از زمین و بدولی و بعضی بدوستی ملل و میاست امول
از مکر و روبرو افتاد و این آشوب و انقلاب بر لشکر قول هم سرایت کرده تر زلزله و تفرق بجای سپاه راه یافت لیکن
قورچی باشی از وفور غیرت و دلیری با معدودی از دلاوران جان بنام موس و ده از شاهده این حالات اصلا
بناظر راه نداده در مکر و پای ثبات و قرار استوار داشته جمعی از خود قاهره که مشاهده صبر و ثبات نمودند قوی دل
گشته بکینه بر قوت اسلام و نیروی اقبال شهباز گردون غلام کرده باز وی شهید شهادت قوی دل و کشاد و شادمان
بجانب کوفه تاخشد و خاک مکر را از خون آن خون کرفشان کلگون ساختند مقارن این حال شاه بنده خان
که نیز از عقب می آمد با فوجی از پسران سپاه خود از کرد راه برز مگاه رسیده مایه استظهار و دلگرمی کریم خان وادی
ادبار گشته روی به نبرد گاه آوردند تیغ میانی غازیان سرافشالی آغاز نموده بطرفه یعنی بطعن سنان شعبان
و ضرب شمشیر صاعقه کردار تا موازی ده هزار پناهنده و سواران کرده اثر بر خاک هلاک افتاده و مار از نهادن خاک
بادیه کمر اهی بر آوردند بقتله الیف مور اسیر بخت و ظهورت پدیدت و تا یک سپاه کفر و ضلال را رومار
خود را بکشته وادی ادبار دیده پشت به کمر داده راه نبر میست نمودند و حامیان حوزه اسلام بر حسب الحق
یعلو و لایعلی غالب گشته مغلوبان تیره روز کار بجانب تقطیس شتافته چون با نچی رسیدند از آب کرمی عبور نمود
بلی ما که از خوب ترتیب داده بودند سوختند و خود را بر پشتهای انبوه پر درخت و جایهای سخت کشیدند
معارف سپاه سرداران کرجی ظهورت می نمود و آقا تنکیر و ایوال و پچن یک و سهراب یک از جمله قتلان بودند
از عسکر منصوره چند نفر از یوزباشیان و قورچی و غلام تنکلی در حمله اول قتل آمده شهادت یافتند از اول
انسان قریب که اکثر آن خود و تنکلی بودند شربت شهادت نوشیده شرح روی دنیا و آخرت گشته بعد از
فتح و ظفر که قورچی باشی و امرا و عساکر باز گشته بار دو آمدند خیمه را از مافی الخیمه خالی یافتند و از سب و ستر
و شتر نشان ندیدند نهایت بی سامانی در میان کشته و واقع شده رفته رفته اخبار فتح و فیروزی ایشان یافت
و پراکنده کان اردو و بند یک جمع آمده آنچه از دواب و شتران و اموال و شاید دست آمده صاحبان تعجب
در آوردند و در اصلاح حال خود کوشیده فی الجمله انتظامی در عسکر پدید آمد و از آنجا کوچ کرده به تقطیس رفته
محموران از تنگنای محاصره و عسرت معاش خلاصی یافتند جمعی از کفره بطرف باشی اجوق رفته متفاتی کردند
کرده بودند متفاتی بزبان کرجی جمعیت را گویند شاه بنده خان و قزاق خان را با فوجی از خود قاهره بر سر ایشان

درستادند برایشان غلغله یافتند و غنایم موافق و اسیر بسیار بدست در آورده و منظر و منصور را بکشتند و حقایق مالک
بنگاه جهان پناه عرض کرده در حینی که موبک هایون از دار السلطنه قزوین حرکت کرده و بیرون شهر اقامت داشت
مصرغان وارد شده و مژده غلغله رسانیدند ذکر رفتن فوجی از افواج قاهره بصوب قراقلیان کشته شدن شاه
خان بقدر قارمندان و زنده جاویدان جزا از اصابت عین الکمال و اثر چشم زخم رونق کار که درین سفر خیر انجام بسیار
پسیده کشته شدن شاه بنده خان و کرفاری قراق خاست در راه قراقلیان شرح واقعه ای که عبد الغفار یک فرس
فرامرز یک که در معتبران طایفه کرجی است که سعادت اسلام دریافته و رتبه شرف نجابت مغزو و کرامت
در سلک پادشاهان هر اقد سلطنت و پرستاران حیریم عزت مشتم و خود نسبت دادادی امام قلیان پیکر یک
داشت درین هنگام در کرجستان بعد از ظهور اسلام او را بچشم نگاه میداشتند و خاطر اشرف هایون علی
باین متعلق بود که عساکر منصوره در استخلاص او و متعلقان او ساعی شده بهر عنان که میسر باشد بدست آورده
بعد از محاربه مذکور شخص شد که متعلقان او در قلعه قراقلیان اند و این قراقلیان محلیست از توابع کرجستان
صعب الساک قلعه دارد که بجهت صعوبت راه و انبوهی بیشه و جنگل محل استظهار کرجیانست قورچی باشی فوجی
از امر او عساکر منصوره را بر کردی شاه بنده خان پیکر یک شروان و خسرو میرزای برادر بکرات خان کرجی
بمحصول این مهابرت قراقلیان فرستاد و خوانین عظام و عساکر نصرت فرجام از راه صعب بمقتدر شتافته
بجای قلعه رسیده احاطه نمودند اهل قلعه محدودی بودند که اسم و رسمی نداشتند راضی شدند که متعلقان
عبد الغفار تسلیم نمایند و عساکر منصوره مراجعت نموده دیگر تعرضی نرسانند امر عظام نیز صلاح در توقف
غذیه کوچ و متعلقان او را بدست آورده کوچ کردند جمعی از کرجیان و طبقه باغیان ازین خبر در کشته شدن
محل تنگنای را تفنگچی کان و در که اشته محل عبور شکر را رسد و گردانید که در وقت مراجعت عساکر منصوره
دستبرد می نمایند از مویدهات اقبال قاید قهرمانان امرای عظیم الشان را از انان راه برگردانید راه دیگر اختیار
نمودند و پیش و پس شکر بزدان کار است حکام داده با احتیاط تمام طی مسافت می نمودند و مخالفان بعد از نظر
بسیار واقف شدند که سپاه قزلباش از راه دیگر رفته اند جمعی را با نظر فرستادند و روزی در اثنا عبور که
شکریان اکثر کشته بنزدیک شده بودند شاه بنده خان و قراقلیان با محدودی شکر را گرفته با احتیاط
می آمدند از هر طرف راه آواز تفنگی از میان پیشه برآمد ظاهر شد که آواز تفنگ کرجیست که همه طرف در مقام
جنگ و جدال می بیند امر اند کورد و انجاعت حکمای صوفی نمود و از آقامان ترکان حاکمان شاه بنده خان

جوانان کار آمدنی صلاح شدند اکثر شکر یان قزاقان ایستادگی نکرده راه سلامت جسته قزاقان خود از فرط تجماعت
و جهالت ایستادگی کرده شاه بنده خان را رضی بایستادن نبوده میگفتند که بیک انجماعت مشغول شدن صلاح نیست در
که شستن سعی باید کرد و قزاقان مسجوع نداشتند از جوی آبی که در سمت راه بود که شسته بطرف مخالفان توجه نمود و مکراراً
انجماعت و از کثرت و قلت شاه خبری یافته در خوران فکری بصواب بکنند و رنگنای کر جیان او را تنها با چند نفری
بر سر او انداخته شاه بنده خان او را در آن محله که داشتند و خود راه سلامت جستن را بمقتضای غیرت و شرف یافت
و همراهی مناسب ندانسته و نیز از آن جوی که شسته در وقت جمعی کثیر از کر جیان از درون پشته نمایان شدند و برایشان
مجموع آوردند و فیما بین جنگ و پیروخت قزاقان گرفتار شدند شاه بنده خان با چند نفر از غازیان ترکمان بقدر قدرت
و توان تلاش نموده بدجبهه علیا شهادت رسیدند و درین هنگام زد و خورد دعا که منصوره را از صوبت و امانت
و بعد در رسیدن میر نور محمد و سپاهید بود و سلامت عبور نموده بمنزل رسیدند و با غیان قزاق خان رازنده بودند
ظهورش و مور او سرب یک که در درگاه محلی با او طریق انگیزدگی داشتند در مقام گفتن او در نیامدند و بچشم نگاه داشتند
بعد از چند گاه فرصتی جست که نفر از محافظان خود را تلقیع نموده بجا و انت ایشان خلاصی یافته بمیان کرده قزاقان
آمد و اکنون بستور بکلر یکی شروانت چون واقعه مذکور بعضی اشرف رسید از وفور رحمت و اشتاق که عمو
و ربا نه باز ماندگان جان سپاران اخلاص شعار بند و مل میدارند از این جان فشانی پسر شاه بنده خان را که گویا
بود سه ساله بجای پدر بر تبه خانی و امیر الامرای آذربایجان مخور و سربلند گردانیدند و از اقوام او وکیل و نایب حجت
نظام و نسق آن سرکار تعیین نمودند و محمدات آن سلسله از فرزند این مرحمت فرحناک گشته تمام ایشان بسور و سروز
مبدل گشته امید واری طایران درگاه بر احم الطاف شهنشاه بنده پرور گردون بارگاه از دیار پذیرفت و مجدداً
حق کناری و حقیقت و زری انحضرت و اتفاق انشا گرفته هکسان بزبان حال این مجال میروند شو که بدینسان
غم چار خور و خسروا خوش طبعی بیاتانه چهار شویم که پسر ابرس یک پدر ایشان برسد خیز تا در ره او گشته یکبار
شویم آدمی را و کان پس از عبودیت خدای تعالی بندگی مخلوق را نماند اختیار کنند که اگر در آستانه او بنشیند و او را
گفته شوند آن بزرگ نظر بر من خرافات دنیائی او نگارد و دانه دخته او را از روی محبت بر ندارد و در روش اطفال آن کند
که عیال و اطفال آن گذشته بر فاهیت مناش کند از آن چه بیروت کسی که زن و فرزند میست در ماتم و سوکوار یکی
و مالان بود و بدل مجروح و غم و الم باشند و بانه از گرفتن اموال او سببی نمایند و نام محمد چند را بدین حجم شخص
فرستند بلکه زن و فرزند او را قین و شکنجه نمایند که آنجه نهان کرده اند بجا نیند و هر چه بایند تملیک خود دانند و میت

چنان بی کور و گش ایند از ند و باز با دبار کدا و خوار و غور گذارند العیاذ بالله و می ای کشد که از عهد ان بر می آید
خدا یا همه صاحب دولت از رحمی در دل و مدتی در خاطر نبخت محمد قائل محمد دراز منته ماضیه که واقع شده که سلاطین کلکار
و پاشا بان عدالت شعار و احقاق حقوق جان سپاران بدین مرتبه توجیه بند ول داشته باشند که از مصلحت وقت گذشته
ظفل سه ساله را بر تبه امارت و دارائی و امیر الامرائی رسانند خلعت افخار و امتیاز بخشند امید که آنحضرت بر حسب
و محنت نسبت به بندگان یزد و سجانه کامروای عمر و دولت بوده و با فیو ما از درگاه و اهب العطایای ارجند
سر بلند کرد و امین یارب العالمین گفتار در وقایع متوهم و قضایای و ناگون که در خیال قبل از توجیه ریاست جا و جلالت
بجانب بغداد از تقدیر آقا و قدرت مبارک چون از مردان مشهور و پورا اعمالی که مذکور شد ظهور یافت اخبار خوش و حرف
بسیار از سرحد با شهرت یافته با کثافت و اطراف رسید و از هر طرف ظاهر شدن گرفت کم فرستان بخبر ظهور این مقدس
حمل بر صغیر دولت نموده معاندان فرصت جوی تصور نمود و جمعی که خود را از اهل وفاق می شمردند انواع نفاق بطور
آوردند و از راه پاشا که دم از یکجبهی میزد و معاهده و پیمان بر طاق نسبان ساده گان معتقد تر و حافظ اجماع پاشا بدید که
فرستاد و اظهار انقیاد کرد و فور و زربک قورچی استاجلور که از جانب اشراف علی نزد آورفته بود و بموجب دست
و از جیل و تنه ویری که داشت شدت قتل او داده چند کس از رفقاء و امثال مقتول ساخته سردای ایشان را نزد سردار
فرستاد و منقشی پاشا نامی از امر او و میه که از جانب او در قراجه اردو بان در حوالی اختصمی تحریک او یا بار آده خود
در مقام تنخیر قلعه اخته شده در انصوب بکرت آمد سلیم خان شمس الدین و حاکم احقه و تفنگچیان حارس قلعه و قضا
که جستان و اخبار خوش که متواتر و متعالی از همه طرف میر رسیدل ایی داده بودند از ترنزل خاطر عامه تاب ثبوت
لیا در ده قلعه را انداخته پرون آمده بار دوی قورچی باشی پوستند و منقشی پاشا قلعه را با سانی بی جنگ و جدل
نمده متصرف شد و باز به پایشان سوداگران عجم را که از ولایت دوم با بیاضاعت موافق بازگشته با حاکم بودند
و غارم این طرف بودند گرفته از قوت طامع رقم ملک بر کل ملکات آن چهار گان که زیاده از چند و چون کشیده
همه را بجهت خود ضبط نمود و دیگر آنکه جمعی از اگراد و برخی که امیر کونیه خان بالمشکر خجور خند از ایرون پرون رفته بودند
قورچی باشی پوست فرصت یافته در غیبت او بناخت و غارت الکاه و شروان آمده انواع دست درازی
رعایا کردند و له ان امیر کونیه خان با فوجی از غازیان قاجار و غیر هم که بمحافظت قلعه ملکا آمده بودند بر
ایشان آمد و فیما بین محاربات وقوع یافت و گروهی از قبایل اگراد و قبیل آمدند و دیگر اگر جمع از اگراد شهران
و بلاد دست در سلاطین جمعیت نموده اراده ساخت الکاه و برخی نمودند حمزه بیک و لطفه ^{سلطان} خاندان

میلان از برادران مختلف نموده اظهار دلخواهی این دو دمان مقدس کرده سلطان خان سوباشی حاکم نوری و سلاخی گشت
روزی از خدمت آن گمرده ها که در آنجا خان میر مقدم حاکم بود را انجا بردند و با اتفاق بر سر جماعت رفتند و با این
جنگ و جدال و قوی یافته فوجی از طرفین بر خاک هلاک افتادند و یکی از متواریان این ایام مصیان و طغیان خسته انگیزی
شیریک میر عشرت که نسبت که حضرت اعلی بعد از قتل قبادخان و تنه متمرودان مکرری او را تربیت فرموده از پایه نوکری
بر تبه لاریت و پندگی ایل و عشیرت سرافرازی بخشیدند و بعضی رعایت خاطر او از تقصیر بقبه السیف متمرودان انظار
که تبه لاریان تا پنج ایل غایت که پانزده سال تجاوز است او و برادرش مقصود و یک با چند نفر از اولاد و اقربا
فصل رعایت و الطاف شاهانه آسوده کامیاب دولت و غوث و کامروای فراغت و عافیت بودند و روزی
اتوار شفقت و تربیت شاهی بر و جناب احوال شیریک تا فته مرتبه اش بلندی میکرد درین سال بهمنی با نوجوی
چندی از مضرین و اشرار انظار خصوصاً خلف با اهل از نا خلقی که دارد و سر از تبه اطاعت و اخلاص محمد
مقام مصیان و طغیان شده و با کرده و آنچه از اشرار و طغیان برانده آمده دست بقبل و غارت مسلکشان
و جمعی از سپاهیان و رعیت را طعمه شمشیر ناحق گردانیدند بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان را با سیری بردند
نخک و با و تاراج اموال و سرخیال اطفال مردم فرو گذاشتی کردند چون این اخبار ملالت آثار بر بعضی کسان
شد جلالت و در مثال رسید حرکات نا انجا شیریک حکما را موجب استعجاب گشته با جمله حضرت اعلی شاه ظفر
که معدن تور و بحر حوصله اند از ظهور این مقدمات از جای زفته با لطافت الکی و ادا و بوالطن لعین و طایرین
و اثنی بودند از معتمدان درگاه زندان یک ناظر پوئات را با موزی بجزار کس از ملازمان درگاه و تشکیلات
افزون دعا که فارنس مردم امام قلینان و غیر هم مدفع فتنه شیریک مامور فرمودند و بر سر او دست اند
نخست یکمترسان از جو رکبای خاصه شریفه سوره هیون مصوب یکی از اخلاص شجاران کارخانه حبت اوار
داشتند ازین شاره عالی مقصود این بود که تو تربیت کرده ما بودی و نان و نمک این دو دمان که بخانا داده
علی بن ابی طالب منسوب است میخوردی بختی کفران این نان و نمک کرده عدد نمک و عدد علی از کرات
موافق است ترا اصحاب سوره این نان و نمک پرده ایم شیریک از وصول آن لقمه لطیف که از لطف قدیم
عقوبات ظاهری و باطنی تخمیر یافته بود و در کتاب اعمال نا انجا که عاجلا موجب اوار کی و اختلال احوال و احوال
بیم استیصال سلسله او و ایل و عشیرت او بود و اظهار خجالت و مذمت بسیار کرده بود و احوال از خبر وصول لشکر
فیروزی خائف و هراسان گشته در جا و مقامی که داشت توقف نتوانست نمود و از انجا حرکت کرده بکامی سخت

وایل و عشرت را یکی بادی افکار کی آمد و سنگ نفقه در شیشه جمعیت او افت و در خرمن مایست خود را بی سیم یافت
داد و زمان بیک عا که منصوره ناما و دول مسکن او بود و رفته اند و در انهمب غلظت نمود و در انجبت نمودند
بر یکی نیستند آیین دین حق نمک تا بکنند بعد ازین نفوذ باشد از حق نمک خصوصاً نمک خوان علی ذکر و توجیه
نصرت ایات بصوب در اسلام بغداد و فقه و غیره ایافتن بنایت رب عباد چون ریایات فیروزی ایات
جاه و جلال نبوغی که سابق ذکر یافت چندگاه در سلطانیه محل اقامت انداخت مترب الخاقانی زینل بیکه تشک
که بر حد بغداد رفته بود و آمده پایت سر بر علی رسید و حقایق حالات الطرف را بعد از ادراک سعادت بسیار
عرض کرد و از تقریر منبیهان و جوایس که متواتر رسیدند غلظت سردار و عسکر روم بطرف بغداد تحقیق پوست
و توجیه موکب هایون بر الطرف تعمیم یافت و زینل بیک را سردار و سپهسالار کل عسکر عظمی شکار کردند و شب
بغداد روانه نمودند که منتقلای سپاه را بخواه موکب مقدس بود و با اتفاق انفراد عظام و حکام کرام اطراف و شوا
لک و دفع معاندان دین و دولت سعی جمیل نمودند و از نوبه انچه در هر باب بمصلح دولت قاهره اقرب باشد
بعل آورده شود حکم شد که عا که نصرت قرین اند و و یکی بر سپهسدار مذکور جمعیت نموده از صلاح و صواب
او توجیه نمایند و موازی سه هزار نفر از سپاهیان کار دیده جلالت شعاع و توپچان و تفکیان بکار از نمود
قد اند از قلعه دار از موکب مغرورین هایون جدا کرده بقلعه مبارکه دارالسلام بغداد فرستادند که با تان
صفی قلیخان بیکر یکی بوقت عرب میر فتح صفایانی مین باشی و مبارزانی که سابقاً در قلعه بودند بکرامت
و قلعه داری نمایند و حقایق زینل بیک سپهسدار فوجی دیگر از افراج قاهره را بمعا و نیت او نامور کردند
بیکر یکی نور الدین بیک برادرزاده او روانه نمودند و از سلطانیه خبریده و سبای بقصد او اک شرفی کرد
حضرت سلطان الاولیان و برهان الانقیاء و مرقده متبرکه که حضرات مشایخ عظام قدس اند اسرار هم تشریف برد
بعد از ادب زیارت و طواف مرقده متبرکه که حسب فیض و رحمت محل و استیجاب دعاست از احوال مطهره
آن بزرگواران درگاه آله استمداد صحت و طلب فتح و نصرت کرده بجانب سلطانیه عود نمودند و حکم قضایان
باسم قوری باشی اصدایافت که درین سال در ذاباغ قتلای نموده بدفع مور و و بقیه طایفیان کرج مشغول باشد
و از عا که منصوره بقدر احتیاج نزد خود نگذاشته سابر نگریان از مخص سازد که آمده بار دوی طوفان و غریب
در دوم ماه صفر نای کوچ در داده بار جا و اثنی و نیت صادق از سلطانیه روی بجانب بغداد کردند و در گذشت
شد چنانچه باشی بر دربار بکر بنی روم و بکر بنی عراق از بی هم بودند و چون مایه احمد باشی بر کرجی

[illegible]

بر کربلا و حد استیلا یافت حاجی بیگ ملک قلعه نواب و مصلحتی با شاهستانی قلعه مندی را تصرف شدند موازی
یکصد نفر از تنگی جان صفادانی و نجفی بجز است پنجاه شتر و سیامو بود و تاجران توسل بر وجع مقدس معالی شنیدند
خطه پنج جسته محافظت آن روضه مطهر پیش نهاد گفت تا نور گردانیده دایره کردی بهلوان عین عاشق که
تنگی صفادانی در حصار پنج شتر یکصد شربت نبات نوشیدند و در انقضای وقت نمودند که مردی صوفی
بخواست آنجا مردان بستند بنابر این مراد پاشا با جمعی از علما کردند و متوجه تسخیر حصار پنج گشته آنجا رفتند
تنگانی محاصره کشیده حافظ احمد پاشا وقوع این وقایع را مقدمات فتح و ظفر بنداشته بلا توقف کوچ بر کوچ
روان شده بنارنج نیم صوم ختم بالگیر و الظفر پای قلعه دار السلام رسیدند رحل اقامت انداخت و کرده
بر اطراف و جوانب قلعه محوطه گشته قلعه را از سه طرف و میان گرفتند صفی قلیخان و مبارزخان قریشی
دامن مدانکی بر میان جای استوار کردند که ده عالی هست بلند پایه هفت برج است قلعه و دفع صوت
و کسر سلطوت رویان گذاشتند روز اول که جنود و سپاه با طواف و جوانب قلعه بر آکنده گشته صفی قلیخان
فوجی از مبارزان کار دیده و جوانان جنگجوی را بدون فرستادن که برق سالن آتش و خرمن و مال
مخالقان زده دستبرد می نمودند فی الفور بقلم مراجعت نمایند و آن دلیران موکله کار را از طرف هزار ابوخیفه
بیرون رفته معاينه کردار خود را بر بنود رومی نهاده فیا بین چربی صاحب اتفاق افتاد و تا اجتماع سپاه
العینی قریب سیمصد نفر بعضی مقتول و برخی دستگیر گردیده با هم باقیات قولان دو دواب بسیار نامناسب و پشیمان
و شتر بقلم مراجعت نمودند و ازین دستبرد نمایان زد و همه از مبارزان قلعه جاها گرفته ترزل خاطر
که قلعه داران و محصوران را در عین محاصره می باشد فی الحبله یا لگشته دلیرانه بلوازم قلعه داری برداشتند
و جنود پشیمان مخالف شبه طرف قلعه را از کنار دجله خواری هزار ابوخیفه که جانب شمال نیست تا دروازه فرقه
که جانب جنوب است و بنا بر دجله اتصال دارد و یک فرسخ مسافت بلکه زیاده است احاطه نموده خبری
در خواری هزار مذکور بر دجله بستند و جمیع کثیر را با نظراتاب دجله فرستاد و بعد از آنکه بجانب غربی
قلعه است و قلعه دجله دار و موسوم بقوش قلعه استحکام دادند چون هنگام ارتفاع محصولات در سال گذشته
در کل مجال تخصیص حله زراعت بسیار کرده بودند ذخیره پشمار بر جای مانده بحیط ضبط رومی در راه افغان
بال لشکر اقامت انداخته بلوازم اسباب قلعه گیری مشغول گشتند و چنینی که موکله ها را بحد و حد
رسیده بودند نمایان آمد خبر حصول رومی را بارض اغداد و محصور گشتن ساکنان شهر و قلعه را بعرض

افسوس یارند که روی از طبقات لشکر که بمو یک قلعه دارین مامور شده چتر رفته بودند قبل از ورود مخالفان بکلا
رسیده داخل قلعه شده بودند ببلایه بر اسم قندهاری و جان سپاری و مردانگی میگوشتیدند در قضاایانی که در حق
توجه ریایات غفر آیات هاین انظار شاهی ظل العالی در اشای راه بود و قوه پوست دست نمودن قلعه لک و مندی
چون ریایات ظفر پناه جاه و جلال بجانب عراق عرب ب حرکت آمده بهر اهی خود اقبال روانه شد بجهت اجتماع سپاه
ظفر پناه بتانی طی مسافت می نمودند هر روز در هر محلی فوجی از افواج قاهره بار دوی کردند مشکوه رسیده بمو یک
هایون می پوستند بعضی در رکاب اشرف توقف نموده و برخی را پشت میفرستادند که بزینل یک سردار متعلق
ملحق کردند تا آنکه موضع بیرون آباد من اعمال مایه دشت که قریب بالکای در تنگ و سرحد حدود بغداد است
معسکر خروجم قدر فریدون بارگاه کرده در حلال انحال رای جهان آرای بدان متعلق گشت که فوج دیگر ^{از آن} ^{را}
نامدار و کارگزاران عمره روزگار که در امور قلعه داری صاحب تجربه و بصیرت بوده باشند تا یکبار از نفر بقلعه فرستاده
شود با احتیاط آنکه مباد امت محاصره بامتد آگند و سرب و باروت در قلعه تنقیص پذیرد هر یک مقدار سرب
و باروت مصحوب خود کردند چون قلعه محصور بود و بعضی دشوار در نظر حکمان دور از کار می نمود و الحاق
این کارگزاران بهر پیروران روزگار و سرداران کارزار است بعد از اظهار این مدعا جمعی کثیر از شجوان
جلالت شعار و جوانان اخلاص مند دعویار مثل کلب علی یک ولد قاسم خان ایمانلو که با طایفه ایمانلو
عموماً بجهت مسامحه که در بیرون آمدن قلعه موصل نموده بودند در خدمت اشرف صاحب تقصیر بودند
درینوقت بجهت جبران تقصیر از اده رفتن قلعه نمودند دیگر فریدون حسین میرزای پیره ابن حسین جان فریدون
جنک جغتای و مرتضی قلی یک ولد بر خوردار یک انیس توچی باشی و میرزاخان قلچا و میرزا معصوم
عرب غلغل خراسانی و بر خوردار یک ذوالقدر ملازم امام قلیان که از میرزا دای الطایفه و سایر ملاوان
کار دیده تا یکبار از نفر متکفل این خدمت کرده و به رخصت یافتند و تلمیه بر اقبال بیروال هایون کردند و بوظایف
علی ابن از موکب علی و معسکر هایون اعلی جدا شده سرب و باروت مصحوب خود کردند و اینده روانه شدند
چون بار دوی زینل یک از وفور احتیاط و دور اندیشی سپاهیان با گروهی از سپاه ظفر پناه بمعاونت
و امداد الطایفه سوار شده قدری راه رفت تا دو سه هزار نفر از شجوان کار دیده همراه نورالدین هر یک را در
زاده خود رفیق ایشان کردند و آن گروه تا دوسه فرسخی شهر رفته شب در آن محله توقف کرده تا صبح
آماده کار و مترصد کارزار بودند که لکن از رومیه اسبسی با کجاعت میرسیده باشند بمعاونت اقدام نمایند

و انجاعت کس قلعہ فرستاده از آمدن خود اخبار کردند در طاعت میل چون میل که از بلندی روئید بسیار دراز طرف
در وازده حوالی هزار ابو خیفه و قلعہ آوردند از جمله آن کرده بر خود دار یک ذوالقعد و میرزا معصوم غلیظی با چند نفر
در آن شب و پجور از رفقا و رفاقا و بجمع از رومینه و چار کشته بعد از آن دو خورد بسیار هر دو گرفتار شده چند
نفری از مردم ایشان قتل و بعضی بپایید شده اما بقیه السیف پشت بر یکدیگر داده همچون برق لامع خود را بر دوزخ
رسانیدند و سلامت داخل قلعہ شدند و تا سه هزار من سرب و باروت قلعہ رسانیدند و جماعت و میر که در آن
طرف اقامت داشتند فرصت قدرت آن نیافتند که آسپسی بآن کرده رسانند و از قلعہ طنطنه کوشا و مان
و غلغلہ اندامه نشاء بلند آواز گشته با وج آسمان رسید روز دیگر که از قلعہ خبر وصول آن فوج بنواله
یک و غازیان رسیده نمود و نموده معبر منقلای پوششند و اینوا قلعہ دستبرد می بودند نمایان و ایان در هیچ
زمان وقوع نیافته قلعہ که محصور یکصد هزار نفر سپاهی مخالف باشد یکصد هزار از شجیان اخلاص شعار نقد نما
بر کف دست گرفته سر با در راه صاحب خود نهاد و بعد قی نیت و صفای عقیدت سواره از میان کرده
چهار مخالف کشته خود را سلامت قلعہ رسانید و باشند که درین زمان حجتہ نشان وقوع یافت
هر گاه نفاذ امر پادشاهی و جان فشانی سپاهی باین مرتبه باشد پد است که مخالف را چکار از پیش رود
و چون قلعہ زیاب مشهور قلعہ لک و قلعہ مندی هر دو در حدود دما راون آباد در تنگ واقع شده و آن
دو قلعہ را در تصرف مخالف که اشته بیشتر رفتن لایق دولت نمیدیدند زیرا که مشغول ایشان بآیند
بودند و متردین اردوی محلی میر سید حسین خان حاکم لرستان را که با قشون آراسته متوجه عسکر هایلون
بود و بطور او از مندی واقع میشد بدان خدمت مامور گردانیدند و فوجی از تنگیان رکاب اشرف و
سیداران و غیر هم معا و نیت و موافقت حسین خان مامور گردانید و ارسال داشتند یوسف سلطان حاکم
عسکر را با گروهی از تنگیان جنجانی حراسانی بر سر قلعہ لک تعیین فرمودند و اردوی کردون شکوه و درون
آباد زحل اقامت انداخته همت تنخیر قلعہ مذکور گاشتند و فرمان بران قلعہ مذکور بر حسب فرمان که ما قدام
آن خدمت بسته سبهاش برده و در اسم قلعہ کشانی میکوشیدند تا آنکه کار بر محصوران تنگ گردند و از
جانب سردار روم که سپاه زندمخواه قزلباش بر سر راه بودند معاونتی منصور نبود و سخت مصطفی پاشا چیتابا
که حاکم قلعہ مندی بود دست در دامن استیمن زده اظهار دوستداری و غلامی حضرت شاهان و لایت پناه
و ارادت و اخلاص حضرت اعلیٰ نموده محمد اقامی قاپوچی سردار رانیر که در آن قلعہ بود و طوعی و در باب اطاعت

را منی ساخته بر دو بیرون آمدند و قلعه تصرف در پاره محصوران با شش فاع مصطفی پاشا نجات یافتند و چون رزم آغاز
و ولای خاندان امامت و ولایت از لوحه پاشای مصطفی پاشای جستانی نمایان بود و بر تبه سلطانی سرازیر گشته
ابوال علی لقب یافته و الکها مذکور را بجلد و جایزه این خدمت تجلیل و شفقت شد و از ظهور این عاقل و جان
بخشی حاجی پیکر و محصوران قلعه را بآب امیند و از غنای آن کشته قلعه را سپرده بیرون آمدند و بپایه تیر
سلطنت مسیر رسید و خلعت امان پوشیده منظور نظر مرحمت گشته حکومت آنجا بنفس سلطان کروس
تفویض یافت بعد از اطمینان خاطر از تسخیر این قلاع از بارون آباد نامی کوچ در داده روانه مقصد شدند چون
هنگام طغیان آب نزدیک شده بود شرط بریز که در سر راه واقع و محل عبور لشکر بود و روز بروز از دیار می گذشت
حیدر سلطان قویله حصار لوی که یکی از ایماقات روملوست بر قریب جبرامور گردیده با مصالح و علمه آن کار در
شطه مذکور بر انجام جبر مشغول گشت زینل یک مردار لشکر طغیان را با سیرامه نامدار و عساکر فیروزی اثر که حب
الغوان قضا جریان بر سر او جمع آمده بودند منزل بمنزل رفته در کنار شط بهرین لشکر اقامت اداخته مشط اقام
جبر بودند که بعد از اتمام بد آنچه از موقف جلال هند و ریاید عمل نمایند و رایات نصرت آیات تیر در یورت بشود
از حد و در تنگ روزی چند بد بخت اقامت نموده رستان دران مرحله پایان رسید و همه روز و از جان
سیاران عیار پیشه خود را با ش با اعدا و مخالف علی چند پیش میرفت که اگر عمر و بن امیه ضمیمه می بود پشت و
بر زمین مینهاد و غرض شرح انها طول داد و از سر رشته مطلب می افتد از آنجمله قاصدان لشکر منصور و حیدر قلعه
آمدند نموده از محصوران و پیر و نیاں خبردار بودند و اهل قلعه به پشت گرمی خود اقبال کردند و دفع صدقات لشکر
مخالف نموده در لوزم قلعه داری مردانه میگوشتند شرح و قیام حالات زینل یک سپهدار لشکر فیروزی اثر و
مبارزه عساکر منصور و بلر او پاشا و پنج فیاض و میخانان بعد و بر پوست مسکین قلم و در طریق تحریر و قایم بقیه
این سال بدین آیین تک و دو مینماید که چون زینل یک سپهدار عساکر فیروزی نشان منتظاری در کنار
بهرین اقامت نمود و بعد جلالت و مردانگیها گشته دلیر نهایی نمایان اند و عساکر منصوره بعد و بر پوست
از جمله جهت ترتیب کشتیهای جبر قریب بسیار در کار بود و در آنجا یافت نمیشد منتهی خبر داد که رومیان در ایام قوت
و باغیگری بکر سواشی قریب بسیار جهت جبر آورده بودند و بر نایا مانده و الیوم در دو سوختی شهر و حوالی از آنجا
در خاکست زینل یک صحت با و در آن آن معروف داشته یکم از نفر از جوانان کار طلب و تفنگیان قدر
انداز را بدین خدمت نامزد نمود و ایشان ببل قوی بمقصد شتافتند و مکانی که جرنهای اردوی مخالف

نمایان بود و بطلب رسیدند بعضی مشغول برون آوردن قیر کشته برخی پاسبان میداشتند تا اگر قیر بسیار بقدر احتیاج
برون آوردن بی قصور و فتوری بار دور ساینده دیگری انگه برون روزی چند جهت تمام خبر و کنایه آب برون
اقامت واقع شد و قرب وصول موکب های یون دست داد و در میان آسوده حال شبانه روز بلوازم اسباب
قلعه گیری مشغول داشتند زیل یک و امر اعظام مقید با تمام جبر نشد و بزم محارب بوزع آسوده عالی دشمنان
باجست و بجزار کس از دلاوران سپاه منصور که مقدمه الجیش بودند بال کشتی از آب عبور نموده قریب شش
هفت فرسخ راه طی کرده در حوالی اردوی مخالفان صف قبال ایستاد و میانه آن اردوی خود و خدائی که برود
اردو خف نموده بودند برون نیامده متوجه محارب جنود قزلباش نشدند و روز باختر رسیده بود و توقف می کرد
منصوره که سبای بزم جنگ رفته بودند شب در آن محراب بودن متعذر بود و بالضرورة بازگشته محل اقامت خود
آمدند و ازین رفت و آمد می کرد منصوره بمحاربه آن لشکر پشمار و لایزال گشتند و رومیه منوعی که بجزیر پوست شهر
و قلعه را احاطه نموده در کمال تمکن و غرور عظمت و استقلال و قزاقانی ذخیره آسوده حال با مور قلعه گیری مشغول
نموده شبانه روز در کار سیبهاش برون بودند و در چند محل کوههای خاک بلند کرده و بندق رسانیدند و
توپهای قلعه کوب نصب نموده تزلزل و بنیان بروج و باره انداختند و نقبها از زیر زمین نقله رسانیدند
صفی قلیان باشجاغان نامدار و تشکیان و توپچی باشیان قلعه دارد و مردی و مردانگی داده و امن بسیار
جان استوار کرده و چنگهای مردانه میگردوند و یکد و مرتبه سیبها ریخته و دستبردها نمایان نموده باغیان
موفق و قلعه را محبت نمیدادند و آنچه نهایت احتیاط بود بطور عمده آوردند و جمع خاک باندرون میکشیدند
و جمع پاسبان میداشتند چون توپخانه در میان در طرف دروازه قزاقانی بود از آن طرف در تنه قلعه
اهتمام بیشتر داشتند بنا به احترام و احتیاط از اندرون حصار حصار دیگر کشیده بروج و باره را استحکام دادند
و پاسبانان و سرداران رومیه بتخصیص یکجای افاقی از جلادت و دلیریها و جنود قزلباش و قرب وصول
موکب های یون شای اندیشیده خاطر بپوش قرار دادند و پادشاه که دو ماه بمحاصره حصار نجف مشغول
مشتول بود و توب و تفک بپوشیده مقدمه حضرت سر شیر خدا شاه ولایت علی صیقلی شرک خفی و علی
می انداخت و از دور باش سارسان نجیب و جنود خوارق عادات و کرامات روح منظر منظر العجب
جانبی در ذیل این صیغه مسطور خواهد گشت کاری ساخته بی نیل مقصود و بخت که رخزد و ببرد و تلمی
شده صلاح در یورش دیدند و زیر سرج بزرگ طرف قزاقانی را خالی کرده باروتان باشته علی العظم

آتش زدند و قوت باروت و اشتداد آتش خاک آن برج بر هوا رفته اندام پذیرفت و زخمها بدیدار و زبانه
بدینوزنکیه داده از همه طرف هجوم آورده یورش عظیم کردند چون مور و بلخ بر سر و ج و باره اراده نمودند
و مبارزان قلعه در خصوصاً سار و سلطان پیکدی که یکی از صوفیان بود از غریمیت یورش خبر یافته بودند
و از آنرا اخبار نموده سرداران و محافظان برج و باره خود را مردانه نگاهداشته بغرب کوههای تفنگ که
آهنک و خندکهای جان فرسای پدنگ دفع شرمده آن کرده پرریو و رنگ میکردند اما از زیر برج که بقدر
آتش و قوت باروت اندام پذیرفته بود جمعی کثیر داخل قلعه شده و لا وریها بطور آوردند و علی آورده
بر بالای آن برج افراشته میر قلیح مین باشی فوجی از مردان کار از موده و تفنگچیان قلعه دار مردان
بدفع کرده اند و ای همت آورده بودند علمای رومی بغرب دست و تیغ یکی از غازیان اربابی در آمده
رایت صولت ایشان سرنگون شد و بطرفه الغنی کرده انبوه از آن محاذیل در هر طرف بر خاک هلاک افتاد
راه دخول رومی بغرب تفنگ مسدود گشت جمعی که داخل قلعه شده بودند چون مشاهده نمودند که حصار
دیگر از اندرون کشیده شده از تنجیر قلعه با یوس و از دخول پشیمان شده چون مرغ و کبوتر خود را که
قفس و دام یافته و راه خلاص نجات می جستند و اکثر دوازشتون بدیافناشتافتند و آنچه از توبیر منبیهان رست
کفتار سموع شد و درین یورش از اندرون و بیرون قریب شش هفت هزار کس نامی شجاع مخالف بر خاک هلاک
افتاده در خطه بدیده عدم شتافتند و جزای کردار و فکر عمل خود یافته و برجی که منهدم شده بود فی الفور
تعمیر یافت و دره میه محذول و مقهور خود را بسپهها رسانیده کاری ساختند و این یورش باعث نجات
و سرکشتگی سران مخالف شد چون حضرت علی شاهی ظل اللهی از آنها منبیهان عیار پیشه و جو اسپس فکرت
اندیشه از حقایق حالات یومی اندوخته و پروتی خبر و آگاه بودند و بدینجه که قرار یورش یافته بود و غنچه ناک بود
منجانب پایه سر بر اعلی سیاه و ان قدوة المنجیه مولانا منطوق جابدهی که درین فن مهارت کامل و از حد اطلاع
مسئله استخراج نمودند که رومی را درین یورش کاری از پیش نمیرود و مولانا محمد طاهر نودی که در سلک منبیهان
خاصه شریفه منسک و درین علم شریف علمی و متبحر است زیاده از اقران در عدم استیلا ی رومی بران
حکام امر را نموده از بیایت حال دعوی مینمود که از آثار و اوضاع کواکب و دلائل نجومی ظاهر میشود که
درین گمان بر سر بغداد و قلعه تسلط و فیروزمی نخواهند یافت بر طبق این دعوی اراده کرده که قلعه رفته
در مدت محاصره با سایر محصوران در قلعه بسربرد و حسب الاستعداد غرضت یافت لیکن نزل یکباره

شکر ظفر شاربانه آمده نزد خود نگه داشت و در میان سپاه منتقلی بود حضرت اعلیٰ چنانچه شیوه و شعار نیازمندان درگاه ایزدی بود
شبانه روزی محض است هرگاه الهی و الهی بوده سلامت و عافیت پراکنده و لان محصور را از بارگاه مبین
مسالت مینمودند تا آنکه سرمان رسیده اخبار قلع و غلبه قلع و داران را بارگه وی ظفرشان آوردند و بمحمد ایزدی
شکر الطافند وانی پرداخته جهت صفی قلنجان مبارزان قلع و در صلات از چند دستاورد عموم اهل قلع را بنوازش
خبر دادند هر روز فرمودند چون اسباب ویراقی بر ترتیب یافته بود زینل یک سردار سپه دار شکر عجم که یونان
همایون فرمان فرمای ممالک کسری و جم کمر و انکی مجاریه و مدافع دشمن جیت بسته بود بستن جسر را بنابر عادت
در بهر صلاح ندید و کنار آب احتیاط نمود و شش فرسخ پائین تر محلی را که تا بعد از سه فرسخ پیش نبود منبسط
سفاین اسباب جسر را با آنجا نقل نمود و شروع در بستن نمود و عساکر منصوره مقدمه الحیش از بهر بزرگوار
آمدند و میوه ازین اراده آگاه گشته مراد پاشا که شجاع و دلایری شهور و از اقوان ممتاز بود با تیر و زهر
از شجاعت قوم و چند عرابه توبه فریزن و بادیه بزم محافت و دستبردکنار آب استار سیدن آن گروه جسر
ترتیب یافته و تمام بسته شده بود خلف یک سفرچی باشی که چرخچی سپاه منتقلی بود با جمعی شروع در کشیدن
در انشای کشیدن جسر قصور یافت زینل یک فی القویا صلاح این قصور پر داخته هنوز زیاده از سه تیر کس عیور
نموده بودند که سپاه مخالف پیش آمده فیما بین جنگ و پوست در اندک زمانی دلاوران سپاه منصوره داد و دلاوری
دادند خلف یک با جنو و چرخچی بر صف سپاه مخالف تاخت و کرد از مع که نیز در آورده خاک محرکه را از انوشیروان
که کون ساخت جنود و میوه تابعداات دلیران سپاه منصوره رسیده بهم بر آمدند و پای ثبات قرارشان
کستی پذیرفته پشت بموکه دادند مراد پاشا انهم یافته عساکر منصوره تعاقب شتافته قریب یکزار و پانصد
از مخالفان را تیغ پدر تیغ تیز و سنار کمر نیز بر خاک هلاک انداختند و چندی از علما و سنجی پکیان را کشت
و اگر بگوئید و دستگیر شدند مراد پاشا از چهار دوازده حمله از جنگ جنگسواران را می یافته در شب بکوه
سر برهنه داخل اردوی رویان شد و چون زمانه طمس لباس عیاسیان گشته شب ظلمانی برده بر روی کار
کشید جنود ظفر و در منصوره باز گشتند و حقیقت این فتح مبین بپایه سریر خاقانی عرض نموده و چینی که اردوی
کردون شکوه چند حمله پیش آمده کنار بهر بلا و در دوازده انهار آب دیال که بشهر نیز اشتمار دارد و حیم سر اوقات غوغا
جلال بود و حقایق حال بعضی اشراف رسیده بود و در دوازده بهار بشارت نور و فرمود که بهر آنکه از ان شده بود
توام دست و گریبان گشت و ازین فتح نامه ارکس در بایت حال وقوع پوست بکوهان انصوحات عظیمه

و جنود و مأمور و محسین و افرین گشتند چون آن سال شد و درین نوحه عالم را بعد از تحریر و قایم و قضایای هر سال مشایخ
متوفیات سال که و داع زندگانی کرده سفر بعضی اختیار کرده اند تحریری باید باقی حالات این سفر فیروزی اثر و وقایعی
که بطور پوست بعد از ذکر متوفیات در خطی قضایای این سال مرقوم ملک سعادت رقوم میکرد و دانشا دادند تعالی این
شوق این سال بر طالع که از گردش روزگار و عادت محمود و خرج مستیزه کار بعضی در معادک کارزار و حوادث و درگاه
شریعت خوشگوار شهادت نوشیده و بعضی از دست ساتی اجل جرعه حیات جشیده سرور نقاب طلب بغیرم خواب و در
در از کشیده بدبترتیب ذکر میشود و قریحای خان چنانچه مذکور شد در کربستان بقیع عند مورانک حرام گشته گشته و در
شهادت یافت وی از طبقه مسیحی ایران بود و در کودکی و فتور آن ولایت بدل اسر کر فاکشته چون نیکیست بود
در سلک جمید و غلامان خاصه شریفه انتظام یافته سعادت حریت یافت چون جوهر ذاتش قابل بود و در خدمت
اشرف مود و تربیت گشته روز بروز بدجای علیا ترقی میکرد و در او ان جلوس امیر یک نام جوانی شیخ کافی که در سلک
غلامان عزیز کرده کرامی حضرت اعلی بود و کمال تقرب داشت و در منورسن کان او را همگس میکشید و قیامی خاصه شریفه
بود و قریحای مذکور بقیع کش او بود چنانچه رسم است بقوله باس بادشاه را بر کتف خود بسته خدمت قیامی خاصه
میکرد و امیر یک مذکور در وقتی که خان احمد والی کیلان تباریخ سنده الف هجری از کمال نجت برشتگی سر از رتبه اعلی
تافته یافت آنچه یافت شاه عالم پناه بغیرم تنخیر کیلانات بلا هیجان بود رفته بعد از فتح بزیارت هزار متبرکه رسید
رفته بود و امیر یک مذکور در آغاز جوانی و دولت تنگ بر و قیله روشن در داشت داشت کبوتری از جلای کبوتر
حرم آن اکنه شریفه که بر لب دیوار بام نشسته بود و بنظرش در آمده تنگ بر و راست کرد که بر نند اهل کیلان و مردم
حاضر هر چند گفته که بی ادبی است بکنه ازین فعل مضمر منع نشده و آتش داد از قضا غالباً و کلونه داشت با سینه
اجل در حرکت آمده تنگ میل آتش از قذاق بر کنده شده و حیل مذکور بر عقب حبسه بر پشانی او نشست چنانچه
از لوله های و ماغش فرو ریخت و پفتاد حضرت اعلی از استماع این خبر بایدا بگریست فرمودند او را فرزند کبوتر
و المتی بسیار جوان لایقی بود و در سن پست سالگی کاوش گانند او در کارخانه بود غالباً و قریحای مذکور در خلق میکشید
انها میکرد و کان بالادست او و جای امیر یک را با او اندانی داشته خدمت قیامی کری میکرد و روزی به منورسن
رسید که قریحای یک کان امیر یک کشیده حضرت از روی تعجب پرسیدند که قریحای تو کان امیر یک کشیده
گفت با فرمود هر دو کان را حاضر ساختند یک کان را برداشت دوسه بار قلاچ زده گوش تا گوش کشید حضرت اعلی
تحسین فرموده گفت مشتق کن شاید کان بزرگ را هم توانی کشید گفت با قبال حضرت ترا هم میکشم بنده جان خود را

برای آن که منصب کرده در نظر پادشاه کشیده فقیر در خدمت حضور حاضر بود در وقت کشیدن کمان حضرت اعلی ایوان یکا و خواهد
دیده از آن اشارت معلوم شد که جهان پناه او را بزرگ خواهد ساخت در وقت او را و حجابی یک قیاسی باشی خاصه غفر
خطاب او و خدمت مذکور با و تعلق گرفت این فقره فقیر حقیر شرف الدین علی متخلص بهروری بنیدی که در آن وقت
بخدمت کنانجه عالی و کتاب خواندن در وقت استراحت سرافردی داشت و در آن سفر کیلان نیز در رکاب اقدس
حاضر بود و برای العین مشاهده نموده بود و داخل این حکایت کرد و یکی بخدمت لایق ترقی میکرد و تا کارش با آنجا انجام
که بیان شد اول میر تو بنجان و سردار تشکیب آن گردید و از وفور اهلیت از زمره مقربان بساط اقدس نشسته بر تبه سردار سیاه
نقشباه یافته در آن امر بروقی رضای ولی نعمت بهر وی مزاج مبارک آنحضرت سلوک نموده بهر خدمتی که مأمور گردید
سفیدانه اقدام نموده بالاخره بر تبه بلند ایالت لقب از جند خانی سرافزار گشته حسن تدبیر و وفور دلیری و خرم و
دورانی و شایسته و صایب و ثبات قدم و در محارک بمنصب سپهسالاری کل لشکر ایران سر بلندی یافت چندی که امیرالدوله
آذربایجان گردیده درین هنگام حکومت مشهد مقدس معلا و دارائی اکثر محال خراسان با و متعلق بود و بعد از واقعه
او منوچهر خان بهر بزرگداشت بجای پدر حکومت آن ولایت یافت و ایوم حاکم مشهد مقدس معالی اوست یوسف خان از غیر
و در حستان به تیغ خدو آن ملک ارم موزا شهید شد و منیر با و حجابی خان از یک سلبه اند با یکدیگر شرف علاهی این دولت
عالی دریافته با و برادر یکدیگر بودند و مشارالیه از عهد صبی بخدمت قوشچیکری و حفظ جوارح مأمور گشته در آن وقت
عمارت کامل یافت رفته رفته در آن خدمت ترقی کرده بمنصب میر شکاری سرافزار گشته چندی که ایالت و دارائی و التو
استر با و با و مفوض گردید و بحسن سلوک و رعیت پروری اتفاق داشت درین هنگام دوازده سال بود که بهر یک
ولایت شروان بود بار عایا و عجزه آنکس سلوک پسندید و می نمود چون بران نش میخیز بودند و ایالت آن ولایت را بر و
کار و اتکالیست و از فراق چنگر کس که دروغه کیلان بود و در طی ذکر دیگران ذکر واقعه اوطی شده در عرض
شد که تبه خانی یافت علیقلی آن اینک آقاسی باشی و دیوان بکنی وی از او بیاق کر امیلوی شامو و ملازم قدیم
حضرت اعلی شاه ظل اللهی است که در او ان لغو نیست و کودکی آنحضرت که در دارالسلطنه هرات تشریف داشتند و
خدمت بود و روز بروز قد و منتر تش می افزود و در ابتدا بحال جاد و غلی دار العباد نیز ممتاز شد و در آنجا است
قلعه ارگ شهر را خوب کرد و چنانچه هر چند سعی کرد و بست بکانش خان افشار نیامد بعد از آن چون فوجی از لشکر او را بخت
نشد آمد با آنجا محاربه کرده مغر شد و این خدمات مستحسن افتاد و تا به وفور دانش و عقل و جهاد کار دانی و سلوک
عالم و بزرگ دارکان دولت انشام یافته از قورچی شمشیر بودن بمنصب اینک آقاسی شیکری و میر نواد از سرافردی یافت

صاحب ای و مشوره بود در اوایل این سال بدین امری که اقطاع او بود و پارسه روز بروز مرض او اشتداد پذیرفت و مدت
الطبا با معاد اجل مقاومت نتوانست نمود بر حمت جی لایموت پوست پیرانش کو دک بود و نه منصب او درین سال معطل بود
در سال آینده چنانچه مذکور خواهد شد پیران یک تو شمال باشی یکدی غایت شد میزار رفیع الدین محمد صدر خلیفه دینی
سادت رفیع القدر صفایست چنانچه سستی و دریافت بن الجهور بسادات خلیفه مشهور و مانده رانی ملاصل از نژاد
و میر قوام الدین مشهور پیرانیک حوالی بلستان بدش میر سماع الدین مگو کسید فاضل دانشمند و نذر نمره علماء تصد
بود ابانفرد در وازک سلطه اصنافان صاحب الملک و رقبات بود و اندر بزرگانه روزگار میکند و اینند میرد کوزیر
سید فاضل سلیم النفس که شمال و از علوم مشغول و معقول بهره ور و آگاه بود و بعد از غایت قاضی خلایق غنی و ثنی
چنانچه در محل خود مرقوم ملک بیان کشته بر تبه صدرت فایز کشته در ایام منصب در کمال دانست و بی طاعت
و بر نیز کاری سلوک نمود و الحی مسند صدق بن صفات حسنه زینت افروز و در اوایل این سال در کباب نشین
از فرج آباد و مانده نخلان بیرون آمد و توجیه شاق بود و در فرور کوه چهار شده با محله نقطه شریف منسوب بحضرت المزم
واجب التحمل و التعظیم امام زاده عبد العظیم علیه و آیه التقیه و التسلیم آوردند در آنجا مرض اشتداد یافته بکار
رحمت ملک حضور پوست نقش او را فرزند ارجمندش سلطان العکالی خلیفه سلطان که چمن تربت شاهنشاهی
بر تبه وزارت دیوان اعلی برافرازی دارد نقل کر بلاسی معلی نموده در رومنه مقدس سید الشهدا خامس الی علیه
کشت منصب مدارت من حیث الاستقلال میرزار رفیع الدین شهرستانی که بشرف مساهرت حضرت اعلی برافرازی
دار و تعلق گرفت که بمعلی ان بکلمه سبکی خند بار از طایفه نزدیکش از عشایر اکراد و او نیز ملازم قدیم حضرت اعلی بود
که در او ان طفولیت و ایام اقامت در السلطنه هرات مد خدمت بوده در ایام فرماندهی و جلوس سلطان
بمعن خدمات و مراد انکها که در فتور و از یکبه خدایان و محاملات الملقبه اند و صمد و ریافته بود بمراتب علیا
و لقب ارجمند بایائی ترقی نموده قریب بی سال من حیث الاستقلال حاکم و فرمانروای دارالامان که ملین بود
و آثار عدالت و رعیت پروری بطور می آورد و درین عهد حاکم دارالقرار قندهار شده بود و درین سال شنبی برالاک
ابوین ارک قندهار بر سریری که بجزایوان تکیه داشته خوابده بود و مجرستی پذیرفته در میان خواب و بیداری ازیر
نفع جریه و باین افتاد و بعضی گویند که در حالت مستی از ان بالا سرتبه داشته غشیان میکرد و بر شش علیم و ان روی
غموار کی بر ما گرفته که میا و اشته اندک حرکتی افتاد و لایعلم الغیب الا هو افتاد و جان و اولن جهان
چون در خلوتخانه اندون که موضع خوابگاه او بود این واقع شده بود کسی را خبر نبود بعد از زمانی در از بعضی حکماء

نیکو د خیر شده و واقف مال شتند بر سر او رفتند بامر دهنه هزار سالها برابر شده بود و در دیگر علیر و ان یک بر جای
در منگن شد نقش او را بمشهد منگس علی فرستاده در مدینه مقبره رضویه دفون کردید چون خبر وفاتش
جایون رسید علیر و از او از حقوق قدیم پدرش بجای داد نشانده بخاطر خانی و بیالت قندار سرافرازی
بابائی ثانی لقب یافت امیر کون خان سار و اصلان پیکر یکی ایروان وی از ایل اغجه قونیلوی قاجار است پدرش
کلایی پیکر در ملک تورجیان زمان شاه خست مکان عظیمی انشیا منظم بود و او چندگاه اینک آقاسی جرم علیه السلام
دولتخانه مبارک قزوین و دار و ده انجا بود و بوفور عقل و کار دانی و حسن خدمات لایق بترتیب ایلالت و خانی تری
نموده امیر الامرا انچو رسد کرده و در ان سرحد بار و میره چنانچه در محل خود سمت گذارش یافته محابات قوی نامی نمود
چنانکه در سرحد بلنده اوانه کرده و دوازده مرد انگلیهای که عدان سرحد اند و دریافت ملقب بر و اصلان
و سر بلند کشته درین سال در جنگ کرجستان که جرجی لشکر طغرائی بود و زخمی شده بود و تی و دایره ان بجای زخم
برداشت در آخرین سال زخم تشنج کرده اندام کشت چون در تو او کوفه کرجی زخم برداشته بود و بسیار شهیدان
میگویم هست حضرت علی شاه فیصل اللهی لها سب قلی پسر ارشد او را که جوان قابل سنجیده و در خور تربیت بود
اعتیاد منظور داشته با منصوب فرستاده بودند بعد از فوت چند برتبه بلند خانی و امیر الامرا انچو رسد سرافرازی
کرده و ایوم مبارائی و بیالت انولایت اشتغال دارند شاه بنده خان و لده پیر بوداتیان بر ناک ترکان و بی
چند بیالت و دارائی و دار السلطنه تبریز و امیر الامرا انی اند بایجان منصوب بودند درین سال بفر کرجستان با مشور
درازه قراقلخان چنانچه در محل خود سمت گذارش یافت در راه دین و دولت بدست کفره بقتل آمده و بج
شهادت یافت جوان سنجیده معقول بزیور عدل و رعیت پروری آراسته و بکم طبعی و سلامت نفس پر است
بود و در ازاد جان بسیاری و حقوق خدا طبع سلک پیران که پیر ساله طفل او را بجای پدر بر منصب بیالت و دار
و امیر الامرا انی انچو رسد سرافرازی فرموده وکیل و نایب تعیین کردند و پیر بوداتیان ثانی لقب یافت و هرینه
ان یعنی موجب استظهار و امداداری سایر جانبداران دین و دولت گردید و احسن خان استاجلو و بی
او بیاق جاوشلوی مستاجلوست و از ملازمان قدیم بود که در خراسان بر اسم نیکو خستی قیام داشت بعد از
جلوس جایوبی و فرماندهی ملک ایران مورد تربیت و شفقت گشته قورچی تیر و کمان گردید و از وفور شغف
بزم صاهرتین و دودان سرافرازی یافت و بیالت و دارائی عدان و امیر الامرا انی قلم و عیث که بر منصب
قریب است و پنج سال فرمانروای آن ملک بود بصفت حسن عدالت و رعیت پروری انصاف داشت که و ایل

که در امور ایالت و سپاه بگری فتاحه اختیار نموده در محال ساوه که ملک میسبه غفران پناه سلطان حیدر میرزای خلیفه حیدر
او بود اقامت داشت درین سال جاری عارض گشته باجل طبعی سفر آخرت اختیار کرد و جمعی از ملازمان رکاب شرف
در موکه جنگ کرجهستان درجه شهادت یافتند خصوصاً پیرام یک یوزباشی ذوالقادر و علی یک قزلباشی یوزباشی استبلو
و آقا قوام الدین لایچی یوزباشی تنگچیان لایچیان که جوان سنجیده کاروان و سخن سنجی و قلم اشعار اقصاف داشت
و بازاندگان ایشان بنوازشات شاهانه سرافرازی یافتند و در تحصیل اسامی سایر شهداء آن محله که فایده متصور است
رحم الله علیهم اکنون وقت آنست که بر سر سخن رفته گیت عزیزین سم قلم مشکین رقم در مضار تحریق و قانع سال
نوشکا بوی داده بقیه حالات سفر خیریت اثر دار السلام بر صیغه بیان نگارش یا بدعا غار ساز فرخنده فال ایسر
ترک مطابق سنه خمس و ثلثین و الف که سال و هجده از قرن دوم جلوس هایون عباسی است و در هر مقدم نوروز فیروز
شبستان جهانرا که چون روز زمان زیاده بیکی از سر تو تازی داد، یعنی آفتاب فلک پاک خرو
سیارگان و فیروزنده اقلیم چهارم آسمان است باکو کبه عالم افروزی رونق قزاقی و کب نوروزی کریمه در دوسا
و بخت و هفت دقیقه شنبه شنبه است و دوم شهر جمیع الثانی مطابق سنه خمس و ثلثین و الف از مقام حوت
حرکت کرده گلشن همیشه بهار جل را از مقدم فیروزی بخت و خرمی افروزد و مشاطگان بهار عروس دولت و کامرانی
بهم آغوشی خسرو کامکار هر هفت کرده بچهار روز کار آورده شمع عروسان چمن راقازه بستند و گل بهاریای بلند
نوا این گشته گلزار زمانه و کر باره گزیده از غم کرانه شهریار سپهر آرای یعنی حضرت هایون اعلی مدکن رنهار باد
از انهار بفرز خیم دولت با و تا دخل و کامیابی نصب نموده سایانها فتح و فیروزی آفرینش بوند در آن
مبارک سحر که اولین روز نوروز بود و خبر جنگ مراد پاشا و فیروزی یافتن جنود قاهره بر بهی که تجریر پوست کسیده
کار فرامی عالم فضا عموم دولتخواهان این سلسله علیه را این خبر مسرت اثر خلعت فیروزی و سروشی غمی نوید
انواع فتح و فیروزی داد حضرت اعلی همت و لایق مخالفان دین و دولت و معاندان ملک ملت مصر و شکر
در لوازم این امر عظیم سعی و توجیه و اهتمام غیر محصور بطور آورند و چون زبده و خلاصه لشکر فیروزی انزو
میلانان اثر دبا بکر جلالت آثار در رکاب سعادت انتساب هایون بودند یک دفعه پنجه رگس از اعیان سپاه قزاق
و غلامان و طبقات لشکر جدا کرده بکر کردی توخته یک یوزباشی استاجلو و دفعه دیگر دوزخ رگس از اقبالیان
و مغربان درگاه و امثال ذلک بکر کردی محمد قلی یک جلودار باشی جغتای فرستادند که بسپاه منتقلای پوسته
از صوابدیز تیل یک سپهدار لشکر طغراثر در گنبد و از خزانه معموره صندوق نقود و مسلوک جهت مدخرج سپاه

نزد سپهبدان و کور فرستادند که هر نوع رای او اقتضا نماید بر طبقات لشکر قیمت فرمایند و زینل یک مدیورت خود داشت
نموده آن نفوذ نامه و در بر طبقات سپاه علی تقدیم و بقیه قیمت نمود و موکب هایون یکجا کشائی ملی مسافت بیابانی
گفتار در ذکر قضایائی که قبل از وصول موکب هایون بنجد و میان سپاه ظفر پناه قزلباش رومی لغان رومی و میرونی داد
چون بنجد رومی بر نهی که در فوق اشاره شد بر اطراف و جوانب بنجد و محیط گشته سعی موفور در مراتب قلعه کیری کردند
و یورشهای عظیم نمودند و هیچ اثری بر آنها مترتب نگشته نتیجه حصول مقصود نگردیدند و جمعی کثیر و جوی غفیر لشکران
خود بکشتن داده کاری ساختند حافظ احمد پاشا از او از وصول موکب نصرت قرین که زمان زمان میر رسید غرضی
که داشت زایل گردید و همت بر صیانت لشکر خود گذاشت و خاطر بر آن قرار داد که اصلاً متوجه محاربه قزلباش
نشده خود را در آن قلعه کوزه خدقی حفظ نماید و در پای قلعه چندان اقامت نماید که محصوران از قلت آذوقه
و حرمت معاش اضطراب یافته بجز استیاضان چهاره نداشتند باشند و سال انگیزه کاه با حارسان قلعه از وعده و وعده
سخن میگفت و گاه با زینل یک هر اسله و گفتگوهای سپاهیان بیان می آورد که شاید بطایف الحیل و تدبیرات ناقصه
کاری از پیش بر دلی یک نامی از منجی بکیان اگر ادکه در محادبات سابقه آذربایجان گرفتار طایفه بیکدیگر کنند
ایامی بابر ابدان زینل یک می بود و بواسطه ایشان خلاصی یافته در نیوقت انهار سبق آشنائی و باحقوق
نمک خوردگی کرده با اتفاق یکی از جاووشان رومی نزد زینل یک آمده و سخنان خیر خواهانه القا نموده از روی
عبه بوسی در کاه علی نمود بعد از عرض و استیاضه بار دومی هایون رفته بهر اهی جاووش مذکور بغیر آستانوس
و محالست مجلس خلد این سرافراز شد در اثنای محادبات و تحقیق حالات راه سخن یافته عرض نمودند که جناب
صاحب سعادت سرور از جانب خواند کار با عا که پشمار روم با ستر داد ملک بنجد آورده و خراین نام بعد و
صالح بنجد و تجیز لشکر مرف شده باز گشتن سپاه دوم ازین مرز و بوم بخر حصول این مقصود از طعن افنداد ستر
و سپهبدانیم که حضرت شاه نیز بنفس نفیس جهت دفع حادثه بدین طرف نفعت فرموده باشند بنا بر رعایت
سلطنت که سلاطین اطراف دوست و دشمن خیم بران دارند اصلاً ماسخ نموده بخر محاصرت و جنگ و حال
چاره نیست و التماس نمودند که چون قریب شش ماه است که لشکریان هر دو طرف در فتوش و تعب میگذرانند
و خونهای ریخته شده الی اصل گرمی هوار و باشند آورده من بعد که میر بنجد اقامت ممکن نیست حضرت
شاه که از خاندان کرم و رحمت و مروت اندر خص فرمایند که زینل یک معتد زبان دانی هر ام این بندگان همکار
فرستد که صلح و فدا و هر دو طرف را در موجهه بایکدیگر گفتگو نمایند که چو سرور در خیر خواه صلح حدیث و طلبکار

عاقبت مسلمانانست شاید صورتی روی نماید که لایق دولت طرفین و موجب سلامت و عاقبت هر دو گردد و بهشت حضرت
اعلیٰ بخله کبریا در روز ثار فرمودند که در کس فرستادن زینل یک مضایقه نیست اما بعد از ملک موروث همانیون است
و از بد تصرف متغلبه و جمعی که بال عثمان طاعی و باغی بودند نکرشته دفع آن گروه طاعی کردیم اولی این بود که زینل خان
سلسله آل عثمان ملک موروث این خاندان را با مسلم داشته مناقشه نمایند و درین خدمت مارا تعیین نمایند که
رابطه مصالحه و دوستی که فیما بین واقع بود استقامی نماید یا بد از نیطرف نیز کماکان شرایط موافقت و دوستی بخواهد
آید و چون حضرت خواند کار خادم الحرمین از خدمت روضات مقدسه ای که کرام بغداد را که ابا و اجداد و اهل بیت
بیا نسب دانسته باز کردند و چون در مقام مجادله و مناقشه شدند باین جهت بر حراست آن زیاده از مقدار
زینل جدید می نمایم امید که آنچه خیر و سود و خلاق باشد از پرده تقدیر بخلوتگاه ظهور آید و زینل یک جانی بکشتار
که مرد کارگاه سخندانت در یافت علی یک و جادوش مذکور فرستاده میانه او و سردار و امرا و پشایان
رو می گرفت و شنید سپاهیان بسیار واقع شده و سردار بر حصول مدد عا خود اصرار می نمود و از سخنان دور
اندیش و حشت بروشت می افزود و از نیطرف نیز کنگک مجملای هیچ اثری برین رفت و آمد مترتب نگشت بعد از
معاودت جانی یک و ادای عظام صلاح در محارب دانستند که دفع مولت سپاه روم و استخلاص محصوران
جزیر یک تیغ تیر و سنان تیز خونریز میسر نیست لهذا بهمار بر سرخ و جازم کشته باشند اگر استه و دلاوران
جوشن پوش بر خاشجوی بر استه که بارقه کله خود ایشان روشنی بخش آفتاب دیده بود و درشت صحر از شسته
سنان و برق کلگون لاله نار می نمود همه باتازی نژادان هامون نور و جرق رفتار که بر عت یک بر زبان آید
جشی گرفتند و کوه پیکران جهانگرد که از تنه ی جولان بباد مرصردوشش بردوش رفتند می از خبر بود
نموده بزم جنگ متوجه دوی سردار گشتند تا قرب می هزار رزم آزمای نیزکنار و تفکیان بار یکین
جلادت شعار در برابرش کمرشمار صف قتال آراستند خلف یک سفر جی باشی که بهر اولی و در خجکی معین بود
پشت رفت و میمنه و میسر سپاه منصور بمردان دلیر بشیار و دلیران مو که کارزار استقام داد و مرتبه برتر
بهر ای خود اقبال و گاهی پیش میرفتند که دوری به نزدیک می بدل گشته بعد مسافت با قرب انجامیده
بن العکرمین یک فرسخ پیش بود از طرف رومیه اصلا آثار غیرت و مقابله ظهور نیافت زینل یک و امرا عظام
همانجا فرود آمده از و نور تهور و مردانگی سایبانهای سیمین و زرین بر بای کرده و در عرصه رزم مجلس نرم
آراستند و زینل یک رفتن باین مضمون بجا فاطمه احمد پاشا سردار نوشته فرستاده که نیست با فوجی طبع

بغرم ملاقات امیدیم و قرب جوار نیز دست داده لایق نمایم که انصاف سعادت با وجود شکر و شکر و اظهار دلخواه
ولا فمائی که از آن از مقابل فوجی از فوجهای قاهره قریبشش اختر از نمود و یکجنگ پیش نیایند و مصدب نامی خلوات
آل خشان کردند و در عین رقه فرستادن سواره شده پشتر رفتند چنانچه مسافت زیاده از دو میدان راه مانده
در این جنگ جوی سپاه منصور چرخ تاکن رخدق رانند و چند نفر روی را در کنار خندق دستگیر کردند و زینل یکدیگر بجائی
که رسیده بود باز فرو آورده سپاهیان را بر فلک افراختند بزمی دیگر آراستند و ساغری چند بطاق ابروی مردان کشیدند
و در انتظار جواب رقه نشستند و اگر رویه در کنار اندون خندق صف کشیده بروش قلعه داران بگراست
از روی خود می پرداختند و جرات بیرون آمدن مطلقا نمیکردند و سر دار در جواب رقه بمقابله در نیامد
سست نامداد و عذرهای بوج ناد پذیر نوشت و بوضوح پوست که رویان جرات جنگ صحرانمی نمایند باین
گفتگو روز باختر رسیده بود و بر خصمت همایون اعلی بخود سر یکجنگ خندق در نیامدند بالضرورة باز گشتند و
خود آمدند و حقیقت حال بعضی عاکفان شده جاده و جلال رسانیدند که در باب محارب خندق بد آنجه
اشارت شود عمل نمایند چون بر تو این خبر بر پیشگاه ضمیمه انور یافت از محل اقامت کوچ کرده بکند محله
کنار آب بهر نیز آمده هر دو اردو یکدیگر همچو کشته مرده بارگاه باوج مهر و ماه افراختند و زینل یکدیگر
نامدار و لشکر ظفر شعار بغرم ملازمت آمده سعادت کوشش فایز گشتند و غرق با طوبوس عالی دریافتند
و در صواب موکب همایون بعضی دار سلام بغداد و پوستن سپاه مقدی معکرات و دین پرورد و بجز در آنجا
چون غایت یزدی همواره رفیق انانی و امال هوا خواهان این دو دمان قدس نشان است خیر مال تبریزی
که حضرت اعلی در دفع حادثه و حصول مطلب اندیشیدند موافق تقدیر افتاد و هر تیری که از کمان ایشان
عالی بیرون جست بر بهت مراد نشسته کار کرد و علامات فتح و فیروزی باده او بخود غمی ظهور می پوست
کوشش افغان غرور و اسپه بیازان خود و قریبشش رسید غالب بر خصمان غالب آمده نصرت یافتند و چون
موکب جامدن فال جاده و جلال در کنار آب بهر نیز تول اقبال نمود و کمر محاسن کنکاش انقضا یافت که بر
و جبهه دشمنان پرورند و بچه تیر چندین هزار نفس سپاهی و رعیت را که شش مفت با هست در مضیق محاصره مانده
لحظه از تردد قلعه داری و مشقت بر تفت و پنداری اسودکی نیافته اند و چشم غیرت بخواب آتش نکرده اند و بپای
بر برتر راحت رسانیده از تنگنای محاصره خلاصی دهند مخالفان روی خود بر درختان بکمر بستند و
و غر زین و قوب با دلچ و تفنگ داده با شمشیر تمام دست از کار قلعه کشیده بقلعه داری خندق و حصا خود

شکونند درین صورت جنگ خنثی موجب تسخیر لشکر است و صرفه در آن نیست مایک جوان از لشکر خود را برای
برابر نمیکند راسی صوابی باین قرار یافت که در تفتیق ذخیره اعدا کوشیده راههای اطراف آب و خشکی مسدود
کرد و که اندک هیچ طرف از دوقه بایشان نرسیده و از فقدان ماکولات و مایای عیق الله و اب کارشان باطل
انجامیده موجب تفرق لشکر و دو توفیق الله تعالی برانید بین تدبیر سیاست مهم اعادی بر وجه دلتواخته
آید و از یورت کنار آب بهرگز کوچ کرده در مکانی که محاط شطرنج و در جبهه قریب بشهر طرف عراقی نزول اجلا
فرمودند خلیل سلطان سیل سپه را با فوجی از دلاوران فرستادند تا راه بر کشتیها و کشتیهایان مسدود
کردند و بنا بر اعانت خرم و احتیاط رستم یک یار دل صحبت را که از زره متوبان و دلیران کارگاه است
با فوجی کثیر بدین خدمت مامور فرمودند و متعاقب خلیل سلطان را با انصوب و اند نمودند و جبر را از مکان
که بسته شده بود آوردند و در وسط اردوی جایون محل مناسب اختیار نموده نصب کردند و فیل یک
سردار لشکر منصور و خلف یک سوچی باشی که چرخ پی بود با سپاه زرمنخواه از جبر عبور نموده در انطرف آب دال
که بین العکرمین یک فرسخ زیاده نبود محل نزول اختیار نموده فرود آمدند و حرف خرم و احتیاط طرعی
داشتند پیش روی لشکر را بگرفت و جبر و خندق و نصب توب و بلالچ استحکام داده تفنگچیان قدر اندک را
گماشتند امام قلیان بگلر بکی فارس اراده نموده که با کل عا که طبقه خود باصال و کشتی از جبهه عبور نمود
در انطرف آب لشکر اقامت اندازد و راه تدر و رومیه از راه حله و بصوه و غیره مسدود کردند و حضرت اعلی
تجویر رفتن او با انطرف نمیکردند که از بغداد و کهنه مبلو لشکر موفور بر سرسلو آید و ازین طرف بجهت قلیان آب
و تعدر عبور معاونت و مدد دست نهد بالاخره امام قلی پکنام ایشک آقاسی امام قلیان از آن جوان گماشت
سر کرده لشکر فارس گردانیده با جمعی دیگر از تفنگچیان و دلاوران قریب باشی نبال و کشتی از ان آب
گذرانیده با انطرف فرستادند که در برابر اردوی جایون محل اقامت اندازد و ایشان نیز بدین
نزول یک و خلف یک در پیش خود جایلی که مانع دخول لشکر بیکانه تواند بود مرتب ساخته تفنگچیان
گماشتند و استحکام دادند و میانه اجزات آن نشد که از طرف بغداد و کهنه آسپی بغازیان برسانند
بلی جانی که عون و محافقت خدا یا باشد لشکر شیطان چه تواند کرد امام قلی بیک بعد از استقامت سپاه
و استحکام مقام با فوجی از افواج قاهره بر سر شهر حمله که ارسلان باشا و الوند غلی مشهور در آنجا بودند
ارسلان باشا با جنود خود و اعواب مخالف بمقابل سپاه منصور درآمدند و فیما بین محاربه و وقوع بوقت الوند

اندرام یافته قریب یکم از نواز کنگی ایضا شمشیر کدبار گشتند و در سلطان پاشا و بقیه السیف از راه فلولوجه که بطرف
حلب میرود بیرون رفت و غنایم موفور و ذخیره فراوان که از جانب بصره و جوار و آنحد و باطراف اردوی
رومیان می آوردند بدست می آورند و در آنجا که منصور در آمد و بمجامع جلال رسیده که اکثر دواب و اسب و مرکب روم از قدان
خلیق و علف نیز که در این طرف است یا بست با آن طرف بگذاشته کیم تبه الوار و مردم حسین خان حاکم لرستان و نیز
دیگر خان احمدخان اردلان را با آن طرف فرستادند و ایشان شش شش هفت فرسخ راه طی نموده بیک گاه دواب
رسیدند و چندین هزار اسب و استرومیه را بآن طرف فرستادند و بقاء آن آذوقه که از هر گونه اجناس که
از جانب حلب و راه فلولوجه بار دوی رومیه آمده و دوچار شده غارت کردند و بسلامت بار دوی می رسیدند
چون بمجامع جلال رسید که آن طرف حلب و شوارع فلولوجه خزان موفور و ذخیره و اسباب غیر محصور بار دوی
رومیه می آید زمان یک ناظر پوات را با گروهی از مبارزان مردانه با آن طرف فرستادند تا آنکه در آن
لشکر قرار داشت که با آن طرف آب راه یافته بر حمله و کربلاستولی شده بودند خوف و هراس بقیاس بر
متر دین راه یافته گروهی که می آمدند اکثر طبل و جیل کوفته مراجعت نمودند و بعضی بکشتی در آمده از آن
فرات اراده آمدن نموده بودند بدست زمان یک و لشکر ظفر شعیار افتاده بانقود و آفره و غنایم
ذخیره موجود نموده بار دوی که میان پوی پوستند و تردد آمد شد قوافل رومیه از آن طرف نیز با کلمه قطع
شد و شوارع فلولوجه مسدود گردید و در ذخیره فرستادن از اردوی هایدون بقیه شرح محاربه که فیما بین جنود و آن
رومیه وقوع یافت حال مخالفان به قول بی ایمان چون جمعی شیر و خشمی غیر از سپاهیان و تفکیکیان در قلعه
بودند و تا مواری و هزار اسب زیاده داشتند و هر یوم مقدار کلی غله و اجناس کول و علق الدواب و کبار
بود بدست محاصره با شمشیر او کشیده آذوقه تقصیر یافت و همه روز مردم بی همتا شهری و از آنرا نال
محتاج خود را از قلعه بیرون انداخته میرفتند و میان آن توپیر آن همده گویان بعبرت و تنگی معاش
مخسوران گاهی یافته در انتظار فتح الباب میکنند تا ماه مبارک رمضان رسیده و رعایا و سکنه بغداد
اکثره فی الجمله بعضی ذخیره داشتند از بیم سپاهیان مخفی داشته بر روی بازار نمی آوردند قیمت کلات
بالائی یافته خرید و فروخت در شهر و بازار کمتر میشد و صفی قلیخان جهت عوض این حال معتمدان صادق القول
راست گفتار فرستاده حقایق حال بر ضمیر میراث شرف بر تو ظهور انداخت و حضرت اعلی شاه فی ظل اللع بالهم
سروش غیبی بخاطر آوردند که آذوقه آنچه در اردوی معتمدان سرانجام داد سرانجام نموده مقدار کلی آذوقه

شهاب کشتیها بجانب قلعه فرستند که از ده دوازده غریبی بجانب بغداد گشته که جای جسر بود و محل قلعه شود هم باید بطینان قلب عیایا
و مردم شهر کرد که اگر ذخیره داشته باشند و خرید و فروخت آن دلیر گردند و هم موجب استظهار و امیدواری سپاهیان
و یاس و نویدی مخالفان گشته در انتظار استیما که آخرین تدبیر ناقص سردار است نبوده باشند و این امر کبر در
نظر حکیمان غیر و بغایت دشوار و بسیار دور از کار می نمود زیرا که از ده دوازده غریبی قلعه که در مقابل بغداد گشته و
تا قریب نیم فرسخ از هر طرف آب و جلد معسکر و میان بوده و کشتیهای پر بار از میان دو گروه مخالف که از عزت
و تنگی معاش از شام تا صبح چشم از روی بر خوشت پرورین دوخته اند گدازانیده و بطور راسته هنوز در آن زمان نیک
دانند که از کارنامه های روزگار است در باستانی نامها بنظر رسیده حضرت علی شاه بنی هاشم بنی هاشم
بجسول این امر عمیه کاشته کس مقدمه قلعه فرستاده سفاین جسر را که از حرم قلعه محفوظ بود و طلب فرمودند صغری قلین
و ده سفینه کشتی با جمعی دلیران و تفنگچیان جلد بسیار پدیدار بر شط انداخته و در تاریکی شب گدازانیده بکنار اردوگاه
هایون رسانیدند و از دوقه بسیار از اردو کردند و جو و برنج و روغن و مرغ و گوشت و اقسام بالولات و حبوبات
و مرکبات و شراب و قند و نبات و امثال ذلک که در اردوی معلی یافت میشد سامان و سرانجام داده با سفاین
مذکور و دفعه دفعه از آب میگذرانیدند خلف یک سفرچی باشی که چرخچی خود اقبال بود با فوجی از دلاوران بیعت
نمایان مامور گشت و او دامن مردانگی بر میان زده کشتیها را ملوک گدازانیده کشتیهای آن جلد دلیران غار زانان سفاین
کردند آن کشتیها کنجایش کل آن اجناس نداشت موازی با نصد خوار دیگر شتران و الاغان با گردن کینه
اقبال بیروال هایون نموده از کنار شط راهی شدند که نزدیک دروازه رسانیده از آنجا دفعه دفعه با سفاین نقل
نمایند مخالفان رومی که در بغداد گشته اقامت داشتند بر کنار آب چند محل جبار زده خندق حفر کرده و پنج تفنگ
انداز کاشته استحکام تمام داده راه تر و در آمد و گدازانیده بودند چون خلف یک و جنود قاهره که شتران
از دوقه بسیار بودند با آنجا رسیدند فیما بین هر دو گروه محاربات قوی دست داده مبارزان خود اقبال
فیه موفور مظهر و منصور گشته جمعی کثیر از رومی و نیکو بایان طعمه شمشیر غازیان کشته بقیه السیف در پس کوه دیو و در غشی
گشتند و جنود قاهره تا مقابل ده دوازده راه از مخالفان خالی کرده پله اران جبار و رخنهارا بر سرانته و هوار
نموده شتران و الاغان آن اجناس موفور را گدازانیده بیاری خدا برونی و عا بتصور و موفور بقلعه کشیدند
مخالفان این طرف از کنار آب نظاره این دستبرد کرده اصلاح دست مانعت و قدرت معاونت مردم خود
نیافتند قلعه شادمانی محصوران با وج اسبان رسیدند تا راه شادمانه فرو کو قند خلف یک خود داخل دروازه

با صفی قلیان ملاقات کرده و حوتمال در وصفه اند با انجام این خدمت مردان پر دخت و سلامت مراجعت نموده اردوی
هایون پوست مورد تحسین شاه و سپاه گردید چون از اقامت اردوی هایون در کنر مخلص آبهار روزی چند گذشت
زئیل یک مرد را سپیدار جنود قاهره که از آب دیار گذشته در برابر مخالفان شسته بودند از طول اقامت دلگشته
دیگر باز به بحار به راغب گشت مجالس کنکاش و مشورت انعقاد یافته زئیل یک و جنود قاهره بحار به رخصت یافتند
که صرفه کار نگذاشته از جلالت و دلیر بیادلی محل که موجب تضييع جوانان کار آمدنی باشد عا کر را ممنوع گردید
حراست نمایند زئیل یک و ابراهیم عظام بعد از استجازه هایون صفوف قبال آمده متوجه اردوی مخالف گشتند
و خلف یک پیستو چرخ و مقدمه الحیش سپاه منصور بود درین مرتبه چون سرداران بدون ذخیره و سپاه
قلعه داران از تنخیر قلعه و حصول مقصود بایوس گشته بود با عظمای رومیه و جنود موفق بر مقابله سپاه منصور
در آمد و در کنار خندق که حفر نموده بودند صف آرا می گشتند و عرابه و توپخانه در هم کشیده اندکی بای جلالت
بشتر نهادند از نیرافوج قاهره که هر اول و چرخ می بودند اسب جلالت رانده در دوسه محل میینه و مسره و
بیکه یک ملاقاتی شده بحار به دست داد و فوجی از جنود مخالف به سپاه قزلباش مقابل خود زور آورده چهره کردند
ازین طرف زئیل یک و خلف یک بشتر رانده اسب جلالت در محوکه برانگیختند و جنود قاهره حمله عظیمی کرده خود را
بر صف سپاه مخالف رسانیده در اندک زمانی تا قریب در انوار از انبطه را بر خاک هلاک انداختند و انجاعت را تکلیف
خندی که حفر نموده بودند و دانیند درین اثنا بادی عظیم در زمین آمده جان بی اعتدالی کرده که در دو غلیم
از ارتفاع یافته محوکه را تیره و وید با تار یک خیره گردانید برنجی که دوست از دشمن تمیز نمیشد بدینجهت زئیل یک
و عا که کفر آثار خود را باز کشیده منظور را اجتناب نمودند و عدا خود را بخندق رسانیدند و بسیاری از سیران
که پاده بودند در زیر دست و پای ستوران مانده و برخی از ارتفاع کرده و غبار را خندق کم کردند و در پشت
کمر را بریده شیده و خندق عدم فرو رفتند درین محوکه سودا محمد علی پاشای سیون شامو که از اعیان سپاه بود
کسی که اسم در نمی داشت به باشد از عا که منصوره ضایع نشد بعد از واقعه مذکور چون از هر طرف راهها مسدود
گشته بودند از اردوی رومیه منقطع شد مدتی از هیچ طرف آذوقه نیامد عسرت و تنگی در میان سپاه و حربه عظمی
یافته نوعی تفرقی روی داد که سرداران از ضبط آن مردم عاجز ماندند و چارهای متنوع در میان دشمنان ایشان
شیوع یافته هیچ خیمه نبود که دوسه چارخواجده بود و در روز جمعی تلف میشدند مجازات احوال و مسیحات
رسید و بر حدی انجامید که سلامت بازگشتن اقمی مقصود بود و از عدم قدرت و فقدان استطاعت میر نمود و

کرده انبوه از شکرین ایشان بود کشته بعضی در محک و یورشها قلعه و برخی از شدت بیماری باطل طبعی عالم آخرت رفت
بقیه سپاه اکثر از بی الاغی که بعضی غنیمت و غارت قریب باش و بعضی از مایای عتیق بر سر علف کف شده بودند پاره
مانده نه الاغ باری داشتند و نه یابوی سواری حافظ احمد پاشا و امیر رومیه تفریبات کینه مصطفی آقا نام مقتدر را
در ستاده استند عانودند که اگر یکی از مقتدران بخند از انظر و ستاده شود که بعضی حکایات با و گفت و
حضرت علی حسب الاستدعا نوشته یک یوزباشی استاجلوزامرا مصطفی آقا و ستاده و میا پین گفت که ای سپاهیان
واقع شد و میانه سپاهیان روحی که هر یک بر طبق مدعی خود میگویند منازعات روی داده بعد از قیل قال
بسیار یکی متفق القصد استند عانودند که نوبت کامیاب از حاذان نبوت و کرامت اند از اعمال و افعالی که درین
خصوصیت واقع شده باشد بکرم جلی اغراض فرمایند و من بعد رومیه از سپاه قریب باش ایمن بوده باشند که از
اطمینان کوچ کرده افغان و خیزان خود را با منی رسانند و تازه باشند حقوق این جان بخشی را دانست و توجیه
صورت اناس ایشان را عرضه داشت نموده و بعد از آقا نام مقتدری از جانب رومیان آمده بود و سعادت است با
سرافراشت و بیروت جلی رسول ایشان با جایت اقران یافته نوید رحمت و غرور امان یافتند لیکن هنوز تخته
یک درار روی رومیه و محمد آقا در اردوی نمایون بودند و شرایط معالی از طرفین استقام نیافته بود که سپاه
روم خود سر متفرق گشته راه مراجعت پیش گرفتند و هر کس بقدر قهقاری که داشت سر خود گرفته رفت و
بی احتیاط در کمال اضطراب و سرسبکی با سایر غلامان پنج نیم شهر شوال طبل جیل گرفته رای شدند الا بعضی
که بجهت نقل کید و توب سلطان سلیمانی ضرورت بود سرانجام نتوانستند و دو توپخانه و یراق جیبا خند سرکار
پادشاهی را بعضی در بیروت و بعضی در اولین منزل اناخته رفتند توخته یک یوزباشی بر خود در یک قلعه
ملازم امام قلیخان و میرزا معصوم یک عرب غلیظی خراسانی را که شب در حوائی قلعه گرفتار شده بودند گرفته
باز روی معانی آوردند که روی از عا که منصور و بعضی قلیخان و ارباب جلالت قلعه تعاقب ایشان کرده و محتام
استیصال آن کرده اند بعد حضرت اعلی از حمایت درست پانی که از آبا و اجداد بارت دارند راضی با نفعی نشده و نیز یک
امر فرمودند که یکدوم حله ایشان را بکشند و شکر یا از از توفیق ممنوع کردند و نیز یک حسب الفرو و علم و مهارت
مراجعت نمودند که راسر و روم بدینار عجم آمده کاری ساخته بریشان حال باز گشته اند اما در هیچ مرتبه باین بریشان
حالی و رسوائی باز گشته بودند و دو سه هزار نفر بلکه زیاده بیماری و ناتوان در دور قلعه افتاده و بختی جان میدادند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از و فور تم بهوم جیبا و اند شخصی را کاشتند که بیماری برستی کرده از حال بیمار خبر داد

باشد چون چار از اجای و منزلی بود اکثر را صحن و عمارات متعدد در ایام عظم ابو خنیفه جاد بودند و گفتند چون اعتقاد یافت
کلی بر امام خود دارند امام ایشان را شفا داد و خواهد اکثر اسهال داشتند و آن مواضع را اکثر شرح کنند و میخواستند
و تبریک در آن متن و کندی فرو رفته از بسیاری تعفن و نجاست مرد و زنده جان میدادند بطریق مایه کداز
خرقی را کتب آنجا افتاد و گفت این طبعه قریب بش عجب بودی اند شاه اسمعیل آنجا را فرمود که متوضی کرده و مردم را
ایشان در وقیاحت میکردند شاه عباس از غایت پاکبختی آن عمل شایع نگردیده باین نوع آنچه بایست کرد
کرد و خودشان بامام خود این بی ادبها کردند و خلاصی نداشتند چون این قبایح کردند اکثر در کمال فضاخ
مردند اسباب و یراق و اسلحه بسیار که صاحبان آنها بخود در مانده بودند و پروای آن نداشتند نصیب
چار داران و تفنگچیان قلعه و شهر گردیدند و دموصل اعراب و اگر ادو الوار تیره کرده و بتعاقب قتل
و هر یک از این فتنه فتنه می یافتند جمعی را که بفاروق میرفته اندیدست کرده و رقم نمک بر مایع و ایشان میکشیدند
و اکثر نمیکشیدند و بر این بر میزدند و در هر محله فوجی از پاران مله عدم پیش میکردند مجله امجد دادند
عراق عرب ساز خوارق و معاندان مصطفی کشته تصرف اول دولت قاهره قرار گرفت فتنه باهم با طرف جوان
سرحد با نوشته ارسال یافت و چون لطایح است و اگر می بود تجویز توقف نمیشد و در وقت تعقیق
جهت سکند و می جان کر بلا و نجف ارسال داشته بعد از زیارت عراقه متبر که کاظمین علی مشرفا للصلاة
و التقریر عنان فریست بصوب مراجعت انعطاف داده رایات عالیات قرین فیروزی و اقبال از راه مندا
که هوایش با بعدال نز و دیگر بود و روانه شدند شغری بلاغت کسر تواریخ مرخوب جهت این فتح زمین که امنیت
و برکات ارواح مقدسه طیبین و طاهرین اتفاق افتاد در انقضا غلیمه روزگار یافته بود و در سلسله نگاشته
از جمله یکی از شغری تریز تاریخ یافته شرح بجهت که عباس علی شاه غازی زلف شاه دین گردید و بعد
و گرفتار بچو چشم از خرد تاریخ فتنش باقی میگفت که رومی را فغان کرده علی ابن ابی طالب چون سخن بدین رسید
لازم دید که خوارق عاداتی چند که در حین محاصره نجف اشرف ازان منظر العجیب بظهور پیوسته بین الجمهور
یافتند درین نسخه عالم آرا در طی این داستان اندراج باید تا همه محبان زیاده شود و مخالفان اعتقاد بر آن کنند
ان شاء الله تعالی گفتار در شرح و بیان خوارق عادات و انوار کرامات آن شاه و دیانت دین مظهر حسنه
از نور و بر فتنه شهنشاهان و درین نسخه تاریخ سبابت نوشته شد و هر چندشان عالیشان سلطان عظیم و لایزال کرامت
از ان رفیع و بین الاعادی و الاحباب اظهر است که امثال این امور از کرامات آن منظر العجیب حاصل میباشد

افتخار و مبادات موالیان و دوستداران اهل بیت آنچه بطور رسیده و راجع این معاملات از مردم نقد صادق الحث
راست گفتار استماع نموده رقم تحریری یابد اول آنکه مستوفی بواسطه از مولانا محمود کلید دار و ضمه قدس حضرت
لویا شنیدم که میگفت در بابیت حال که مراد پاشا آئیده بجای اشرف را محاصره نموده بود سید پاشا او را
در تنگی آن اتمام داشت یکی از ابطال رجال تفنگ نشان از آن قوم هر روز بیای بر جی که سید پاشا آمده بود و
بنا بر تعصب و عناد مخالفت مذموب چیده کوئی آغاز نموده سخنان لاطایل با او از بلند میگفت و تهدید است
میکرد و گاهی اظهار ترحم کرده میگفت که من با غنچه از دیار عجم و بر شاربم می آید که غریب این جهان استوار
بقدر و غلبه مفتوح میکرد و مردان شجاع و شمشیر و نسا و صبیان شما سیر کشته اموال تبارج خواهد رفت و غریب
قلعه سیر و نینمود و این حیوانات موجب قهر محصوران و ترس و زل ضعیف رایان و محافظان میگفت روزی
یکی از خورد سالان قلعه که مدقه العز تفنگ بدست گرفته بود و طریق انداختن آن قطعانمیدانست تفنگ کو یکی
بفصان بدست بدست آورده اند روح مقدس شاه نجف استعاذت کرد و هیچ برآمده در حینی که آن هزاره
کوی ازین قبل سخنان لاطایل بر زبان داشت تفنگ را تنش داده گلوله بردن مراد آمد و مغرور شد و این
شد فریادی زد و چنانکه هر یک شنید و افتاد و جان بداد و دوم آنکه یکی از تفنگیان تعصب در طرف صفه صفا
تفنگ بلند خانه جزایری بدست گرفته و در از آن طرف می انداخت و هزاره کوئی بسیار میکرد تفنگ
می فغان آنجا با و نمیرسید و مردم آن طرف حصار از و بسیار متضرر بودند و روزی بر سپل معاد بر بلند می
هزاره کوئی میکرد چنانچه حرف بی ادبانه نسبت نفری مبارک بر بانش جاری شد و وقتی که تفنگ بدست
گرفته غم انداختن داشت سرفیله باید و خود غنچه پاشا رسیده اش بد گرفتن و در کین تفنگ کی بود
پار جاز این تفنگ چنان بریشانی لوخورد که معرش بر آکنده شده بر اطراف ریخت و از دست زبان زبان
نر بر باد فنا داد و زبانش از هزاره دانی افتاده بدک لاسنل و اصل شد سیوم انجیر در ایام محاصره می
میب قوی بیکل در حوالی حصار بنظر رویان در آمد که در اکثر شبها که هنگام سید پاشا بریدن بود در حصار
میکردید چون در سواحل نرفت شیر و مباح صاره می باشد و میان جزم کردند که از آنجا بجهت طبعه بجهت روی آورده
و رو میسازان شیر در توهم بوده شبها که تر و می نمودند چون شبها متور است که سید پاشا میرند از خوف ضرر و آیب
شیر تر و نمیتوانست نمود و از آن شغل ناز می مانند و هر کس از و هر اسان بودند این نقل را محرو اوراق از بطلان محسن
عاشق آبادی بواسطه شنید چهارم حکایت غم روغن چراغ است که کمال شهرت دارد جمعی از انچه و نقد از میر پاشا

و اما در فیض اند ساکن نجف اشرف نقل نمودند و کترین بواسطه از رسیدن کور که از صلی و اتقیا شروع صادق القول
شهر است در مدت محاصره و روغن چراغ از آنچه در خمارا سرکار فیض آثار بود صرف سوخت مشاعل بروج شده با تمام
رسیده بود چنانچه شبی اندک پس و روغن از خانهای مردم جمع کرده مشعل می افروختند و کافی نبود و گنجه بارجا
نخجانه و روغن سرکار فیض آثار برده در خمارا انداخته جرب کرده میسوختند چنانچه مطلقا چربی در خمارا نماند و مشاعل
افروخته شده محافظان بروج از فقدان روغن دست پاچه شده مضطرب بودند مشعل داران نخجانه آتیه شاید
که گنجه بارجا چند جرب توانستند که خم بزرگی را که روغن بسیار میگرفت و مکررا آنها بیار جهای گفته که بران مالیده
بودند و خشک خالی دیده بودند مشاهده رفت که بمن ولایت آنحضرت از روغن بالالاست نژده بیکه یکدایم
سجده و کرامات موجب امید واری محصوران گردید و بروغن عنایت الهی چراغ طلوع میوهان و محیلان روشن شد
بچشم طور نور و انهار سبانه است که ببلوان محسن با پرویان نموده را تم حروف در خوزه درس سید الختین میچید
و اما از بلوان محسن شنیدم که بسید شارالیه نقل میکرد که شبی از فقدان روغن مشاعل افروخته نشده بود مشعل که
لیک فرج افروخته بودیم بر دور تمام حصار مشاعل افروخته و هر طرف بر تو انداخته نوری چنان ساطع گشت که
روشنائی عظیم از حد و اندازه بنظر مردم نرسید و بیرون ظهور نمود و نوعی که تصور می آید انان شد که در کل بروج با
زیاده از حد و اندازه مشاعل افروخته چراغان کرده ایم سنها و جابلان طعن و استنزامین نمودند که شمار از روغن
بسیار در کار است چرا اینهمه چراغ پرفروخته آید ما در جواب آنها فریاد کردیم که چراغان نکردیم و مشاعل
بنفروخته ایم روشنی که شما مشاهده مینمایید از شعله بر تو نور ولایت و کرامت حضرت شاه نجف است و ایشان
تسخیر میکردند و استنزامین نمودند ما گفتیم که دین ما در شما مایل میکنیم که آنچه ما میگوئیم اگر صورت وقوع دارد
آنگاه این حدین نزد و بوضوح بپوشد و بعد از آن گفت که در همان دوسه روز توب بزرگ که بر قلعه نصب بودی
انداختند و سیرج اندام پذیرفته بود در وقت آتش دادن ترکید و ضررش بانزدوم رسید که مایل کرد و بپوش
و کار تو بنیاد ایشان معطل ماند تا آنکه با باد روح بر فتوح حضرت برج منهدم شده با تمام تعمیر یافت و مراد
کس نرسد خط احمد پاشای سردار فرستاد و توب بزرگ دیگر طلبیده و دو کوکب خواست حافظ احمد پاشا
توب فرستاد و با و اعلام نمود که چون درین دوسه ماه کاری انبش زرفته کوچ کرده بر بعد او ایند که کجا
قلعه بغداد بدست آید نجف تابع بغداد است و اگر هم نوعی دیگر باشد گرفتن آنچه نفع دارد پس بولایت حضرت
امیر المومنین علیه السلام مراد پاشای نسل مقصود و حصول مدعا کوچ کرده بغداد رفت و محصوران از بیمنت

روح مقدس آنحضرت از حد غمی و المی ترسی بجات محض یافتند و در مجلس از حکایت حالات رومی و قرباش در بای قلعه بغداد
از نحوای مکتوبی که بدست راهداران افتاده بنظر اشراف در آورده باعث شگفتگی طایع گشته و منوع یافت که بجهت صدق مقامات
که بیان رفت بجنس جان زبان اتفاقا بلفظ بالمصدر تخریری یابد انشاء الله تعالی و درست مطالعه کنند بر ضمیر زیر الوهانی
پوشیده و مانند که حقایق حالات این سرخسیت اثر و وقایعی که فیما بین سپاه قرباش و رومی درین آمد و رفت ظهور
پوست در اتم این حروف را بران اطلاع حاصل شد چه آنکه خود بعین البصیر مشاهده نمود و وجه آنکه بانها و اعلام
واقعی واقف گردید بکسب اجمال بر صیغه بیان نگاشت از خطاب اندیشیده تمامی حالات و حقایق امور را
چنانچه بوقوع پیوسته بود تخریر در دنیا ورده منظر آن بود که مبادا جمعی بوالفضولان هزاره درای که مذنبین بین فلک اند
بعضی قضایا را از مقوله تکلفات و اغواقات و زرب عبارات منشیانه شمرده حمل بر خوش آمد نمایند و شاید
کذب بان راه دهند یکی از جاووشان رومی که از روی سر در بکستبول میرفته عیاض و مکاتیب امر الوعیان
می برده در راه گرفتار عا کر ظفر شاعر شده مکاتیبی که محبوب او بود با حامل آنها آورده بنظر شریف اشراف
رسانند هر یک بعضی از وقایع حالات را عبارات متخلفه مرقوم نموده بودند آنچه پاشیان و امر و اهلان
و در باب دولت نوشته بودند بمنظور آنکه شاید حسن سعی و خدمت و محنت سفود مشقت خود را بطر اهر ساخته
از اغراض دنیوی بوده باشد از آنجمله مکتوبی که یکی از عظام و مصلی جللی نام دوست خود تبرکی رومی نوشته
حقایق حالات پیرو خاندان اعلام نموده بود بنظر کمترین رسید بجنس درین صیغه ثبت افتاد که مطالعه کنندگان
بر وقایق احوال طرفین اطلاع تمام حاصل شده را تم حروف را بنابر البطلان از منت از مقوله خوش آمد
گویان و خدمت فروشان که جهت از دیاد پایه حصول منفعت در کرد و سود و زیان و صدق و کذب و آنکه
نشانند و اگر در الما و رسم الخط فارسی و ترکی خصوصاً زبان رومی که هیچ نسبت بزبان قرباش و محتاجی ندارد
اگر غلطی و نامر بولی بنظر رسد چون نقل بالمعنی گذر شده هر آینه از باب استعداد حمل بر خطای راقم حروف نموده
معذور فرموده عند پذیر خواهند بود صورت مکتوب ترکی نیست جناب غوث مآب روم بر قیوم مصلی علیها
حضر تکریم دند دعوت منافات محبت آیات و غزلیات و اقیات مودت غایب استی فخره بفرموده
اعلام مجبانه بود را که لطف ایدوب نمود و عیلمی طرفین ندیده و شمه سوال شریف تجویز پور یواریه مجیده
و المنة حالا وجود و با بود و محبت دایره رسیده موجود و ایل و نادرهای دوام دولت که مداد است
دیدار شرفنکره مشتاق عظیم اولاد و غمره مشتبه بلور لمیه همان مسیب الاسبابان رجا و انور که بر در خجسته

شرفیله شرف اولق میر قیله این کجرت سید المرسلین فیما بعد پوسندامت اثره و بعد ابد لوگنت آباد خواندن
استفاد پور رسکنز و لیم بویه سغوشمکنیزه نصیب اولسون تقو زاید و رک قلعہ محامره اولالی پیر دیشتر خضر
اور ولیوب اول محامره مرده خلوت ملکوتنگ نالمنده قزلباش بد معاشنگ اصلا اثری ظاهر اولمش ایکن
مترسلو قوریلوب و نقبلر سوریلوب حواله لرقا القوب پنجه دفعه یوشلر الوب هر یورشده پنجه منک نفوس قابو
قوی و سردن کچمیری هلاک اولوب کوندن کونه قلعہ ده اولن ملعونلر غالب و شکر اسلام مغلوب اولمقدن
غیری نسته باشاریوب بو اشناده شاه عجم فرقه ن سردار اولن زینل خان و میکله معروف بر قسنه انکیزه
غالب قرق منک مقداری قزلباش بد معاش حیل کارنا بکار ایله پدا اولوب اول دیاله سویندن عبور
قیلوب پزوم طرفه کچوب پنجه دفعه انکر مغلوب الوب کوچ اوزره ایکن شاه عجم کند و ایله اولن لشکر خورنیر
ایله ایاق ایاق کلوب پیچ پزوم طرفه متفت اولیوب بر مقدار شکر قلعہ مندا اوزینه تعیین ایندوب
صاحب سعادت حضرت نیک قاجوچی باشی محمد آقا و جستانلو مصطفی پاشا و سایر معا اولن لشکر اسلام
بوزوب قلعہ مذکورون چقدروب کیمین مجوس و کیمین طعنه شمشر و کیمین کندوسی کیمی قزلباش بدین
ایله ی بعده لک قلعہ سی و میکله مشهور بر قلعہ ذاتی ایچنده اولن اهل اسلام تنخیر آنجه یو اخبار لرون
لشکر اسلام اوزینه سهم عظیم مستولی اولوب لاجقوب مقابلده اولمعه اولابیلوب بوتدیر اوزرون
بو محل شاه عجم خدم و خشمی ایله پزوم طرفه توجه تام اینجه سرداری اولن نالکار مذکور سبق خدمت
باچون بشکرک ایدوب دیاله حدی اوزینه جبر قورمتی شروعده ایکن صاحب سعادت منع و دفعه دیار
بکر بکیر یکسی مراد پاشا ایله اون بش منک مقداری قوجاق یکیت لریش التی پاره توب ایله کوندوب
تضایا اول ملعون حیل کار برون چست در پنوب جبری قوروب اوج دورت منک مقداری و کیمین
بر دیقایه تروال تمش ایکن بیطرفین مراد پاشا تشوب لب و قشنگ ایله موجود بولن قزلباشنگ
اوزینه هجوم اینجه انکر داخی بالفرو ره جنگ شروع ایدوب ماپنده بر ایکی حمله کچیری رجال الغیب
قزلباشنگدن یکا الوب خاک و باد و تیغ بران برله لشکر اسلامک یوزین و لوندوب الی صل انظر
غلت مستقله المعین جنگ مذکورده دیار بکر و قرمان و حلب و طرابلس و سنجاقلرندن قنده بر کزیده
یکیت و ارایه شهادت شریقی نوش ایدوب باقیسی به تیغ زهر کوندیش اولور که او را یکمیکله
مراد پاشا بر پنجه تو البعلیه بار الوبار الوار دوی جان قورتاروب کلدی اندن فکره باد شاه عجم کلوب

سوی ایله شطقا و شان یرده جیسر قوروب لشکر منک بر مقداری پزوم طر فزه و بر مقدارین کمنه بغداد طرفه
کیمچو رب اطراف و جوبانه فور اولوله صالوب کاه بو طرفه باش کو ستر و ب کاه اول طرفه الی اصل نیز
بغدادی قریب باش نیزی محاصره ایدوب بعینه توبه و تیشش میونه ووند وک قلعہ املی ایله جنگ تیک کویا
نزدون قریب باش جو کر و قریب باش جنگ اتیک انک طر فزون قلعہ خلقی تر ستری بار آخر الامر لا علاج
اطر فزه خندق کویب طابور ایله وق طابوره داخی ملتفت اولیوب نجه دفعه طابور مر اوزرینه کلوب
الایر بغلیوب ماه شعبانک کیری بدیچی کونی طابور مر اوزرینه یورش اتیک قیلک کلد وکده صاحب سادات
داخی لشکر اسلام ار استند مناه صالوب صغیر و کپور اتلو و پاده سی عموما نفیر عالم صالوب نیکوید غیری
کیمه تر سترده قلمیه مقابل دور شدایدی تر شو جتوب مقابل اولدق قوشلق دن ایکند ویه دکن توب
و تفنگ ایله جنگ اولوب سردار ستری اولان زینل خان شدت ایدوب بهار تو سیم اتند سایان قورغده
طایفین مذکور بو شاندن بشارت نقاره طرینی دو کوب ضعیف و کپری کوز قالدوب بالذات توب و تفنگه مقید اولیوب
پر حمله ضرب یلدر که اگر لوه البرز اولسه او کلر نجه تار و مار و لوروی محصل اوجله ایله لشکر اسلام قلعنی قلبه اروب
نیکو بسکیا نیر طابور دن و بیر و جتلیه انکرات یاغی اتند پامیل اولوب بسپای طایفه سی میدانی دار
کورد و کده صاحب سعادت الایند و جی دور یوب قرار رینی فراره تبدیل و باشکریله صحر اویا بانه
دو شوب طابور بولین ازوب اکثری اول کوندن برونا پدا اولوب قلا نجه مز منکوب و منکوس وانه
تکی بر کبی تابوره پناه کتور و ب یور یج قرار و پر دوک بو موکه دن منکره صاحب سعادت ابراهیم و
کبرای ذوالقندر و الاحرام ایله مشافعه ایدوب قرار ویر و یلر که بالذات پرداخی طابور دن و بشیر و خنجه
صرف مز یو قدر همان قلعہ محاصره سنه پرک با شوب شاید که قلعہ قحطی ایله بو کله و ب امانه کتوره یوز
دیو بو امید ایله قلعہ نک دورت باشنی احاطه ایدوب شاه عجم بو تدر بر نزه واقف اولنجی بی بر و او کچه
کمنه بغداد طرفه اون پیش منک مقداری قریب باش کیمچو رب اوج منک یوک بلکه ارتوق ذخیره دوه قاطر
ایله قوش قلعہ سی حوار نه توروب لشکر اسلام تر شور لرینه غلواتید و کجه و تیشیر یار و ایوبه اندر مداحی
خیلی سکا نیری شط سونیه تو کوب کیمچو سی طبعه شمشیر اولوب محصل قوشلق وقتی ایدی که دیده بصیر تر ایله
مشاهده اید وک بو غلیم ذخیره و قیلین و باغ و توقه کین کیلر ایله قلعیه تویدی اول الدن لشکر اسلامک
بسی بو کلوب عور دن قلعہ دن نا امید اولدق الهی کند و حاله نیه منجر اوله دیو بو انفرده کک جکر ایکن شاه عجم

وجودن خاطر جمع حاصل ایدوب قربان دورت یا منک یولدرین سویدر بالذات شایسته و فطرتی حاله
بر و چون قوش اوچور تیوب عالم قزلباشک لایانغی ایلده شایط و فراط کیسی سورکه هر پری طونه سولایطی
در هر جای کیسی یور تیوب حله و کربلا و فلول و سیب طفرینه آقین صالوب محل مذکور کرده اسلامک
پک و پاشا نامنده وات اغلانی نامنده اولن حمله کیان کوز تیوب حله و اولان ارسلان پاشا قاپو
قالی و عربی هر طریق ایلده تیغ ایلدیر که تقریرندن و یلدر قاصد و قلمدر کاسیر دور محصل متلر دور که اردوی حله و
ذخیره بر و قیه کلیوب هر کیم اولدن بر ذخیره ق تدارک ایتسه حالاکین هیوب کین ماهر اور و
من اوچور لونی بو منوال اور و اولو چکه ذکر ایدیه زبر و قیه اولن بر غوشه بر و قیه بانج ایکی غوشه
بر و قیه خرمایر غوشه بر کیده آریا سکر غوشه الکنک اوچ در هلی بر اقمیه داب اتک بر و قیه سی
اقمیه صالور اولن نازک ملج جوانلر که قبلوانی نزاکت ایلده میر دیشمدی آب این کوزنده صلوات کتور
اولن کریم جوانلر که مصری کتان بر لرندن کونیک کیمک عالی راید لروی شیمدی جاور نریدن
دینر کونیکر ایلده فرج کسب ایدر اولدیر اول خود پسند دلاور لر که کروه قزلباش جیشین مسخریه و تار
را ایدی شیمدی اونی سنی اوچ میل یولدن مشایده لینده رستم زاله تشبیه ایدر اولدیر اولن قوجاق
بلکر که قزلباشدن و یملق المی امید یله کتور ایدر شیمدی جاور و اسبلیری یورته قیوت الحق
جانلرین قور ترغ منت پلور اولدیر اول منعم اکابر لر که لومش خلواتلره پنوب قوج ایلی حمله کیده
ایدی شیمدی سمر لوانلر کوزنده تحیر جکر اولدیر اول اجلدن که لود و منک دور حصه دن حصه
سنی بختی آتور دور باقی لشکر اسلام پایاق و پریشان قالو پیراگر برتد بر ایلده کوبه جلو اولسک ننگ
اور تبر ساینه سی کونور و وار و نه جبه خانه و توچنه منک بر فرونه ایتیق ایدن وار حین بولکه
تکاملشور که سلطان سلیمان دور بندن پره جکدن و لهر دن اشغال ایدن بایره انداز بطور پری
قلعه دو گنک آچون کتور لشکر ایدی بولیه یورته قومقده ال عثمانه جوق نام و شک و ور دیو حید
سجاعت بواند شیه ایلده هلاک اولو پیر پنجه دفعه یار دوم و خزینه اکون سقتل آدم لر کوزنده رلشدر
هر نیکاشی ظاهر اولدی پلر قزلباش الله کفر اولدیر لاسنه سعادت لو خواند کار حفر نلری لایان
شکر اسلامک طارین یوزیدن کونور یک لستره ان مغ دور که ترکیگوده سولور که نه نده اوون نه بیره دن
کونور و نه کیدی عثمانلور دن بیره یاروم وار بله بوانه دکنزیه دیار دوم کلمه اللهم ارحمنا و اراحمنا و اراحمنا و اراحمنا

بوی خواند کار خیر تیری باله انت کلمه الله و منزه بجز چون که نصیب بضمون او زده دور بر یا غمزدیاله سوی و بر یا غمزدی
 یکم در شاه عباس او کوثر بغداد و مکر پنه خدادون اوله الله و محصل کلام دور آردن بروند امتلو کرد و ابه کیمسه
 و شمشیر دکلور که بنرم لواحو الله مطلع اوله منم روحم پله فحم اید روز که شاه عجم هر تدبر که ایله راسه تقدیر
 موافق کلد و کی محضا حضرت اعلی کرم الله وجهه کراماتی اثر ندن اوله و کی شنبه بود در پلنوز امام اعظم خیر تیری
 بنرم جنتن همتی سست اوله و غی میسندن دور یو خیمه انجی کند و مرقد شریفی و روح لطیفی ایچون اوله خیمه
 در کاهنه بنامه توجه اید و بد منم روحم بونکته رانه تیکه که به یو عجب کلماتی جبر او قیوب همان شیوه سیر الیه
 که با نمرده محقق دور کسانده سیر خود بین لر و سواسدن سلامت اوله سیر آیین یا معین مخفی پور الیه که
 ارد و منزه بر خسته لیق مستولیدر که بود لایتیک آب و هوای قزلباشنک اگر کی قلیچی کسی سمته دور رایج
 اغریسی و استقار تجمتی نر که و مرگ و عافیات و باد سموم پله در دو بلارون ایکن سعادت لو باش کلد
 کیم بردا خیمه اول جانبیه حقه همان یلار ان یا صفاته سلامتی تیورب طاللق دیله سیر آخرت حقی حلال اتیونلر
 الحکم الله الواحد القهار همان پرشکر مر و اید و در که بقیه عمر می امام اعظم تر اید و صرف الیه و کایران
 با صفا یه داخله سیر هم مکتوبی یازوب کوندر میثور قصور لرینه نظر اتیمسونلر زیر بر سطر یا رنجبه دشمن کلکی
 دیو اوج دورت دفعه اور کوتد یلیق واقع یولور طالم قزلباشک ایله کوزی لشکر اسلامی الوبدر تور و
 تونیه سکر دور کسی طاپورن و وزیریه سکر و دروب تا خند فمیزنک لطرافده کسه دور کچه لر او غریسی وجه کند و لر
 دو غریسی مدتر دور کچه لر فائوسلر ایله دو و و مرنگ آرد سین کسوب و در کار فر پله کچر نه بیلو منرون تور
 حمیزی حونه پلور و زونه الله دن بر لقمی برا غه پلور زایکی المزایله بر باش او من قالو بد در عالمه الله و خیر
 کیمه پلور منتر و حاکمیر او نومه یوز بویه مکتوبه منتر حقا که مصیبت روز محشر بونکته رسی کی اوله و خیمه
 بوکا قیاس اید سیر و السلام در رجعت مکمل هایون از عراق غربت تشلق نمودن در عکس از مندر ان
 قادر ذو الجلال و ملک منان چون دایات فلور آیات جاه و جلال بر بنجی که مر قوم کلک بیان کشت بویقه
 اقبال از سفر خیر اثر دار السلام بجانب عراق و حرکت آمده در کمال عظمت و کمالی کده و دهاد استواید
 روزی چند در یلاق میم از یلاقات انجی اقامت اتفاق افتاده از انجا متوجه قلم و منقحات بغداد گشته
 توکیت مشاهد مقدسه و رومات مظهرات لذسار و سلطان تغیر یافته بعضی قلینان تجویر یافت و در ازاد
 مردانگیها که انور در قلمه دارنی بغداد بطور آید شیر علی لقب یافت خمر و میرزای کرجی داروغه اصهار انکار

عادت فرموده جهت تعمیر و شکست و بست قلعه و احداث برجهای عالی و خندق با انصبوب فرستادند و چهاران و استادان
بنا و پلداران عله و فعله آن کار تعیین یافت و جمعی از سپاهیان و تنگبانیان که محصور گشته بایم مشقت قلعه داری کشیده
بودند از آن خدمت معاف داشته جمعی دیگر در عوض فرستادند بعد از فراغ خاطر از محل مذکور عنان غنیمت بصوب
گردانیده چند گاه بلده مذکور محل اقامت خسر و نظره و منظور بود و در آنجا بسان عسکر ظفر نشان پرداخته از هر کس که
در معارک غزای کرجهستان و معارک بغداد مردانگی صدور یافته بود بجا نبرده و جلد و وسایر نوازشات و نقدات
را فدا می یافتند جمعی از ارباب ارادت که از روی غیرت و حمیت ارتکاب مشقت آن سیاق نموده بودند در سلک
تورجیان و ملازمان درگاه اشطام دادند و زبان بگفتار بیوتات را سر داریه هزار نفر تفنگچی گردانیده بکباب
آذربایجان فرستادند که بقورچی باشی و عساکر آنجا ملحق گشته در اشطام امور سرحد بد آنجه صلاح دین و دولت
باشد بعمل آورند شرح آمد و رفت و قضایا ساخته آنجا در طی حالات سال آینده هر قوم ملک سوانج رقم خواهد شد
و چون در بغداد حافظ احمد پاشا صلاح دیده بود که حضرت اعلیٰ مکتوبی دوستانه در باب تخریه سلطان عثمان
و تنبیت جلوس سلطان مراد نوشته اشعاری در باب ملک بغداد که او باقی قدیم و مورد وثی این و دیان
حالیست یفرایند و محمد آقا نام الچی که قبل ازین در زمان حیات سلطان عثمان آمده بود و مصطفی آقا نام
که از جانب سردار از بغداد آمده بود درین ماده که موجب رفع غبار کلفت و باعث سلامتی خلایق و عباد
و صلاح اندیشی طرفین است غلو داشته بمصلحت جمهور ایشان مرخص ساخته طها سب قلی سلطان قزلباش
برسالت دوم تعیین فرموده مکتوب محبت اسلوب بر پنج مسطور تعلیم آورده در مرافقت الچیان مذکور
روان گردانیدند شرح احوال او نیز در قضایای سال آینده در قزده کلک شیرین مقال میگرد و در سلطانیه عموم
سپاه رخصت اوطان یافته موکب های یون بالترخان رکاب شرف بدر السلطنه قزوین آمده و در دولتی
مبارک نزول اطلال فرمودند چون الچیان پادشاه اروسلان الچی نذر محمد خان اوزبک و الی بلخ جهت تجدید
قواعد صداقت و دوستی جایه سریر اعلیٰ آمده و قزوین اعانت داشتند بعبادت بساط بوسی فایز گشته
مکاتیب و تحفیه بدینا که آورده بودند گردانیده و قرین اغزاز و احترام روانه شدند و از آنجا غنیمت قشلاک
مانندان بهشت نشان فرمودند و بعبادت و اقبال روانه شدند و فرستادند و در دارالسرف و فرج
و بلده طایفه اشرف و سایر محال ارم نشان انولایت بکامرانی و اقبان و سیر و شکار خوشترت و نیکو حال
میکنند مانند ذکر متوفی سالی که در آن زمان در و گردید طها سب قلی خان ترخان که از صرّه متفرقان طاهر

در سال که ششتر رتبه بیالت و خانی یافته و نیکو سال حکومت و دارائی در ایران گرامان سرانجام گزیده بود و در روزی
ضعیف باد و بزرگ طاری گشته از افراط اکل و شرب مناسب آن ضعف قوت گرفته بمعالجه و مداوا اکثری بر داشت
و سخن باطنی شنید روزی روزی مرض اشتهای پذیرفت حضرت اعلی از شمول عافیت او را انکار مسرخصت بیلت
داوند و طبیبی همراه کردند و در سیاحتی کرن رحل اقامت انداخت بهمان دستور مقید بمعالجه طبیب نمشد
و برای خود عمل میکرد و بالجله هر روز یکم مکتوب را استقبال مینمود تا باور سیده مدام اللذات او را دیده یافت
گرامان علل و منصب ممداری با میرخان سلکن که از اهل بزرگ ذوالقدر است تفویض یافت میرزا ابوالباب
از مساوات عالی درجات مشهور به سحر معانی متولی روضه منور معطر سلطان روضه رفا بود و در سفر اخیر
بلازم به کایا شرف بود بعد از انظار رومیه شرف زیارت روضات کاطین و کر بلا و نجف
مشرف گشته در احوال حروف نیز بان سید رفیع القدر معاشر و در زیارات مشاهد مقدس رفیق و مصحبت بود
بعد از معاودت از خدمت شرف رخصت یافته از قزوین روانه مشهد مقدس علی گردیده در بلده طهران
از افراط میوه متنوعه الوان و اکل طعام قوی طاری گشته بمعالجی که رفع توفند نمود و در مغفید نیفتاد
معالج بجا پیوست نقش او را بمشهد مقدس برده در روضه مقدسه جد بزرگوارش مدفون گردید رحمه الله
تعالی انوار شرفان یار تر که معانی سه سده شایان و الف جبری که سال از دهم از قزوین دور جلاوس تا چون حضرت امیر
و گمره بان شاد و کامرانی زمانه یافت شریف جوانی لباس کهنه افکند از بر خویش ز نو بهار و افسر برنج
بهار دلکش آمد خرامان بر از کلهای شادی چپ و امان هزار از شوق گل نغمه سرگشت گمان از فخری خست
دیگر باره عالم پر و جوانی آغاز نهاد روزی منیت قدم نور و دل فروز نشا ط قزای بزم بهار گردیده قوت
بخش و صبحان و روشنی افزای محافل دوران یعنی فرمان روای اقلیم جاوم آسمان بر بسند شرف
اوزنک کامرانی در آمده در شب کیشنه دوم ماه رجب هشت ساعت و هفتده دقیقه از شب گذشته از
آخرین منزل حوت با ولین برای حمل نقل نموده نشا ط عالم آرای در عرصه کتی فیض رسان بساتین جهان
و همو شان ریاحین هر نفوت کرده و محافل روزگار خرامیدند سر و سر آستان اعلی رسید به عونت و سوزنا
افراخته از فیض بهار حضرت و طراکم و مانده یافت عنایب خوش الحان گاه از شوق مقدم کلان
برگ و نوا نغمه میرا گردیده و گاه از رشک هم آغوشی کل با دصبا و پریشان اختلاطی یار پیوفا در ناوانان
شکل باجه کس نیست و مساز با بلبل ز فراق ناله پرداز و نواب مایون اعلی نوحی و فرخندگی در خط و دین

بکامیابی و کامرانی میگذرانیدند و گاهی بنشاط پرداخته باز بلند پرواز هوس را در اوج کامیابی به پرواز آورده
اشغال بخش عالم و زندگانی دل عالمیان بوده در شوق و ذوق و خرمی بودند و در آنجا زینل یک سکه با
در از اخذ خدمت و جان سپاریها که در املی گری میزد و مستان و مردانکیها که در غرغند و بطور آورده بودند و از
ترپت و مستی عاطفت بود بر تبه بلند ایالت و خانی و منصب اجندایشک قاسی باشیکی مرافراز کردیده بایه
قد و منزلتش بلند می یافت و الکاهری که اقطاع علیعلی ان بود با و شفقت شد چون موسم بهار بر آمد
از حد اعتدال رسمی روی بگری آورد و موبک نصر پسرین از قشلاق بازندان در حرکت آمده چون اواز
حرکت لشکر و میه میرسید عنان غریمت بهار السلطنه قزوین معلوف داشته در بهترین زمانی در دولتش
مبارکه آنجا نزول اجلال فرمودند و از قزوین بجهت انتظام امور سرحد آذربایجان و کرهستان لواحقان
با نقوب در حرکت آورده بلند سلطانیه مضرب سراققات غر و جلال شست رستم یک یافا دل صحبت
که بوفور ایلست و کار دانی متصف و بر تبه دیوان بکی گری مرافراز بود و بهار السلطنه تبریز فرستاد و که باقی
حاکم تبریز و امراء اطراف از شروان خبردار بوده در دفع فساد و میه و اگر ادا آن سرحد کوشیده مساجی خلیل
بطور آورده دیگر از سوان اقبال که درین سال بجز ظهور آمده خلاصی یافتن قراق خان چه کس بیکلا یکی شرفست
از حبس موراطا غیان گرجی که در راه قراق خان کرهستان در رفاقت شاه بنده خان مرحوم نوعی که محل
خود تحریر یافته گرفتار گریان شده مدتی محبوس بود چون جهات مورد کرهستان بر حسب خواه او شرف
فداشت بکد و نزار احمی فغان او ازو تلمیح یافته در زمان فرصت او را برداشته از کرهستان بیرون آورده
بسلامت باز دومی توری باشی رسانیدند و چون روائه شروان کشته بود کلا و تاپانان و
که در شروان بودند پوست و پوستور بیکلا یکی شروانست دیگری از سوان اقبال رفتن توری باشی است
بجز اخته و دست در آمدن قلعه سابقان کور شده که حکومت اخته کرهستان قس سلیم خان شمس الدینلو
و محاطت قلاع آنجا با و جمعی تفنگچیان متعلق بود و در سال گذشته بنابر کوزه فتن و فتور که در کرهستان
سراطلاع بودی و نه سنجاه روم میرسید و از ایازه پاشا عالم ارفر و هم که قریب جور و لایت مذکور است
آثار بی اخلاصی و حیل اندازی بطور آمد می فغان قلعه اخته که مختار قلاع آنجا است و آمده نمود از بیم محاربه
و تسخیر و اقامت در قلعه منزل گشتند و چون تعمیر شکست و دست قلعه هنوز نشده بود و چنانکه باید می گشت
سلیم خان نیز صلاح مد توقف ندیده بیرون آمده بقورجی باشی پوست مرتضی پاشا نامی از امرار و می در راه باد

حوالی آنجائی بود برای خود با بوسه و اصلاح بازار پاشا علی ای القین قلعه و مملکت خالی یافتند متوجه القیون گشتند تعرف نمودند
ایروان آمده و قورچی باشی که با جمعی از اشراف و اعیان داشت از یورت تشلاق حرکت کرده و یکدو ایروان آمده بود و نیز قلعه
نه کور با نور گشت و زبان بگفتند که با گروهی از تشکی و تشکی با شیان در سال گذشته با فدیایان فتنه بودند و حریفان
بقورچی باشی نوشته با اتفاق بر سر اختصار فتنه و قلعه را محاصره کرده از اطراف و جانب به پیاپی برده یکدو حصا
آنرا گرفته مرتبه مرتبه پیش میرفتند چندگاه قلعه داری کردند چون آن قلعه شرف تسخیر گشت و دانستند که غنایم بقورچی
منقوج میکرد و از هیچ طرف مدد نمی رسید مرتضی پاشا طرح صلح افکنده دست از قلعه داری باز داشته بدین
که در وسیع از توفیق قزلباش این بوده هر کس بهر طرف که خواهد رود و اگر احدی اراده آمدن دیار قزلباش داشته
باشد رعایت یابد مرتضی پاشا بعد از نمودن مواثیق قلعه را سپرد و خود نزد قورچی باشی آمد و میان بعضی موافقت
او اختیار کرده و بعضی دیگر به دیار خود رفته قلعه تصرف اولیای دولت قاهره درآمد و چون سلیم خان بخت
انداختن قلعه و بیرون آمدن بدون محاصره و نزد خود و مقدور و از اهل تقصیر بود حکومت آنجا بشمس خان
تقریر قلعه توفیق یافت و او با بیایفه قزاق که آشنای آن سرزمین اند داخل قلعه شده بخواست چمدان
مختلف مور و اشیاء و غیره نمودن بایکدیگر و شکست بخیز و شرح واقعه آنکه بعد از محاصره که نمایان میگردد
فیروزی نشان و مورد ظهورت و جماعت که جلیان بوقوع پوسته جمعی از غلطان اگر جستان کار تیل در آن محله
منقول گشتند مور که مستیج آن فتنه بودند میخواستند که در مملکت کار تیل حاکم و فرمان رو باشند و جمعی از غلطان و از نوادگان
آنرا امیلتر بودند که حکومت بزرگی مور را کرده خاطر ایشان بود ظهورت خان که پادشاه راده والی کانت بودند
ولایت او خراب بود و از نوادگان سمیون خان بودند و در جلیان کار تیل با سمیون خان و لید کرات خان برادران و هم
خان ماضی مخالفت نمودند میخواستند که غلطان کار تیل بجانب پیران او میل نمایند یک چهار خود را بارت و غنایم را در
حاکم کار تیل گردانیده بودند انگشت نیز فرمانروا صاحب اقتدار باشد و بعضی از جلیان کار تیل درین باده
با و همزمان بودند و از دوری میگزیدند به جهت میانه نمودن ظهورت و خشت پدید آمدن بعلو انجامیدند
یکدیگر دوری گزیدند ظهورت و انگشت می نمود و مورانشکری از هوا خوانان خود در طلب ساخته علی القیون را
رفت و موافقان ظهورت او را آگاه کردند و در آنوقت قوت متقابل بود و افعه داشت از تمام خود حرکت
کرده و بطرف دیگر شتافت فرصتی یافته با مغ و دی که در هم آورده بود بر سر ظهورت و قیامین هر دو کرده و متفق
آنکه از هر طرف که شود گشته سود اسلام است محاربه قوی روی داده ظهورت غالب و مورانشکست یافته سامان

و اعتبارش از باد و بنابر خالی گشت در کرجستان اقامت توانست نمود و غایت دیدار و دم کرده توجه انظار گشت و بعد از
که بر سر ایاز و پاشا بارض و م می آمد پوسته از آنجا بستانبول رفت و از آن تاریخ در میان رومیانست و ظهور
صلح دولت خود را در انجا داشتن باین درگاه دانسته با داد و دهان و له اند و بر دیخان که بعد از محاربه صلح
تورجی باشی با گردی از مردم خود و تشکیلات اقامت داشت با دنی الفت و شنائی گردیده و باین مرام
و شنائی و آمد و شد وقوع یافت و در سال که شصت و سه سلطه عرافین مراعت امیری که بدگاه جهان پناه
بود چنانچه در ذیل مذکور میگردد درین سال فیمابین ایشان ملاقات اتفاق افتاد و ذکر التوبه نمودن ظهورت بر سر
جهان پناه بواسطه دلاور خان و له اند و بر دیخان بظرف یکی فارس و بیان ملاقات ایشان چون میانه ظهورت و مورا
و حشت بدیده موافقت ایشان مخالفت انجامید و او بر وسیله توسل حبه در مار و دم رفت ظهورت از خواب
غفلت بیدار گشته از گردی خود و پشیمان گردید و دیگر باره دست توسل به من دولت این دو دمان استوار
با داد و دهان طرح الفت و شنائی انداخت و بدستور سابق اظهار بندگی و غلامی این استان کرده و بوسیله
استغاثه و استدعا عفو فلان و تقصیرات خود کرده و داد و دهان حقایق حالات و ضراحت و بندگی او را
بخدمت اشرف عرض نمود و در حقی که بایات و آیات جاه و جلال با دولت و اقبال از مغریر اثر بعد از بصوب عراق حرکت کرده
آمد و در عریضه دلاور خان و تفرغ نا محظوظت کباب و نوشته بود بجنس مد نظر مایون در آمد در آن محیفه درج نمود
بود که درین چند سال از من خطای بسیار جد و ریافت و بکشت محارباتی که ضرورتاً در میان وقوع یافته و طوایف
و قبایلش عموماً بینهاده اند و بخونری من در میان دلانند بدینجهت حرات آمدن بپایه سریر اعلی خدایم اگر
حضرت اعلی که از خاندان کرم اند و تم عفو و تقصیرات این بنده کنه کار کشیده از خطایهای گذشته اغماض نمایند
مجدداً صلحه غلامی در کوشش خان کشیده بعد از یوم از شاهزاده بندگی عدول نمینماید بعد از آنکه خدمتی چندان
ازین غلام جد و ریافته باشد و جان سپاری چند کرده باشم که بنی مجموعه حسن و پسندیده باشد تکیه بن
کرده سعادت ملازمت می توانم دریافت حالا از خوف بی ادبها که ارتکاب شده امید وادم که از تکلیف
ملازمت معاف نمیشم و درین خرابه بمرم داد و دهان مذکور بحالت عجز و پشیمانی با سر او متذاع
نموده بود حضرت اعلی تمس داد و دهان را بندوق و شسته بتعالی بجهت منی بر عنایات خود و اند و عفو و تقصیرات
او فرستادند اما سفارش فرمودند که بظهورت اعلام نمایند که او از عهد منی در ظل تربیت چون است و نمایان
اولاد می شناسد و برینک به مزاج اقدس فی الجمله اطلاع دارد و حال این محاذیر و اظهار اندامت و خلوص بنی که درین

از روی غیرتیم با او نیت داشت که با او می کرد روی در اودت و اخلاص برگاه عرش شتابه نیاورد و بطریق کنه کاران
در گردن او نیت نمیکرد چایون فدیه عن صمیم القلب عفو و اغماض ممکن نیست و این سخنان حیل اند و زوینا دارند
در نیکو دوشی نباید که دامن بغیر عصیان الود خود را بآب خد متکاری شست و سوی دهد و خود را شایسته
در آنک سعادوت حضور گرداند بعد از وصول فرمان داد و خان غرم ملاقات او با خود جزم کرده بهشت گرمی خود
اقدس و محضر مقدس چایون بی تکلفانه با معدودی از ملازمان خد متکار توجه محل اقامت او گشته و دستا
یکدیگر ملاقات نمودند و او و خان متکفل عفو تقصیرات او گشته سفارشات بلج شاهی را با بلج بیان خاطرات
نمود و نیت تغییر لباس رویان که در ایام خلاف طبع آن گشته بود نمود و او را لباس قرلباشی در آورده
و تبعه اش یکی تغییر لباس کردند و دست در دامن اشتیاع او زده محاسن خود را بصوابید او منوط و
مربوط گردانید و شرط نمود که اگر غایت و الطمان شاهی شامل حال او باشد مدت العمر بای از جاده بندی
و متابعت بیرون نهند بعد از معاهده و شرایط بمان باز گشته بجانب تعلیس عود نمود و حقیقت رفتن
خود را بوض عاکفان سده جلال رسانید و گفت که این ظهورت بر جاده اعانت مقام بندی و انقیادیم
ماند دیگر التجا نمودن اجازه پاشا بدگاه کیتی پناه فلک اشتباه کیفیت و اقله آنکه چون ریاست مالیات طالبان
بصورت و اقبال از سفر بغداد معاودت نمود اخبار فتح و فیروزی و نهضت لشکر رومیه در مرزها انتشار یافت
ایازه پاشا دیگر باره اظهار عقیدت و خلوس اخلاص کرده نوروز توری استاجلوراک در سال گذشته گرفته
جس نمود و شهرت قتلش داده بود باز فرستاد و از اعمال سابق و حرکات نامنجم و ثمرات مال تجار بجا
وینا دارانه تمک حبت چون خلیل پاشای سردار رویان توجه دفع او بود چندانست معاونت ازین ولت
داشت چون از الطوار او و پنی و مکر و حیل بطور پیوسته بود هنگامی که لشکر بر سر او آمد و معاونت او
تام منول نیفتاد اما مقرر شد که توری باشی شکر فز اثر که در آنجده بود در ایروان اقامت نماید که مبل
از رویان دست رازی بقلم و چایون رسد بعد از آن که خلیل پاشا سردار بارض روم نمک رسید بشکر
حسن پاشا نامی را بچند باشد و خود نیکی بقصد استرداد قلعه حقه بارض روم فرستاد و دستا
پاشا و عیسی بیگ را کنار آن بود و بآلت نزد ایازه پاشا فرستاده که او را مسال گردانیده ترعیب نمایند
که بشکر پیوسته با تفاق بر سر قلعه ایستاده و دوستانش با او اخبار گردانند که پنجاهت بگرفت تو ما میورند
مخود غافل شوایزه با شتابان پاشا و عیسی بیگ را گرفته گناه داشت و با شکر از راض روم بهشت گرمی خود

که در سرحد خود رسیده بودند از خوف جان از قلمه پروان آمد علی الغله بر سر امر او پاشایان و دیگران که مقدمه پیش بود
نخستین مجادله نموده دستبرد نمایان کرد و چندی از عظاما لشکر که حسین پاشای بشار از حمله ایشان بود بدست آورده
جمعی کثیر از رومی و دیگران را قتل آورد و حسین پاشا را زخمی و بقلعه آوردند در قلعه از محاصره شست چون این اخبار را
رسید با عموم سپاه بر سر او آمده قلعه ارض روم را محاصره نمودند و او تا چهار ماه محصور بود و بهر هم قلع و کجا
پروا نداشت و در آن مدت راپات جلال نیز بنا بر خرم و احتیاط در سلطانیه اقامت داشت و نستان رسید
رومیه زیاده اندین توقف نتوانستند نمود کاری ساخته باز گشتند و او حقیقت حال بعضی اشرف رسانی حضرت
اعلی فرستاد و او مرگها اظهار کردند که چون اقوال ایازه موافق کردارش نمود زیاده اعتمادی بر اقوالش نمودیم
اگر و قول خود صادق است و با نوبت جایون موافق طریق این بود که گرفتاران رومی را که در جنگ و غیره که
در دست در آورده بپایه سر راهی فرستاد که بر ضمیر انور ظاهر کرد و که این تلاش او با رومی و در و لشوای
این دو دانست و مضمون این کلام مشهور نیز از یکی زنک باش بار رومی روم یا سخت چو سنک باش یا نرم روم
منظور دارد شرح بقیا حوال او در سال آینده هر قوم قلم کوهرج رقم میکرد و وقایع متووع که ایراد آن از لوزلوم
براز کیا پوشیده نیست که در میان سلاطین عالم و پادشاهان عثمیه کیتی قانونی مقرر است از قدیم لایم ایلیان
که بیکدیگر میفرستاده اند خواه در ایام دوستی و اتحاد و خواه در زمان خصومت و عدا و خواه در رساندن
سلام و عدا و خواه در دادن و شتام و در عا سالم و خاتم آمد و نموده اند و بهیچ نوع مفرت و آنچه
که حد الحاق و الحقایق مذموم و ناپسندیده است بجان و مال و عرض ناموس ایشان نمی رسیده زیرا که
فرستادگان امور فرمان فرستاده اند و وظیفه ایشان خبر تبلیغ و رساننده نامه و بیغام امری دیگر است
چنانچه حضرت الله تعالی بلا تشبیه میفرماید علی الرسول الا البلاغ خود را این شاهان و رستم کیان که شادگان
ایمن اند از زبان نندار شده قتل ایلمی شکون که کاخ حیاتش شود بنگون درین چند سال و در بر خنجه
در محل خود که در شش یافته ایلمیان بکوب محبت اسلوب متواضعانه چنانچه راه و رسم سلاطین روزگاست
باید شاه روم فرستاده شده بود چلی بک تورچی قاچار را قبل از عیال و عیال و طما سب قلی سلطان
شیره زلمی را بعد از آن از ارکان دولت خانوادۀ آل عثمان بن امر شایع ظهور آمد و چلی بک را که باز
گشته بقرامید رسیده بود حاکم آنجا از هم کدرا نیده طما سب قلی سلطان را چون عطا روم نامکد بکشد
در زنده بر خلاف یکدیگر سخن میگفته اند رفتن ایلمی مذکور را منافی مطلب خود دانسته در راه شایع سرود

در متکات و مایوت اور قم ملک کشیدند و بهت خوش در قاید اجل نماده بعضی اشیا، طاهرین اور اجست رفع شناخت
بلاناش دادند و ازین غافل افتادند که آفتاب را کل اند و نمیتوان کرد اگر از خلق بهوشانند با خالق چه توانند کرد در
همان ایام پادشاه ایشان فاش شد چشم نباید چنانچه گفته اند تو دید موسی عمران پدید کن در نه گرفته جمله آفاق را
تجلی کرد محمد المومن خان پسر عبدالخان اوزبک نیز این فعل قبیح کرد و در همان ایام دید آنچه دید و گوش آگاه
جهان شنید آنچه شنید و آقا جلال نام کرک اراق را که در ایام مصالحه دوستی و آمدن شطرنجین بجانب حلب دستاورد
شده بود وی با انجام بعضی خدمات مشغولی داشت حاکم حلب بشیوه استهتان کم فرصت که تعویف جلب باشد علموده
اورا قتل آورده کل فحوه و اسباب و بضاعتی که داشت در حیطه تصرف در آورد و اگر این امور از موقوف سلطنت
صدور یافته زهی کم فرصتی و بست فطرتی و درون همتی و اگر حکام و پاشایان بخود سرچنین افعال قبیح اقدام
نموده اند زهی بی همتی و عدم اقتدار و غافلی و بی شعوری و بهوشی پادشاه چنین و خود را بی مسؤولانیت و دل
ضعف دولت و قوت بکست است حضرت اعلی علی الله درجه که اوصاف حمیده اش پسندیده عالم عالم
و اطوار بنحیه اش قانون بزرگی و دستور العمل سلاطین جهان بر خلاف اینمندی سلوک نموده ایمان روم را
که محمد آقا نامی از معتبران آن سلسله قبل از وقایع بغداد بدیده جهان نباه آمده مغرور و محترم در دار السلطنه
اصفهان اقامت داشت و مصطفی نامی که بعد از آن آمده بود چنانچه در سال که ششده تخریر پوست در علمه
ملوکانه فرموده مشمول نوازش و احسان مقتضی المرام روانه دیار خود فرمودند تجاران و ولایت روم که در حال
عجم بودند در مهرداد من و امان آسوده برضای خود هرگاه اراده نمودند بی اذیت و ظلم آن سالم و عالم رونق
شدند شرح و آنحضرت امام قلی میرزا و پنا شدن آن شاهزاده نادان با او بار درین سال از اقتضا و فلک
بهدار و اطوار بخردانه شهر آوده بی وقار امام قلی میرزا که نور منائی اوزار اسب مشیر نقفان پذیرفت و در دست
نامها که مورخان بلاغت شعار بقلم تحقیق و در تصدیق نگاشته اند همیشه سلاطین عدالت آمین و فرمانروایان
صاحب تکلیف صلاح حال و استقامت احوال خلاق را از سبای و رعیت بر مطالب عالیه دنیویه و علاقه
فرزندی راجح داشته در چنانچه جوگی و رفاهیت خلق آمد که هر آینه موجب رفاه و خالق البرکات است
کوشیده اند چنانچه قضیه قتل آوردن سلطان سلیمان که اعتل پادشاهان روم بود مصطفی نام پسر رشید خود
بنظری طغیان و بی اعتدالی و سلطان نیز پسر دیگرش را با جبار پسر او نوعی که در صحیفه اول در طی و قانع زبان
حضرت شاه خجست مکان تخریر یافت شاید اینمندی و ازین قبل از سلاطین ماضیه بسیار بعد و بیوسته که در آنها

موجب اطاعت است شمراده مذکور از جهالت و نادانی و غرور جوانی از کتاب احمدی که پسندیده والد بزرگوار بود و چون
و از اطوارش اشتدالی و از جوهر دانش بی دانشی و کم مهری نقیص میشد صلاح حال جمهور در آن فیه بین عباد
فرمودند که چشم او را تبرسانید و دیده پناش را بی خود گردانید اگر بحسب تقدیر باین بلیه دیگر فائز آمد یا بمصیبت
ع او مصلحت تو از تو بهتر دانند از چندین بلیه دیگر که در عالم حساب جنت شهادت های عالی منزله است که از کمال
خلقت و تقدیر است و کمترش عدم بصیرت و پناهی است نجات یافته اسوده حال در ظل رحمت شایسته میکند
و که رجعت موکب یون بزم قشلاق از سلفانید باز نماند من بشت شایسته چون چندگاه بلده سلطانیه مضریام عسکر
هایون که دید سر دار و میان که بر سر آمده به جاهره قلعه ارض دوم مشغول بود بی نیل مقصود باید گردیده خاطر
اشرف از سر حد قلم و هایون و احتمال دست درازی ایشان با طراف سرحد خصوصاً قلعه اخته طهینان عمان بکثرت
بصوب رجعت الغلاف داده لشکر را خصمت او طمان و ساکن دزدند و با طرافان رکاب نصرت انتیاب
از سلطانیه بسیر و شکار پرداخته در سر زمینها از محنت بخش اشرف و در السور و فرج آباد و منازل ملکه آسای بکثرت
فرج افزای آن دیار که در هر مکان موضع نرمت بخش و قهری به تصور افزاخته و پرداخته معمار و الاست مشرب
بود و درستانه انجوشد لی و کامیابی میکنند امید که قورچی باشی که دو سال بود که در آذربایجان قشلاق داشت
حسب فرمان هایون بیایه سر بر اعلی آمد و درانند ان بغاوت با لیکس اشرف مشرف گشت و زبان یک
ناظر نیز از آذربایجان عود نموده تفکیک و لشکریان که با او و با قورچی باشی بودند همه بخصمت او طمان یافتند
و دیگر سوانح آنکه چون از محمد قلی خان زیاده اعلی بکلی یکی قریباغ و ظهورفته مور ایک ساحه و مسابله وقوع یافت
بود که در کتب و آنچه و در پهلوان دفع حادثه خالی کرده بود و مور الکاء ولایت او را تاخت کرده انواع مضرت و بسپا
و رحمت سیده از امیر الامرائی قریباغ مغرول گشته داد و خان و لاند و بر دینان که بجا رست قلعه تغلیس و اشترام
سرحد که رستبان با مور بود و بدین رتبه بلند رجندی یافت که در آنجا چون فیا بن حضرت شامی ظل اللهی حضرت
پادشاه و الاجاه شاه سلیم خان بیکما که شاه ابن جلال الدین محمد اکبر پادشاه طرقت خلعت و رستی و اخوت یکتا و
مرعی و سکوک بود و آنکه رسولان و مناوضات صداقت پنهان حدیثی که یکدیگر خبر و کاه بودند و از آنجا
که مقصد الخاقانی زیل یک یک بیکدی که الحال رتبه خانی یافته زیل خانند در رسالت مهندوستان عود نموده تا غایت
آمدندی و وقوع نیافته بود و در وقت بسامع جلال رسید که شاهزاده پرویز پسر بزرگ آنکه که بعد از سلطان
آخر و بولی محمدی نامی بود از افتضا و افتضا و افتضای اجل موعود سفر آخرت اختیار کرده از قورسا و وقت برادر

لازم گشت که معتمدی فرستاده نواز در پیشش و دلبولی بفعل آوردند و نفیس احوال خیر مال آنحضرت کردند و نه از توخته یک یوزباشی
استاجلور که ولد شیخ احمد آقای میر غضب و از مستبران درگاه و جوان سخندان کار از موده آگاه است بر سالت تعیین
تخت و دیاری لایقه از انتمش و امعه نفیس و نفایس هر دیار و نازی نژادان مبارک فتنار محبوب او گردانیده بامان محبت
هرگز در محققان نواز مشهور مهربانها برادران روانه فرمودند و او باین شایسته که باین خیر متبته باصفهان آمد
که از راه یزد و کرمان بجانب قندهار رفته بمقصد شتاب نمود و در اصفهان بود که خبر وحشت افروخته تا که یزدان پادشاه
والا جاه و قوت و فتورمند و ستان در ایران شایع گشت و باعث تعویق رفتن او گردید از اتفاقات ابراهیم
عادل شاه دارای ولایت سیج بور و سلطان محمد قطب شاه والی کلکند و نیز چنانچه در ذیل میخیزد مذکور و مسطور
میکند و عالم فانی را واداع نموده بصوب عالم بقا شتافتند و در زمان شاه خجست مکان نیز در هند و ستان چین
واقع دست داد که سپادشاه در یکسال ارتحال نمودند سلیم شاه ولد شیرخان افغان که فرمان فرمای قطعی بود و تا
سلطان محمود والی کجرات ثالث قطب شاه والی احمد نکر ولایت دکن مولانا قاسم کاظمی تاریخ انهار از وال خسروان
یافته بنظم در آورده بودند و نظم سه خسرو و زال آید یکسال که هند از عدلشان دارالامان بودند و من تاریخ فوت آن
سه خسرو و چندی برسی زوال خسروان بودند درین سال نیز چین واقع شد که در هند و ستان سه پادشاه عمود دولت
و ادع کردند هر چند این قضایا داخل وقایع ایران نیست بر بنابر رابطه صداقت و آمد و شد که قید باین بودمان
دارند و این دو دمان نیز بایشان مکرر اکال مهربانی و توجه و اما دیجا آورده و فیما بین اساس دوستی و محکم دارد و بست
آن تجریر آن قضایا پرداخت متوفیات بعد از سلطان پرویز شاه نورالدین محمد جهانگیر بن حلال الدین اکبر بن محمد
هایون پادشاه بن محمد بابر قلند بن سلطان عمر شیخ بن سلطان ابو سعید بن سلطان محمد میرزا بن میرانشاه بن
امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور کورکان در صینی که از سیر ولایت کشمیر عود نموده هنوز لمبا هنوز رسیده بود که در منزل
جکیزه هندی نام رسیده مرض اشتداد یافته بکشمیر گجرات شتافت مدت سلطنت او بیست و دو سال بود چون بکشمیر
سلطان خرم که پسر از فوت شهزاده پرویز بزرگتر بود و بنابر وحشتی که با فساد مغربین میانه بد و پسر روی
داده مغضوب گشته بود و از بنز پنجه و دشمنی که از ولایت پدر بیرون رفته پسر و سامان و غریب در یزدان دکن
بسر میر دارکان دولت که در پای سلطنت همیر بعد از فوت پادشاه مرحوم حاضر بودند گویند بوضعیت پادشاه
که در چین ارتحال نموده و در بخش نام پسر سلطان خسرو مغضوب مقول با که سلطان بلاتی مشهور بود ولی عهد
و اورا پادشاهی اختیار نموده خطبه و سکه عمالت الوقت نام او کردند و شاهزادگان که حاضر بودند لا علاج

سلطان بلاتی را کوشش کرده بر تخت نشاندند اما شاهزاده شهریار پسر کوبک صلی مخالف ارکان دولت اختیار کرده خود را
بلاهور رسانید و قلعہ شهر لاهور و قلعہ خزانہ و جباخانه پتقیاس که در اینجا بود تصرف نموده خطبہ بنام او در لاهور
خواندند و سکه بنام او این بیت نقش کردند جو سکه در نقد عالم شاه شایان شهریار لافتا الا علی لا یف الا فیہ
طرح سلطنت و پادشاهی افکنده و عالم امر او خواجہا و اشراف و اعیان که در اینجا بودند طوعا و کرہا سلطنت او را
پذیرفته که خدمت بستند او به او و پیشکش عظیم متب ساخت چون اردوی جہانگیر شاه و عظامدارکان دولت در
نقش پادشاه مغفور و بلاتی و سایر امر و ارکان خدمت بلاهور قریب شدند سلطان شهریار خود در لاهور توقف نموده
خود را با امر و داران و خواجہای معتبر از لاهور بمقابلہ ایشان فرستاد که اگر در حق الفت او مصر باشد و پسر زاد را
بر و که پسر صلی است بگریزند بجای پسر پدازند ارکان دولت که معظم ایشان ابو الحسن پسر غیاث بکدازی که با صلی
مخالف بود از و رو و لشکر اکاکشته از انطرف نیز گروی بمقابلہ شتافتند و عظام سپاہ لاهور را نیز وصیت پادشاه
و جلوس سلطان بلاتی آگاه ساختند که بوصیت پادشاه ولی عہدی سلطان بلاتی تعلق گرفته و بوقتی شاهزادہا
و امرای او را بولی عہدی و پادشاهی قبول نمودند و گردن اطاعت نهادند و قتی که فریقین را اتفاق ملاقات و
داد و بھد سرداران و خواجہا و اعیان دولت ہر دو فریق با یکدیگر گفتگوی صلاح اندیشانہ بیان آوردند و در فریق
جنگ داری باقی گذاشتند و لشکر سلطان شهریار ویران گشته اکثر با طرف ہوستند و باقی باز گشته پراکنده کا آغاز
نہاند و سپاہ سلطان بلاتی جلو ریز بلاهور رسیدہ سلطان شهریار را فرصت حیمت و سامان مقابلہ و قدر مجاہد
نہانندہ در قلعہ خود چون اردوی اعظم و امر اعظم در کوب سلطان بلاتی داخل لاهور شدہ بپای قلعہ آمد و
متوجہ قلعہ داری گشتہ و یا سانی راہ در قلعہ یافتہ سلطان شهریار را در و وثاق خود بدست آوردہ چشم جہانگیر
پس کشیدہ از دیدن عاقل متاخذ دولت و در روزہ اول برآمد از دنیا متغی نیافتہ چنانچہ خواجہ حافظ شیرازی
زوال دولت شیخ ابو اسحاق فرمان فرمای فارس متلم آئندہ ملت شہر راستی کوب فیروزہ بوساحتہ خوش
در خشد و دولت مستعمل بود و بلاتی در کمال استقلال بر تخت نشست باز خواجہ حافظ و دیگران مدعا کنندہ خوش
گرفتہ حریفانہ و انتقامی کز فلک شان بکنار دیکہ قرار داد و آنچه از خزانہ پدرش دیکہ چند روز بمردم
داد و بھد بپسدادہ از مردم بجز و اہل کزفتند و تجویلا خزانہ عامہ و اصل ساختہ از داران مجاہدین افکنند تا کہ
و ہر اما احوال سلطان خرم خیز حسین استماع افتادہ کہ در خدمت جہر بزرگوار بسیار مغرور و محترم و زنی بود بین الجہر زیادہ
از سلطان بر و نیز برادر بزرگتر از خود و اتقار داشت و از جانب پادشاه جہان لقب یافتہ و سکہ قبل

این القاب از جانب علی حضرت شاهی ظل اللهی شاه عباس صفوی بر زبان نامی زده و شاه جهانگیر پدرش در انجذبات دکن بامور
فرموده بجانب برهانپور فرستادند و ابتدای حال که نواب میرزا عبدالرحیم خان خانان و کنگهار و صاحبصوبه دکن و دکن
علیه السلام برهانپور رفته اول بواسطه تحریق قلوب صبیحه میرزا ابرج بپادشاه محالب بطلب شنوار خان که پسر بزرگ و فرزین
مغویه که در خان خانان بود بجانب کنگار خود را آورده در وقتی که رخصت خدمت دکن از پدر بزرگوار می گرفت استعفا
نمود که سلطان خرم و منصوب برادر بزرگ او را با وسپار دکه او نگاهدار و حسب الاستعداد با و سپردند و روانه
خدمات مأموره گشت کوبیند برضای پدر حکم قتل او نمود و یعلیم الغیب الی الله در آن سفر پادشاهانه سلوک کرده بامور
که در آن خانواده مخصوص پادشاه است مرکب میشد کوبیند بدیخت در میان سپرد و پدر و حشمت پدید آمد جمعی از
او که در خدمت پادشاه راه سخن داشتند او را بعصیان و طغیان متهم میداشتند در وقتی که برهانپور مراجعت نموده
بدر بار پادشاهی می آمد از آمدن ممنوع شد و او ملتفت نشد با غلبه و از دحام تمام می آمد پادشاه در لاهور بود
و از افساد و فساد آن به پسر مقلند بود و نهایت بی اعتمادی و احتراز داشت با سپاه ایران و کرده انبوه از
لاهور بیرون آمده بجانب لوه حرکت کرد و در میان اکره و لاهور فریقین را بمقابله اتفاق افتاده بعضی از امرای
معتبرند و روگردان شده بموکب پادشاهی پوستند و سلطان خرم خایف و هراسان گشته از راهی که آمده
بود برگردید و بطرف برهانپور شتافت و از آنجا بدکن رفت خان خانان بجانب ملک غنبر که بر سر راه بود و بسپاه
سپاه و ولایت نظام شاهیه بود خبری نوشت که شاهزاده را غرور شد که با نولایت آید تا که نماید که کسی مانع
و مراحم مردم ایشان نشود بگذراند که هر جا اراده دارد بسلامت برود و بنا بران جیشیان و سپاهیان جدا
و بد رعایت نموده سالها و غنائم از سرحد خود کند آیند و از آنجا بدکن رفته از میان ولایت قطلشاهی
بقصد تحریق بنگاله با نولایت رفت و در آنجا با ابراهیم خان حاکم بنگاله که از اقل بزرگ پادشاهی و خالو بی بی
بود بمصاف برو غالب آمد فتح بنگاله کرده قیل خانه موفور دست آورد و از آنجا متوجه الیه ایاد گردید این نهاد
موجب زیادت و حشمت و طغیان او شد شاه جهانگیر شاهزاده پرویز را با همه اتحان کاملی که از امرای ذی شان
آن دولت است بتادیس و تنبیه و مأمور فرموده با لشکر عظیم فرستاد و در حد و بهانه ایاد فیما بین بی بی و قوی
روی داده شکست بجانب سلطان خرم افتاد و از راه بنگاله که آمده بود باز گشته بدکن رفت و نیمه تیر در ولایت
قطلشاه توقف نموده بولایت نظام شاه رفت چندی در آنجا اقامت کرده سلاطین دکن فی الجمله با او یاری
کرده خدمت مینمودند از بودن آنجا دلگیر گشته قصد آمدن ایران کردند که از حضرت علی شاهی ظل اللهی شتافت

جوید چنانچه ابا واجه او ایشان علم نموده اند چون بولایت ته رسید اراده نمود که قلعه ته را بدست آورده ولایت بسند
که بایران اقریب متصرف گردد و آنوقت ته تعلق بمسلطان شهریار داشت که از جانب او شریف الملک جوانی از ولایت
خراسان حاکم ته بود و شهر ته با آنکه حفاری نداشت در اندک روزی عجلال الوقت حماری برد و آن ته بی راه
شروع در قلعه داری کرد و تخمین آن نیز میسر نشد عظام دولتش از آمدن ایران مانع شدند بالضروره بر کسب صلح بولایت
نظام شاه رفت درین آمد و رفت جمعیتش روی بتفرقی و پراکنده کی نهاد و روزی چند با معدودی در حیره که قبضه است
از الملک بگری برد نظام شاه و توابعش از بیم رنجش جهانگیر شاه و فکرا آن بودند که او را از ولایت خود غدر کنند
و بدین اثنا قضیه فوت شاهزاده کلان پرویز وقوع یافته خبر باور رسید در پای تخت پادشاهی نیز سائمه حاجان و همین
سائمه پدید آمد بنابر قرب و اقارب اصغیان و اخوت او با حرم محرم پادشاه و شرف محرمیت عیالیه که درازا
حقوق خدمات و جان سپاری متوقع و چشم داشت مهاجنان بود و بطوریکه سائمه از جانب پادشاه بختیخته و حامله شد
بجانب سلطان خرم میل نموده روانه دکن گشته با ولایتی شد سلطان خرم از آمدن او سرور و فرحناک و خرم گشته
ازین دو مقدمه تازله روی دولتش آب و رنگی یافت و در اندیشه بیرون آمدن از الملک بودند که خبر واقعه نگر
پادشاه نیز در و دیافت از اینجا بفرم در اسلطنه اگر در حرکت آمده با معدودی روانه شدند سلطان دکن
طریقه امر دمی ملوک داشتند شکریان و امرای اطراف از جنای مغول و افغان و راجوت بجانب او میل نمود
در هر حلقه جمعی باو پیوستند و در اردوی او جمعیت عظیم فراهم آمده و او از آمدن او ترنزل در بیان سلطنت
و سلطان بلاتی انداخته از کان دولت او و عظامی شکر که غوری در امور دینوی داشتند با وجود پسر ملکی
ماحب داعیه تشیت هم پسر زاده را و در راه و کاره دانسته تردد داخل ایشان یونانیو با تیر اندیشی و چون
اصغیان در جباله کلج و بانوخی حرم و ما در چهار نفر شاهزاده عاکی کوهر بود از روی دولخواهی و رای و تهم
پادشاهی ام او شکریان و شاهزاده مشتاق دریافت سعادت استقبال ساخته از لاهور بیرون آمده و کی
روی توجه بد اسلطنه اگر که متوسلنت آن و دومان عالیشان است آمدند و فوج فوج از شکریان
و طبقات سپاهان و دکانی اعظم بیرون رفته بمسلطان خرم می پیوستند و در اراک طایفه و کورنش یک
سبقت می جستند چنانچه در حدود کره اکثر اعیان طبقات شکر و حرم او جمع آفریده بودند اصغیان و بعضی از
خواص و دربار پادشاهی نیز صلاح و متابعت و انقیاد او دانسته قاصد آن نموده ان فرستاده اظهار دولخواهی کردند
و سلطان خرم که از دولت مبر و شکست از لقب بدولتی بجات یافته بمرتبه دولتمندی رسید و بخیر و خوشی

خوشدل و خرم بهادر سلطنت کرده رسیده لواء سلطنت جهان بانی بر فراخت آصفهان و در بقای سلطنتی و سایر شهرها
محبوب خود گردانیده متوجه ملازمت گشتند و حوالی اگر حسب اشاره عالی بیخ نوزاد را شربت تلخ ناکوار محبت
چنانچه بکوشش شتافتند ساهازادگان مذکور که مسافرا به عدم شدن یکی سلطان شهریار است که محمول بود و یکی
در دربارش که سلطان بلاتی ولد سلطان خسر و کترین مسطور و تدبیر سلطنت رسیده بود و یکمفر دیگر برادر او
و نو نوبران شاهزاده و انبال ولد اکبر پادشاه برادر شاه جهانگیر که در زمان حیات پدر فوت شده بود و سلطان خرم
که از پدر نامدر شاه جهان خطاب داشت خود را شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه غازی
خطاب داده نواب آصفی از امدار علیه کارخانه سلطنت گردانیده برادر عزیز یار وفادار سپهسالار خانکامان
لقب داد و مباحثی از اسپه دار و صاحب اختیار شکر نمود و این جامه بر قامت خان خانان ولد پیرام خان زنده
و برانند بود و ایشان بساط منازعت سابقه را در نور دیده حسب اشاره عالی با یکدیگر کسب ظاهر دوستی نمود
نموده با شطام مدام دولت اشتغال دارند شرح این وقایع از تقریر یکدیگر و نفاذ تجارت که در دیار هند بودند رقم تحریر
بذیرفت العبد علی الراوی ابراهیم عادل شاه وانی بجا بور و بنده و ابل بودوی بوسعت الکا و مملکت و امتد این
سلطنت و دو نور خزان و بطلات از سایر سلاطین دکن ممتاز بود بجهت کوفتی که در اسافل بلد داشت سواری
نمی توانست کرد و در قیام عاجز بود همیشه بر روی کت و سریر تکیه زده از وفور عقل و تدبیر کار وانی چندین ساله
یا مور سلطنت پرداخته کار وانی دولت بود مولانا ملک قلی و مولانا طهوری که از شعایر زمان و سخن پردازان
روزگار و ممتاز اقران بودند و در ظل رعایت او میر میر و نکتاب نورس را که میگویند نه هزار بیت است
هر کدام چهار هزار و پانصد بیت بنام او در سلاک نظم در آورده اند نه هزار هون طلا که نهصد تومان عراقی
باشد از وجایز یافتند و او بعد از اشکون یافته بود و بزبان بجا پوری نه عدد و نادر نورس گویند از بیکم با عدد
نه خوش داشت جبرای خوب با نورس نام کرده بود شهری بنا نموده نورس نام و نهم همراه که جمیع واقع میشد
آنرا نورس عید نام نهاد آنرا در عیش میکرد و جنگ فیل و قماشای گشتی گیران میفرمود و البته آنروز دوسه جفت
جوانان باطل با او میکرد که شمشیر با در قبضه گرفته با هیکر جنگ میکردند هر کس در جنگ کشته شده بود میفرمود
که کل برو می انداختند و اگر کسی با مرد کشته شده بود میگفت مردم تن بجانب او اندازند و هر چه کار
نقد و جنس میفرمودند که بکسی بطریق صلح و انعام و جایزه دهند نورس عدد میفرمود و مثل نورس صد نورس
هزار و امثال این و در علم او و در موسیقی وانی و فنون ساز با خود را استاد عالم میدانست و طنبور و کت

که درگاه کاخ ناخنی بر میزد و صدائی که از وی بر می آمد تا ده نوازش خاصه می کرد و خود را در هوش می ساخت چنانچه روزی یک
از خوش آمد گویان از صدای ترنگ تار پورش خود را از پای انداخته در هوش ساخت مولانا محمد باقر مشهور بخود که شاعر
و نایب انبیا بود و نقل کرد که من آن مرد در هوش را منع کردم چون پایها بجانب او دراز کرده افتاد بود
بگفتم ای بی ادب برخیز عادت شاه را منع کرده گفت بگذار که او میداند که چه چیز گوشش شنیده و آن طبعش را بگو
و زمره صغیر خود موقوفی خطاب داده بود و منصب و اکا و جاگیر کلی و شکر و فیل و فوج با و داده بود چون از جا
بجای نماند آن طبع را در تخت روان که کشته علم و نیزه و گناه و نثار چنانچه رسم برای آنجاست همراه او نواخته میزدند و بر زبان میزدند
تصفیه ساخته و مشهور است و خط نسخ از خوش می نوشت در سال بحال آخرت شتافت پسر بزرگترش میت و دو ساله
و دختر را در محمد قلی قطبشاه بود بعضی از ارباب غرض اعیان بجای پور بیکت و دختر زاد کی سلسله قطبشاهیه سلطنت و اراضی
باغهای ملوکیه کوچک در حین فوت پدر او را بحکم سرای طایفه جمعی در او نواخته دیده اش را میل کشیدند پس کوچک
هفت ساله که علی نام داشت عادت شاه نامیدند و سبب آنجا محنت قائم مقام و جانشین پدر کشته خطاب عادتش
یافت و بعلی عادت شاه مشهور گشت سلطان محمد قطبشاه ولد محمد همین میرزا برادرزاده محمد علی قطبشاه که تاج او
جین گفته اند محمد قلی قطبشاه از جهان شته و داماد او بود مدت سلطنتش استدادی نیافت و در و در و در
عمرو دولت کرد و سلطان عبدالعزیز نام پسر او بصوابیدار کان دولت جانشین گفته مرتبه قطبشاه یافت
و با ایستادگان پایه سیر بر علی شاه قتل انگلیزیاده از سلاطین پیشین نظار اخلاص و انصاف میگردید و غیر از آن
که از امرای بزرگان سلسله است و مرد بزرگواران بر رسم رسالت با تحف و هدایا بخجرت اشرف ارسال داشت
شرح آمد آن او بایران در محل خود قمر زده ملک بیان میکرد و دوازده سال زمان درگاه که درین سال ارتحال نمود
بعالم دیگر شتافته اند اقامت علی بیگ و دیوان وی از جمله ملازمان طایفه ایان شالو دیوان یکی بود و از غایت طبع
اهلیت و کار دانی در ملک ملازمان درگاه آمد در هنگام غلبت علیقلیان پناست او دیوان یکی در سینه
او دیکل که عسکر منصوره بکر کردی قورچی باشی بغرای کرجستان خود دفع عصیان طایفه ایان کرجیه را مقرر شدند
چون علیقلیان در حال فوت شد او حسب الامر مرگفته قشون لشکر علیقلیان کشته پناست کرجستان
در هنگام معاودت اوایل این سال طایفه کشته از دنیا رحلت نمود رسید حسین گونز او از سادات گونز
نقبای بخش اشرف بود که با عجب از دولتیان این دودمان بود و همیشه صاحب جاه و خشم بود و ماند و او نیز
در زمان اقتدار و رمیه در بخش اشرف با جاه و خشم و صاحب اقتدار بوده در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در حیات

ملازمت دریافت از و فوراً است و شکسته طبعی منکوره نظر فرخنده اثرهای آن گشته ملازم رکاب اشرف گردید و همچو اورا در جبهه
بزم اقدس بود درین سال بیماری عارض او گردید و از دارفنا رحلت کرد و پسرش سید ناصر بدستور در سلک ملازمان
درگاه منسک گشته و نظام و در حکیم سیف الدین مظهر کاشی از اطباء خاصه شریفه سرکار بود و در خدمت اشرف کمال محبت
و تریب خدمت داشت و پس که دولت شیخوخیت رسید طبابت ملازمان درگاه در عهده وی بود و اکثر اعیان که چنان
میشدند بنابر صداقت و مهارت بمعالجه او عمل مینمودند و در او اثر از ضعف پیری و عدم قوت و تردید کمتر بمعالجات
می پرداخت پسرش که بفضل و کمال آراسته حکیم دارالشفا بود و در اردوی معالی بمعالجات مرضی قیام مینمود و درین سال
در ایام اقامت سلطانیه مریض گشته بمعالجات اطباء زمان ماحریف ناسازگار اجل معاومت ننموده و بقیه ای
این مصرع که ع ترسم که طیب را طیبی باید عاقبت طیب اجل سم موت در شربت او کرده از دنیا که هیچکس نمیکند
که گذشت پسرش شمس محمد که در آغاز جوانی تجربه پیران روزگار دیده دارد بدستور در سلک اطباء سرکار خاصه شریفه
منظم و بمعالجات مرضی اردوی هایون قیام دارد و شایخ بیک وزیر قوریان وی در ماری الاصل بود که در سلک
قوادا غلو و از اهل استداده بود و خط نسخ تعلیق را خوش مینوشت حضرت عالی از و فوراً خلاص و در لثوای آن سلسله او
و برادران او شفقت تمام داشت حیدر بیک برادرش اکنون یوزباشی قوریان قوادا غلو است و او در اول سال
در عوض بایندر بیک برادرش که مشرف قوشخانه بود و در پای قلعه اپور و در سیه بزم تفنگ گشته گردید مشرف قوشخانه
شد و در ثانی الحال از مستوفیان قوریان غلام گشت بعد از فوت لو ملک بیک وزیر قوری چنانچه در محل خود
گذارش یافته بدین منصب سرافرازی یافت و درین سال مریض گشته در عین اقامت سلطانیه از و دنیا رحلت
کرید پس بقالی داشت اما خدمت مذکور از و متممی نمیشد وزارت قوریان غلام بامیر ابو علی قوم امیر ابو المعین
شفقت شد چون مشایر متوفیات رقم تحریر یافت اکنون وقت آنست که قضایای غنیمت سال آینده با رقم قلم
شکسته رقم سازد و اکنون وقت آن شد شتابانده را که سازد رقم شرح آینده را زبس خون که بریزد و رقم
مکدود کند و دود و دود علم خراشد زبس غنیمت زین ملال شود چون رقمهای قویوم آل زاهم بوند زبان قلم
که تواند این حرف کردن رقم آن سال بر ملال بوی بل که سابق سید سیحان ثین الف و بوند که سابق و در و بوند
فرمان فرمای در آن جهان که چنانچه شمس شاه عباس حسینی موسوی صفوی است از بعد ولای این سال با همه محبت
و طراوت که لازمه فضل برج رجب است غنیمت بخت و شادمانی بشام نمیرسید و از گلهایش بترسد و کی و افسردگان
بود و کلزار جهان آب و رنگی نداشت کویا زمانه ازین غنیمت واقعه و مشکله باله که از گردش جرج دون مکار شریفه

سپهر بوقلمون طرار از بزم مستور بر پرده غیب بود خبر داشت نور و جهان را که همیشه از خوشدلی نشان میداد و در کمال شادکامی بود
درین سال اثری از خوشدلی و خرمی نداشت خلق حیران این قضیه اعظمی بودند که ایام بمانزل خواهد شد قیامت انکار
میشود ایاز باشد از جانب پادشاه بی نیار غرضی بر بند پادشاه فرود می آید و لها و سینه طپان جانها در تن
اضطراب سوزان و بدنام تمش و لرزان دل بر نزل شکر غم و الم و جان باد بر حادثات نهاد و هر چه در کارگاه
الهی بودند درین بهار کلی بر مراد کس شکفت چون طراز شد مثال بهر کار در کرب و بیاض و بلبل و در کوه و همد که یک دری
بکر چشم کشودند تا بهار و کز زمانه عالمی از غم آبادی بود جهان آباد از عدل و داد و بلا مکنده و پیدایستان منمود
خلق جهان چون هر سال چشم شادمانی و عیش طرب داشتند و از بزرگترین واقعه روزگار غافل و بجز خبر خوشبختی و دان
که جست در سبلی او برق تیغ درخشانده عشق می بلزد و باطله در روز و شب سیزدهم شهر رجب مطابق سیح
ثلثین و الف هجری دو ساعت و پست دقیقه از روز که ششمین از غم که ششمین زن پادشاه پادشاهان است
از کاخ حوت نگار دلگیر گشته بسیار خیمه ایی حمل خرامید و از روی دلگرازی بشرف خانه مشرف گشت چون از درگاه
بی اشتباه بضا بطه الترامی و قرار مقرری هر سال که او را بایست عمل نمود و الا کی سر و برک این سرفانی داشت
لا علاج علم جهان افزونی برافراشت و اگر نه لایق بود که حشر بر نیاید و شب جهان روی روز نه چندان
از بیخ زندگانی کل خرمی نه چندان قصه حضرت شاهای ظل الهی سایه رحمت بر مغارق عالمیان میبوط داشته
در اندر آن بهشت نشان که مدان زمان دم از دوزخ میزد و قصه دلگرازی اشرف که غم از دوزخ و با مش محبت
و دوستی و بهشتی متبدل ساخته بود و نازل فرج بخش دل آرا که پوی از فرج بخشی و زندگی اندلارانی داشت
و با قاتل با تین خلد آسا خصوصاً باغ و عمارت بجهت افزای عباس آباد که از زینت و بهجت خالی مینمود
چون نوروزی بر و اخته با مطربان با طاق اقدس سیاق قوجی باشی که از خدمات مرجوعه از دیار بایجان و تخمیر قلاو
نظمه در بطن نیر خد فارغ گشته در آن اوقات بپایه بر بیا آمده هواره و بجا است حضور اقدس و صحبتی نیم
آرای مقدس سعادت امتیاز داشت با کمال عیش و سرور و اینها و خطاط بلور از سر و شمار قیام داشتند و تا
سپاه بهار در آن اوقات قامت فرموده چون هوایش از منبج اعتدال روی بکر می آورد و از جانب روم خبر
اخبار خوش متواتر گشت که درین سال خبر و پاشانامی وزیر و سردار گشته یکبار سارطاف ارض روم می
و مورا کرچی سیر بخت بکرام که بجانب روم رفته بود همراه سردار مذکور است بکوب هایون و ده ماه سوال از
تخلای ماندان در حرکت آمده بطمنه الکه مباد آن بر گشته بخت روسیه و ترک ماوه فایانمونه بمانت

روسیا باز در سرحد کریمستان انقبوسفته انداخته آغاز مفتی نمایه عنان توجه بصوب دار السلطنه قزوین معطوف داشته
بغیر و بی و اقبال در دولخان مبارک آنجا نزول فرمودند و حکم شد که عساکر نصرت شعار در چمن سلطانیه جمعیت نمود
بهر داری عیسی خان قوجی باشی در آنجا آماده خدمت باشند که بهر طرف لازم آید و اشاره شود توجه نمایند از غنچه
هوا و کرسی نه زنند این بقدر بهار مشه طاری ذات مبارک گشته بود و در ایام دار السلطنه قزوین مزاج اقدس از حد
اعتدال طبعی انحراف حسته تی محرق عارض ذات همایون میگشت و گاه به طرف میث و گاه اکل و شرب نایب
عوض نمیداد تا آنکه از غیب و شطر الغیب گشته به تب رنج انجامید و با وجود انحراف مزاج و تلخ شلیه
آن عارضه از امور کار و دولت و تدبیر محاسن سلطنت و ملکداری لحظه غافل نبوده اوقات نجسته ساعات
محاسن دین و دولت میشد و یک روز سوادیکر قار شهنشاهی خان قزاق حاکم اخته است شرح واقعه آنکه جمعی
از روسیه آن حوالی بوزم و ستمبر دو تاخت و غارت بالکاد اخته شدند زیاده از دویزار کس بودند و از استحکام
قلعه و تشکیک آن قدر انداز قلعه و در بر امون قلعه نتوانستند گردید فی الحقیقه ^{خلف کدورتان بود و از شدت ایثار شمشیری}
خان مرد دلیر مردانه بودند و فور غیرت و غرور و جلیت و ظهور سباحت همه ^{اگر فزاین و عقبتانده سهاک جاب}
و ستمبر کرد و بی رضا و صلاح مفید ایشان قوم با سید نفوذ از غازیان قزاق بر و ن آمده به عاقبت شش
و سه چهار فرسخ رانده بایشان رسید هنگام بهار و ایام طعم خورده توانائی نداشتند یک جوق از رویه بر
سمت راه فرو رانده و یک جوق دیگر از اطراف میان دریا بودند که نمایان نبودند شمشیری خان با یکصد کس رسیده
بود هر چند بعضی از غازیان کار دیده قزاق که همراه بودند و از معارضه آن گروه مانع آمدند قایل نشد
بجاء دلبر و راحت جمعی که بر سمت راه بودند متلاشی گردیدند و فوجی سر کشیده و از خود را بنسبان رسانیده
راه فرار می جستند که خبر سایر روسیه رسیده گروه اینها را کشته یل بسته از عقب شمشیری خان نمایان کردند و از
بآن فوج قلیل در میان گرفتند غازیان بقدر قلات و توان دست و پائی زده اکثر در هنگام فرار که اسبان
از کار افتاده بودند انجایی در آورده شمشیری خان زنده گرفتار گشت اکثر غازیان رفیق او در آن موکبه قتل و نابود
گشتند و در میان او را برداشته معبر سردار پوستند دیگر از سواران اقبال آمدن کچک ایلمنواست بدگاه
خلایق پناه و توسل جستن ایاز پاشا بعبه علیه سپهر شتابه شرح واقعه آنکه گشته که ایاز پاشا عزایض اخلاص
نوشته فرستاده اظهار متابعت و استقامت نموده بود حضرت اعلا چنانچه در فوق مذکور شد اعتماد
بر اقوال او نموده بمقام دادند که اگر ایاز دکنش از خود صادق می بود و با منسوبان این درگاه موافق بودی

که گرفتار آن چهار پسر ویرانه سال گذشته وقوع یافته بدگاه علی فرستادی بنابر آن که او معاودت از طرف ظهور
نیاید و درین سال که خسرو پاشای خسرو در بر او آمد بعضی از شتابان مردم خود را بایرون فرستاد که در قتل حمایت نمودن
این درگاه باشند و بستان پاشا و عیسی پیکر که گرفتار شده بودند ملازمت شرف از سال داشت و همچنین
و جلب اظهار خلاص و انقیاد کرد و از خوف و بیم بگریان که معاند او بودند چنانچه بجز التماس نمودن بچین درگاه
نیافت ابراهیم پیکر نام برادر خود را که یکجک یازده مشهور بود و با جمعی از معتقدان فرستاده و در دار السلطنه درین
معاودت باطلوبوسی دریافتند و در حین ملازمت مجلس عالی در استیجاب یکجک یازده را با مقتضای ملازمان که یکصد و پنجاه
نفر بودند بار داده نوازشات خسروانه بطور آوردند و تغافل میداد و از مروت جلی دور داشتند بنابر نظام
سلطه ظاهر در مقام امداد او در آمده چند نفر از ملازمان امراء اصحاب تقصیر و تاجم قلیان زیاد اغلی و پیکر خان
ایکرمی دورت و یوسف سلطان حاکم کسکر با کردی از متجدد بجانب ارض روم تعیین فرمودند که داخل قلع
شده با قتل یازده پاشا بشمار یک مافات در در اسم قلعه دای کوشند و قورچی باشی تیر باغ کوفت و نشان
از سلطان بجانب اذربایجان نهضت نموده که هر گونه معاودت اتفاق افتد بطور کوزند اما تا رسیدن
امرای مذکور خسرو پاشا با یازده پاشا بمبارا بسلوک نموده او را مستمال گردانیده با ملکی و انقیاد پادشاه
دعوت کرد و قسم یاد نمود که او را از تعرض نیکریان نگاه داشته نگذارد که هیچ وجه ضرر و آسیب جانی باورسد
اویز بمعالجه راغب گشته بدون آمده سر و راه را ملاقات کرد و خسرو پاشا در باره او بانیکری آقاسی مناشه
بیاورد و در حوزه حمایت خود در آورده او را مصحوب خود گردانیده بجانب استنبول نمود و اصلا متوجه
بمال متعلقه نظر نکرد و بنابرین امراء عظام یوسف سلطان بجا رست قلعه اخته و سرداری بنگران
آنجا بماند و گشته دیگران بجهان خود باز آمدند قورچی باشی و عساکر منصوره نیز از دار السلطنه تبریز خود نموده
بلازمیت اشرف رسیده سایر امراء و عساکر بمنازل و اوطان رخصت یافتند و چون رسیدند
فارس بزم تبریز و ولایت ابراهیم که عراق عرب بکلیه تبریز و تصرف اولیای دولت قاهره و در پیوسته ظهور فتح و تبریز
ولایت ابراهیم که از یک طرف عراق عرب و از طرف دیگر بولایت خورستان و فارس قلمروهایون پیوسته تبریز
نهاد محبت و الا بود و درین سال امضای انقضات در خاطر افور رسوخ یافته امام قلیان سکر بکی فارس
تبریز ممالک مکرر مامور گشته با عساکر فارس روانه دار السلام بغداد کردید که از راه کناره ششاید جمعی
از تنگنایان رکاب اشرف که در دار السلام بغداد بودند و امرای حکام لرستان و زنجان و آنجا

بهرای او مامور گردانیدند و جان را به باجنود متواضع و شکست متکاثره روانه مقصد گشته اعراب آن حوالی از
روی اطاعت و انقیاد پیش آمده متقبل خدمات لایقه شدند و جناب خانی انعام و احسان بشمار و خلق فخره و تشریف
و مقوقسات هر دیار بدان راه بدل فرموده چون لشکر بولایت بعمره رسید کثرت مردم آن ولایت باطاعت و انقیاد
باغب گشتند و در میوه در قلعه متحصن گشته حریفان در میان داشتند که از قضای آسمانی واقعه ناگزیر نواب جهانگیر
کیتیستانی روی داده خبر رسید موجب تزلزل خاطر فیه قزلباش گشته جناب خانی نیز صلاح در توقف ندیده چون
تسلیر آن ولایت بدین اوقات رقم پذیر ملک تقدیر گشته بود معاودت جناب خانی اتفاق افتاد و آن اراده در
عقد توفیق بمناسبت واقعات آنکه شیرخان افغان از قبله ترین که حاکم پوشنگ سرحد قندهار بود بقصد بلوچی
و از داک ملازمت عالی بهر کلمه خوش چشبه آمده چندگاه اقبال مثال ملازم درگاه اشرف بود و در سلطه
قزوین با نجاح مطالب و مرام پرداخت زیاده از ماسول شهنشاهی کوناگون و نوز شایسته بی اندازه مراکز
با خلق فخره و انعامات و افزه رفعت انحراف یافته روانه دیار خود گردید و در امنیت راه هندوستان و
حسن سلوک با تجار و متردین سخاوت بلوغ فرمودند ضعف مزاج آنکه از مدت او تب ربع و تحمل شدید آن گفت
از دیار پذیرفته بود و در آنوقت اندکی زایل گشته روی با خطاط آورده بود و گاهی چند روز مختلف میکرد
و دیگر از کتاب آموزان مناسب و ماکل و مشارب متفاده نمود و نهاده بقامت باقی بود که غم توجبه تشلاق
ماندگان فرمودند اطبا هوای آنجا بیکجاست رطوبت مناسب اقامت نمیدانستند قرار تعادل دادند و بکلام مجید
تعالی نمودند نیک نیامد چون آنحضرت مایل سپرد و شکار آنجا بسیار بودند روزی چند توقف واقع شد و
که دیگر باره مشوره نمایند و درین مرتبه بد نیامد غم خرم فرمودند بنا بر ضعف و نقامت قرار یافت که بتابی طی
مسافت شده و از در مرحله را در جست و چهار روز طی نمایند بعد از بیرون آمدن از قزوین از غایت
اشوق بقرنات و سیر آن ولایت و اقامت آن بمناسبت دلگشا و از در مرحله را از سواری باد پایان صبار
در پشت نه روز طی فرموده روز دهم داخل لمبه اشرف شدند چند در کمال عشرت و خوشدلی گذرانیدند گاهی
در روزها و عده تب بقدر تغییری در مزاج و حرارتی در بدن احساس میفرمودند و بدستور متوجه نرا انجام
مهام ضروریه دولت و سپرد شکار میشدند و در آن اوقات گاهی همچنان که مشعر بر هوای دهر و بی شبانه
دنای دون و دلیکری بزم مشاغل روزگار بود بر زبان کوه نشان می گوردند و در بای صادقه میدیدند و
تجرب بر حجت از دلیکی یوفا بجانب آخرت میکردند و دم از نسیج خلق و مواظط سوومند میزدند و حفر

که خدای تعالی شما را هزار سال بر سر خلق پائیده و زنده بدارد و از تقسیم حرکات بر زبان می آید که کلماتی مجروح خلق
که از مردم مهربانی و غم خواری حضرت روی بر بسودی آورده بار بار میخورد و آنروز باشد که موسی از سر مبارک پادشاه
اسلام و لیسان کم خود که درین ولایت و قلم و سنگ بر سر سنگ می ماند و ارثی نگذاشته اند که دست تقدی
همینان از سر ضحاک کوتاه دارد و از چهار جانب دشمنان دین و مذمب منتظر این قسم قضیه که هرگز متباد نشده
از استماع این کلمات دلگداز خوشحال و امیدوار میگردد فرمودند که میراث گیر همه عالم خداست و پادشاه
همه جهان اوست دنیا را بی که خدا نیکدارد و مردم دین و دولت در قبضه اقتدار اوست اگر این دین و مذمب
بر حق است عنان اختیار و اقتدارش بقضه قدرت صاحب قدرتی خواهد شد که دست تقدی غیر از اهل
ایمان کوتاه بل بسته و شکسته دارد و انشاء الله تعالی هر که آید بجهان را گل خواهد بود و آنکه پائیده و بقیست خدا
خواهد بود توجه خاطر خاطر دریا مقام آن شهباز اوج شایسته ای کاشتن بر تریب شاهزاده عالم شاه
و امیدوار عالمیان ابوالنصر سام میرزا بن صفی میرزا بن شاه عباس صفوی الموسوی و توفیق فی عملی
نسبت بان شاهزاده کامران و بخت اطمینان قلوب خلایق نزدیک دور امیدواری دوستان و ناامیدی
دشمنان این اشارت باشارت فرمودند چون دران ایام نبور ولایت و ظهور رشاد و هدایت که بارت
از آبا و اجداد داشت بر تو انکیر خیر میر شده بود که غریب ازین دار فانی به یار باقی رجوع فرموده نزد
ازین سرای وحشت انکیر که شستی و دولت دنیا و پادشاهی حاکم که استغنی است ازاده خاطر مبارکش بدان
بمتعلق گشت که نوباده ریاض دولت و نهال چمن را احدی ابقی سلطه شاهزاده جوان بخت کامکار یا کام
شاهزاده مغفور سعید نامدار کوکب جهان افروز سپهر شهبازی بدر میر فلک جلالت و بختیاری شوی میزند و فسر
کانه بنایسته تخت کانی: بر ازنده تاج خسروانی خلف و دودمان صفوی خلاصه خاندان علوی منسلک از نظر
غنیات یزدانی موبد بنایند سبجانی ابوالنصر سام میرزا خلف در چند شاهزاده مغفوت نشان مغفوتان
بهشت مکان صفی میرزا نور احمد مضجعه را که عمر که امیش بدانان ابد پوسته با و چیده مرصه طی کرده اغد
رشد و تمیز داشت عدد در سلطنه اصفهان نشو و نمایافته چند نفر از معتقدان دگور و ناث حسب الله
اشرف بلوازم خدمت و پرستاری آن شاهزاده کامکار ستوده امور قیام داشتند بصفور احمد پس از
که من بعد در ظل تربیت و اشتقاق شاهانه بدر کوار بر سرید و عاغت امیدواری بکامیابان هم که در
بر تبر ولی عهدی سر بلند و ارجمند گردانند چون ششوه شجار حسنه آنحضرت بود که در امور کلیه و جزیه

تقابل نمودن بی مشوره و فرمان الهی شروع در پیج امری میفرمودند درین امر مبارک میمون که از معطیات امور دینی دولت
مشوره لازم دانسته مولانا محقق ولد مولانا مظفر جنابیدی را که زبده منجمان خاصه شریفه و امین محمد بود بدین امر مامور
فرموده نزد مولانا اماد مارند برانی که از افاضل و اتقیاء آن دیار است فرستادند که مشوره نماید مولانا مذکور
تقابل نموده این آیه کریمه آمده بود ان کن یفیکم ان بعدکم رکع ثلاثه آلاف من الملائکه منزله بل ان تعبروا
تتقوا یا توکم من فورهم هذا یعدکم رکع ثلثه آلاف من الملائکه مسومین از بدلول آیه کریمه قرآن مجید ظاهر شد
که اراده خاطر اشرف بسیار مبارک میمون است لیکن در آوردن از صفایان در آیه کریمه اشاره بصبر
و سکون است و حضرت علام الغیوب و ستار العیوب ع کو مصلحت تو از تو بهتر دانند بر مصالح امور
جهان و صلاح حال جهانیان دانا و پنا و اگاه است بدلول آیه کریمه عمل فرموده چند روزی آوردن آن
نه با و نه ریاض دولت و کامکاری در عقد توفیق افتاد و بعد از در اندک زمانی چنانچه مسطور خواهد
شد که در آن روز آن شاهزاده سلطنت نشان بولایت باز دارند که مسطوره دیوان است
مخض خیران و در مان و رفاهیت عالم و عالمیان بوده هزار حکمت بالقوه الهی در ضمن آن منظوم
و منیدج است شوی از حکمت و زیر کارگاه جهان برای مصلحت کار هست خلق نمان در رقعات
حضرت عالمیان به بند که به جا ز خاکدین دنیا می آید بابت لایق و اتصال روح مهرش به زمین و آسمان که در
چرخ ستار بیکش که زویرش دل لشکستان مدینش آه و صد هزاره از گردش چرخ چهار وای
و پشمار وای از ستیزه کاری ملک کج و قمار هیچ نهالی از جو یار اقبال بالا کشیده و شمره مراد و کامرانی
بار و زکشته که عاقبت از تنباده اجل از پای در نیاید و هیچ کوی از افق جاه و حلال اندر خشید که غروب
در مغرب فنا غروب و افول نکر دیده بدلول کریمه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
مویذ این معنی است شکر آنکه تغییر نپذیرد و خدا است و آنکه نزد است نمیرد خدا است پرسیدنی ز خضر
کای دهر پسند گشتی تو باین برای فانی خرسند خضر از تزلزل نوره زد و گفت که نه این خانه بدان
خوشست کاینده زوند کسی بدین نیاید که ناکر نیز نرفت که او شاه نرفت و جوان جو نیز نرفت از ملک
الانزال رقم حیات بر ناضیه هر ذی حیاتی کشیده اند و حایان شهر یاران جهان با وجود امتداد زمان
حیات عاقبت شربت نهد اودنا کو ارجات خشیده اند و نظر کن بر احوال پیشینیان که نهان شدند
از کن در میان لاین خاک هر کس که موجود گشت با خرد درین خاک نابود گشت نه که گذارند و نه

جهان روند از بی اهم گمان همان بند هیچ از آغاز او بود پس مانند بخود ذات او میجکس خامه سیاه
عباسی باین چاک شرح این واقعه در ذنک بدین منط در خیر بیان می آورد که روزی آنحضرت بزم سیر و شکار
و شکارگاه مانا از اطلی از طعام و کباب گوشت شکاری شده بود و در بازگشتن بی محنتی از قتل معده
ذات هایون شده ضعف قوی علاوه تقاضا گفت سابق کردید و عارضه تب بعد از سه چهار روز
آنحضرت را صاحب فراموش کرد اینده و بیضه و اسهال انجامید و از قیام و تردد افتاده از هیچ رخسار
سودا القیه ظهور یافت مجمل اسباب اصل فراموش آمده ضعف و ناتوانی قوت تمام گرفت معالجات اطباء نمی
نیکو در روز بروز ضعف از یاد پذیرفت خلایق از مشاهده این حال در قلق و اضطراب افتاده غریق لجبیزت بودند
خواتین معظمه و پرده نشینان سرادق اقبال از و الله وقوع این واقعه طعنه های گریان و سینه ها
لحظه از ناله و افغان نمی سودند ارکان دولت و مقربان بساط غمت از بیم این مصیبت هوش و آگاهی
برای قتل از دست داده و ربا دیر چیرانی سرگردان و تصور این قضیه جان کداز بر می آید
لرزان بودند تا آنکه در تاریخ شب پنجمین صبح چهارم شهر جماد الاول سال بر آنحضرت متغیر شده آثار موت
از بستره هایون لایح گردید شفق بر غلاف هر صبح زرد روی ظهور کرد و صبح پنجمین چاک نمود و خون لعلگون
شفیق بر خاک چکید و لا اله الا خون آلوده از خاک زمین آسمان جامه نیکون تغیر بر سر اهل عالم کشید
و صبح صادق گریبان درید هنگام طلوع صبح داعی حق را بیکجا جا بست گفته طایر روح بر فویش افش
چون پرواز نموده بعلم قدس شتافت بگویم که در آن وقت بر حاکم آن مکان چه رفت و بر مقول
بساط غمت چه گذشت جز از دل و آسمان بر آمد جوش مثل آفتاب شد خاموشی اشک انجم چشم خنجر
رنج خنجر عقده پروین ز روی نه هر کس نیست آه و فریاد از جهان برخواست غفل از اهل آسمان برخواست
جمله نشینان سرادق ملال با سینه ها چاک و دلها غمناک بناله و ناری در آمد با بس سیاه خاک بر سر
افشانند و موسی کنند و روی و سینه با خن شخودن و سیل خواب از چشمهای چشم کشودن آغاز شد
آمین سوگاری که بدولت دوران او کمنه و بی طرف شده بود تازه و هویدا گشت اندوه کم گشته از
آورد و لها پدید آمده خلق حاضر و دای شادی و طرب کرده در خاک و خاکستر غم و ماتم نشست و در پیش
و عشرت بر رخها بستند و بای پنجاه بهای اهل روزگار راه یافته نزل را بر سر انداختند و در یک شده
استقامت از طبایع دوری گزیده و جراحین نباشد افتالی بود بآلتاب که عالمیان در حایه بخش

اسوده در محمد امنیت و فراغت نموده بودند در مرض کوف و زوال انداختی بود در خنده و نورانی که بر
عدالت و نور عاقبت بر عالم انداخته بود و از امج کمال کفایت نزول و وبال افتاد آسمان که بر وفق مرادش
دوران می نمود هر صبح ازین مصیبت سینه چاک میزند و ماه و سال که در زمان دولتش بخوشی و خرمی گذران
بود و حجاب غلغله اندوه متواری گشته عقلا درین مصیبت غلغله خیز شکبانی چاره ندیده دست در غرور
الوئی افتاد و فی الصابرون اجرهم بغیر حساب زدند اگر کان دولت قاهره سیما عیسی خان قورچی باشی و
اعتقاد الدوله خلیفه سلطان که هر دو بشری مصاهره آنحضرت سرافرازی دارند و زینل خان اینک
اقاسی باشی شاملو و سایر اعیان که در پایه سر بر سلطنت معصیه بودند متوجه امور دولت گشته خواص
عوام را از ولی عهدی شاهزاده عالم و عالمان آگاه گردانیدند جمیع خلایق از خلفا و صوفیان و
مردان معتقدان این دودمان ولایت نشان که در پایه سر بر اعلی بودند فرمان مرشد کامل را بر
دل بندیدند بدین مخلص و کام انقیاد پیش آمدند و وثیقه در باب تقویض ولی عهدی و سلطنت و پادشاهی
آن نوباوه بوستان اقبال که نشانه ائمان اشارت باشارت بوده باشد در قلم آورده عیسی خان زینل
خان و جمیع اعیان و طالبان سلسله صفویه چنانچه بطریق و بیق پر میریدی این سلسله علیه است تلقی باذعان
کرده مخطوط و مهور مجمل گردانیده معصوب محبت علی یکبک الله شهور را که از سفید ریشان و معتبران این درگاه
بدار طبعه اصفهان بخدمت شاه شاهزاده جهانیان که مستور بر عفاف و پرهیز غیب بود فرستادند
و درین مصیبت غلغله روی و آدودیده و دل با باین مشهور علی دادند شکر اگر نوروز سلطان فتنه یاز
کل ضد برک سوز را بقاء دادند و الله که غلغله باید کار گذاشت که این جهان داری از طلعت جهانش
پیدا و آثار جهانبانی از نامه اقبالش هویدا است القه چون حال آن صیغه نیرعت باد و برقی آن است
بعلم و راد است روز طری نمود سعادت طاعت دریافتند و از واقعه ناز که به بزرگوارش خبر داده و طبعه
نمیزد نور رسائیده شهر آردان و خواتین معطله و محذرات محرم محرم که در دار السلطنه اصفهان بودند از
استماع این خبر وحشت اثر ناله و افغان باوج آسمان رسانیده بیل هر شک از زانیده رود که شست چند
کس از ریش سفیدان این دودمان که بخدمت آنجا مامور بودند سیما ابوالقاسم یکبک ایوانی که از جمله
صافی اعتقاد و اینک قاسی باشی معتمد علیه محرم محرم بود باتفاق خسرو میز را برادر بکرات خان و الی که
که حاکم دار السلطنه اصفهان بود و برستم خان موسوم گشت و بکشت رفع تعدی و ظلم استقامت آن

که مملو از طبقات خلایق و طوائف نام است جلوس می یون را از تغزیه و سوگواری آن و تلقه باید تا کریر اتم و او را
دانسته همان لحظه از شهریار جو آنجت را بتوره و این مقرر مویان و دودمان صفویه بر تخت سلطنت و قاجار
ارشاد که میراث آبا و اجداد عظام خست مقام است متکلی که دایره شرف پاموس دریافتند و او را بکل
جایون را با طراف و کان و جمله سرحد با مالک منتشر ساختند و چون فضایی دهر و منجان شهر ملاحظه کردند
بر حسب اتفاقات هنگام جلوس مهنت مانوس ساعتی بود بغایت سعد و میمون از جمیع معایب نجومی هر کواکب
مسعوده در اوج شرف مستقیم و خوشحال و بر احوال صاحب طالع ناظر هر چند از بچ و تقاویم و دستجات سال است
کرد ساعتی بان خوبی جهت جلوس سلطنت و آغاز پادشاهی تاششاه دیگر یافت نمیشد بر عقلی دهر و
اصی بطلنت و ذکا واضح و لایح خواهد بود که این نکته غریب از تنج اقبال و دلایل ثبات جاده و بقا و
دولت آنحضرت از شاهزادگان کامکار بطول البصر که در صفایان بودند امام قلی میرزا پسر پادشاه
غوان پناه از جغلی و قوی پنهانی کرده مدعی سلطنت گردید همان در زمان بعیر گردید و او اندک
از هر دو طرف مردمک دید با از آسیب بیشتر محفوظ مانده بود و دشواریان از هجوم عامه و حدوث فتنه
اندیشیده جهت رفع مفاسد عظیمه که بران مترتب بود چنین آن شهزاده نادانرا دستکاری کرده غلام
از حدوث حوادث و فتور فتنه فارغ ساختند ظاهر حکمت الهی در اندک پنهانی آتش شهزاده نادان که باقی ماند
بود و ممکن بود که عالمی بر هم خورد و از دولت آن خیم امنیت دنیا بچشم آید این بوده که خلق بدانند که
بعیر ساختن اوستی بکاتب شاه عباس حکیم پادشاهان و دانای پادشاهی بوده که صاحب این ارکان
بر جای خود که داشته رحمة الله علیه و سرمد لول آینه که برید که در هنگام تغال آوردن آن ساهزاده
و در این محضو اقدس بعیر و بکون آنجا ره شد بود با بلخ و جوی سمت و ضو یافت که اگر در جوی
خبر و آله ایله پادشاه مغفور آن زمینده سریر در دار السلطه صفیاء که مقرر سلطنت و مستو خلعت
و محل اجتماع طبقات نسیاه و از مصالح و مفید بود تشریف حضور نمیداشت منظم آن بود که در آن شهر
چندان فتنه و فتور ظهور یابد که ابواب بلایا بر روی خلق روزگار کشاده گشته بجزه و زیر دستان بلال
عوان ظالم نهاد کردند محلا ارکان دولت قاهره که در آن زندران بودند در رکاب هوج عفاف
نواب خورشید احتیاب علیه عالی ناموس العالمین صیبه محترمه شاه جنت مکان که عمه مغفور پادشاه
غوان پناه فردوس بارگاه و عاقله دهر و رحمة للعالمین و سایر محذرات سر برده سلطنت در این

پادشاهی را بر داشته صوفیان صادق العقیده این دو دمان جنازه مغفوت اند از هر بدوش اخلاص که فتنه روی تو بجهت
صفا بان آوردند چون المومنین کاشان رسیدند خلایق آن دیار بادیدهای گریان و دلهای بریان و جانهای
تالان و کشتهای سیاه و حال تباه با استقبال شتافتند چون بخش مقدس رسیدند سینها جاک کرده بر سر خاک ریزان
همه را خون از دیدها حکانیدند و ناله و افغان یعوق رسانیدند خاک بر سر افشانند آغاز نهادند چند خاک
بر هوا افشانند که آسمان وزین گشت و زمین بآب رسید و آب چشم آب زمین را در یای خونا بساخت امواج
و طایران رکاب اشرف گریانند و بر سر کسینه الفها کشیده علمها با استقبال آورده با صنادیق مصفا اسی بار نمودند
و ذکر زن با و از بلند ذکر خوانان پشایش جنازه روان و صوفیان قزلباش یا تاجها یک چون بختیان مست گشت
بر لبها آورده کلمه توحید گویان و به طرف چون شتران مهار گسته بویان و صاحب بویان بر خاک خون
غدا را چون کوی هر کران دوان بودند قلندران و ابدالان سر و پا برهنه میوه و آواز از ترانه دلکش و دای
هوی شعار مناسب حال جوانان محلات شهر و دیه بدستوری که در عاشورا ماتم شهداد و شت کربلا
میدارند الفها بر پشانی کشیده رخسارهای بران ریش سفید چون سر شک خضاب کرده جوش ننان یحیی
مکویان روز مقتل شاه شهیدان از روز است از از دحام خلایق اطراف پیش بس نقش مشابه بود که امر او است
تتبع و فضیلهای سر برهنه را جای پای نبود که بر زمین گذارند سیون عورات از درون و بیرون خانه
و محلات گوش فلک و ملک اگر میساخت و در شهر کاشان چندان خلق کمان نبود غالباً لایکه بر جال
و ارواح انبیا و اولیا و آباء و اجداد که ازش با استقبال آن نقش نورانی آمده موافقت میکردند فضا
محاربه رفتار کس نبود قیاس نمایند که راه کوچه و بازار شهر چگونه بوده و حش و طیر و زمار و افغان بان پس
موافقت کردند چون گفتند که سلیمان پریان رفته بساط دوش را باو برده شعر و فصیح امیر خاندان و دیگر
و تار و نخ از دال اندیشه ریزان خاک بر سر و جامه پیران جاکوم که خروش و جوش از زمین و زمان
برخواست و چه شور و آسوب در خلق افتاد شیون کوه و کان پر مرده و زنان پوه شده از نام و کوه
و خانها بر فلک الافلاک میرفت کویا قیامت آشکارا شد چون چنین میکنند و ما در میان و کس
بکسان و یار غریبان و مردم جراحت در دمندهان و غمخوار مستمندان بود عیش و عشرت از جهان بر افتاد
انجمن پادشاه غافل کامل عادل باذل کریم رحیم مظلوم نواز نیکوکار ویرانه معمور ساز خراب آبادان
نمکنین شادمان کن خدای تبارک و تعالی تا غایت به بندگان خود نموده بود که او و یار که حق سجده و تعلق

فل رحمت از سربند های خود بر گرفت تا بعد ازین عم سچارگان که خواهد خورد و دست ظالم را از سر مظلوم که کوتاه خواهد
ساخت مردوزن این کلمات با هم مشکلم و هم زبان و در دل گویان میجو و گردان کریان و بریان خروشان و
خوشان بهر شهر و دهنی که این خبر جا نگذارد رسید و حشت دران میان افتاده همه تنگ و تنگ بودند که آیا چه خواهد
و بر سر مومنان یکس پد دست بسیار دشمن چه خواهد آمد و چون از طرفی بلانازل شود که از حال ناخبر خواهد رسید
الماصل آن جنازه محفوظ بر حمت حی لایموت را در پشت مشهد بیرون کاشان که مدفن امام زاده عالیقدر
موسوم بامام زاده حسن بن موسی کاظم علیه و آله و آیه التجه و انشا با بامنت که انشد که انشا الله تعالی یکی از بانیان
شریفه و استانیهای متبرکه که حضرات ائمه معصومین رضوان الله علیهم جمعین نقل شود و چون دران خاک پاک محفوظ
گردید حافطان خوش الحان تعیین نمودند که شبانروز بنوبت و دوازده نواز حفظ اصالح امتی بر بهر کار و کتاب
کلام مجید ربانی مواجست و مداومت نمایند که هیچ وقتی از اوقات شب و روز خالی از تلاوت و حفظ خوش و از
و فکر ماهر نبوده باشد و همیشه بر سر مقدم بنور بخور کرده با مجرای زین البلق و اصغر معطر دارنده و احوال شام تابان
بهم بیلا و نهرا شمعهای معبر کافوری با شمعهای زین و شعلهای سیمین از رشته شبها را چون روز نور
سازند و یقین حاصل است که از نور شمع عدالت و چراغ محبت حضرت رسالت پناه دال و اولاد برگزیده
آنحضرت اندرون هر قدر بهتر از بیرون روشن و منور و مغیر خواهد بود و آری پادشاهی که چندین و عاقل و علما و فضلا
وصلی و ضعا و رفقا باشد یقین حاصل است که دران دنیا خوشتر خواهد بود این قانون یک است
و اننا خیر و بناهای مبارک که از و باقی مانده چون بکار او نیاید و بکمت اطعام حفاظ و موزن و خدمت از کثیر
آن نواز را فقر او سکن اقام حلاوه و اطعمه الوان و فوا که نهند و بایحتاج سر انجام داده و مهدی یکی که لذت و غنا
قاجار را که از میرزادهای طایفه مذکور و صوفی با دکان این دو دانست با چند نفر دیگر با انجام خدمات تربیت
مدرس شود تعیین نموده بعد از انجام این امور کوچ کرده به تباریج پست و سیم شهر حمد الشانی داخل شهر شدند
که شسته داخل اصفهان گشتند نصیای کاشان تواریج فوت آنحضرت و مرثیهها فکر کرده در هر شهر و ملکی که شاعر و مؤلف
بود بقدر طبیعت خود در خور مرثیه و بزرگی آن بزرگ مرثیه گفته و تباریج یافته اند از جمله آنها چون اسکندر بیگ
تباریج و مرثیه کسی نوشته فقیر حقیر شرف الدین علی متخلص بهروری یزدی که مغرانش خوانش پرورده نعمت
خوانش و سرور دران زمانست و مرای تریتش آن ولی نعمت بزرگ احسان است
آن پادشاه در خدمت حضور و کتابخانه محمور آنحضرت و در کاب آن دولت سفود و حصری بود و در آنجا

روزگار بکتاب دولت و در افتاده خیمت دیارمند وستان کرده خبر و حشت اثر سفر تا گریزان محمد و علی الاطلاق
شود و هنگامی که در خدمت پادشاه مالک هندوستان شاه جهان در مظهر العالی بود بواسطه استحقاق حق بمنان پادشاه
مغفرت پناه فکر تاریخ چند کرده و قصاید و قطعه مرثیه تلمیذ گفته داخل این کتاب معالی القاب نموده تا اسم بدنام در
جریده اسامی نیک نامان منسلک گشته سعادت نامی حاصل نماید چنانچه شیخ فارسی گفته شود که امیر کبیر و وزیر چند
بی نیکان گرفت و مردم شدند تا حاصل کلام این قطعه شمل بر تاریخ که از اتفاقات حسنه اسم سال فوت یکیز روسی و
بعد دهند سه از دستفا و است ظهور می یابد و در مرتب التزام یکیز روسی و هشت کرده و حرو بافت بادا یکیز روسی
هشت تاریخ سال مطلبت و نیست پادشاه عباس کبیر بخش از جهان در هزار روسی و هشت اند که شست سال عشر
که بالستی فزون از هزار روسی و هشت افزون گشت غالباً به خواه سال مرک شاه گفته بادا یکیز روسی و هشت
کای حرو و یکیز روسی و هشت سال تاریخ وفات شاه گشت این دو بیت نروار و شد شعر شاه عباس انگیز چون
برک در خفت لرزه کردی کوه و دشت از پیتش بود ظل اسد تاریخ جلوس نقل حق تاریخ سال جلوس یکی
ارکان دولت و اعیان حضرت و مترملین درگاه و ملازمان بارگاه هر یک در خور قدر و منزلت ترتیب متور و این
محمود و قربش بر ایوان درگاه دولتیانه مبارکه نقش جهان بلازمست سیمیده شرف با چوس دریافت خوانین
عالی منزلت و بزرگان رفیع مرتبت بنوازشات شامانه اختصاص یافته از جمال جهان آرای هایونش غبار
و اتم و ده و طلال که بر دلها نشسته بود پاک شده گردیاس که در آینه خیال ماندیشه راه یافته نزدیک بود که رنگ بگریزد
بعقل رنگ ز دای دیدار گزینش جلا پذیرفت و نا امیدان امیدوار گشته شکر اثر و متعال بجای نور زده و طابع
دولت و امان از نشاط و شاد کامی کل کل شکفتن آغاز نهاده اسم سامی که امیش که سام میز را بود پادشاه صغری که نام پسر
شیمید سعیدش بود حسب الوهیت پادشاه مغفور میبرد و بدل گشته در سبک و خطبه باین القاب میاید از عقب نموده
شایسته بلاغت شعار و مستعدان هر دیار تواریخ مرغوب یافته در سلک بلاغت اشقام دادند زیاده از ده کس
با نام غیبی با یکدیگر تواریخ زده نقل حق تاریخ یافته اند یعنی نیز دلیل روشن است که سایه دولت انحضرت
بر سر کافه انام بسوط خواهد بود و عالیشان و ظل را فتنش غری خواهد بود از جمله تاریخ یکی دیگر نیست صغری
مابرو رنگ شاهی نهاده که مولانا شرمی فروزینی یافته از الهامات غیبی اوزاره جلوسش با طراف و اکناف عالم
رسیده موجب امنیت و استقامت بلاد و اسایش عباد که دید الهه رب العالمین شمس از مغاخر جلالت
الطهر و محبت خصال انحضرت و جامه و خدمت بی اندازه اش از مواهب رب العزة و و با سبب ملت و بخشنده بی

غرض از جل جلاله اوصاف حمیده حضرت شاه غفران پناه از حد و احصا بیرون است بطوری پسندیده است
 تصویر کنی افزون مبادرات افعال مبارکش دستور العمل جمله سلاطین کما مکار شیده از جلایل آثار آن بزرگوارید یا خیار
 در صد صحیفه اول این دفتر و طی مقالات شاه عشرم قوم قلم صدق رقم کردید مجلای آنحضرت بادشاهی بود جوهرش
 بی مثال و فکر و دقتش آینه خیال از دفر عدالت و رعیت پروری عالمیان در سایه رخشش آسوده بودند از تمام
 و سبب سیاست و عدالتش کرکد میش در یک فراش می نمودند اوقات خیرات و تصدقاتش بسیار ثباتش و بلاد
 ایران از تخفیفات رعایا و انیه عمارات و انشاء بساتین و باغات و تعمیر بقاع و قلاع و کارهای خیر بسیار تیغ آبش
 همیشه لعلگون بخون اعادی و اثرش از نوک کسان جان ستایش جان و دل دشمنانش افکار بزرگوار و
 عفتش و حشمت و جلالتش ازین و آن گذشته بود و تجلات پادشاهی در غمر خیال خسروان اکاسره و کین
 گذشته حسن اعتقادش به و دامن رسالت و ولایت درجه کمال کمد تاریخ و فائز از در ابراهیم و قادیان
 میرزا و شاه نعمت الله دختر زاده شاه جنت مکان ظهور یافته خورشیدش بعد این ابی طالب بر پادشاهی
 عرصه کیتی از مسلم و غیر مسلم از فضای عالمک فرنگستان و دوس و ترکستان و کاشغر و تبت و هندوستان بکشف
 طرح الفت و دشمنانی افکند از حسن خلقش متواتر المیحان بدسگاه عرش شستاده دستاورد انوار عقیدت و دوستی
 می نمودند و تحف و هدایای نفیسه هر دیار از چند و چون می کنند آیند و سلاطین فرنگیه و پادشاهان سیه لارک
 و فرس و انگلیس و هندیس و پرتگال و اسپانیه و پاپ که بزرگترین پادشاهان نصاری و خلیفه ملت حضرت
 بنده و بنده السلام مقتدای طوائف مسیحیه است با وجود بعد مسافت و مکان و دریا های مابین محیط و عمان
 از او از عدالت و سلوک پسندیده اش با طبقات انسانی با آنحضرت از روی عقیدت و محبت آمیزش نمود
 عتبه غلامش از آمد شد رسولان اطراف و کناف هر دیار و هر شاه و شهر بار خالی بود و صدق انیمال از مضمین
 مکتوب درین سال که از پانویات مقتدای جمیع نصاری ارسال داشتند و بعد از آنکه در میان
 نصاری هر کس مرتبه خلافت و جانشینی حضرت تسبیح یافت او را پاپ میگویند و در درج خاصه من به با عتبه
 ایشان محل اقامت حضور حضرت تسبیح بود و در و میه کبری است از ارض یونان چون از خواهی آن مکتوب مقتدا
 مرقوم مفهوم بود و بنحس درین صحیفه ثبت افتاد که بواسطه الفضولان حدیثه راقم حروف را از مقوله خدمت
 فروشان و خوش آمد گویان نشمرند و از تکلمات مستعاره و تشبیهات دور و مانند صورت کتاب مذکور این است
 علیحضرت نواب مغرالدوله پادشاه و الا جا و تحیت و سلام از ابر بر بندگان شما که بر بوعایت و تعینی علی حاج علی

و خلاصه بنی آدم آن جناب پادشاهی که مقتدا و متمدنای جمیع عالم و عالیشان خصوصاً نزد جانشین حضرت عیسی خداوند باطنی
رومیه کبری که پادشاهان عظیم الشان بزرگی و قدرت و عزت کتبی باو میشوند و حال آنکه شایسته باو در بزرگی و عظمت
و جبروت برترید پس و اعیست بر هر فردی از افرادی آدم و عای دوام دولت قاهره خصوصاً بر دما که یکن
اینجا نب که فرض عین دانستیم که در کلیسیای خلیفتن استعانت استند عاز و زیاده عمر و دولت نواب ایشان
نمائیم امید که سایه عنایت الهی کم مباد از سر و وجود که شفقت بندگان ایشان در نهایت است بعضی از مردمان
شما که درین حد و دانه در غرت و حرمت نزد عیسویان مثل بزرگان آسمان اند و از علماء سر بر اعلی شما علم شما
دار و چنانچه در زمان سابق که حکماء یونان زمین که معلمان علم و حکمت که شیوه انسانیست بوده اند آوازه بزرگی
و عدالت شما بر طرف ساخته و آوازه خمر و پادشاه فرس را چرا که بندگان شما قانون کتابت خسرو پادشاه
فرس اند با لجا بر رومیه کبری که محل دانایانست جمیع را اقتدا بقیل و اندیشه ایشان است و همیشه آوازه بزرگی
آن عالمی بزرگ بگوشت جان قبول نموده ایم و بدان خوشحال و بکسر و یریم و مارا شکلی درین باب هیچ وجه نیست
بلکه در قدیم الزمان جمیع فرنگیان را این اعتقاد است زیرا که مدت مدید است که بندگان ایشان طایفه را
با و یازا که عبارت از علماء فرنگست جای بایشان آوازه و نهایت حرمت و غرت داشته اند و جمیع
امامان رومیه کبری که یریم با پا اند و جانشینان حضرت عیسی نهایت محبت بایشانست از جهت شتابان
ایلیان عظام کرام ذوی الاحکام خجسته پام بایشان چرا که یاد از یکاکی و اتحاد میدهند سیما که رهبانان پادشاهان
با برهنه از کوه که میل و کبابی تحت شما جا داشته لبریزند از خوشحالی و خرمی و همیشه آوازه بزرگی و رفعت و جل
بندگان شما را با اینجانب ایشان میرسانند چرا که ایشان حق شناسند فراموش کار نیستند فلذا تقصیر جمیع
با و با بطمنه و بزرگان نام کرده اند نه شمشیر خصوصاً آنکه در پادشاهان کوه که سیلور جای داده ایشان بکمال خود
در کلیسیا عبادت خود بجای می آورند بی آنکه احدی ملامت بکمال ایشان برساند بنا علی با جانشینان
حضرت عیسی بدیده ما ظن سوخته کرده اند از پادشاه پادشاهان که معنی است در رحمت خویش با دانش خدای
فتح و فیروزی بواسطه ایشان بطلیسم و روشنائی دولت ایشان مانند ماه تمام عالم را روشن ساخته
در احکام الهی راسخ گردند مانند بزرگی و شان حضرت عیسی خداوند با با سلطنت باشند همیشه مقصود جاهل
آید و بار سال مکاتبات و رسولان عیسویان رومیه کبری ملازمان ملازمان امر فرمایند تا اثر محبت و دوستی
طاهر که در حدیثین و سلسله امتان و خدمتکاران حضرت عیسی از روی اخلاص حضور دل دعا از جهت مددکاران

مینمایند و در ایام الاوقات از جهت تقدیر و نوازشها که نسبت بپادشاهان کوکریل می نمایند انظار عظمی متعارف
ازین جهت بلند میکردند و از بزرگبهای ایشان در رویه گیری که پای تخت حضرت عباس است اما میل و محبت
از قدیم الایام است از جهت محبت ریم بابا که بان عالیجناب نظری دارد امید که افتاب حقیقت بر سران
عالیقدر تابنده و پاینده باد این مکتوب بخط فرنگی بود بر سر پیرانچ کشوره فرنگیانی که در صفایان بودند و بنابر
چنین ترجمه کردند از عبارتش معلوم نمیشود که فرستنده مکتوب بابا باشد از فرنگیه سوال شد جواب دادند
که در میان ما شرط تواضع و ادب نیست که در مکاتیب بزرگان صاحب مکتوب خود را در میان نزدیکیان
بزرگان غایب حرف گوید و لهذا باب شرط ادب مرعی داشته بزرگان حجت ارای مطلب ننوده بودند و فرنگیه
المنع نیست مجله بزرگی و عظمت و جلال آنحضرت بن الجهور زیاده از آنست که محتاج به پند و محبت باشد لهذا
زبان قلم ازین گفتگوی که آخر شدنی نیست خاموشی گزیدیم بنین عمر شریفش شش سال بود و در شصت و هشت سالگی
بر تبه بلندی فرمانروائی ایران رسیده ملت سلطنتش در ایران چهل و دو سال بود و در سال و دوم حاکم
تا حین حیات که چهل سال باشد در تردوات پادشاهی گذرانیده شیعه فطری اثنا عشری باک اعتقاد بود
لذا در سال دوازدهم قرن ثانی بخوار رحمت یزدان پوست رحمت آمد علیه بی شاهانستان توجیهی شد
تیغ تو چهل زاهد کین خواست که چشم بدست رسید انهم ز قضا است انکس که بیک حال باند است خداست
رحمه الله علیه و ابایه العظام و اجداد الکرام و السلام و الاکرام و صلی الله علیه و آله و آله الامجد بر محمد و آل محمد
البر احسن و بیان شرفیات از زمانه ای که درین ساح نفث کرده از دینای فانی تیره بود و بیوسته سلطان وی از غلامان
ترتیب کرده حضرت شاه کیتیستان فردوس مکان بود که بر تبه امارت و سلطانی سرافراز گشته حاکم انکار
بیکر گیلان گردیده بود و سال گذشته تقصیر خدمتی شتم گشته از حکومت مغفول شده بود و در گیلان سلطان را که
از جمله نیکان تربیت یافته آنحضرت بود و در غرض و جیران تقصیر مقرر شده بود که با عرض روم بپادشاه
ایاز قلع و داری نماید چنانچه تجربه بود که آن خدمت صورت نیست سردار کی تشکیلیان قلع و اختیای و رجوع
گشته در آن خدمت از عالم رحلت گرد بسیار جوان آدمی معقول شایسته بزرگی بود و پسرانش بدستور در
غلامان علیخان پیکر طرد و اب و له الکلی یک ناظر دواب و می در زمان حاجت الله ویرد بخان ناظر کار
او بود و از وفور کار دانی ناظر دواب سرکار خامه شریفه شد بعد از فوت او خدمت سرکار مذکور علیخان یک
مذکور پسرش مرجوع گشت داروغه محاسبات خراسان گشته بمشهد مقدس معارفه و در آنجا تضرع گشته

بساوجیات در نور دید ایوم منصب بود بیا د کار یک برادر او رجوع است میر محمد رضا وزیر غلامان لید میر ابوالمعالی
نظری است که بدوام خدمت در محض عهد وزیر غلامان و تنگیان بود مدین سال در قزوین چار شده هنگام
کدن مانندان از اشتداد کوفت در تول و ارتحال و دینت حیات بتقاضی اجل سپردم مذکور کجین یک لشم
یک اردستانی وزیر علیقلیان دیوان یکی شاملو نامزد شد اما هنوز باپوس منصب چنانچه رسم محمود این سلسله
علیه است نکرده بود که واقعه باید آنحضرت بروی داد حکیم مخور حکیم شغالی اصفهانی وی از طبیب زاد بود
اصفهان بود آغاز تمیز و عنوان شباب تحصیل علوم متداوله پرداخته حاوی انواع کالات گشت در
علم و قانون طبابت مهارت تمام یافت بسیار لوند مشرب و شوخ طبع بود ذوق شعر و شاعری بر پیش
غله کرده در آن شیوه مرتبه بلند نامی یافت از شعری سخنور و سخنوران بلاغت کستر شهره روزگار گردید
اشعار بدش از قصاید و غزلیات و مثنویات و مقطعات و رباعیات بسیار است و معانی دقیق
رنکین ملا دها، لطیف شیرین نمکینش چهار از غایت نملکین طبع کزندگی و هجا و مطایبه شیوه و شاعرین
بود از غایت تنگ حوصلگی اندک ناملایمی بر طبعش کران نمینود و از ستم ظریفی و شوخی طبع همواره زبان
ستیزه کاران میکشاد اگر چه رسم هجاند موم است اما او درین طرز بدیع معانی رنکین طریقه شیرین
بنار کترین روشنی داد نمینود و او سخن پردازی در خدمت حضرت شاه کیتی پناه فردوس مکان قرب
و مترقی داشت و او از لوند مگر بی ملازمت اشرف کتر نمینود و از آنحضرت ملک الشعرا و محتار ایران لقب
یافت کاهی از خدمت او از تنجی و بد کوئی مستعد خلق نمینودند در آخر ایام حیات از هجی کوئی توبه کردند
قطعه در معذرت آن بسک نظم در آورده گذارند قطعه مذکور این است قلم سو کند مخوم بخدا کی عقل را
برای حضرت نیست شتاب که ناخن تلانی خاطر خسته ام تا رخها بخوردم از خشم کینه خواهم بفرست
نمک بکر شکان از من باشقام کی شکین نگاه پروای اشقام عادی نمیکشم بر روی هم نند کز درون
ما جورمت بی از بهار خدایت تا در ب خشم و جبریت نگاه بملکی قنار شیشه خور و شک و شکنت تا کی شعله
طعن زبونی نندگاه باید نواخت کون خزان را خوب است بیرون نند چون قدمی بگری ز راه هر کس خشم
تبعی در گذشت خزان بگریلب با خسر و زسیاه و ستش باشقام و کز چون نمیرسد شانه تیغ نیز زبان میر پناه
خود را یک و پست قلی کند کران روی عدد و چو منغ دیوان شود سیاه رسم هجا جولام با بیت نیست چو کبر
کز نتوان شست جذبگاه اما باند صاحب ایران نمیشوم تا با نیست این منرا اعتبارگاه بار در زب لب لبان

تجدید توجه میکنم لابد است شاه شاهی که چرخ را چون نواز دسک کند کرد و در آن قاب باوج اقلند کلاه درین سال
در دار السلطه صفایان هر یکن کشته اوراق دیوان حیات را بیا دعات داد و بساط طب در جید در زبان شاه
جنت مکان مولانا محترم کاشی قلعه در تاریخ وفات حکیم نور الدین کاشی گفته بود چون ایاتش مناسب
وقت بود تا پنج را که داشته چند تنی در آن بست افتاد و لا فکر این نیجا با فلک که شد تا به غایت چه پدید آمد
اهل شد و در پنجمین هم که ریزد بکام مسیح زمان زهر قاتل حکیمی که سده تین علاجش میان حیات اهل بود
مسبی می کرد مش روح رفته شدی باز در پیکر مرغ سبیل اشعار آید و معانی بلند حکیم شغانی بسیار
این صیغه محل نهادند چون رتبه شاعری و مرتبه سخنوری او از قلعه معذرت جدا که در فوق تحریر پوست
معلوم بود همان این دو بیت با عقدا و اتم حروف از اشعار دیگرش بسیار عالیت کتفا افتاد و شعر
ترا اثرش به جان آفرینند مرا از داغ حرمان آفرینند سرم کرم سجده دلگیری ندارد از خاک پای جانان آفرینند
غم عالم پریشانم نمیکرد سر زلف پریشان آفرینند بعد از وقایع متنوعه و واقعه غم آنند و حضرت کتبی
استان که تحریر پوست لازم دید که اسامی ستمیه ارباب مناصب عالیه زمان دولت آنحضرت که در میان
کارخانه سلطنت اند از امران و ممد و رعایا و وزراء ذوالاقتدار و در ذیل این کتاب است
نامی و صیغه کرامی هر قوم قلم و قایع نگار کردند و چون امرای ذمی شان و ارباب رای و تدبیر و
قبضه و شمشیر که برک و بار و وجه فرمان روائی اند و در میانه این طبقه خاندان بلند قدر عظیم ایشان هستند
طبقه و ارباب اسامی کل امرای از خوانات خور و کلان در ذکر تقدیم است و ذکر امرای علیا که در
نواب گیتی ستان چون بسیاری از اعظم این طبقه جلیله در زمان فرخنده نشان آنحضرت چه بچه در
همه حال بتم نگارش یافته جهان فانی را بدو کرده بعضی باجل طبعی و بعضی در معارک کارزار و
بقا پوشسته بودند جمعی که در خیمه در حال آنحضرت در قید حیات بودند و نفر اند که در دهم و بیستم
یکر و دهم اول طوایف رفیع و قربانی و او میا قالی که در تحت طوایف قربان شدند و ایشان از خور و کلان
هفتاد و دو نفرند مکنف از طبقه شیخاوند عیسی خان و له سید پیک صفوی ابن معصوم پیک وکیل السلطه
شاه جنت مکان قورچی باشیکری که از مناصب عالیه این دولت است و غرض اختصاص دارد و بنا بر
سیادت و شرف معاشرت آنحضرت و قرب مراتب از امرای او میا قات ممتاز بود و سایر
و میا قات قربان اول طایفه جلیله شامو که سردفر او میا قات قربان شدند و از ایت علی درین عهد

هشت نفر رتبه امارت داشتند زینل خان بکدلی در عوض علیقلی خان که امیلویش کتاسی باشی و حاکم ری کشته
بجای خدمات و ظهور اهلیت تربیت از آنحضرت یافته بسیار مغرور و مکرم و پین الا فائمه والاقران محترم بود دیگر
حسن خان ولد حسین خان که از او میاق عبدالوہد شاملو است از امرای ذی شان و بجای والد خود بکدلی
کل خراسان است محمد زمان سلطان حاکم غور و بعضی محال خراسان است فضل علی سلطان حاکم بالامرغاب بود
حق ویردی سلطان عوکرلو که از امرای اوزبایجان است و درین عهد خوب کرد و داخل شاملو است بعد از آن
تلقاس میراقل تلقاس و داخل جابو شاملو است کوند و غمش سلطان بکدلی باخیل و چشم خود در طاق کرکوک
میبودند محمد سلطان شاهی سیون در سواول بغداد با جمعی که شاهی سیون شده بودند بخدمت آمده بزرگ سلطان
ارجمند شد و از مواضع اوزبایجان تیولات متفرقه دارد و دوم طایفه استاجلو سه نفرند که رتبه امارت داشته اند
محمد علی سلطان ولد بکیش خان حاکم فسا خراسان بود مقصود سلطان کنکریو حاکم نخجوان ابو القاسم سلطان
ولد پریغ خان ترکلو حاکم حله عراق عرب سیوم طایفه رفیعہ ذوالقعد شش نفر رتبه ایالت و امارت
داشتند امیر خان مهر دار حاکم کرمان و نیز رستم سلطان کوکلن ابراهیم سلطان قورغلوئی حاکم کر
خراسان در کاه قلی سلطان قورغلوئی نواده شاه قلی خلیفه مهر دار که دختر زاده مندر محمد خان مهر دار
حاکم محال خراس است سلیم خان شمس الدینلو که سابقا از امرای قزاقان بود و حاکم اخسته قلعه شده بود
خلیل سلطان ولد کلب علی سلطان ایلور از امرای قزاقان مستدام سلطان حاجی حاکم کبود جامه پسر اباد جم
طایفه قاجار و نفرند طایفه سلطان ولد امیر کونہ خان بجای والد بیکر بیکلی خجور سعد است بکر خان بکدلی
و ورت از امرای قزاقان و حاکم بر دوع است نجم طایفه افشار کلب علی سلطان ولد قاسم خان ایچیلو
حاکم اورمی اردوغدی خان البلو حاکم قزاق و اسوار خراسان امام قلی سلطان اوسانلو حاکم کلار و و
شهباز طایفه ترکمان دونفر پسر بود اتقیان بزنگ ولد شاه بنده خان که بجای والد حاکم دارالسلطنه بکدلی
بیکر بیکلی اوزبایجان است حسن سلطان اردوکلوی حاکم قبانات پسر ایفہ اسپر لوکیو شکاری سلطان
اسپرلو حاکم اردبیل پسر اب ششم طایفه روملو حیدر سلطان قویله حصارلو حاکم تنکابن کیلان نعم طایفه ذوالقعد
یکتوبریان خلیفه ولد الیاس خلیفه حاکم قراچه داغ و هم طایفه بیات سه نفر باری علی سلطان حاکم قلعه
بایزید که علی سلطان حاکم باکو بد سلطان حاکم بعضی محال خجور سعد بایزید هم طایفه طالش دونفر
ساروخان نواده بایندر خان حاکم استرامدر سلطان که بجای یادگار علی سلطان بمنصب خلفای ساروخان

و حاکم بعضی محال طوائش بود و از دهم طایفه ایاب و کینف منصور سلطان که در شروران الکاء دارد و دهم طایفه
حاکم کوکینف محمد سلطان حاکم نکی است چهار دهم طایفه قراقریز شمس خان حاکم دار البر بود و حاکم ختق شد بنزد دهم طایفه
بای برد و کوکینف بو خان سلطان حاکم اسب است از طوایف الوار و اگر اد که درین عهد رتبه ایالت و فغانی سلطانی داشته
هفته نوزده حسین خان عباسی از طایفه فیلی پیکر یکی رستان و از منظور ان انتظار شفقت بود خان احمد خان اردلان
و نه بو خان پیکر یکی شهر روز و از امرای بزرگست خلیل خان و له جاکیر خان که حاکم لران بختیاری است عاشور خان
چکنی حاکم مرو شایمان و از امرای معتبر است احمد سلطان چکنی و له جامی سلطان حاکم دار المونین سردار سلمان خان
سوبا ششی و بنی حاکم جوردس و سلماس امام قلی سلطان سیاه منصور حاکم اسفرا این سلطان رخا قلی سلطان سیاه
منصور حاکم قلعه بست و زمین و اور پیرام علی سلطان صوفی حاکم دیلمان کیلان که از عشایر کراد است علمیر و نکی
و له کنجلی خان نیک که از امرای بزرگست و بجای والد پیکر یکی قندار است منصور سلطان و بنی حاکم کرش
علیخان سلطان شغاتی که از امرای اذربایجان است و میرایل مذکور است شجاع الدین سلطان سور که کوز
امرای شروانست نعلی کر و س حاکم قلعه لک بغداد و توابع و رنگ است که ای سلطان کولانی حاکم رجان
قلندر سلطان کله کیر میرایل مذکور از امرای اذربایجان است مصطفی سلطان جستان فیلقی بابل علی حاکم
جستان توابع بغداد و طوایف مختلفه جغای و میران اویمای صایر خان ترکمان و غیره خراسان که داخل جغتای
و از دهم نوزده پیرام علی سلطان قریات حاکم نیشابور از اولاد بابا ایسا حیدر خان کرایی از امرای بزرگ میرایل
برای حدود استرآباد خوان است احمد سلطان چکی حاکم ترشیز خراسان فریدون حسین سلطان نواده ابر حیدر خان
غیر و چنگ حاکم تربت حیدر خراسان قلندر سلطان توکل حاکم ولایت جام طهاسب قلی سلطان قریات
حاکم شوشتر و ذرفول و خویستان شاهولی سلطان جلایر حاکم باکوه مشهد مقدس معلی شاه قلی سلطان
حاکم خجیان از خجیان خراسان رحمان قلی سلطان قزلباش حیدر سلطان غوری و له میر شادی سلطان
از میران اویمای قات تابع و له سلطنت هرات میر حیدر سلطان جمشیدی حاکم کرخ هرات رود سایر حاجت
قبایل مختلفه که از اویمای قات قزلباش نیستند و در سلک امرای قزلباش اتمام یافته اند و پشت نوزده و از
آقاخان میر مقدم که از ایل آقوزا یکی قزلباش که حاکم مراغه است ساروخان سلطان سلامی میر جاعت لک
سلامی کلب علی سلطان زنوری از امرای اذربایجان است از طایفه سیل ریکته خلد سلطان و نجاعت
اویمای قات متفرقه اند که در ولایت روم منبج غارت مشغول بودند و خود را نیز بر امرای و کینف مال بود

و چنانچه در قضایای ایام سنجیده با بچان اشعاری شده و دهنور خانه دار از روی ارادت و اخلاص باین درگاه ابراهیم جمعی از
ایشان در سلک توجیهان عظام اشتغال یافته اند تمهید بلا ترست خلیل سلطان مذکور را مورد شکر نورالدین سلطان
باید از غشایر تراکات شرواست و همیشه در پانچ حاکم تغلیس بخدمت قیام داشته و دار و دوزخ را سان ملک سلطان
وله ملک محمود حاکم سیستان که از تراولوک صفاریه اند شیرخان افغان حاکم پوشنگ توابع قندهار مقصد و سلطان
مرد علی افغان توابع قندهار دویم در ذکر امرای عظام و غلامان درگاه فلک مقام که رتبه خانی و سلطانی یافته اند
چون در ایام فرماندهی حضرت کتبیستان جمعی کثیر ازین طبقه توفیق اسلام و سعادت غلامی این درگاه خلافتی پیدا
در یافته اکثر از عهد صبی در ظل مرحمت و سایه تربیت آنحضرت نشو و نما یافته و با طوار جمیده اش آشنا گشته استعداد
ادارت و قابلیت مناصب خانی و مراتب سلطانی بهم رسانیده بودند لکن بعضی از امرای قبلش و حکام ممالک
که از جهان خانی بعالم جاودانی ارتحال نموده در میانه آن اویماق کسی که شایسته تربیت و تفویض منصب عالی
ادارت داشته باشد نبود یکی از غلامان خاصه شریفه را که نور عدالت و کار دانی و شجاعت و بهلولی و دلیری
و جان سپاری و دوختن ای و خدشکاری در راه ولی نعمت از اقوان بود و به بامارت آن ایل و قشون و لشکر
حکومت آن ایل تعیین میشدند و ازین دو طایفه هست یک نفر در حین ارتحال آنحضرت برتبه ایالت و خان و
مرتبه بارت و سلطانی سرافرازی داشتند از آنجمله نام قلچان ولد آند ویردیخان که بجای والد بیکر سکی قرار
داده که کلوید و لار و جرجن و جرجون است و امراتامین لو که حکومت شتغال دادند چون غزل و نصب نشان
منوط برای بیکر سکی مذکور است و حامی ایشان معلوم نمیشود و شش نفر دیگر از آنجمله صفی قلی خان ولد نام قلچان
بجای ابراهیم خان و الی لار حکومت آن دیار سرافرازی گشته از امرای بزرگست دیگر و او دخان برادر نام قلچان
بجای محمد قلی خان قاجار که بنابر تقصیری که از و در قضیه موراکرجی صدور یافته بودند ایالت و امیرالامرا فی الانج
مسئول است بیکر سکی انولایت و میرایل و اویماق قاجار است صفی قلیخان کرجی لقب بشیر علی که بیکر سکی
خاق عرب بود و قورچی باشی و متولی روضات مقدسات و عقاب است چنانچه در شرح آمده است
حافظ احمد پاشا بر سر بغداد اشارتی بدان شده از خان مشارالیه در اوقات مودانیکها بطور پوست و لطف
شایسته تربیت عالی بود و خسرو خان بیکر سکی دارالمؤمنین استرآباد و سردار قشون و لشکر انجاست منوچهرخان
ولد قرجیاخان مرحوم سپهسالار که بجای والد شهید حاکم مشهد مقدس معلی است قراق خان جرجس که بجای
خدا و الفقار خان و یوسف خان حاکم بیکر سکی شروان و میر قراقلو و خوسلو و سایر غازیان قشون و لشکر

فتح سلطان در عرض قوم سلطان حاکم در بند و شایران شروان و میر غازیان پات و روملو و غیره شکر انجاست که برین سلطان
که بجای میر جنجی حاکم که کریان و غازیان جنجی است یو سلطان میرا ل چشم که ککر و حاکم خوشان خراسانست جمشید
سلطان کرجی میراویاق ایرلوی افشار و حاکم پور و خراسانست اغورلو سلطان کستکش مشهور حاکم ولایت
در وین خراسانست و تار سلطان میرا ل باز کی حاکم خوار و سمنان و دماوند و فیروز کوه است نور و سلطان میرا ل
جوانشیر اتوزلیکی و از لمرای قراباغ است غر و سلطان حاکم مار و جاق و مرغاب و میر فوجی از غازیان شاملوست
و در عهد و رعایت آن در راه غلیم و مستوفیان و دیار ب قلم زمان و در اول جلوس هیایون هر چند در طی و قیام سال
و هنگام تفویض مناصب اسامی سامیه ایشان جایجا در محل خود رقم ثبت یافته درین مقام موهم شایسته تکرار است
لما تدار آن ظاهر از یاد و مناسبت است لهذا تحریر آن می بردار و با جله صدور عظام فرزند و فرجام انحضرت
جنت مکان محبت نهند و در اول جلوس هیایون امیر ابوالولی بنجو شیرازی بود که شمه از احوالش در صدر محض
اول در طی احوال سادات عظام زبان شاه جنت مکان نگاشته ملک بیان گردیده و در زبان نواب
سکندر شان و ایام اقتدار ابوطالب میرا ل بیان از منصب قضا عسکر طغوز اثر برتبه صدارت ایتها یافته بود بعد از
جلوس هیایون بستور سایر ارباب مناصب از زبان رقم غریت بر محضه حالش کشیده شد بعد از اندک زمانی
چون در شایستگی این منصب از سایر سادات و فضلای عصر متمیز داشت دیگر باره بدین منصب برافزای
یافته تا پست سال من جیش الانفراد صدور بود و بعد از قاضی خان و له میرزا برمان که از سادات سیفی جنجی
قرین از اقوام قاضی جهان وزیر بود و بعد از و میر جلال الدین حسن محملاتی که از سادات عظیم القدر شهرشان
اتوام میر فضل الله و سید فاضل مستعد قابل بود برتبه صدارت یافته میر جلال الدین حسن مذکور در حین
نسخه قلعه شاخی و شروان فوت شد میرزا رضی برادر زاده او بجای غم بن الاماثل بدین مرتبه کرامی مخور
نمعی گردید و از وفور قابلیت مرتبه صدارت حضرت اعلی در یافته بر شد و کار دانی تولیت اوقاف و کار خاصه
انحضرت که بر حضرات عالیات چهارده معصوم وقف فرموده اند و منصب مهادری توفیقات مبارکه حضرت
علاوه منصب صدارت گردید و در سنه ۱۰۲۰ بجا پست و قاضی خان
بجکت دلیری که در عارف مصروفی لوقات داشت و مرضی طبع اشرف نبود و معزول گردید منصب میرزا رضی
میر صدر الدین محمد ولد او که دختر زاده حضرت اعلی و درین هنگام راضی بود تنویر یافته میرزا رفیع عمر زاده
حسب الامرا علی نیابت عمر زاده خود کافل امور گشت و منصب قاضی خان بقاضی سلطنت بنی موسوی که تنویر

سحر کار فیض آثار و مظهر ضیاء بود و توفیق یافت لیکن در همان چند روز که در دارالارشاد و دجل با پوس منصب عالی آمد
و چهارشنبه مثال اجل را امتثال نموده خطاب ممدارش بوقوع ختم محتمل گردید بعد از فوت او میر رفیع الدین محمد خلیفه ولد
میر حوم میر شیخ الدین محمود اصفهانی که در آن ملک بسادات مازندران معروفند و شمه از اوصاف کمال و بزرگی قدرت
و منزلت ایشان در صیغه اول درج شده مخوض گردید میر رفیع مذکور شرف معاهرت دریافت از مرتبه بیست
پای برتر نموده بدستور میرزا رضی طوای امشد و احکام را با اسم سامی خود متوقع و موشع ساخت و در سنه ۱۱۷۰
سی و چهار میر رفیع الدین محمد خلیفه بکار رحمت یزدانی پیوسته منصب عالی صدارت کل ممالک من حیث الانظار
با منصب تولد و مهر داری حضرت عالیات بخدمتش تعلق گرفته اکنون باین مراتب بلند و مدارج و منصب
ارجمند سرافرازی داد و اسامی سامیه و زرا اعظم زمان دولت همایون نیز بدستور صد و هفت نفوذ اول
جلوس همایون علی میرزا شاه ولی ولد میرزا احمد ابن میرزا علما و اسد که در زمان شاه جنت مکان شمه از اوصاف
و دلی وزیر ممالک گنم پذیر کلک بیان گشته و میرزا احمد مذکور را بوقایع نویسی بدل در علم انشاء ممدات
کامل داشت بنابر مازنه که میان میرزا سلمان وزیر بود در زمان نواب سکندرشان وزارت مرشد قلین
اختیار نموده بخراسان رفت و در اینجا تهیج فتنه غیاسی گری کرده در سالی که نواب سکندرشان با عا کر
عواقب متوجه دفع فتنه گردیده مرشد قلین را در قلعه تربت خیدیه چنانچه در محل خود ذکر شده محاکم گردید و بیک
نام برادر نموده میرزا احمد با خود و یک میرزا سلمان بقلعه درآمده در زمان فرصت غم خود را سپرون انداخت
مرشد قلینان بنابر حقوق خدمت و بکسب باری او میرزا شاه ولی سپرد و او را که منور خورده سال بود بجای پدر
خود گرد و در جانی که حضرت عالی شاهی بوقایع شریف آورده بر تخت سلطنت قرار گرفت مشارالیه که در خدمت
مرشد قلینان نشو و نما یافته شایستگی منصب عالی داشت حسب الصلاح مرشد قلینان بر تبه وزارت اعظم انظار
یافت و میرزا احمد کرمانی که از جانب مادر از سادات کجی تبریز امیر فکلی بود بعد از واقعه شمشاد
سپهان خمره میرزا الصلاح لمراد در زمان ابوطالب میرزا وزیر و اعتماد و اندیشه شد در انتظام دولت کوی
نموده بعد از جلوس همایون علی استخلاصش از مواخذه و معاذره در سفر خراسان رفیق و یار دوی محلی
بود و قضیه قتل مرشد قلینان با قتل او همراه بود و در خفیه با حضرت عالی در واقعه همزمان و ساز و آراست
لایذ وزارت یافته بود بعد از قتل مرشد قلینان حضرت عالی بوجه وفادار نموده او را بر تبه عظیم الله در وزارت
سرافرازی فرمود و لیکن از وفور رشد و بلند پروازی و خود سری که جبلتش بآن مغلطور بود و زیاده

از دین و سید که پسندید طبع اشرف نبود و باعث تربیت ابوطالب میرزا نیز شده بود و در دوغ آباد محلات خراسان تحصیل
امرا و عظام گرفتار گشته در همان چند روز مقتول شد ایام وزارت و اقتدارش زیاده از شش ماه نبودیم میرزا طالع
شیرازی که وزیر شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا بود بعد از واقعه شهادت شاهزاده مغفور شهید از وزارت
مغول گشته میرزا محمد چنانچه مذکور شد وزیر شده بود و او نیز بعد از موافقه و معاهده در سفر خراسان همراه بود
بعد از قتل مرشد قلیخان وزیر نواب خورشید احتجاب علیه غایب شده بود و بعد از قتل میرزا محمد بی نواب خورشید
احتجاب وزیر اعظم و اعتماد الدوله کشت وزارت با ایالت جمع کرده صاحب پیش و لشکر و طبل و علم گردید
و دو سال من حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و در اواخر بحکمت بطور انجمن پادشاهی میرزا محمد خان
که از غور جبل و جوانی ارتکاب عالی که مرضی طبع اشرف بود و می نمود مغول گردید چهارم حاتم یک ولد ملک
او و با وی که شمه از احوالش درین کتاب مرقوم ملک بدایع نگار گردید در از احقوق خدمات سابقه و انعام
جانبیاری یک برادرش ابوطالب یک که عبد الله خان اوزبک در حین محاصره هرات که از جانب عقیلیان
شالو بر مسالت آمده بود در دمان توب الهاده بقلعه انداخته بودند در مقام تربیت او در آمده منصب کشید
حاکم مرافق فرموده بودند بعد از عزل میرزا طالع آمد بوزارت اعظم سر بلند یافت و تا مدت بیست سال
کمال اقتدار و استقلال وزیر و اعتماد الدوله بود و در پای قلعه ددم او رمی چنانچه در طی قضایای آن ایام سمیت
که از شرف فوت شد نجم خلف از چندش میرزا ابوطالب که بوصاف کمالش در صد صیغه اول بقلم نگارش
پذیرفته و از او ان حد تغیر بمطالعه کتب علمی پرداخته در فنون علوم معقولیه و حکمیات ترقیات عظیمه یافته
برای غار جوانی نشو و نما در از احقوق خدمات والد و اجداد بجای والد بزرگوار بدین رتبه عالی از چند خدمت
و تا وصال متکفل امر وزارت بود بحکمت بعضی امور که لازمه نشا جوانی و غور جاه و منصب ازین عطف و الامور
گشت که چند روزی بیک و بدر روزگار و زمانه ناسازگار تجربه نشیب و فراز روزگار مذهب گردید ششم سلطان
خان ولد شاه علی میرزا ابن عبد الله خان استاجلو که فی الجمله قابلیت و استعدادی داشت بر تبه بلند وزارت
ارتقا یافته تا مدت پنج سال شاغل مشاغل وزارت دیوان اعلی بود در اصفهان مرین شسته بعالم بقا پست
هضم سلطان العلمانی دستورالوزرائی خلیفه سلطان خلف مغفور اشرف میرزا رفیع الدین محمد که شرف و
حضرت اعیان دار چنانچه در محل خود اشاری شده و ماثر جلال و منافع کمال والد و جد نهیست در اقی سبقت
ذکر یافته بدین رتبه کرامی مغفور سر بلند گردید و همه جمتی مورد تربیت و شمول نوازش و الطاف چنانچه یاد گشته

حیث الاستقلال بامر وزارت پرداخت و الحقی سید بزرگوار عالیشان و فاضل و دانشمند نیکو اخلاق و زاهد عابدی
بود و آن تمیز و نشو و نما از آن ارتقا عیاری علیاً و منصب مذکور خلاصه عمر کرامی و معروف مطالعه و مباحثه کرده
فنون علوم معقول و منقول سرآمد روزگار گردید و در آنکه مدتی بوفور فهم و فطرت عالی و طبع مستقیم در علم حس
دانی مهارت کامل یافته برای صایب و فکر ثاقب او را در وقایع امر وزارت ترقیات عظیم روی داده
بنوعی بلوازم این منصب عالی اشتغال دارد که تصرفاتش در علم حساب قانون و نتایج ارقام سعادت
اشتغالش از حروف خط مرسوم است و ذات کامل الصفاتش جامع کمالات صوری و حاوی فضایل
و استعداد معنوی و شایستگی این رتبه و الاوریندگی این منصب علیاً از حیثه آماش ظاهر و هوید است
و الهی غایت من حیث الاستقلال و الاستعداد و الانوار و شاغل این مشغله عظیمه است و در حسن خلق و اوصاف
حمیده اش هر چند خوض بود اندکی از بسیار در دیباچه اظهار نمیتوان نهاد و در ریاض المال رباب تسلیم
و صاحب فضل و کمال از رشحات کلک کبریا بش محفوشا و است و در باب قابلیت و استعداد و نظر
و آشنائی آن صاحب دولت سرور و کامیاب سرانور سم وزارت تازه گردید و تمام او بلند آوازه گردید
الیوم منصب وزارت بوجود شرفش مزین و آراسته است و این که از عمر و دولت تمتع و بر خور دارگی مانند کرامت
شریفه مستوفیان محترمین استوفیان عظام زمان فرخنده فرجام آنحضرت نیز بدستور صد و روز از اعظم
افتخارات اول خواجیه شکران و نهانی اصفهانی که در خراسان در خدمت آنحضرت بود و در رکاب بلال انشا
حضرت بواق آن ده سال مستوفی المالیک بود و مردی درویش نهاد و سلامت نفس اتصاف داشت
و محاسب و کاروان بود و از اقسام شکار شکار تازی بسیار مویع بود و در شاه بارس تل مطابق در تفرقه
معزول گشت دوم حاتم پیکار و بادی وزیر پیکتاش خان افشار که دریند و کرمان کوس ابن الملکی
مستوفی المالیک شد و ششماه بر آنخدمت قیام داشت و در اول خوشنایان سلستنه چنانچه در طی اسامی
وزرا ذکر شد مورد تربیت شایسته منصب عالی وزارت اعظم ارعایافت سیوم آغا شاه علی و در
اصفهان برتبه استیفا سر بلندی یافت و دوات قلم مرصع که تا آن غایت رسم نبود که مستوفیان داده شود
با و عنایت شد و در علم سیاحت و نویسندگی استاد الماسبین بود و سلامت نفس و خیر اندیشی اتصاف داشت
و هشتاد سال من حیث الاستقلال بر آنخدمت پرداخت و بتاریخ سلستنه با جمل طبعی فوت شد و بنا بر
پشاهان این حکمیه منصب مذکور چهارم باقیامیرزا علی برادرش تفویض یافت و دوات و قلم مرصع مذکور

با اختصاص یافتن او نیز در سجد و خوش سلوکی بر نیز کار کم طبعی بود نسخه تشخیص جمع و خرج ممالک محروکه و کسب و کفالت
حاکم یک طرح کرده بود و امر و زنده و قانون دفتر خانه هایون است و در زمان استیفاء او اتمام یافت و
تا بحال مستوفی الممالک بود و از درویش نهادی ر عدم رشد و اشتغال مورد اعتراض معترضان و افساد کشته
موقوف شد نجم میرزا ابراهیم شیرازی که از زمره معترضان بود بدین رتبه سرافرازی یافت و در کمال اشتغال
و بلند پروازی بلوازم این خدمت اشتغال مینمود و از زیاده کی رشد و بد سلوکی با انبای جنس بای قلم از او
ریده و در مقام عیب جوئی در انداز بل پروائی و شعوری که از کیفیت بازه جاه و منصب غیر خطی چند مجتهد
کیلان زده میله های گلی فرو گذاشت کرده بود میرزای عالمیان که خود مودی حساب بود بدان اطلاع یافته
بعضی اقدس رسانند بنا بر آن رقم عزالت بر صحنه حالش کشیدند بایام منصبش کمال و نیم بود و در اوایل سلطنت
شده آشتیم میرزا قوام الدین ولد میرزا حسن کفرانی اصفهانی که وزیر حسین خان شالو امیر الامرا خراسان
سیاق و نویسنده کی شاکر و خلف آقا شاکر علی بود بر سرند استیفا نکلن یافت و در خلق یک نفر بود با حال
استقبال و بزرگ منشی بغایت نیک نهاد صاحب غیر و صاحب همت بود و قدر او در ویشان و در باب صلاح و
اصحاب زهد و تقوی از مواد احسانش بهر بود و بوند و با مدت پانزده سال مستوفی الممالک بود در سال
و موت حق را لبیک اجابت نموده بار البقا پوسست متهم میرزا سعید نواده خواجه قاسم نظری مستوفی الممالک
زمان شاه جنت مکان که منصب اماره نویسی از بیجان داشت از وفور حقانیت و راستی و حقوق حد
درین سلسله خواجه قاسم بدین رتبه والا از جندی یافت و تا همین ایستمال شاه کیتی بانه حساب الارش والا
نستحقاق مستوفی الممالک بود اکنون نیز به دستور بخدمت مذکور اشتغال دارد و از وزیران اجز و از انجمن
چند وزیر و وزیر شاه صاحب اعتبار بودند مثل میرزا محمد شفیع وزیر دار المرزما ندرسان و خراسان کی بخت
میرزای عالمیان سرافراز بود و تا به قدر رضای وزیر از بیجان که لقب فدویت داشت که در همین
و کاشان بعالی بقا پوسسته بودند و در درانی که در همین ارتحال رفق فائق همات بودند و تو صاحب جاه و غوث و
و کنت بودند میرزا تقی مشهور بار و تقی نواده خواجه عنایت که در زمان شاه جنت مکان وزیر حسن یک یوز باشی بود
مومی ایر در شتر که قشلاق هایون در دانی واقع شده بود وزیر پیکر یکی قزاقان بود کاینی بلوازم خدمت و جنت
نواب کیتی استان آثار رشد و کار دانی از ناصیه احوالش مشا به نمودند در مقام تربیت در این ایام بزرگ
سلطنتان که عبارت از ماندن دران و ستمدار بوده باشد سر بلند ی یافته روانه القوب شد و حسن موی و کار و

در خدمات مرجع و انجام عمارت و ضبط و تسبیح ملک و توسیع طرق و شوارع و غیر ذلک در ضمیر انور شریف از پیر ستمت
ظهور یافته و روز بروز ترتیبش می افزودند تا اینکه بنید اعتبار محمود و آردان گشته از جمله مقربان محفل قدس و محمدان برادر
انس گردید و تا حین ارتحال آنحضرت بان منصب بر او نری داشت و همیشه خدماتش مستحق طبع اشرف بود و دیگر خواجده
جلال الدین اکبر غوریانی وزیر خراسان که از اعیان ولایت غوریان بود در زمان تسلط اوزبکیه بدو لشواری قزلباش
متمم بود انواع جوهر و تعبدی کشیده بعد از فتح خراسان در ازاد و لشواری که از او ظهور آمده بود مورد شفقت و
ترحم گشته بخدمات دیوانی انجام امور گردید و بجهن خدمات منظور نظر التفات گشته بوزارت کل ممالک خراسان
ارتقا یافته صاحب ممالک و رقبات موروثی و بکشی بود از تقدیر است آسمانی ضعف قوی بر با صبره او طاعت
بجسته دید بایش با کلبه از دیدن غافل گردید و آنحضرت ببار حقوق خدمت از ان ابتلاش اغراض عین فرمود
بمان دستور متطور رعایت و نظر بادشاهانه بود و با عدم بصیرت و پنهانی بر تقی و تقی امور وزارت می پرداخت
و بعضی بوجه خدمت خسروانه نقی منصب او راه یافت و تا مدت دو و اندوه سال ایام پنهانی وزارت کل خراسان
گرد و در زمانه ماضیه و قرون سابقه عاقلان نظیر انجمنی وقوع نیافت باشد که در عهد این شهر یار نامدار حق گذار و فاعل
بنده نواز دشمن گذار و وقوع یافت و در ذکر سایر روزها جز و ممالک که از عهد دو شمار پر و مند زیاده فایده نیست
نقود چند در ختم این کتاب سطر است بحمد و المنة که این جلوه نامه عالم آرای عباسی که عبارت از صیغه ثالث و صادر
اموال خسرو ظفر قرین بهمال و واردات ایام فرماندهی شهریار غفران مال عباسی است صورت تصویر یافته رقم
اختتام پذیرفته بحمل که بعضی فقرات لطیفی انچه مقصود با بالذات بود درین کتاب عالم آرای در شرف تحریر و دیده
باشد که محل اعتراض معترفان با الفضول ناقصات تواند بود اکنون وقت آنست که ملک سخن پرور از ان روز
دعائی باز آید زبان صدق پانز انچه شریفین کلامی بعد از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله یومئذ مشکط
باب کل بهر شوش اضنی دعای برای دوام دولت و قوام سلطنت پادشاه اسلام کهن نام ماه جهان افروز و پیر
عدالت و عالم آرائی افتاب عالم تاب کشور عظمت و فرمانروائی خاقان بلند قدر و الامکان شهنشاه بقیاده
قدر توان براننده تخت فیروز تخت اکاسره و کیان خلاصه فرمانروایان عرصه جهان فرزانده اعلام جهانگشای
و شاه بنی زبند و اورنگ جهان آرائی و شهنشاهی کوهر بحر وجود و دریای وجود سلطان سرفراز شهریار هنر پرور
مسکین نواز که بعضات حسنه جو و سخا اراسته و بباد و دوش لبی اندانده و نبوی رحمت و اشتقاق پر است
در یجاب مسئولان ارباب حاجات شرفه لایزبان مبارکش هرگز نکند در شهادت لاله الا الله السلطان ابن

دانی قان ابن الحاقان خلیفه اسد امان المودید من عند الله الملك المستعان ابو الفتح ابو الفانکی ابو المنصور شاه معنی بهادر شاه
الصغری الموصوی السینی خلد خللال دوله العظمی لایوم الا تاره وتر ساخته ریاض سخن برداری را به عباد اجابت ائمه الین
شهر بهار جهان آرا و شاه سعادتمندی که شمه از منافع جلالتش در صد صحیفه اول رقم نگارش یافته و این رقم را چون در
نه فلک با سم ستمیش تزیین پذیرفته شاداب کرد اند خداوند این نو باوه بوستان شهر باری و تازه نال گلشن
بجلف ازلی و حسن تقدیر لم یزل برقرار مسند فرمانروایی جبر بزرگوار و اورنگ کشورستانی مهین عبد العلیقه در سالدی
بسیار و قنای بشمارالی بوم القوار پاینده مستدام داشته عالمی از ازل ظل طلیل رحمت و عاطفتش اسوده دار
بیاد کار جبر و دوس مکان کیتی استان عمر طبعی و فراغ خاطر ارزانی داشته بر عادی دین و دولت مظهر و منصور
کردان بختی محمد و آله الطاهرین بر حجت کیا ارحم الراحمین امین شو تو توفیق مسکین نو ازیش ده بر عادی دین و ایش
باو هر که اکین بود در درون لکر خود سپهر است کن بر کنون و اینسان بارگاه غوث و مقربان باط و قرب و منزلت و
خواص و عوام بل کافه الامم سیما آن سعادتمند اخلاص شعار ذو الاقترام و دستور رفیع قدر عالمی که طالب
از دیاد عمر و دولت و خواهان تصاعف جاه و قیمت این خسرو بلند قدر کردون بسطت سپهر آثار با حیدر ارباب احسان
دولت پایدارش داشته تمتع و بر خور داری داده امین یوب العالمین در صد صحیفه اول این دفتر اشعاری برین
برین شده بود که بعد از تسوید این تاریخ نام عالم را اگر عمر وفا کند و فرصتی از مشغله کسب معاشی که مضیع بوقت
شریف اهل عالم و عالمیان کزیر کافه او میا نیست بدست افتد متجنی از نواد حکایات و خلاصه سر خوشی از
جزایب روایات چه اگر افاضل متقدمین و متأخرین بر صحیفه بیان نکاشته و صفحی روزگار گذارنده باشد
ایجاد انساب جامع الکلیات و عجایب المنقولات و حیات المیوان و کتاب فرج بعد الشدت و مکتستان و نگارستان
و اخلاق باصری و محسنی و جلای بی نظیری و امسال آنها که هر یک کچنه است معلول لالی آید و مخزن اسرار برادر و جلالت
و زینت حیات که در عین تمام ارمیه صفوف نهاد شماران بهشتا و رسیده به بیده بعیرت دیده بکوش
موش از پیران روزگار شنیده دریاب غینه جمع نموده از خرمن مستعدان خوشه و از مایده افضال هر کس نوشته
بر داشته چون در یونزه که ان کوی جنوائی دامن بر نماید و مجموعه مختصری پرداخته باین صحیفه انعام و هدیه
مقالات اشفته بی سر انجام باین توجه و اغزاز ان بلا قدر دوست پر و مخلص نوز سر انجام یافته قابل کتابخانه
جایون زبان قان و ریادل سپهرستان و اینسان دولت اند توانان کرد و دوا زین قلیل الباعه سر کرد
با دست خود و نعم البدل اولاد و کارسی مانند نا غایت که مشغول توید این گرامی نامه بود فرصت آن نشد زیرا که تالیف را ولی باید

خارج از همه مشاغل و خاطری سوده از هوسناکی دل که مصالح و دست اقرار آنرا جمع آورده بتالیف این نسخه پردازد و بعضی
 شعای سخور و سخوران بابت کسرت که در زمان آنحضرت بهنگامه سخن برداری از تار و کوبهها ایشان گرمی داشت
 ذکر نموده خانه کتاب را بدان لرایش و همچون در حین تمام این نسخه عالم را اسباب آن نیز جمع نموده قلم تحریر
 آنرا حواله بوقت دیگر نمود بعد ایوم اگر عمر یوفای و فائزاید و اجل امان دهد توفیق الهی یارود و کارگشته فرصتی
 دلخواه چنانچه اشاره شد بدست آید و اقبال پادشاهی بدو نماید بترتیب آن نسخه برداشته کنون خاطر و اندیشه غیر
 منظورند فیهو المطلوب و الا بد است کزین خاطر افزوده پدید آید و از شیشه شکسته چه تراودار باب فطنت و دکان
 خواهند داشت و منصفان سخندان عذر پذیرند خواهند بود و قلم که بمانیم زنده بر دوزیم جامه کز فراق چاک شده
 و بر بزم عذر باید پذیرد ای باب آرزو که خاک شده این مطلع از مستحکومات مولف که کمترین مولفان مناسب
 حال بود در قوم کشت شر صد و عده کرد یار و یکی را وفا نکرد و بر من چه جور بود که آن پوفان کرد امید که این

شکرت نامه اقبال از اعراض بوالفضل و ارکرفت بی انصافانه

حقه و حسد دور بود و اگر بر سهو و خطائی مطلع گردند تمس

که در اصلاح کوشند و چشم عیب بینانان بپوشند

والحمد لله رب العالمین و العاقبه للمتقین

والله و ان علی الامین

کتابت خطی نظم بنام محمد بن
 در بده خطی نظم بنام محمد بن
 کتبه خطی نظم بنام محمد بن



